

# امک

تئوریک

ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )

- در نقد يك سند پوپولیستی
- انتقادی بر طرح برنامه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ( اقلیت )
- نگاهی به بحران طیف توده‌ای
- خطر تشکل‌های سازش‌طلبانه ( کورپورات ) در کشور ما
- انتقاد از اپورتونیسیم یا انتقاد اپورتونیستی؟
- سیاست هنری فقها و ضرورت مقابله هنریشرو با آن

تئورىك ۲ **h.k.h.**

★ *Kala* تئوریک ۲

★ اسفند ۱۳۶۴

★ از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

★ بهاء معادل ۸ مارک

|     |  |
|-----|--|
| ۵   | ۱- پیشگفتار  |
| ۱۵  | ۲- در نقد یک سند پوپولیستی   |
|     | (انتقادى بر طرح برنامه‌هاى زمان جنگهاى فدائى خلق ايران)            |
| ۱۹  | * فصل اول: برنامه‌هاى حد اقل و گذار به سوسیالیسم؟!                 |
| ۵۳  | * فصل دوم: برنامه‌هاى حد اقل و حذف مجلس موسسان؟!                   |
| ۷۶  | * فصل سوم: برنامه‌هاى حد اقل فقط در سياست داخلى!                   |
|     | * فصل چهارم: دستكارهاى پوپولىستى در بخش تئورى برنامه‌ها            |
| ۸۳  | بلشویکها .   |
|     | * فصل پنجم: ناپېنائى و جمود دکماتیک در طرح برنامه‌هاى سچفخا و      |
| ۹۳  | نتایج آن .   |
| ۱۰۷ | * فصل ششم: " مرزبندى " با اپورتونیزم و گرایش بین المللى سچفخا .    |
| ۱۱۷ | * فهرست منابع  |
| ۱۲۱ | ۳- نگاهى به بحران طبیف توده‌هاى                                    |
| ۱۷۱ | ۴- خطر تشکلهای سازش طبقاتى (کورورات) در کشور ما                    |
| ۲۳۳ | ۵- سازمان فدائیان خلق ، انتقاد از اپورتونیزم با انتقاد اپورتونیستی |
| ۲۷۲ | ۶- سياست هنرى فقها و ضرورت مقابله هنرپيشرو با آن                   |

## پیشگفتار

همانطور که در مقاله "ضرورت سبک کارکمونیستی در ادبیات و انتشارات سازمانی" در ارگان سیاسی شماره ۸ آمده، بر مبنای نقد سبک کارپوپولیستی در حوزه ادبیات سازمانی، قرار بر این شده که از این پس مقالات نشریات تئوریک اساساً با امضا نویسندگان آن همراه باشد. از آنجاکه هنوز مفهوم و اهداف این نوع سبک کار در جنبش کمونیستی کشورمان بقدر کافی جان نیافته و شناخته شده نیست، و بدلیل اهمیت آن، بخشی از مقاله مندرج در ارگان سیاسی را که به توضیح مختصات اصلی سبک کارپوپولیستی و سبک کارکمونیستی، می‌پردازد، مجدداً با اندکی تلخیص نقل می‌کنیم:

### مشخصات و اشکالات اصلی سبک کارپوپولیستی

مشخصات اصلی این سبک کار چنین است: اولاً در هندی ادبیات سازمانی با وجود نداشتن و یا خصلت صرفاً صوری دارد. هرچه از طرف سازمان انتشار می‌یابد، صرفاً نظر از اینکه نویسندگان چه کسی باشد و مضمون نوشته ناظر بر چه مسأله و مسوودی باشد، بی‌کسان موضع سازمان تلقی می‌گردد. مثلاً در این سبک کار میان کارکرد برنامه (پایانیه برنامه‌های) سازمان و فلان مقاله و یادداشتی که در نشریه سازمان منتشر

می‌شود، ملاقاتی وجود ندارد. نیروهای سازمانی، مقاله‌ای را که مثلاً دربارهٔ جنبش انقلابی در پرو نوشته شده، عملاً باید همانگونه بنگرند که یک قطعه نامه کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ تاکتیکهای سازمان در شرایط جاری سیاسی را می‌نگرند. در نتیجه آشفتنی در تمام سطوح تبلیغ و ترویج امری طبیعی و حتمی است. این فقدان تفاوت میان کارکرد سطوح مختلف ادبیات سازمانی، حساسیت نیروهای سازمان را نسبت به فراز و فرودها و حوادث سیاسی و بیکارهای طبقاتی، و هم چنین نسبت به حرکت خود سازمان و عملکرد ارگانهای مختلف آن، تضعیف می‌کند و ملاحظیهت مآبی فرقه‌ای و بی تفاوتی سیاسی را دامن می‌زند.

ثانیا از آنجا که همهٔ مطالب منتشرشده عملاً بیکسان موضع سازمان تلقی میشوند و سازمان در همهٔ آنها بیکسان خود را متعهد می‌کند، از تمرکز و غنای ادبیات سازمانی کاسته می‌شود. ثالثاً از آنجا که همهٔ مطالب منتشرشده عملاً بیکسان موضع سازمان تلقی می‌شوند، نظراتی که مورد تأیید اکثریت سازمان نباشند، امکان بیان بطور وسیع پیدا نمی‌کنند و این خصلت فرقه‌ای سازمان را تقویت و حتی از انجام نظر اکثریت تدریجی می‌کاهد. با سبک کاری که مهمترین مشخصات آن گفته شد، ابتکار و آگاهی انقلابی توده‌های رانمی‌توان سازمان داد، بلکه فرقه‌ای جدا از مردم بایی اعتناء به مردم می‌توان بوجود آورد که فرهمندی رهبری را جایگزین حیات سازمانی و ابتکار و آگاهی توده‌های می‌سازد. ما برای سازماندهی طبقه کارگر و همهٔ لگد مال‌شدگان و ستمدیدگان جامعه مان به سبک کار کمونیستی و لنینی نیازمندیم. بنابراین لازم است آن را به ما موزیم.

### مشخصات اصلی سبک کار کمونیستی :

سبک کار لنینی در سازماندهی ادبیات و انتشارات حزبی، مانند همهٔ حوزه...

های فعالیت حزبی بر اصل سانترالیسم د مکرانیک استوار است . بر پایه این اصل در  
 حالیکه به نظرات مختلف در چهارچوب برنامه و اساسنامه حزبی امکان بیان داده  
 می شود ، ولی تضعیف اراده ، قاطعیت و تحرک رزمی حزب بهیچوجه تحمل نمی شود .  
 از نقطه نظر لنینی سانترالیسم د مکرانیک در حیات حزبی ، چیزی نیست جز د مکرانسی  
 د سنگرهای جنگ طبقاتی پرولتاریا و برای تقویت این سنگرهای رهائی بخش . بنابراین  
 در حوزه سازماندهی ادبیات و انتشارات حزبی نیز ضمن بوجود آوردن ادبیات و  
 انتشاراتی متنوع ، بر انضباط و وابستگی حزبی تأکید می شود . برخلاف سبک کار فرقه گرائی  
 پوپولیستی که هر نوع میدان دادن به ابتکارات نیروهای سازمانی را پایه تضعیف انضباط  
 سازمان می نگرد ( و راستی هم در این سبک کار هر نوع مباحثه درونی با بیرونی در با  
 مسائل و سیاست های سازمانی نشانه بحران در درون سازمان است و غالباً به عبقر  
 شدن بحران نیز می انجامد ) سبک کار کمونیستی ، شکوفایی ابتکارات نه تنها نیروهای  
 سازمانی ، بلکه توده های میلیونی طبقه کارگرو سایر زحمتکشان را اساسی ترین شرط بقا  
 و گسترش نفوذ سازمان و تقویت انضباط آهنین آن می نگرد . از این رو سازمان کمونیستی  
 در عین توجه دائم به ضرورت سانترالیسم و اهمیت انضباط آهنین حزبی ، وابستگی  
 در تمام حوزه های فعالیت ، ابتکارات همه نیروهایش را برانگیزد و از نظرات و مباحثات  
 آنها د ر تحرک بخشیدن به سازماندهی مبارزات طبقاتی پرولتاریا بهره گیرد . در حوزه  
 ادبیات ، چنین کاری بدون رده بندی ادبیات و انتشارات سازمانی شدن نیست ، باین  
 ترتیب جایگاه و کارکرد تشکیلاتی هر نوشته ای بروشنی معلوم می گردد . بعنوان مثال  
 کتاب " امپریالیسم ، بالاترین مرحله سرمایه داری " لنین را د نظر بگیریم . این کتاب ملل  
 بنیادی جنگهای امپریالیستی را نشان می دهد و مبنای تئوریک استراتژی و تاکتیـک  
 انقلاب پرولتری را در دوران امپریالیسم پایه ریزی می کند . بنابراین در اهمیتـی  
 که مسائل مطرح شده در آن برای حزب بلشویک داشت ، تردیدی نمی توان کرد .

و همچنین تردیدی نمی‌توان کرد که این کتاب در مسائل مورد بحث، مواضع حزب بلشویک را توضیح می‌داد. اما این کتاب با نام نویسنده آن انتشار یافته بود و باین ترتیب حزب فقط به احکام اساسی آن متعهد می‌شد و نه به همه جزئیات آن. این احکام اساسی بعداً (در کنفرانس هشتم حزب در مارس ۱۹۱۹) در برنامه جدید حزب نیز گنجانده شد. این بدان معناست که حزب از تمام اعضا خود فقط پذیرش این احکام اساسی را می‌خواست و نه همه جزئیات کتاب "امپریالیسم...". از این رو انتشار نوشته‌های دیگری را که در مسائل فروعی با نظرات لنین اختلاف داشتند، میان ما وحدت و انضباط حزبی تلقی نمی‌کرد. مثلاً "اقتصاد جهانی امپریالیسم" بخاریس نیز از طرف حزب انتشار می‌یافت، در حالیکه در مسائل فروعی با نظرات لنین اختلاف داشت. پس رده بندی ادبیات و انتشارات حزبی این امکان را بوجود می‌آورد که مواضع و رهنمودهای ارگانها و سازمانهای حزبی با صراحت و دقت طرح شوند و با قاطعیت و انضباط به اجرا درآیند. بی‌آنکه ابتکارات نیروهای حزبی خفه شود. این رده بندی چگونه صورت می‌گیرد؟ از طریق اعلام تدوین کننده هرنوشت. با معلوم شدن تدوین کننده هرنوشت، جایگاه و کارکرد تشکیلاتی همه ادبیاتی که از طرف حزب انتشار می‌یابند روشن می‌گردد. مثلاً برنامه حزب که اساسی ترین سند حزبی است معمولاً از طرف کنفرانس حزب، یعنی عالی ترین ارگان حزبی تصویب می‌شود و بنابراین مواضع تمامیت حزب تلقی می‌گردد و پذیرش آن در تمام جزئیاتش برای همه اعضا حزب اجباری و شرط اولیه عضویت است. و همین طور جایگاه و حوزه شمول قطعنامه‌ها و مصوبات سازمانها و ارگانهای مختلف حزبی با جایگاه و اختیارات تدوین کنندگان آنها تعیین می‌گردد. نشریات حزب نیز حتماً یا ارگان (سخنگوی) کمیته مرکزی حزب هستند و با ارگان یکی از کمیته‌های منطقه‌ای آن. و با این ارتباط، جایگاه و حوزه زیر پوشش همه آنها روشن می‌گردد. هیأت تحریریه و نویسندگان هرنوشت از طرف



ارگان مربوطه تعیین می‌شوند و سیاست های آن ارگان واپس می‌برند و همچنین انتشار پاره‌ای نوشته‌ها با امضای فردی، بیانگر تلقی حزب از آن نوشته‌ها و کارکرد-تشکیلاتی آن نوشته‌هاست. گرچه یک حزب کمونیست دایما می‌کوشد ابتکارات همه نیروهای سازمانی را برانگیزد و از نظرات همه آنها بهره‌جوید، اما دلیل اصلی انتشار پاره‌ای از ادبیات سازمانی با امضای فردی، به‌هیچوجه تشویق انگیزه‌های فردی اعضا و ارضاء تمایلات فردگرایانه آنها نیست. سبک کار کمونیستی، فردگرایی و موقعیت‌گرایی روشنفکری را مایه تباهی فعالیت انقلابی تلقی می‌کند و با تمام عوارض آن دایما مبارزه میکند. دلیل اصلی انتشار پاره‌ای از نوشته‌ها با امضای فردی از طرف یک سازمان کمونیست، تعیین کارکرد تشکیلاتی آن نوشته‌هاست.

باین ترتیب بطور خلاصه، مشخصات اصلی سبک کار کمونیستی در حوزه ادبیات و انتشارات حزبی چنین است: اولاد بیات و انتشارات حزبی نیز مثل سایر جنبه‌های فعالیت حزب بر مبنای سانترالیسم دیکراتیک هدایت می‌شوند. بنابراین کمیته مرکزی بر تمام ادبیات و انتشارات حزبی نظارت دارد. ثانیا سازمان، ارگان و فرد تدوین کننده هر یک از ادبیات و انتشارات حزبی رد هندی می‌شوند و جایگاه و کارکرد تشکیلاتی هر کدام از آنها روشن می‌گردد. و باین ترتیب مواضع و سیاست های حزبی با صراحت و قاطعیت بیان می‌شوند و در همین حال ابتکارات همه نیروهای حزبی نیز مجال شکوفایی می‌یابند. در ارگان سیاسی مرکزی حزب، اکثر مقالات بدین امضای فردی انتشار می‌یابند. این مقالات و نوشته‌ها بیانگر نظرات، سیاست‌ها و رهنمودهای کمیته مرکزی حزب هستند. در همین حال پاره‌ای مقالات و نوشته‌ها که هیأت تحریریه انتشار آنها را به هردلیل مفید می‌داند، ولی هنوز آنها را موضع تشکیلاتی تلقی نمی‌کند، با امضای فردی نویسنده (یا نویسندگان) آن منتشر می‌گردد. و همچنین در مواردی که سازمان ضروری و مفید تشخیص دهد، میان اعضا سازمان مباحثات علنی پرسرسانل و

سیاست های مورد اختلاف ترتیب داده می شود. نشریات تئوریک و علمی حزب نیز اگرچه اساساً مواضع و سیاست های حزبی را توضیح و مورد دفاع قرار می دهند، لیکن اکثر مقالات با امضای فردی نویسندگان آنها انتشار می یابند و این بخاطر آنست که در مباحثات تئوریک، نوشته ها ضمن حفظ مواضع اعلام شده سازمانی و دفاع از مبسوط مواضع، بتوانند جوانب مختلف مسئله مورد بحث را بشکافند. امضای فردی این نوشته ها بمعنای آنست که حزب ضمن صحت گذاشتن بر کلیات این نوشته ها، در جزئیات آنها خود را متعهد نمی کند و مسائل و نکات مطرح شده فی‌مقی در این نوشته ها را ضرورتاً موضع حزبی اعلام نمی کند. همچنین اکثریت قریب با اتفاق کتابها و جزواتی که از طرف حزب انتشار می یابند معمولاً با امضای فردی نویسندگان آنها مشخص می شوند. در این موارد نیز امضای فردی مانند مورد نشریات تئوریک بخاطر آن است که دامنه بحث در دفاع از مواضع حزبی، با محدود شدن به مواضع اعلام شده حزب در مسئله مورد بحث، قیچی نشود و تمام جوانب مسئله شکافته شود. در رهنه مواردی که نوشته هایی با امضای فردی منتشر می شوند (چه در ارگان سیاسی حزب و چه در نشریه تئوریک آن و چه در جزوات و کتاب هائی که بنامه مورد انتشار می یابند)، در صورتیکه حزب عسدم توانفش را با تمام نوشته ها پاره ای جنبه های آن اعلام نکند، معلوم می شود که نوشته در کلیات و محورهای اصلی آن، مورد تأیید حزب است. اما امضای فردی نشان می دهد که حزب نمی خواهد در تمام جزئیات نوشته خود را متعهد سازد. سازمان ها و ارگان های مختلف حزبی، در هر موردی که لازم بداند مواضع شان را مورد تأکید قرار دهند، با صد ورقه عناصها، مصوبات و بیانیه ها، صراحتاً این کار را انجام می دهند. این اسناد در کنار برنامه حزب، ادبیات پایه ای حزبی را تشکیل می دهند و مبنای عمل و مرجع اصلی بیان مواضع و سیاست های حزبی می باشند.

ثالثاً، باین ترتیب ادبیات و انتشارات حزبی بلحاظ رابطه آنها با مواضع

حزب به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند: گروه اول (که اکثریت ادبیات حزبی را تشکیل می‌دهد) آن‌بخش ازاد بیات حزبی است که مواضع، سیاست‌ها و رهنمودهای حزب و سازمان‌ها و کمیته‌های مختلف آن‌رابیان می‌کند یا از آنها دفاع می‌نماید، اکثریت این نوشته‌ها یا با اعضاء زمانها و ارگانهای مربوطه است، و باید بین اعضاء فردی، که نشاندهنده آن است که از طرف نویسندگان تعیین شده از طرف آنها نوشته شده‌اند. همچنین بخشی از نوشته‌های این گروه (که اکثریت مطالب نشریات تئوریک و جزوات و کتاب‌های منتشر شده از طرف حزب را تشکیل می‌دهد) با اعضاء فردی انتشار می‌یابند. گروه دوم آن بخش ازاد بیات حزبی است که موضع حزب یا یکی از سازمان‌ها و کمیته‌های آن‌رابیان نمی‌کند، اما در همین حال مورد مخالفت آنها نیز نمی‌باشد و معمولاً برای طرح یک مسئله معین و برانگیختن بحث و نظریه‌پردازی آن، یا صرفاً برای انتقال تجربه و گسترش اطلاعات و ارتقاء آگاهی علمی و انقلابی انتشار می‌یابد. تمامی این بخش از نوشته‌ها (حتی در صورت درج در نشریات سیاسی حزب نیز) حتماً با اعضاء فردی منتشر می‌شوند. گروه سوم آن بخش ازاد بیات حزبی است که به مباحثه درباره یکی از مواضع و سیاست‌های حزب و سازمان‌ها و کمیته‌های آن اختصاص یافته و نظرات مختلف اعضاء حزب بر سایر نیروهای وابسته به آن‌رابیان می‌کند. این بخش از نوشته‌ها در تمام سطوح و اشکال آن نه تنها با اعضاء فردی انتشار می‌یابند، بلکه همراه آنها همیشه باید داشتگی از طرف ارگان‌های مربوطه حزبی منتشر می‌گردد که موضع آن‌را نسبت به مطالب آن نوشته یادآوری و توضیح می‌دهد.

سبک کار ما از این پس چگونه خواهد بود؟

همان‌طور که در بالا گفته شد، اینک سازمان ما باید در حوزه ادبیات و انتشارات سازمانی نیز به سبک کار کمونیستی روی آورد. ما از این پس خواهیم کوشید بر پایه

سبک کار کمونیستی، که مشخصات اصلی آن را توضیح دادیم، ادبیات و انتشارات انسان را سازماندهی کنیم. همه چیز در زیر نظرارت کمیته مرکزی سازمان و بوسیله هیأت تعیین شده از طرف آن سازماندهی و هدایت خواهد شد، اما کوشش خواهد شد تا آنجا که امکانات سازمان اجازه می دهد از ابتکارات و نظرات و تجارب همه نیروهای سازمان، در صراحت، قاطعیت و تحرک بخشیدن به سیاست های سازمان، هر چه بیشتر بهره گرفته شود. و باین منظور ادبیات و انتشارات سازمان ما، در جهت زیر هدایت خواهد شد: اولاً تصمیمات و موضع گیریهای اساسی سازمان و ارگانهای مختلف آن، چه در نوشته های درون سازمانی و چه در انتشارات بیرونی، بصورت قطعنامه ها، بیانیه ها و رهنمود های صریح و با امضای ارگان تدوین کننده آنها منتشر خواهد شد، تا حوزه شمول آنها د قیقا روشن گردد. ثانیاً، در ارگان مرکزی سازمان و در ارگان کمیته های منطقه ای آن (در صورتیکه هر یک از این کمیته ها، ارگانی برای خود داشته باشند) نوشته های بدون امضاء (که اکثریت نوشته ها چنین خواهد بود) همیشه بیانگر نظرات هیأت تحریریه نشریه خواهد بود که از طرف کمیته مربوطه تعیین می گردد. نوشته هایی که در این ارگان ها با امضای فردی منتشر شوند موضع سازمانی را بیان نمی کنند، اما در همین حال مطالب آنها مورد مخالفت سازمان نیز نمی باشد، مگر اینکه خلاف آن (از طریق توضیح هیأت تحریریه نشریه) صراحتاً یاد آوری گردد. ثالثاً، اکثریت قریب به اتفاق نوشته هایی که در نشریه تئوریک، و با بصورت جزوات و کتاب های مستقل انتشار می یابند، امضای فردی خواهند داشت. همه این نوع نوشته ها در توضیح مواضع و سیاست های سازمانی و دفاع از آنها انتشار می یابند و در هر موردی که جز این باشد، هیأت تحریریه باید ضمن یادداشتی که همراه نوشته انتشار می یابد، آنرا توضیح بدهد، تا رابطه سازمان با مسائل طرح شده در آن نوشته، با صراحت معلوم گردد. امضای فردی در نوشته هایی که مواضع و سیاست های سازمان

و توضیح می دهند، بمعنای این است که سازمان خود را ضرورتاً به همه مسائل و نظرات  
 فرعی طرح شده در نوشته متعهد نمی کند ولی در عین حال کلیت نوشته و محورهای  
 اصلی آن را منطبق با مواضع خود تلقی می کند. باین ترتیب این نوشته ها به توضیح  
 مواضع و سیاست های سازمان و دفاع از آنها می پردازد، اما در این توضیح و دفاع  
 مجبور نمی شوند خود را صرفاً به مواضع و نظرات اعلام شده سازمانی محدود کنند، بلکه  
 می توانند انعطاف و تحرک بیشتری داشته باشند و در ترویج مواضع سازمان و برای  
 کمک به ترویج این مواضع، مسائل، نظرات و تجارب و فاکت های مختلفی را پیش  
 بکشند. بی تردید وقتی هیأت تحریریه نشریه تئوریک (و یا سایر انتشارات سازمانی) به  
 این نوشتن اظهار نظری در جهت خلاف مطالب طرح شده، این با آن نوشته را منتشر  
 میکند، بمعنای این است که هیچ یک از مطالب طرح شده در آنها را مخالف با مواضع  
 و سیاست های سازمان تلقی نمی کند و اجازه می دهد که در ترویج مواضع سازمان باین  
 مطالب استناد شود. یعنی عبارت دیگر، در این موارد سکوت علامت رضاست.  
 اما در عین حال از طریق انتشار این نوشته ها با ارضای فردی نویسنده (یا نویسندگان)  
 آنها، هیأت تحریریه نشان می دهد که این نوشته ها در مواضع و سیاست های  
 سازمان (که معمولاً مستقل از این نوشته ها، صراحتاً و دقیقاً بیان می شوند) نوشته  
 شده اند، اما همه جزئیات و مسائل فرعی طرح شده در آنها، ضرورتاً مواضع و نظرات  
 سازمانی تلقی نمی شوند و بنابراین برای سازمان و اعضا آن تعهد ایجاد نمی کنند. راجعاً  
 در هر شرایطی که سازمان، بحث علنی درباره این با آن مسئله یا موضع سازمانی را  
 لازم بداند، در نشریات مختلف سازمان جای لزوم مباحثه رفیقانه یعنی میان اعضا  
 سازمان درباره مسئله (یا مسائل) مورد اختلاف داد و خواهد شد. همه نوشته های  
 مربوط به این نوع مباحثات، در هر شکل و سطحی که انتشار یابند، همراه با داشتنی از  
 طرف هیأت تحریریه منتشر خواهند شد تا هیچ نوع ابهامی نسبت به مواضع سازمان و

ارگان‌های مربوط به آن بوجود نیاید .

هیأت تحریریه  
اسفند ۱۳۶۲

## در نقد يك سند پوپولستی

### انتقادی بر طرح برنامه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)

#### مقدمه

فقدان پرنسپهای روشن و انقلاب بیگري غیرحزبی و جبهه معیژه گروه‌بند بیهای پوپولست است. جناح چپ روشنفکران خلق‌گرا از منافع خرد مپوزواری رادیکال جانبداری میکنند و نظیر کلیه جریان‌ات خرد مپوزواری، فاقد ایدئولوژی مستقل طبقاتی می‌باشند. بخش‌هایی از آنها تلاش می‌کنند تا زیرلغافه ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی، مبارزه خود را بر سر ای مطالبات مپوزوادی مکرراتیک مبارزه‌ای سوسیالیستی معرفی نمایند و بدینسان طبقه کارگر را نیز ضمیمه سوسیالیسم خلقی خود کنند. به ناگزیر روش خلقیون در تنظیم مطالبات خود التقاطی (اکلکتیستی) است و حامل افشاش کامل پیرامون تمام مطالبات سوسیالیستی و مکرراتیک می‌باشد. بعلاوه سیمای واقعی خلقیون نه تنها با فقدان ایدئولوژی روشن و صریح مشخص می‌شود بلکه همچنین با عمل گرائی ناب، انقلاب بیگري غیرحزبی و ستایش از خود بخودی جنبش تمین می‌یابد. خلقیون عموماً خود را مردان "اهل عملی" می‌پندارند که به تئوری مگر برای ستایش و آرمانی جلوه‌ادان "عمل انقلابی روزمره" خود نیازی ندارند. برای آنها عمل، اقتداری آورد و تئوری اقتداری است آمد و رافرموله می‌کند. در واقع، کوبه‌بینی و سطحی‌نگری خرد مپوزواری آنها را از تئوری انقلابی بی‌نیاز می‌سازد. با این همه، انقلاب بهمن و تحولات پس از آن بنحوی خاص خود بی‌پرنسپیی خلقیون را آشکار ساخت و انقلاب بیگري غیرحزبی آنان راد و معرض انتقادی همه جانبه قرار داد. انقلاب

با تکامل بخشیدن به تجزیه طبقاتی جنبش همگانی وسوق دادن طبقات اجتماعی به سوی  
تشکل شدن در احزاب خود، گرایشات "همه خلقی" را در چارچهران همیتی نمود.

اعتلا به بد آمد در جنبش کارگری و تکوین قشر به پشرو کارگری از یکسو، و ارتقا

تشکل و آگاهی سایر طبقات از سوی دیگر، وظیفه تشکل ساختن پرولتاریا را در رجب  
مستقل سیاسی خود پیش از پیش به وظیفه مقدم و جمهوری کمونیستها صدل نموده است. این  
آن وظیفه ای است که سازمان ماد و مقابل خود نهاد هاست و در راه تحقق آن به کلیه جریانات  
رویزونیستی و گرایشات پوپولیستی اعلام جنگ نموده است. اگر انقلاب بهمن به طور عریانی  
ناتوانی گرایشات "همه خلقی" را در امر سازماندهی مستقل پرولتاریا نشان داد، حوادث  
سالهای پس از انقلاب عمق این ناتوانی را هر چه بیشتر نمایان ساخته است، بطوری که حتی  
خلقیین نیز به ارائه یک دوچین برنامه در صد در رفع اتهام از بی هویتی و بی پرنسیپی خود  
برآمده اند.

با این همه، برنامه ها از لحاظ مضمون خود نکته تازه ای بجز آشفته فکری و بی پرنسیپی  
ویژه پوپولیسم در بر نهند. الا این که فضیلتی اخلاقی برای اعلامی نیازی نسبت به  
تئوری انقلابی محسوب می شوند. برای یک فرقه پوپولیست که "برنامه" و "حزب" همواره با  
اسطوره ای دست نیافتنی برابریه است، ارائه برنامه رضایت خاطر ببارمی آورد. آن  
خلق گرائی که به دست آورد های فرقه خود دلخوش کرده، با خود می گوید: "ماد بگرم صاحب  
برنامه شدیم و افتخاری بر افتخارات سازمان ما افزوده شد. حالا دیگر علاوه بر آرم و نام،  
تئوری انقلابی هم داریم". اما این رضایت خاطر چندانی نمی باید زیرا معجزه منتظر رخ  
نمی دهد و تناقضات همچنان لاینحل باقی می ماند. آخر حقیقت این است که حرکت و  
عمل هر جریان سیاسی، هر چند مبتنی بر یک برنامه مدون نباشد، بی شک مبنی یک برنامه  
است. پوپولیستهای ماد ارای برنامه بودند، هر چند که خود از آن باخبر نبود باشند. آن  
برنامه بطور ساده و مختصر چنین بود: زند نهاد سوسیالیسم خلقی! معنای آنهم از این قرار



بود: کارگران برای انقلاب و نه انقلاب برای کارگران. آری، "آب در کوزه و ماتشنه لبان می‌گردد". مسئله نهم‌سرتند وین برنامه بطور کلی بلکه تنظیم برنامه انقلابی پرولتاریا است و در این زمینه چیزی در رجنته پوپولیسیم یافت نمی‌شود. کافی است خلق گرای ماتشفی خاطر روحی و اخلاقی خود را از برنامه بتاؤگی اعلام شده اش کنار بگذارد، آنگاه تمام شعارهای قدیمی آشنایش را خواهد دید. ما حاضریم در این کار به او کمک کنیم و بدین لحاظ نیز امر نقد طرح برنامه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را در مقابل خود قرار می‌دهیم. بویژه نقد این طرح برنامه از آنجا که آشفته فکری، التقاط گرائی و بی‌پرنسیپی ویژه پوپولیزم را یکجا در خود جمع کرده، حائز اهمیت است. بعلاوه نباید فراموش کرد که جریان مذکور یکی از معدود جریاناتی است که تقریباً هیچ درس اساسی از انقلاب اخذ نکرد و همچنان به دادن وعده‌های کارگران و خلق برپایه حلقه زدن بد ورنام و آرپندائی اکتفا کرده است.

طرح برنامه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که در نشریه کارشماره ۱۸۰ درج گردیده، با مقدمه‌های پیرامین ضرورت و خصوصیات برنامه آغاز می‌شود. مقدمه مطابق معمول با "ضرورت" پایان دادن به "پراکندگی و تشتتی که سالهاست انگیزه این جنبش بود" آغاز می‌شود (در آن موقع هنوز سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر برهمان این سازمان به "حزب توده" نوین تبدیل نشده بود بلکه متعدد درجه اول حزبی بشمار می‌آمد!) و چنین ادامه می‌یابد: "این طرح نه محصول تصورات و تخیلات ذهنی بلکه زائیده و برخاسته از زندگی واقعی است و در رکوران سخت‌ترین مبارزه ایدئولوژیک و ملاحظه تجربیات و دستاوردهای جنبش کمونیستی ایران و جهان بدست آمده است، با کلیه جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی و اپورتونیستی مرزبندی روشن و آشکار دارد و سند هویت خط انقلابی مارکسیستی لنینیستی است" و اینکه "برنامه‌های اشخاص که از نیازهای عینی و زندگی واقعی نشأت گرفته و نه مجرد، یعنی از آن چیزی سخن گفته که

حقیقتاً وجود دارد و آن چیزی خواست شد که علی و ضروری است. بدینسان نویسنده گآ طرح برنامه ما را از مرغوبیت برنامه خود خاطر جمع می سازند. بواسطی صرف نظر از هر دلیل دیگری، آیا برنامه ای چنین بی بدیل و بی همتا ارزش یک بررسی از نزد بیسک را ندارد؟

د رمقد مۀ طرح برنا مه سچفا ، د ربارۀ ساخت برنا مه چنین اظهار نظر شده است:

" این طرح د رکلیت خود د ربرگیرندۀ برنا مه حد اکثر حد اقل پرولتاریاست . و اینکه بخش سوم شامل مطالبات مشخص است و د رخواستهای برنا مه حد اقل پرولتاریا را د ربرمی گیرد ."

و ماهنگامیکه برنا مه را مطالعه می کنیم ، د ربارۀ "وظیفه نخست و فوری" سچفا چنین می خوانیم : "بدین جهت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم ، برانداختن سلطۀ امپریالیسم و پیاگاه اجتماعی آن (بویژوی وابسته) ، قطع هر گونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی به امپریالیزم و د مکرارتیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم ، وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد . بدین ترتیب روشن می گردد که سچفا می خواهد برپایۀ د رخواستهای برنا مه حد اقل یعنی مطالبات فوری خود ، امرگذار به سوسیالیزم را تحقق بخشد .

اما از نقطه نظر مارکسیزم-لنینیسم ، مضمون د رخواستهای برنا مه حد اقل از چه قرار است ؟ لنین ، بکرات و به مناسبتهای گوناگون به تشریح مضمون مطالبات برنا مه حد اقل پرداخته و نوشته است : "برنا مه حد اقل را د ر زمینه سیاسی د ر نظر بگیرید ، این برنا مه به جمهوری بویژوایی محدود می شود ." ( ۱ ) د راد بهیات کمونیستی همواره مضمون برنا مه

\* د ر اینجا کلمۀ "تسهیل" قاعدۀ هرگونه بار تشویریک است ، زیرا منظور سچفا از اصلاحات مذکور بهبود هائی د ر چهارچوب مناسبات سرمایه د اری نیست بلکه همانا فراتر رفتن از این چهارچوب و انتقال به سوسیالیزم است . بعبارت دیگر و برپایۀ برنا مه حد اقل می خواهد امرگذار به سوسیالیزم را تحقق بخشد . د ر این مورد همچنین می توانید به "مرحلۀ انقلاب برنا مه پرولتاریا" و "انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا" بولتن مباحثات شماره ۷ رجوع نمایید .

حد اقل به‌شأنه مجموعه‌ای از مطالبات بورژوا د مکرانیک که د اساس با سرمایه د اری قابل انطباق می‌باشند و از چهارچوب آن فراتر نمی‌روند ، تشریح شده است . اما از نظر سچفخا تحقق مطالبات برنا مه حد اقل ، از چهارچوب سرمایه د اری فراتر می‌روند با به‌بارت روشنتر شرایط را برای گذار به سوسیالیزم " فراهم می‌آورند . برای اینکه تضاد آشکارا ظاهر شود و ا ت سچفخا را بهر ا مین برنا مه حد اقل با نظریات لنین روشن نمائیم ، کافیت ملاحظات لنین را د ربار مقاله " زینوویف بهر ا مین ماکسیمالیسم ( حد اکثرگراشی ) خاطر نشان شهیم . وی می‌نویسد : " نکته اصلی د عقاید شما ( منظور عقاید زینوویف است - م ) که اساسا ناد رست است ، عبارت از این است که " آن د درخواستهای برنا مه حد اقل . . . د مجموع به انتقال به نظام اجتماعی اساسا متفاوتی منجر می‌شوند " این کا ملاحظ است ! ! هرگز " انتقال به یک نظام اجتماعی اساسا متفاوت " نه به وسیله د درخواستهای مشخص برنا مه حد اقل می‌تواند بدست آید و نه به وسیله کل مجموعه مطالبات برنا مه حد اقل . چنین فکری به معنای رفتن به موضع فرمیستهاد و اصول و ترک د بدگاه انقلاب سوسیالیستی است . . . برنا مه حد اقل ، برنا مه ای است که د اساس با سرمایه د اری قابل انطباق است و از چهارچوب آن فراتر نمی‌رود . . . ممکن است می‌خواستید بگوئید که د رجائیکه جامعه به طور عینی برای سوسیالیزم بالغ است ، اعمال مجموعه تقاضاهای برنا مه حد اقل سوسیالیزم را تولید می‌کند . اما این نیز صحت ند ارد " ( ۲ ) ( تأکیدات همه ز لنین است ) . ملاحظه می‌کنید از بدگاه لنینسیم فکر امکان گذار به سوسیالیزم از طریق تحقق مطالبات برنا مه حد اقل ( جز با د مجموع ) ، اساسا فرمستی و ترک د بدگاه انقلاب سوسیالیستی است . و سچفخا دقیقا این فکر اساسا فرمستی را به معنای برنا مه خود بدل می‌کند . اگر از طریق مجموعه ای از اصلاحات مطرحه د برنا مه حد اقل یعنی اصلاحاتی که د اساس با سرمایه د اری قابل انطباق می‌باشند و بناگذا بر خصلتی بورژوا د مکرانیک د ارنند می‌توان گذار به سوسیالیزم و آقا ز نمود ، د آن صورت " سوسیالیزم د رجعی " برنشتاین چه ایراد اصولی

از نقطه نظر سچفخاد ارد ؟ مگر سوسیالیزم تد رجی برنشتاین چیزی بجز انتقال —  
 سوسیالیزم از طریق حد اکثر اصلاحات بورژوا د مکراتیک است ؟ د آن صورت چه ضرورتی  
 برای انقلاب سوسیالیستی یعنی د رهمشکستن ماشین د ولتی بورژوازی و برقراری د یکتاتوری  
 انقلابی پرولتاریا وجود خواهد داشت ؟ بر مبنای د بدگاه سچفخا البته ضرورتی به د رهم  
 شکستن ماشین د ولتی بورژوازی از طریق د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا وجود ند ارد زیرا این  
 وظیفه قرا است بر پایه برنامحد اقل ود اتحاد با خود ه بورژوازی صورت گیرد . مگر  
 اظهارات مشهور سچفخا راد در رساله " مرحله انقلاب و برنامه پرولتاریا " بخاطر نمی آوری د ؟  
 د آنجا آمد ه بود : " برنامه پرولتاریا برای این مرحله انقلاب ( مرحله مکراتیک ) د قیقا مبتنی  
 بر منافع مشترک طبقات معین و مشخص است که د رکنارویه همراه پرولتاریا بر قلعه نظام  
 مبتنی بر کار مزد وری می کوبند . . . " ما این عبارات طلائی را که به خود ه بورژوازی نقش سرمایه  
 شکن می بخشد و ا مرد رهمشکستن ماشین د ولتی بورژوازی را به اراده د و طبقه یعنی کارگران و  
 خود ه بورژوازی ( " خلق " ) واگذ ارمی کند د مقاله " طبقه کارگر ، فدائی " خلق " ! " فصول  
 سوم و چهارم مند رج د ر واه کارگرتشوریک شماره ۲ به تفصیل نقد کرد ه ایم . ماد ر آنجا توضیح  
 دادیم که " د رهم کوبیدن قلعه نظام مبتنی بر کار مزد وری " ود رهمشکستن مقاومت سرمایه —  
 د اران از نقطه نظر مارکسیزم و طبقه سوسیالیستی اخص پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهرو  
 روستاست . پرولتاریا د رکوبیدن " قلعه نظام مبتنی بر کار مزد وری " ، د ارای " اراده واحد "  
 با خود ه بورژوازی و " خلق " نیست . احاله این وظیفه به خود ه بورژوازی چیزی بجز متحد و ش  
 نمودن و قاطی کردن وظیفه سوسیالیستی اخص پرولتاریا با وظیفه عام بورژوا د مکراتیک  
 خود ه بورژوازی د ر ایجاد یک جمهوری د مکراتیک نیست . این به معنای آرمانی جلو بود ادن  
 " جمهوری د مکراتیک خلق " و جایگزینی آن با د یکتاتوری پرولتاریاست . بر راستی اگر  
 خود ه بورژوازی قاد ربه کوبیدن قلعه نظام مبتنی بر کار مزد وری " ، د رکنارویه همراه سا  
 پرولتاریاست " ، د بگرچه مرز تمایزی بجز " تمایزات د رین خلقی " د رجهار چوب س

"د مکراسی خلقی" بین پرولتاریا و شود و خورد و بورژوا وجود خواهد داشت؟ که بعد ن قلمه نظام مبتنی بر کارمزد وری یک وظیفه خاص سوسیالیستی است، اما نیروهای طبقاتی و نیز حکومتی که جایگزین آن محسوب می‌شوند، خلقی اند! بدین لحاظ در اینجا "جمهوری د مکراتیک خلق" همان نقش دولت "آزاد" و "خلق" را سال راهبدمی کند که مورد انتقاد شد بد مارکس د نقد برنامه گتار گرفت. مارکسیزم از نابودی "قلمه نظام مبتنی بر کارمزد وری" انقلاب سوسیالیستی را مد نظر دارد، حال آنکه سچفخای پوپولیست و مغشوش خواستار انجام این وظیفه از طریق یک انقلاب د مکراتیک و وسیله "خلیسی" است! اما کسی که کوبیدن قلمه نظام مبتنی بر کارمزد وری را مستقیماً یک انقلاب د مکر<sup>تیک</sup> بر پایه برنامه حد اقل می‌طلبد و این وظیفه را از انقلاب یک طبقه معین یعنی پرولتاریا و تنها این طبقه تفکیک می‌کند، در عین حال سوسیالیزم خود را نیز به سوسیالیزم خورد و بورژوائی (خلق) تنزل می‌دهد. هنگامیکه لنین خطاب به سوسیال د مکراتیک ای اهورتونیست و عواقر بیان لیبرال اظهار داشت: "تکامل به پیش یعنی تکامل به سوی کمونیسم از طریق د یکتاتوری پرولتاریا می‌گذرد و از طریق د یگری نمیتواند بگذرد، زیرا د هر هم شکستن مقاومت سرمایه داران استثمارگر و عهد ه هیچکس د یگرساخته نبوده و از هیچ راه د یگری ممکن نیست" (۳) همین معنا را مد نظر داشت. از این رو بود که لنین تأکید می‌کرد: "از اینجا است که همه احزاب بورژوائی، حتی د مکراتیک ترین آنها، و از آنجمله احزاب "انقلابی د مکراتیک"، تشدد بد تضییقات راطیبه پرولتاریای انقلابی و تحکیم د دستگاه تضییقات را که همان ماشین د ولتی باشد ضروری می‌شمرند." (۴) لنین با شناختی عمیق از کلیه احزاب بورژوائی منجمله احزاب "انقلابی و د مکراتیک"، با حقیقت را خاطر نشان می‌شود که هیچکدام آنها از تحکیم د دستگاه تضییقات یعنی ماشین د ولتی صرف نظر نخواهند کرد. اید ه آل د مکراسی خورد و بورژوائی همانطوریکه اسناد کمونیستی بارها خاطر نشان کرده اند، اتوبی "د ولت حقیقی" است. مخدوش کردن

وظایف اخص سوسیالیستی ( نظیرد رهم کوپید ن قلعہ نظام مبتنی برکارمزد وری ) —  
وظائف د مکرآتیک ( نظیربرقراری جمهوری ، ملیشیا ، انتخابات مود می مأ مورین د ولتی ،  
تساوی حقوق زنان ، حق ملل د رتعمین سرنوشت خویش و غیره ) همان چیزی است که  
جمهوریولیزم راتشکیل می دهد . این افشاش و سرد رگمی ازفقدان پرنسپ و اصول  
نشأت می گیرد . لنین د راینمورد می نویسد : " . . . فقط اس — ارها ، باخصلت وپژوه  
فقدان اصولشان ، قادرند تقاضاهای سوسیالیستی و د مکرآتیک راقاطی کنند و مدام  
مخدوش می کنند . حزب پرولتاریا ، اما ، بااین وظیفه روبروست که آنها رابه موکد تر پرسن  
وجہی ازیکدیگر جدا و متعابرسازد . ( ۵ ) براستی نیزسچفخا با افشاش پرولیستی خود  
حامل گراپیشی بجزاس — اریسم د رجنبش کارگری مانست .

واما بعد ! هنگامیکه وظیفه اخص سوسیالیستی یعنی د رهم کوپید ن قلعہ نظام  
مبتنی برکارمزد وری بمعهد خلق نهاد ه شود ، برنامه حد اکثر یعنی برنامه تحول  
سوسیالیستی به چه چیزی بجزیک هدف د ورو صیہم " نظیرجامعه بی طبقه توحید ی "  
مجاهدین ویا هدف سوسیالیسم د مکرآتیک مطروحه د ربرنامه حزب د مکرآت شہادت  
خواهد داشت ؟ سچفخا پاسخ خواهد داد کہ وی برخلاف جریانات مذکور بسه  
د یکتاتوری پرولتاریا اعتقاد د ارد . اما مگر نارود نیکهای روسیہ د ربرنامه خود از ضرورت  
حاکمیت پرولتاریا سخن نگفته بودند ؟ برنامه حد اکثر برای سچفخانه یک برنامه مبارزه  
سوسیالیستی ، بلکه صرفایک هدف قابل احترام و مورد قبول است . زیرا مهمترین شرط  
لازم برای تحقق این هدف ( کوپید ن قلعہ نظام مبتنی برکارمزد وری ) به " خلیق  
( مطالبات برنامه حد اقل ) واگذارد ه است . د رهمین نقطه نیز جوهرا اشتراک نظر  
سچفخا با حزب توده نهفته است . زیرا حزب توده نیز د رچهارچوب برنامه حد اکثر  
سوسیالیزم د یکتاتوری پرولتاریا رابعنوان هدف و آرمان نهائی پرولتاریا می پذیرد اما  
براین باوراست کہ بدلیل تغییرتوانن قوانفع ارد و گاه سوسیالیزم د رمقیاس جهانی ،

خرد هبورزاری به نیروی سرمایه‌شکن استحالته یافته و در کنار و همراه با پرولتاریا آساده کوبیدن قلعه نظام مبتنی بر کارمزد وری است. سچفخا، امامد و تشریح ماهیت سرمایه‌شکن " خرد هبورزاری به ارد وگا سوسیالیستی متوسل نمی‌شود بلکه به ذات خلقی و ضد امپریالیستی خرد هبورزاری در داخل ایران رجوع می‌کند. آخر بر مبنای دستگاه فکری پوپولیزم مستعمراتی که آرزومند استقلال ملی و تکامل سرمایه‌داری خودی است، خود هبورزاری کشور تحت سلطه از سرشتی ویژه است و منی ضد شقال با خرد هبورزاری کشور های پیشرفته دنیا فرقی دارد.

سچفخا می‌گوید که طرح برنامه وی در کلیت خود در برگیرنده برنامه حد اقل و حد اکثر پرولتاریاست. و اما با این همه بر این باور است که برنامه وی "سند هویت خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی" است. اما مگر می‌توان در عصر کنونی بمشابه عصر انتقال انقلابی از سرمایه‌داری به سوسیالیزم و در کشوری با مناسبات سلط سرمایه‌داری و دولت متمرکز و سرکوبگر نوع بورژوازی، مارکسیست لنینیست بود و با این همه از خواسته‌های انتقالی با جزئی سخنی نگفت و همچنان به تفکیک برنامه به د بخش حد اکثر و حد اقل قائل بود؟ سچفخا شنید ه است که برنامه احزاب سوسیال د مکررات نظیر برنامه ارفورت و برنامه اول حزب کار سوسیال د مکررات روسیه از د بخش حد اقل و حد اکثر تشکیل شد مهود، اما نمی‌داند که این ساختار برنامه‌ای مدتها است که به گذشته تعلق دارد و از نقطه نظر مبارزه کمونیستی امری سپری شد تعلق می‌شود. در این مورد لازم است، کمی توضیح دهم. در دوران بسط مسالمت آمیز مناسبات سرمایه‌داری (۱۹۱۴ - ۱۸۷۱)، برنامه کلیه احزاب سوسیالیست از د بخش حد اقل و حد اکثر تشکیل می‌شد. بخش حد اقل شتمل بر یک رشته مطالبات بورژواد مکرراتیک (نظیر برقراری قانون گذاری، هشت ساعت کار روزانه، ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۴ سال، ممنوعیت برداخت کار د رازای اجناس مفارزه های وابسته به کارخانه، سازماندهی با زوسی کارخانه، تأسیس سیستم بیمه اجتماعی



د ولتی ، حق رأی عمومی ، خود - اداره توده ای ، جایگزینی ارتش ثابت با تسلیح مردم ،  
 آزادی سخنرانی ، اجتماع و مطبوعات ، حقوق مساوی برای زنان ، مدارس غیرروحانی ،  
 تعلیم و تربیت رایگان اجباری ، قضاوت انتخابی ، جمهوری پارلمانی (شیره) بود و از این  
 واقعیت نشأت می گرفت که در برخی از کشورهای نظیر روسیه و بعضی از ایالات آلمان هنوز  
 مبارزه با بقایای سرواز ، استبداد مطلقه و استقرار وحدت ملی در درجه اول اهمیت قرار  
 داشت و علاوه بر اکثریت کشورهای اروپا ، بکرشته وظایف مهم بورژوازد مکرآتیک در  
 روبنای سیاسی به فرجام نرسیده بود و در عین حال بورژوازی ناتوان از انجام یک مبارزه  
 انقلابی برای به ثمر رساندن قطعی این درخواستها بود . بنابراین درخواستهای د مکرآتیک  
 احزاب سوسیالیست از یکطرف ، از نا کامی رفرمهای بورژوازد مکرآتیک حتی در کشورهای  
 با رژیم پارلمانی ، و از طرف دیگر ناتوانی بورژوازی در اجرای کامل همان خواستهایی که  
 خود وی زمانی بر پرچم خود نوشته بود ، نشأت می گرفت . با اعلام رفرمهای د مکرآتیک به  
 مثابه هدف فوری ، پرولتاریای سوسیالیست وظیفه ای را بعهده می گرفت که تحقق آن به  
 وسیله لایه های وسیع مردم در خواست شده بود . این شرط عمده ای برای اتحاد توده ها  
 حول طبقه کارگر بود . برنا به حد اکثر ، اما ، ناظر بر مجموعه درخواستهای اساسی  
 سوسیالیستی بود که هنوز بدلیل عدم آمادگی شرایط عینی در مجموع برای انقلاب  
 سوسیالیستی به آینده واگذار می شد . در آن دوران مبارزات حاد و انقلابی در کشورهای  
 مقدم اروپا در دستور روز نبود مسئله همانا استفاده انقلابی از ابزارهای پارلمانی و  
 اتحادیه ای ، بسط و تحکیم نفوذ حزب سوسیالیست بود . این وظیفه به بهترین وجهی  
 توسط حزب سوسیال د مکرآت آلمان برهبری (فکری) کارل کائوتسکی هدایت می شد .  
 وقوع انقلابات در آن دوران عمدتاً در کشورهای احتمالی تلقی می شد که هنوز نیمی از ایشان  
 در انجام اصلاحات اساسی بورژوازد مکرآتیک (نظیر لایه بقایای سرواز و سلطنت  
 مطلقه) قرار داشت . در این مورد روسیه تزاری جایگاه ویژه ای داشت . اما یک انقلاب

بهروزواد مکراتیک در روسیه تزاری موجبات بسط و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری را به بار  
 می‌آورد و تنها به‌شابه مقدمه‌ای برای مبارزه انقلابی سوسیالیستی پرولتاریای اروپا به حساب  
 می‌آید. در آن هنگام صحبت بر سر انتقال فوری انقلاب بهروزواد مکراتیک روسیه به انقلاب  
 سوسیالیستی نبود بلکه نحوه توسعه انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی چنین تصور می‌شد  
 که انقلاب بهروزواد مکراتیک روسیه، انقلاب سوسیالیستی اروپا را برخواهد انگیزت و  
 پس از برخاستن اروپای سوسیالیست، پرولتاریای روسیه این فرصت را بدست خواهد آورد  
 که انقلاب در دم خود یعنی انقلاب سوسیالیستی را در اتحاد با پرولتاریای سوسیالیستی به  
 انجام رساند. در این مورد لنین می‌نویسد: "... پس با داشتن یک دیکتاتور  
 مکراتیک — انقلابی ما چندین میلیون از مردم مان فقیرشهری و روستایی را بسیج خواهیم  
 کرد، و انقلاب سیاسی روسیه را مقدمه انقلاب سوسیالیستی در اروپا خواهیم ساخت." (۶)  
 و اینکه: "در این شرایط پرولتاریای روسیه می‌تواند پیروزی در دم را بدست آورد. آرمان  
 او دیگر ناممکن نیست. در همین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا خواهد بود. کارگران  
 اروپا به‌مانشان خواهند داد که "چگونه آنرا انجام دهیم" و آنگاه ما همراه با آلمان  
 انقلاب سوسیالیستی را به‌انجام خواهیم رساند." (۷) بدینسان فعلیت انقلاب  
 سوسیالیستی در طی سالهای ۱۹۱۴ — ۱۸۷۱ مطرح نبود و برنامه می‌توانست صرفاً از  
 و بخش حد اقل وحد اکثرتشکیل شود. بعدها، یعنی پس از بروز اولین جنگ جهانی  
 امپریالیستی و انتقال به دوران امپریالیزم، روزالوکزا میورگ در باره این نحوه تفکیک  
 برنامه به دو بخش حد اقل وحد اکثرچنین اظهارنظر می‌نماید: "در آلمان برای سوسیال  
 د مکراسی تا درهم ریختن ۴ اوت ۱۹۱۴ برنامه ارفورت معتبر بود که طی آن با اصطلاح  
 نزد یکترین حد اقل وظایف نخستین نقشه شمرده می‌شد و سوسیالیزم تنها به‌عنوان ستاره  
 راهنمایی در رد و دست به‌عنوان هدف غایی قرار داشت." (۸) در این مورد، شخص  
 کارل کائوتسکی رهبر پورتونیست حزب سوسیال د مکرات آلمان در سال ۱۹۱۹ چنین

اظهار نظری نماید : " برنامه ارفورت ، نظیر اکثریت برنامه‌های احزاب سوسیالیست  
 بهد بخش تقسیم می‌شد : بخش شوریک و عملی - بخش شوریک هدف را تعریف می‌کرد و  
 خصلت حزب را معرفی می‌نمود ، در حالیکه بخش عملی تقاضاهای عملی فوری را برمی‌شمرد  
 که می‌باید قبل از به‌شرف آتی معمول شود . هنگامیکه برنامه ارفورت مورد بحث بود ،  
 بسیاری از رفقا این عقیده را اظهار داشتند که برنامه می‌باید شامل بخش سومی نیز باشد :  
 تصویری از موازینی که می‌باید در دوران انتقال به سوسیالیزم معرفی شوند . من با این  
 درخواست که به نظر من نارس بنظر می‌رسید ، موافقت نکردم . شرایط از دیدگاه من برای  
 انتقال فوری به سوسیالیزم هنوز بالغ نبود . در آن زمان ، من در یک رشته مقالات که به‌طور  
 برنامه اختصاص داشت ، اظهار نمودم : . . . " به‌وسیله طرح یک‌گشته موازین انتقالی ،  
 بلکه به‌وسیله درک روشنی از جریانی که در مقابل انظار ما در حال تکامل است ، ما در موقعیتی  
 قرار خواهیم گرفت که در هر وضعیتی از چیزی دفاع کنیم که مقتضی است و بتوانیم با هر آن  
 چیزی که روبرو می‌شویم ( هر چه خصلتش می‌خواهد باشد ) ، به‌دستی برخورد نمائیم . . .  
 ما مجبور بودیم در آن هنگام خواستهای انتقالی را در سادترین شکلشان مطالعه کنیم ،  
 یعنی در حالتی که آنها هرگز خود را در واقعیت آشکار نمی‌کنند " ( ۹ ) این روال تنظیم  
 برنامه در دوران پیشین ، در دوران گذار از سرمایه‌داری رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری  
 بود .

اما با انتقال به دوران امپریالیسم یعنی پس از وقوع جنگ جهانی اول ، مسئله نحوه  
 طرح انقلاب پرولتری ، عمق و وسعت این انقلاب تحول یافت . در این دوران دیگر صحبت  
 از وجهه آمادگی برای انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور معین ناکافی بود . امپریالیزم ،  
 اقتصاد با تملک پراکنده راه‌کل واحدی مبدل کرده بود و شرایط عینی در مجموع برای  
 انقلاب سوسیالیستی آماد بود . لنین با تشریح مختصات اساسی امپریالیزم به‌شابه  
 آخرین مرحله تکامل سرمایه‌داری و دوره‌ای که به‌ناگزیر به عصر انقلابات پرولتاریائی منجر

می‌شود، در جایگاه بین‌المللی انقلاب روسیه تجدید نظر بعمل آورد. بدین نحو که روی انقلاب روسیه را در بگرنه پشایه مقدّمه بلکه به عنوان جزئی از انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی در نظر گرفت، هر چند که وظیفه فوری پرولتاریای روسیه همچنان عبارت بود از نابودی تزارسم و امحای بقایای سرواز. با انقلاب سوسیالیستی انکمه عصر نوینی در تاریخ جهانی گشود شد: عصر انتقال انقلابی از سرمایه‌داری به سوسیالیزم. در این عصر، امکان انتقال به سوسیالیزم در مورد کلیه کشورهای جهان فراهم آمد و است بطوریکه حتی کشورهای با پرولتاریای قلیل العده در صورت شرکت وسیعترین توده‌ها (زحمتکشان و دهقانان) در یک جنبش انقلابی شورائی برهبری حزب کمونیست و در اتحاد با پرولتاریای پیروزمند قادر به ورزیدن سرمایه‌داری و انتقال به سوسیالیزم می‌باشند. بدین لحاظ سیاق بندی بر نامه به دو بخش حد اقل و حد اکثر از لحاظ تاریخی منسوخ شد و مطالبات انتقالی در مرکز برنامه انقلابی کمونیستی قرار گرفته است. مطالبات انتقالی یعنی آن رشته مطالباتی که در انتقال به سوسیالیزم را تسهیل می‌نماید در کشورهای مختلف متناسب با سطح متفاوت رشد اقتصادی و سیاسی، تمایزات و تفاوتی دارد که گویای سیر ویژه و مراحل واسطه‌ای خاص هر کدام از آنها در گذار به سوسیالیزم است. اما جوهر تمامی این درخواستهای انتقالی یکی است و آن همانا لوازم و شرایط انتقال به سوسیالیزم است. طرح مطالبات انتقالی چنانکه در بخش آتی نشان خواهم داد، بهیچوجه بمعنای نفی مطالبات برنامه حد اقل نیست، بلکه بدین معناست که مطالبات برنامه حد اقل به عنوان بخشی از درخواستهای کنکرت (شخص) همواره با درخواستهای انتقالی با جزئی می‌باید مطرح گردند. مطالبات انتقالی که ناظر بر فراتر رفتن از دکراسی بورژوازی است بمعنای انکار اهمیت قابل توجه درخواستهای بورژوازد مکرانیک و انجام وظائف معوقه بورژوازد مکرانیک ویژه در کشورهای به لحاظ صنعتی عقب مانده نیست (حتی متضمن انکار ضرورت توافقهای موقتی با دکراسی

بورژوازی نمی باشد) بلکه بمعنای انحطاط سرمایه داری و گندیدگی بورژوازی جهانی ، عمق یافتن خصلت اجتماعی انقلابات توده های ، آمادگی شرایط عینی برای تصرف قدرت توسط پرولتاریای انقلابی ، وزنه نیرومند پرولتاریای پیروزند در صحنه بین المللی و به یک کلام بمعنای امکان فراتر رفتن از د مکراسی بورژوازی و انتقال به سوسیالیزم است. امکانی که بدون تحقق آن هیچگونه صحبت جدی از اجرای کامل اصلاحات عمومی د مکرانیک نیز نمی تواند در میان باشد .

این متد ولوژی که البته باصراحت و وضوح هرچه تمامتر در عصرگذرا از سرمایه داری به سوسیالیزم توسط لنین و انترناسیونال کمونیستی تشریح شد ، بیشتر یعنی د راواخر دهه چهل و نیزد نیمه د دوم دهه پنجاه قرن نوزدهم بوسیله مارکس مدون شده بود . در این مورد گافیتس مجادله لنین را با پلخانف در نوشته " اشاره ای به تاریخ : پلخانف به یاد آوریم که د ر آن لنین د لایل حذف تفکیک برنامه حد اقل از برنامه حد اکثر و طرح د درخواستهای انتقالی را توسط مارکس د رسال ۱۸۵۶ خاطر نشان می شود . د رسال ۱۸۵۶ ، مارکس شروع یکدوران انقلابات پرولتری را د اروپا پیش بینی می کرد و بدین لحاظ ضرورت تفکیک برنامه حد اقل از برنامه حد اکثر و مبارزه بر پایه برنامه حد اقل را نادرست تلقی می نمود . وی د ر آن هنگام بهکرشته د درخواستهای انتقالی را پیش می کشید که اگرچه نارسا و از لحاظ اقتصادی برای سوسیالیزم ناکافی محسوب می شد ند اما امکان مبارزه برای انتقال به سوسیالیزم را فراهم می آورد ند . اگر این متد ولوژی مارکس د رد و ران اعتلاء سرمایه داری بطور کلی نمی توانست پیگیرانه تعقیب شود ، اکنون یعنی د عصر انحطاط سرمایه داری و انقلابات پرولتاریائی باید مبنای فعالیت پایه ای کمونیستها قرار گیرد و هر آن کس که بخواهد د عصر کنونی به برنامه حد اقل اکتفا کند و یا این د را از یکدیگر مجزانا نداید و مبارزه برای اولی را به یکدوران تام و تمام تاریخی بسط دهد ، در اساس موضع رفرمیسم را اتخاذ کرده است. مسئله محوری که د عصر کنونی انقلاب را از رفرم

متابیرمی کند همانا عبا رتست از مبارزه د ر راه تحکیم و بسط سرمایه داری با مبارزه برای  
فروتر رفتن از سرمایه داری و انتقال به سوسیالیزم .

بدین لحاظ کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی د رباره برنامه حد اقل چنین  
اظهار نظر می نماید : " از این رو سوسیال د مکر تهاد ارنده برنامه حد اقلشان  
برمی گردند که اکنون بوضوح بحثابه فریب ضد انقلابی آشکار شده است : ( ۱۰ ) و ما :  
" احزاب کمونیست بر نامه های حد اقل رابه پیش نمی کشند که می تواند به تحکیم و  
بهبود پایه های لریزان سرمایه داری خدمت کند . احزاب کمونیست باید تقاضاهای را  
به پیش کشند که نیازهای فوری طبقه کارگر را بیان کند . کمونیستها باید فعالیت های  
تبلیغی تود های رابه ای مبارزه جهت این خواسته ها صرف نظر از اینکه آیا آنها با اد امه  
نظام سرمایه داری انطباق دارند یا نه ، سازمان دهند : ( ۱۱ ) و ما : " بجای برنامه  
حد اقل سنتریستها و رفرمیستها ، انترناسیونال کمونیستی مبارزه برای مطالبات کنگرت  
پرولتاریا را پیشنهاد می کند که د ر مجموعشان ، قدرت بورژوازی را بزیر سوال می برد ،  
پرولتاریا را سازمان میدهد ، و سطح متفاوت مبارزه برای د یکتاتوری اش را مشخص میکند .  
حتی قبل از آنکه توده های وسیع آگاهانه نیاز برای د یکتاتوری پرولتاریا را د ر یابند ، آنها  
می توانند به هر یک از این مطالبات منفرد پاسخ گویند . " ( ۱۲ )

بر مبنای نگرش فوق الذکر بود که د ر کنگره چهارم کمینترن بهنگام صد ورقه عناصه  
د رباره تنظیم برنامه انترناسیونال کمونیست ، پیرامین ساختار بر نامه های احزاب  
عضو انترناسیونال کمونیستی چنین اظهار نظر شد : " ۳ ) بر نامه های بخشهای ملی باید  
بوضوح و قاطعانه ضرورت مبارزه برای د ر خواستهای انتقالی را برقرار نمایند ، و  
ملاحظات ضروری راد رباره وابستگی این د ر خواستهابه شرایط مشخص زمان و مکان  
بعمل آورند . ۴ ) پایه تشویک برای تمامی تقاضاهای انتقالی و جزئی باید بوضوح د ر  
بخش عمومی بر نامه مطرح شود ، و کنگره چهارم ایضا بطور قاطعانه این تلاش را که

و انمود می کند که گنجانند درخواستهای انتقالی در برنامه بهشابه اپورتونیسیم می باشد  
 محکوم می کند ، همچنانکه صرف نظر کردن یا تعویض وظایف انقلابی بنیادین را با  
 درخواستهای جزئی محکوم می کند . ( ۵۰ ) برنامه عمومی باید بوضوح انواع اساسی تاریخی  
درخواستهای انتقالی بخش ملی را در انطباق با تفاوتهای بنیادین در ساخت اقتصادی و  
 سیاسی کشورهای مختلف ( برای نمونه انگلیس از یکطرف و هند و استان از طرف دیگر )  
 توضیح دهد : ( ۱۲ ) و ایضا در قطعنامه سومین بلنوم هیئت اجرائی گسترده انترناسیونال  
 کمونیستی درباره برنامه کمینترن چنین می خوانیم : " هیئت اجرائی گسترده ضروری  
 تشخیص می دهد که یک بخش عمومی مشترک در برنامه تمامی احزاب گنجانده شود .  
 همچنین هیئت مرجع می شمارد که برنامه به مسائل ذیل بپردازد : ( ماتریالیزم مارکسیستی ،  
 روش نسبت به مذهب ، غیره ) ، مساله ملی ، استراتژی در ول پرولتری ، حکومت  
 کارگران و دهقانان . هر حزبی باید در مورد مواد ذیل کار کند و مطالب را تسلیم کمیته  
 اجرائی نماید : ( ۱ ) یک تحلیل از وضعیت کشور در وران حاضر ( ۲ ) لیستی از  
درخواستهای انتقالی . ( ۳ ) مواد ی درباره روش برخورد به سایر احزاب کارگری .  
 ( ۴ ) طرحهایی برای بخش ملی برنامه . " ( ۱۴ )

ملاحظه می نمائید در کلیه قطعنامه های کمینترن درباره تنظیم برنامه بخشهای ملی  
 صحبت اساسا بر سر تنظیم درخواستهای انتقالی است و حال آنکه سچفخاد و تشریح  
 برنامه خود همچنان به تفکیک برنامه به بخش حد اقل و حد اکثر چسبیده است و با این  
 همه برنامه خود را " سند هویت خط انقلابی مارکسیستی لنینیستی " می داند ! البته  
 حتما منظور سچفخا از " خط انقلابی مارکسیستی لنینیستی " نه از نوع انترناسیونال  
 کمونیستی بلکه از نوع پوپولیستی است و با این تکیه ایراد ماریف خواهد شد . اما آخرا این  
 چگونه مارکسیسم و چگونگی لنینیسمی است که از تمامی مجادلات لنینیسم علیه تفکیک فرمیستی و  
 سنتریستی برنامه به بخش حد اقل و حد اکثر توسط احزاب انترناسیونال د وود و ونیم <sup>شهر</sup>

است ؟ وید تراژان مواضعی حتی عقب ماند مترا مواضع سنترستیهای انترناسیونال  
دوم دربارهٔ ساخت برنامه پس از انقلابات روسیه ، آلمان و اتریش اتخاذ می نماید . در  
این مورد کافیتست مواضع کائوتسکی را پس از انقلابات مذکور بخاطر آورییم نادربابیم که  
سجفخا تاجه اند از ه حتی از این سنترست فرصت طلب عقب ماند متراست . کائوتسکی  
رامی شناسیم ، او کسی است که تفکیک برنامه به بخش حد اقل و حد اکثر اتد بین کرد و  
برنامهٔ ارفورت را شخصاً تنظیم نمود و مجادلات لندن و کمینتن دربارهٔ مواضع سنترستی  
و اپورتونیستی انترناسیونال دوم اساساً متوجه اوست . اما همین فرد ، در سال ۱۹۱۹ ، در  
همان کتابی که پیشتر از وی دربارهٔ ساخت برنامه ارفورت نقل قول نمودیم ( منظورم کتاب  
انقلاب کارگری است ) اظهار می دارد که : " این موضوع ( یعنی عدم ضرورت طسرح  
درخواستهای انتقالی ) دیگر در مورد سالهایی که پس از جنگ آمده ، و در رهلهٔ اول به  
انقلاب روسیه منجر شد و سپس به انقلابات اتریش و آلمان صادق نیست . در یک ضربت ،  
ما به مرز انتقال به سوسیالیسم رسیدیم ، و قادر هستیم مسائل مربوط به آن را در پیرو  
واقعیت مطالعه کنیم . " ( ۱۵ ) آری ، حتی کائوتسکی سنترست ضرورت گنجانیدن  
درخواستهای انتقالی ( هر چند جدا از برنامهٔ حد اقل و نه در ادغام با آن ) و منسوخ  
شدن تقسیم بندی برنامه ارفورت را میپذیرد و کتاب مذکور را در تشریح مضمون مطالبات  
انتقالی می نگارد . اما سجفخای پوپولیست ما هنوز جرات طرح مطالبات انتقالی را ندارد  
و همچنان به برنامهٔ ارفورت رجوع می دهد یعنی به برنامه ای که به لحاظ ماهیتش تا قبل از  
فرارسیدن عصر انقلابات پرولتری معتبر بود و پس از انقلابات روسیه ، اتریش و آلمان  
اعتبارش حتی بوسیلهٔ نگارنده اش بزرگسوال رفته بود . ملاحظه کنید سجفخا چه  
می گوید : " . . . برخی از فرمولبندی ها از برنامه های معتبر بیرون از طرح برنامه ارفورت و  
برنامهٔ بلشویکیها نقل شده است . برنامهٔ ارفورت معتبر بود ( یعنی بهنگام تنظیم  
اولین برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه ) ، اما برنامه ارفورت به هنگام تنظیم



دومین برنامه حزب بلشویک روسیه بگرمعتبر نبود، آنها نه فقط از نظر بلشویکها و سوسیال دموکراتهای انقلابی نظیر روزالوکزا مورگ بلکه حتی از دیدگاه نویسندگان (کائوتسکی) که اگرچه دگرچه و همراه پورتونیت سوسیال دموکراسی مدل شده بود اما این "درايت" سنتریستی را داشت که بفهمد اغفال کارگران صرفاً بر پایه مطالبات برنامه حد اقل کفایت نمی کند و باید به مطالبات انتقالی هم "بذل عنایت و توجه" نمود. اما سجفخاد رتشفیص معنای مطالبات انتقالی حتی از سنتریستها نیز عقب مانده تر است. سجفخا که برنامه خود را "سند هویت خط انقلابی مارکسیستی - لنینیستی" می پندارد، حتی از مدافعان تیز روی لنینیستی راه رشد غیر سرمایه داری نیز در مورد اجزای برنامه و نقش مطالبات انتقالی عقب تر است.

فی المثل به اظهارات اس - نوولود مقاله "برنامه احزاب کمونیست" توجه کنیم. نویسندگان مطالبات برنامه احزاب "کمونیست" را در چهار بخش به شرح زیر توضیح می دهد: "اول - آنها، بخش اقتصادی برنامه حد اقل را تشکیل می دهند که هدف آن قادی ر ساختن طبقه کارگر به کسب مواضع اقتصادی معین در انقلاب بورژوا دموکراتیک است. لنین این خواسته ها را به نطفه آفازو تخته پرش مبارزه برای برنامه اقتصادی انقلاب سوسیالیستی تلقی می نمود. دوم لنین می گفت که برنامه باید خواسته های انتقالی یا جزئی را همراه داشته باشد. مثلاً ریش نویسن لنین برای قطعنامه چهارمین کنگره بین الملل کمونیستی در زمینه مساله برنامه می خوانیم: "ضرورت پیکار برای خواسته های انتقالی، تابع قید و احتیاط دقیق است که این خواسته ها را وابسته به شرایط مشخص مکان و زمان می سازد و صریح و قاطع باید در برنامه های ملی آورد شود". سوم برنامه حد اکثر یا خواسته های اساسی انقلاب سوسیالیستی. طبعاً در وضعیت کهنوز هیچ کشور سوسیالیستی در دنیا وجود نداشت، با توجه به اصول بنیادی یک اقتصاد سوسیالیستی، خواسته های اقتصادی، در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی سه

شبهه‌ای کلی و عمدتاً برپایه فرمولهای بنیادی مارکسیزم قید گردید. در همین حال آنها محتوی نکاتی بودند که با شرایط ویژه روسیه پیوند داشت. علاوه بر این سه گسروه از خواسته‌های اقتصادی، برنامه‌ها، دیرگیرنده خواسته‌های اقتصادی جاری نیز هستند که پایه‌ای از آنها در آرایش معینی از نیروهای طبقاتی، در جامعه سرمایه داری قابل تحقق هستند". ( ۱۶ ) سپس نویسندگان درباره رابطه برنامه حد اقل و مطالبات انتقالی چنین اظهار نظر می‌کند: "قبل از هر چیز، سألۀ برنامه حد اقل و خواسته‌های انتقالی یا جزئی، زمینه متفاوتی پیدا کرده است. اما به عقیده احزاب کمونیست در بسیاری از کشورهای، انقلاب سوسیالیستی نیز نمی‌تواند بدون مراحل انتقالی یا انقلابات نوع واسطه‌ای - ضد امپریالیستی و دمکراتیک ملی، ضد انحصاری و غیره - تحقق یابد. از این رو در برنامه مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب، برنامه حد اقل خواسته‌های انتقالی یا جزئی بهم آمیخته است. طبعاً در محتوای خواسته‌ها نیز تغییرات زیاد بوجود آمده است. آنها، بیشتر از برنامه‌های انتقالی و اقدامات جزئی سالهای ۱۹۲۰، زمینه سمگیری بسوی تحولات سوسیالیستی را در بر می‌گیرند". ( ۱۷ ) در مطالب فوق، نویسندگان همه‌جانبه‌گرایانه خواسته‌های حد اقل، انتقالی و حد اکثر را از نقطه نظر اقتصادی رد بهندی نمودند و مسئله قدرت سیاسی را مسکوت گذاشته است. به علاوه تحت پوشش درخواستهای انتقالی، نوعی انقلاب دمکراتیک برای کشورهای پیشرفته سرمایه داری تحت عنوان مبارزه ضد انحصاری تراشید شده است که با توجه به جنبه ضد انحصارات و تصرف مسالمت آمیز قدرت از طریق کسب اکثریت پارلمانی متناظر می‌باشد. بهمین سیاق با مبهم گذاشتن مسئله قدرت سیاسی در انقلابات کشورهای تحت سلطه راه رشد غیر سرمایه داری و موقوفی بودن هرگونه ملی کردن صنایع ( منجمه سرمایه داری دولتی ) موجه جلوه داد شده است. و این همه اظهارات فوق را به برنامه‌های اپورتونیستی بدل می‌کند. معضد آنچنانکه ملاحظه کردید، فرمولبندی

نوسلو د ربارهٔ ساخت برنامه د مقایسه با فرمولبندی سچفخا بمراتب کمترا زنگرش کمترین د ربارهٔ ساخت برنامه فاصله دارد. زیرانویسند ه مذکورلا اقل د رخواستهای انتقالی و درهم آمیختگی آنها را با برنامهٔ حد اقل می پذیرد، حال آنکه سچفخا از آوردن این لفظ هراس دارد. بعلاوه نویسند ه کاملاً محق است وقتی که می گوید د ر زمان فعلی یعنی د رد و ران تحول سرمایه د اری انحصاری به سرمایه د اری انحصاری د ولتی وزنه و اهمیت د رخواستهای انتقالی بمراتب بیشتر از سال ۱۹۲۰ است. و نکته د قیقا د ر همین جاست که سچفخا د رسال ۱۹۸۵ هنوز جرات طرح اهمیت مطالبات انتقالی راند ارد.

مطلب جالبتر د یگرا آنکه سچفخا د رابتدای طرح برنامه، خود را " ادامه د هندهٔ راه بنیانگذاران حزب کمونیست ایران د ر ۱۹۲۰" معرفی می کند. اما رهروی که از آموزشهای بنیانگذاران بی خبر باشد و بدان آموزشها پشت کند، چگونه رهروی است؟ برنامهٔ حزب کمونیست ایران مصوب کنگرهٔ انزلی ژوئن ۱۹۲۰ راد و نظر آوری م. د رایسن برنامه مطالبات انتقالی بروشنی فرموله شده و استقرار نظام شورائی بعنوان هدف مبارزاتی اعلام گردید مبود. برنامه مسئلهٔ د ورزدن سرمایه د اری و انتقالی به سوسیالیزم و نه محدود کردن مبارزه بر پایهٔ برنامه حد اقل را عنوان کرده مبود. می توانیم اظهارات بنیانگذاران حزب کمونیست ایران یعنی سلطانزاده راد و پنجمین نشست کنگرهٔ دوم بین الملل کمونیست و حید و عمواغلی راد و نشریهٔ بین الملل بخاطر آوری م. د ر آن هنگام حید و عمواغلی اظهار می داشت که: " انقلاب ایران د یگونی تواند تنها به آزاد کردن توده های زحمتکش از یوغ استثمار خارجی اکتفا کند. . . انقلاب ملی باید به انقلاب اجتماعی تحول یابد." (۱۸) و سلطانزاده از ضرورت انتقال به سوسیالیزم از طریق نظام شورائی بویژه شوراهای دهقانان و زحمتکشان د ر اتحاد با پرولتاریای بیروزمند شوروی سخن می گفت. (۱۹) بعلاوه چنانکه می دانیم برنامهٔ حزب کمونیست ایران

بر پایهٔ رهنمود های کنگرهٔ دوم کمترین تنظیم شده بود . مرکز اصلی این رهنمود ها را مطالبات انتقالی و نظام شورائی تشکیل می داد . ۵۶ سال بعد ، سچفخا به نام " ادامه دهندهٔ راه بنیانگذاران حزب کمونیست ایران " مطالبات انتقالی را در فن می کند و صرفاً از برنامهٔ حد اقل یاد می کند ! ! عجیب است ، اما واقعیت دارد . و از این رو تصور ما اینست که سلطانزاد و وحید رهمو و غلی این اخلاف ناخلف راه رهبری خود نپذیرند . و اما نکتهٔ مضحک اینجاست که سچفخا معنای درخواستهای انتقالی برنامهٔ دوم حزب بلشویک روسیه را نیز نمی فهمد و برای " تطبیق دادن " آن برنامه با چهارچوب دیدگاهش دست به اسم گذاری نویینی می زند ، بدین نحو که مطالبات انتقالی برنامهٔ دوم بلشویکها را برنامهٔ حد اقل می خواند . فی المثل در همان مقدمهٔ طرح برنامه سپس از توضیح این مطلب که طرح برنامه سچفخا از و بخش حد اقل و حد اکثر تشکیل می شود ، علاوه بر برنامهٔ ارفورث به برنامهٔ بلشویکها رجوع می شود . و یاد مقالهٔ " زند و سعاد استقلال طبقاتی کارگران " مندرج در نشریهٔ کار شمارهٔ ۱۹۳ در نقد سازمان ما میخوانیم :

" نزد یک به یک صد سال پیش بلشویکها برنامهٔ حد اقل خود اعلام نمودند که : حزب پرولتاریائی نمی تواند به یک جمهوری د مکراتیک پارلمانی بورژوائی که در سرا سرجهان حافظ و عامل بقأ ابزارهای سلطنتی برای ستم برتوده ها یعنی پلیس ، ارتش حرفه ای و بوروکراسی متراست ، رضایت دهد . حزب برای یک جمهوری د مکراتیک ترکا رگران و دهقانان مبارزه می کند که در آن پلیس و ارتش حرفه ای منحل گشته و با تسلیح عمومی مردم ، یعنی یک میلیشیا ی مردمی جایگزین می شود . تمام صاحب منصبان بدین استثناءٔ حقوقی حد اکثر برابر با مردم متوسط یک کارگرماهر در ریافت خواهند کرد . نهاد های نمایندگی پارلمانی بتدریج جای خود را به شوراهای نمایندگان مردم ( از طبقات مختلف یا از حرف ویا از نواحی مختلف ) که بعنوان نهاد های مقننه و مجریه هر دو عمل می کنند ، خسواهد سپرد . " راه کارگزرد یک به یکصد سال بعد در نشریهٔ تئوریک سیاسی شمارهٔ ۲ خواستار

حفظ پلیس ، ارتش و بوروکراسی د ریگ جمهوری د مکرآتیک و د ریگ انقلاب د مکرآتیک است. . . . \* ( ۲۰ ) سچفا چہ استعدادی د راغتشاش و نادانی از خود ہر روزی د ہد ! چرانویسندہ محترم نشریہ گارہ ، جسارت ذکرحتی یک نقل قول را از نشریہ تئوریکی سیاسی شماره ۲ راه کارگرد ربارہ د رخواست ماہینی برحفظ پلیس ، ارتش و بوروکراسی د ریگ انقلاب حقیقی خلقی ( واللہتہ نہ صرف ایک انقلاب د مکرآتیک ) نداشتہ است ؟ برای آنکہ چنین اظہار نظری د ر آنجا یافت نمی شود اما د رموض این موضع بکرات آمدہ است کہہ خرد ہبورژوازی برخلاف آشفته فکری پوپولیستی سچفا قادی رہہ " کوہید ن قلعه نظام مبتنی بر کارمزدوری " نیست کہ فقط و فقط د یکتائوری انقلابی ہرولتاریا قادی رہہ د رہم شکستن مقاومت سرمایہ داران استثماریگرو نابودی ماشین د ولتی ہبورژوازی است و این امروظیفہ اخص سوسیالیستی طبقہ کارگراست و خرد ہبورژوازی حتی خرد ہیسورژوازی " انقلابی ود مکرآتیک " قادی رہہ انجام این وظیفہ نیست و بدین لحاظ " جمهوری د مکرآتیک خلق " ارگان د رہم شکستن مقاومت سرمایہ داران استثماریگرو کوہید ن قلعه نظام مبتنی بر کارمزدوری نیست ؛ ہرچند کہ این جمهوری بتواند د رہمترین حالت بطور موقت حکومت زحمتکشان را بر وجود آورد ، ارتش رافلج یا منحل سازد و پلیس خلقی را بوجو د آورد ، انتخابات مرد می مأمورین د ولتی را ترتیب د ہد ، تساوی حقوق زنان و حق ملل د رعین سرنوشت خویش را برقرار سازد . زیرا تودہ خرد ہبورژواہمحض آنکہ د راسر چنین انقلابی فرصت د مکرآتیزہ کردن حیات سیاسی را ہد ست آورد ، تلاش خواهد کرد تا پیروزہای ہرولتاریا د رانقلاب را زاو برہاید . د رمیان د ہقانان و سایرلاہہ های خرد ہبورژوازی شهری ، تمام بخش مرفہ و ہمچنین بخش نسبتا عظیم د ہقانان میانہ حال " عاقل تر " شدہ و آرام می شوند و ہسمت ضد انقلاب رومی کنند تا قدرت را از دست ہرولتاریا ، روستائیان فقیر ( ونیمہ ہرولتاریا بطور کلی ) کہ از ہرولتاریا پشتیبانی می کنند ، بگہرند . ہرمہنای چنین روابطی آتش یک بحران جدید و یک مبارزہ جدید شعلہ ور



سچفخا که تمامی درخواستهای مطروحه در باره اگراف نقل شده از برنامه حزب  
 بلشویک راد رتوان " خلق " می بیند ، تصویری کند که آن مطالبات در چهارچوب  
 " برنامه حد اقل " می گنجد . اما این خیال خود سچفخا است و ربطی به حزب بلشویک  
 ندارد . در عبارات منقول از برنامه حزب بلشویک صحبت بر سر تأسیس " یک جمهوری  
 د مکرانیک ترکان و ارمنان " است که علاوه بر همه چیزهای دیگر " نهاد های  
 نمایندگی پارلمانی بتدریج جای خود را به شوراهای نمایندگان مردم ( از طبقات مختلف  
 ویا از حرف ویا از نواحی مختلف ) " خواهد سپرد . این دیگر مطالبه برنامه حد اقل  
 نیست بلکه فراتر رفتن از چهارچوب جمهوری پارلمانی به جمهوری شوروی است و  
 بنابراین یک درخواست انتقالی است . البته بلشویکها مطالبات برنامه حد اقل را  
 کنار نمی گذارند و درست بلافاصله پس از درخواستهای مذکور ، مطالبه " حقوق رای  
 همگانی ، برابری مستقیم برای کلیه شهروندان در انتخابات مجمع قانونگذاری وارگان  
 های مختلف خود - حکومتی محلی " و مجلس موسسان را پیش می کشند . اینها  
 مطالبات برنامه حد اقل هستند که همراه با تقاضاهای انتقالی بخشیه مجموعه ای از  
 درخواستهای کنکرت در برنامه بلشویکها مطرح می شوند . البته در مورد گنجاندن  
 این مطالبات برنامه حد اقل در حزب بلشویک مجادله ای فیما بین لنین با بوخاریسن و  
 اسمیرنوف در گرفت و من در بخش بعد به تفصیل به این جنبه مسئله خواهم پرداخت .  
 ولی در اینجا صرفاً برای آنکه روشن نمایم که آن رشته مطالبات منقول از برنامه بلشویکها  
 توسط سچفخا نه مطالبات برنامه حد اقل بلکه مطالبات انتقالی است ، این  
 اظهارات کاملاروشنگرانه لنین راد رها سخ به اسمیرنوف و بوخاریسن نقل می نمایم :  
 " برنامه حد اقل راد رزمینه سیاسی در نظر بگیرید ، این برنامه به جمهوری بورژوازی  
 محدود می شود . ( از این مطلب سچفخا چیزی سردر نمی آید ، زیرا قرار هم نیست  
 بورژوازم بنا به نقد آن اصول و بی برنسیبی اش در باره تمامی مطالبات بورژوا د مکرانیک

و سوسیالیستی چیزی بداند ( ما اضافه می کنیم که خود راه این حد ود محدود نخواهیم کرد و بلافاصله مبارزه برای جمهوری‌هایتری را آغاز خواهیم کرد ، یک جمهوری شوروی و اینکار را باید بکنیم . . . ما برنامه حد اقل نباید تحت هیچ شرایطی بد ورافکننده شود ، زیرا . . . " ( ۲۱ ) ملاحظه می کنید ؛ طرح مطالبه جمهوری شوروی نه در چهار - چوب برنامه حد اقل بلکه مطالبه‌های انتقالی است . سچفخانی می تواند اینرا بفهمد زیرا درک نمی کند که " برنامه حد اقل در زمینه سیاسی به جمهوری بورژوازی محدود می شود و البته جمهوری بورژوازی صرفاً جمهوری نیست که دارای ارتش منظم و بوروکراسی متمرکز است بلکه مجموعه تغییرات د مکرانیک پیش بینی شده در برنامه حد اقل است . برای یک پوپولیست ، اما ، فقدان بوروکراسی متمرکز و ولتی و ملیست تود های یاد رهم شکستن مقاومت سرمایه داران و کوبیده شدن قلعه نظام مبتنی بر کارمزد و وی ( سوسیالیزم ) مترادف است و فراتر رفتن از مناسبات بورژوازی محسوب می شود . اگر از لحاظ سیاسی سوسیالیسم برای یک پوپولیست عملاً با ملیست تود های و فقدان بوروکراسی متمرکز ولتی برابراست ، از لحاظ اقتصادی سوسیالیسم برای یک پوپولیست خلق گرا با صادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ مترادف است . در بالا نشان دادیم که چگونه " ملیست تود های و فقدان بوروکراسی متمرکز ولتی " از لحاظ سیاسی هنوز با سوسیالیسم همانند نیست . برای آنکه از لحاظ اقتصادی نشان دهیم که چرا " صادره و ملی کردن " سرمایه های بزرگ مترادف با سوسیالیسم کردن نمی باشد ، این عبارات لنین در نقد سوسیالیسم خرد بورژوازی کفایت می کند : " این " کمونیستهای چپ " محتسوم چند قاطع اند ، اما چنانکه از خود نشانه تفکر برومی دهند ، منظورشان از دنسبال کردن " شی بسیار قاطع سوسیالیسم کردن " چیست ؟ انسان ممکن است در مورد مسأله ملی کردن یا صادره قاطع باشد یا نباشد ، اما تمام نکته در اینست که حتی بیشتر - من قاطعیت ممکن نیز برای بورژوازی ملی کردن و صادره به سوسیالیسم کردن کافی نیست . . . .



تفاوت بین سوسیالیزه کردن و صادره ساده را این است که صادره را می توان فقط با " قاطعیت" به عمل آورد ، بدین توانائی محاسبه و توزیع دقیق . حال آنکه سوسیالیزه کردن بدین توانائی نمی تواند واقع شود . . . . این خصلت ویژه یک انقلابی خرد - بهروز است که توجه نمی کند که ریشه کن کردن ، سرکوب کردن و . . . برای سوسیالیزم کافی نیست . برای یک خرد مالک که علیه مالک بزرگ به خشم آمده است اینها کافیست .

اما هیچ انقلابی پرولتاریائی هرگز تا چنین اشتباهی سقوط نخواهد کرد . ( ۲۲ ) لندن

چقد ر خوب سوسیالیزم یک خرد بهروز و از آن جمله سوسیالیزم سچفاکارا خصلت بندگی <sup>ک</sup> کرده است . در سوسیالیزم سچفاکارا کافیست فن از ریشه کنند ، سرکوب کردن ، با یکوت کردن ، شورش کردن ، صادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ را بلند بود و میلیتاریسم توده های و بهروز کراسی غیر متمرکز و ولتی را داشت تا انقلاب سوسیالیستی را به فرجام رساند ! ! این سوسیالیزم آزان مآب ، این انقلابیگری خام و غیر حزبی خرد بهروزواری و سفاقت های کود کانه ناشی از آن تمامی جوهر برنامه ، تبلیغات ، مشی سیاسی و اندیشه سچفاکارا تشکیل می دهد . و این سوسیالیزم البته بدرد انقلاب پرولتاریائی نمی خورد . علاوه بر آن " جذابیت" این نوع سوسیالیزم نیز هر روز در میان کارگران پیشرو که در رسپای انقلاب بهمن را تجربه کرده اند ، کم و کمت می شود . در میان آن دسته از روشنفکران انقلابی که قدرت تفکر را از دست ندادند و می خواهند خود را با علم شرایط رهائی پرولتاریا آشنا نمایند و در راه یک مبارزه سنجیده ، محکم و اصیل پرولتاریائی گام بگذارند ، این نوع سوسیالیزم گوشه های شنوای کمتری می یابد .

این همه نباید جذابیت این نوع سوسیالیزم را برای بخشهایی از خرد بهروزواری را در <sup>ل</sup> و <sup>ل</sup> انتقال بیونی که بهتازگی اولین تجربه های انقلابی را پشت سرمی گذارند از نظر دور داشته . اما هر چقد پرولتاریا به محور تشکیل توده های متحدیده بدل می شود ، هر چقد رسا زمان ما و جریانات دیگر در راه مبارزه با پیولیزم و متشکل ساختن پرولتاریا در

حزب مستقل سیاسی خود صفوف خود را تراکم ترمی کنند ، و هرچقد که تجربه انقلابی در اذهان روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو بیشتر شمر می دهد ، نفوذ و دامنه این نوع سوسیالیزم بیشتر گرایش یافته و پرچم آرمانهای آنرا جریانات آشکارا خرد ه — بوزوا و بوزوا بر خواهند داشت ، جریاناتی که دیگر چسبیدن صوری به لنینیسم را نیز مفید فایده نخواهند دید .

و اما سچفخا که هنوز زیر لفاظه لنینیسم معموله قاچاق بپولیستی خود را حمل می کند ، پس از آنکه درخواستهای انتقالی برنامه بلشویکها را مطالبات برنامه حد اقل می نامد ، خود را مجاز می بیند که بشیوه ای التقاطی و بدون تعمق درباره معنای تقاضاهای بلشویکها دست به رونویسی از برنامه بلشویکها بزند . با این همه ، چنانکه گفتیم ، این گلچین برنامه ای خصلتی التقاطی و مضمون بپولیستی دارد .

مثلا همان عبارات فوق الذکرا زیر برنامه بلشویکها را در نظر آوریم که سچفخا مایل به نقل آنها بعنوان برنامه حد اقل بود . آن عبارات در ریختن دوم طرح برنامه سچفخا تحت عنوان اقدامات " جمهوری د مکراتیک خلق " شرح ذیل آمده اند : ( ۱ ) ارتش ، پلیس و کلیه نیروهای مسلح حرفه ای جدا از مردم منحل خواهد شد و تسلیح عمومی خلق وارث شود های جایگزین آن خواهد گردید . ( ۲ ) تمام دستگاه بوروکراتیک برچسبیده خواهد شد و اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شوراهای محلی نهاد های مقننه و مجریه هردو عمل می کنند ، برقرار خواهد شد . ( ۳ ) سیستم انتصابی مقامات برخوردار افتاد و انتخابی بودن کلیه ضابط و مقامات جایگزین آن خواهد گردید . صاحب منصبان ، حقوقی برابر با دستمزد متوسط یک کارگر ماهر دریافت خواهند کسب کرد . ( ۴ ) سیستم قضائی موجود منحل می گردد و دادگاه های خلق ایجاد خواهد شد . و سپس مفاد ی که باید در " قانون اساسی جمهوری د مکراتیک خلق " ذکر شود ، گنجانده می گردد و از جمله مفاد یکی هم ماد ۴ است بشعر براینکه : " ۴ — کنگره شوراهای

نمایندگان کارگران ، دهقانان و دیگر اقشار خلق پشابه عالی‌ترین ارگان حکومتی . حالاً  
 به برنامه حزب بلشویک نگاه می‌کنیم . از لحاظ شکل به نظری آید که این دو یکی باشند ،  
 اما با کمی دقت در مضمون مطالبات متوجه می‌شویم که طرح برنامه سچفخاد رد و ونکتسه  
 اساسی با برنامه بلشویکها تفاوت دارد : اول آنکه اقدامات چهارگانه مذکور در طرح  
 برنامه سچفخاکه به جمهوری دیمکراتیک خلق نسبت داده شده‌اند در برنامه بلشویکها  
 به عهده یک " جمهوری دیمکراتیک ترکا و گران و دهقانان " یعنی جمهوری شوروی واگذار  
 گردیده‌اند . دوم آنکه در قسمت بعدی طرح برنامه بلشویکها یعنی قسمت مربوط به  
 " قانون اساسی جمهوری دیمکراتیک خلق " هیچ صحبتی از کنگره شوراهای نمایندگان  
 نیست و صرفاً به طرح یک رشته اقدامات عمومی بوزواد دیمکراتیک نظیر مجلس موسسان و  
 غیره اختصاص دارد ، در صورتیکه در طرح برنامه سچفخا ، کنگره شوراهای نمایندگان  
 ذکر شده و مجلس موسسان حذف شده است . بطور خلاصه آنکه بلشویکها در طرح  
 برنامه خود اظهار می‌دارند که خواهان جمهوری دیمکراتیک ترکا و گران و دهقانان یعنی  
 جمهوری شوروی هستند و برای چنین جمهوری‌ای می‌رزند اما مطالبات حد اقل مربوط  
 به جمهوری دیمکراتیک خلق ( یعنی مجلس موسسان و غیره ) را حذف نمی‌کنند ( بلشویک  
 هاتنها در سال ۱۹۱۹ مطالبات حد اقل را حذف می‌کنند و مستقیماً کنگره شوراهای  
 مورد تأکید قرار می‌دهند . من این مطلب را در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهم داد ) .  
 حال آنکه سچفخا می‌گوید برای جمهوری دیمکراتیک خلق مبارزه می‌کند و بدین لحاظ نیز  
 عبارات مربوط به " جمهوری دیمکراتیک ترکا و گران و دهقانان " و نیز عبارت " نهادهای  
نماینده‌گی پارلمانی بتدریج جای خود را به شوراهای نمایندگان مردم . . . خواهد  
سپرد " را حذف می‌کند و بدینسان درخواستهای انتقالی برنامه بلشویکها را به  
 سطح مطالبات برنامه حد اقل تنزل می‌دهد و سپس در تشریح وظایف جمهوری  
 دیمکراتیک خلق آنطوریکه باید در قانون اساسی به تصویب رسد ، مجلس موسسان را

حذف می‌کند و کنگره شوراهای ابروسیت می‌شناسد. در حالیکه در کشورمان کنگره شوراهای وجود خارجی ندارد و حال آنکه مبارزه برای مجلس موسسان یک مبارزه بلا واسطه و فوری را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب قانونیت "کنگره شوراهای" غیرموجود طلبیده می‌شود، در حالیکه اهمیت مبارزه برای آزاد بهیای بورژوا د مکرانیک و بهیژه مجلس موسسان انکار می‌شود. بدینسان پوپولیزم بارد بگرته تنهائاتوانی خود را برای یک مبارزه سوسیالیستی آشکار می‌کند، بلکه روی برتافتن خود را از مبارزه برای آزاد بهیای بورژوا د مکرانیک نیز میان می‌سازد. در مکراسی خود بورژوازی نه از مکراسی بورژوازی در لخشوی دارد و نه آماده انتقال به سوسیالیزم است و همین امر است که وضع شترمزی او را توضیح می‌دهد. آری، هنگامیکه طرح برنامه باشوینکها از ماغ سچفخیا می‌گذرد، تبدیل به یک آشفته فکری کامل پوپولستی می‌شود.

اکنون لا زمست این نکته را مورد بررسی قرار دهیم که چگونه در طرح برنامه سچفخا قرار است مسئله "وابستگی" و بقایای وسیع مناسبات ماقبل سرمایه داری "مقد متأخر" پایه برنامه حد اقل رفع شود و سپس نهیت "مبارزه سوسیالیستی" با بهترین است بگوئیم آرمان سوسیالیستی فرارسد.

از نقطه نظر سچفخا امر "برانداختن سلطه امپریالیسم، قطع وابستگی و د مکرانیزه کردن اقتصاد کشور و الغای بقایای وسیع مناسبات ماقبل سرمایه داری" به عنوان مرحله اول انقلاب یعنی انقلاب د مکرانیک بر پایه "برنامه حد اقل" امکان پذیر است و سپس امر مبارزه باشویه تولید سلطه کاپیتالیستی فرامی‌رسد. در این مورد طرح برنامه چنین اظهار نظر می‌نماید: "بدین جهت سچفخا، سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم، برانداختن سلطه امپریالیزم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته)، قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیزم و د مکرانیزه کردن جامعه را بمنظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیزم، وظیفه نخست و فوری خود قرار میدهد."

من پائین تر به این مطلب خواهم پرداخت که چگونه سچفخا بارد بگرمفاهی می نظیر —  
 "د مکرانیزه کردن جامعه" را از طرح برنامهٔ بلشویکیها به عاریت گرفته است تا آنرا کاملاً  
 سیخ کند و تبدیل به شعارهای پوپولیستی برنامهٔ خود نماید. اما در وهلهٔ اول این —  
 پرسش حائز اهمیت است که آیا مانع دیگری از بورژوازی به جن بورژوازی وابسته (حالا به  
 عبارت سچفخا بعنوان "پایگاه اجتماعی سلطه امپریالیزم") در کشورمان سراغ داریم؟  
 مثلاً آیا ما بورژوازی غیر وابسته و "ملی" می توانیم در کشورمان سراغ بگیریم؟ اگر در  
 کشور ما بورژوازی "غیر وابسته" و "ملی" وجود ندارد، در آن صورت امحای  
بورژوازی وابسته به عنوان وظیفهٔ نخست و فوری سچفخا چه معنای دیگری بجز امحای  
طبقه بورژوا دارد؟ و آیا امحای طبقهٔ بورژوا به معنی "خلق" یعنی کارگران بعلاوهٔ  
 خود بورژوازی است؟ پاسخ سچفخا مثبت است. زیرا در چهارچوب اندیشه پوپولیستی،  
خود بورژوازی نیروی سرمایه شکن است و می تواند در امحای طبقه بورژوا نیز با  
 پرولتاریا "ارادهٔ واحد" داشته باشد. اما سچفخا سعی خواهد کرد با اشاره به  
 وابستگی سرمایه داری ایران و وجود مناسبات وسیع ماقبل سرمایه داری، ما را اصلاح کند.  
 او خواهد گفت که خود بورژوازی برای الغای وابستگی و نفی مناسبات وسیع ماقبل  
 سرمایه داری همراهمان ماعلیه بورژوازی وابسته دست به بیکار خواهد زد. اما مگر مناسبات  
 وابستگی، از مناسبات سرمایه داری در کشور ما قابل تفکیک است؟ اگر نیست چگونه  
 می توان مقدّمات به وابستگی خاتمه داد و سپس به سراغ جنگ با سرمایه داری رفت؟ لکن  
 مدتها پیش نوشت: "در گذشته تفاوت اقتصادی بین مستعمرات و ملل اروپائی . . .  
 در این بود که مستعمرات در مبادلهٔ کالا سهم بودند ولی هنوز در تولید سرمایه داری  
 نقش ندارند. امپریالیزم این اوضاع را کاملاً تغییر داده است. از جمله مشخصات  
 امپریالیزم صدور سرمایه است. تولید سرمایه داری با سرعت هرچه بیشتری در مستعمرات  
 استقرار می یابد به نحوی که خارج ساختن این مستعمرات از زیر سلطه سرمایه داری

اروپائی غیرممکن می شود. قاعده عمومی این است که جدائی مستعمرات، چه از نظر  
 نظامی و چه از نظر توسعه\* تنها بوسیله سوسیالیسم قابل تحقق است. این امر تحت  
 نظام سرمایه داری تنهاد یک حالت استثنائی قابل وقوع است، و باقیقت یک سلسله  
 انقلابها و قیام ها، چه در مستعمرات و چه در متروپول\* (۲۳) اگرکنین در اوایل قرن  
 بیستم هنوز جدائی مستعمرات را از نقطه نظر نظامی و از لحاظ ترقی در حالت های  
 استثنائی تحت نظام سرمایه داری قابل تحقق می شمرد، اکنون یعنی چهارده پس  
 از جنگ جهانی دوم در دوران سرمایه داری انحصاری دولتی، تمرکز و تراکم بین المللی  
 سرمایه و پدید آمدن شرکت های فراملیتی، صد و سرمایه صنعتی به نوبت مستعمرات  
 و تسلط مناسبات سرمایه داری و تفوق شهر نسبت به روستا در شمار قابل توجهی از آنان،  
 این "حالت های استثنائی" فوق العاده گسترده و در عوض قاعده عمومی یعنی قطع  
 وابستگی تنها بوسیله سوسیالیسم شمول عام یافته است. امر جدائی و قطع وابستگی  
 اقتصاد سرمایه داری کشورها به زار جهانی (که ضمناً در یگر کشورهای جهان سوم  
 از سطح نسبتاً بالائی از رشد سرمایه داری برخوردار است) امریالیستی تنها بوسیله  
 سوسیالیسم امکان پذیر است و این امر نه بعهده توده خرد و بورژوازی بلکه وظیفه خاصی  
 سوسیالیستی پرولتاریا و نیمه پرولتاریای ایران در اتحاد با پرولتاریای بین المللی بویژه  
 ارد و نگاه سوسیالیسم می باشد. بویولیزم قادر به تصدیق این حقیقت نیست زیرا در آن  
 صورت تمام "دستگاه" بینش تمام خلقی اش که بر معصومیت ویژه خرد و بورژوازی در امر  
 نابودی وابستگی اقتصادی استوار است، فرو خواهد ریخت. با این همه پذیرش این  
 حقیقت بمعنای انکار این واقعیت نیست که وابستگی اقتصاد سرمایه داری ایران به زار  
 جهانی و نقش مرکزی در ولت اجاره گیر (رانتی) نفتی در آن، علاوه بر استثمار و اغصب  
 سرمایه داری (یعنی استثمار کار مزدوری بوسیله سرمایه)، انواع دیگر استثمار بورژوازی

و ملائین واکه صر فاموجه کارگران نبود بلکه "خلق" (ود رنتجه خرد هبورژواری) راد رجمو زهر فشارهای گوناگون قرار می دهد نیز تشدید می کند . برای نمونه این انواع دیگر است شمار عبارتند از: اول هزینه های گزافی که به خرج عموم "خلق" صرف دستگاه عظیم و فوق العاده متمرکز دولتی می شود و سیستم انگلی ارتشا ، امتیازات و حق امتیازها که از قبل آن لایه های بالائی بوروکراسی و "دولت مردان" برقرار می شوند و به سوز و آزی بوروکرات مبدل می گردند . نقش کاست عالیه در رأس این دستگاه که انواع امتیازات ناشی از واسطه گیری ، اعمال انحصار بر اعتبارات و سیستم ارزی و دولتی راد را اختیار دارند ، در این میان بطور خاص حائز اهمیت است . ثانیاً تشدید استثمار سرمایه های تجاری ، بانکی و ربائی که تولید و توزیع کنندگان خرد و دهقانان را تحت فشار همسه جانبه قرار می دهند . ثالثاً فشار ویژه بنگاه های بزرگ تولیدی و شبکه های زنجیره ای توزیع که خرد هبورژواری راد را معرض ورشکستگی قرار می دهد . . . . به یک کلام تشدید انواع و اشکال دیگر استثمار توده خرد هبورژواید لیل مناسبات وابستگی و همچنین بقایای تولید ماقبل سرمایه داری ، خرد هبورژواری را به مبارزه علیه بزرگ مالکان و بورژواری بزرگ و ویژه دولت فوق العاده متمرکز انگلی و سرکوبگر برمی انگیزد . صرف نظراً ز گرایش ارتجاعی اعتراض توده خرد هبورژواری علیه تولید بزرگ ، مبارزه انقلابی آنان اساساً علیه سرمایه بزرگ و برای اعمال نفوذ برد و جهت "توزیع عادلانه ثروت" و تصویف سرمایه داری نوع اکتیا بریستی (یعنی ارتجاعی - بوروکراتیک) با سرمایه داری مکرانیک است ، بنحویکه بتوانند خود را از زیر فشار دولت متمرکز سرکوبگر ، رقابت شکنند ماباکالا های ارزان خارجی و بورژواری بزرگ داخلی ، خارج نمایند . توده خرد هبورژواید با مناسبات سرمایه داری در ضدیت به سرنمی برد بلکه با اشکال خاصی از استثمار سرمایه داری در تضاد می باشد . هرولتاریاد مبارزه علیه وابستگی و اشکال ماقبل سرمایه داری تولید از حمایت توده خرد هبورژواید برخوردار خواهد شد ،

اما پرولتاریا قادی نیست در راه قطع کامل وابستگی گامهای اساسی به جلو بردارد مگر آنکه از چهارچوب مناسبات سرمایه داری فراتر رود و در طی این انتقال روند قطعی شدن در میان توده خرد بورژوازی تشدید می شود ، به نحویکه خرد بورژوازی مرفه شهر و روستا به پشتیبانی از بورژوازی متوسط و خرد برخورد خواهند داشت و در این میان بخش اعظم خرد بورژوازی میانه حال نیز با گنج سری و نوسان خود تمایل به سازش با این نیرو نشان خواهد داد ( این تمایل می باید با تلاش پرولتاریا خنثی گردد ) و به نام مبارزه علیه کمونیستهایی که آزادی مالکیت خصوصی را تهدید می کنند ، انواع کارشکنی های ضد انقلابی را در راه تحقق کامل مطالبات عمومی د مکرانیک و سوسیالیستی بعمل خواهند آورد . بدینسان برخلاف توهمات سوسیالیستهای خلقی قاطعیت در امر صادره و ملی کردن سرمایه های بزرگ نه تنها با سوسیالیزم یکی نیست بلکه برای سوسیالیزم کسبردن واقعی که احتیاج به " توانائی محاسبه و توزیع دقیق " و نتیجتاً انتظام بخشیدن و متمرکز کردن سرمایه های صادره و ملی شده در دست پرولتاریا و براساس اقتصاد با برنامه ( نتیجتاً اعمال محدودیتهای اساسی در آزادی مالکیت خصوصی ) و نیز جیره بندی و سهمیه بندی و غیره است ، خرد بورژوازی مرفه و میانه حال موانعی جدی ایجاد خواهند کرد . برآستی تکلیف سرمایه های ملی و صادره شده از بورژوازی بزرگ چه خواهد شد ، تا چه اندازه این سرمایه در دست پرولتاریا متمرکز خواهد شد و برپایه یک اقتصاد با برنامه به جریان خواهد افتاد ، تا چه اندازه پرولتاریا قادی خواهد بود برپایه سیستم جیره بندی و سهمیه توزیع عموم محصولات تولید شده را بدین وسیعترین توده های یعنی اقشار زحمتکش و نیمه پرولتاریا و عموم اهالی سازمان دهد ، تا چه اندازه پرولتاریا در زرفشار تحریم و انواع تضییقات بورژوازی جهانی ، احتکارس و خرابکاری و اختلال بورژوازی داخلی در امر تولید می تواند به حمایت خرد بورژوازی مرفه و میانه حال متکی باشد ؟ آیا خرد بورژوازی مرفه و میانه حال تحت چنین شرایطی



دست به سوی "اقتصاد آزاد غرب" دراز نخواهند کرد و از پیروازی جهانی و پیروزی داخلی که موقتاً شکست خورد، اما هنوز دارای ارتباطات وسیع اجتماعی است و مقاومتش صد چند آن شده، استمداد نخواهند طلبید تا بکمک آنان با اصطلاح "عوامل همسایه" شمالی را سرکوب کنند؟ و آیا پرولتاریا برای خاتمه دادن به این نابسمانی اقتصادی، برای قطع کامل وابستگی اقتصادی به سرمایه داری جهانی که بدون پایان بخشیدن به نکتت سرمایه ممکن نیست مجبوره اعمال دیکتاتوری انقلابی خود نخواهد شد؟ قطعاً پرولتاریا در رنیمه راه متوقف نخواهد شد و برای پیروزی قطعی خواهد جنگید و بدون لحاظ نباید لحظه ای بخورد این فکر را راه دهد که در امر قطع وابستگی توده خود پیروزی به تمامی همراه خواهد بود. بگذارد رچنان شرایطی پرولتاریا قدرت یگانه خود را اعمال نماید، آنگاه تحت دیکتاتوری پرولتاریا شرایط برای توافق با خود پیروزی میان حال فراهم خواهد شد. اما برای آنکه پرولتاریا، در رنیمه راه دچار وقفه نگردد، برای آنکه به هنگام ترک صفوف انقلاب توسط این اقشار دچار گنج سری، پأس و نومبندی نگردد، لازمست که با هرگونه توهمی درباره "خلق" و سوسیالیزم خلقی در صفوف او مبارزه شود، باید که القانات پوپولیستی مدافعان سینه چاک "خلق یعنی جریان‌های نظیر سچفخاد رنزد اوپی اعتبار گردد.

و اما ببینیم چگونه سچفخا بارد یگر مطالبات برنامه بلشویکها را بکار بست می‌گیرد تا آنها را از مضمون تهی کند و با بایش پوپولیستی اش منطبق سازد. در طرح برنامه بلشویکها، قبل از طرح مطالبات انتقالی نظیر کنترل دولتی و عمومی تولید و توزیع تمام محصولات اساسی و تقاضای ملی کردن بانکها، سندیکاها (تراستها) و غیره بندی آمد ماست تحت عنوان د مکرانیزه کردن اقتصاد ملی کشورید مضمون: "به عنوان یک شرط اساسی برای د مکرانیزه کردن اقتصاد ملی کشور ما، حزب کارگری سوسیال د مکران روسیه حذف تمام مالیاتهای غیر مستقیم و تعیین مالیاتهای مساعدی

بود رأید و ارثیه رامی طلبید : ( ۲۴ ) چنانکه ملاحظه می شود امر " د مکرانیزه کردن اقتصاد ملی کشور " د بر برنامه " پلشویکها یک د رخواست بورژواد مکرانیک بمنظور توزیع د مکرانیک د رأید ملی است ، حال آنکه اقداماتی نظیر کنترل د ولتی و عمومی تولید و توزیع تمام محصولات اساسی و تقاضای ملی کردن بانکها ، سند بگاها و غیره پیکرشته اقدامات انتقالی بودند که بدلیل سطح بالای توسعه سرمایه داری د ربانکداری و بخشهای تراستی شده صنعت از یکسو گسست اقتصادی ناشی از جنگ امپریالیستی ضروری شده بودند و د مجموع سرمایه داری انحصاری د ولتی راه وجود می آوردند . سرمایه داری انحصاری د ولتی که تحت کنترل و نظارت شوراهای کارگران و دهقانان بشیوه انقلابی و د مکرانیک اداره می شد و گامی بسوی سوسیالیزم بود . حال آنکه د بر برنامه سچفخا امر " برانداختن سلطه امپریالیزم ، قطع وابستگی " د رکنار " د مکرانیزه کردن اقتصاد کشور ، توسعه اقتصادی و رفاه عمومی زحمتکشان " مطرح شده است . بنحویکه گوسی برانداختن سلطه امپریالیزم و قطع وابستگی همردیف " د مکرانیزه کردن اقتصاد کشور " است . برای یک کمونیست این امرواض بنظرمی رسد که " د مکرانیزه کردن اقتصاد کشور " یعنی توزیع د مکرانیک د رأید ملی برپایه لغو تمام مالیاتهای غیر مستقیم و برقراری مالیات تصاعدی بر ثروت و ارثیه د ر چهارچوب مناسبات سرمایه داری امکان پذیر است ، حال آنکه قطع وابستگی اقتصاد د ر این چهارچوب میسر نمی باشد . اما از دیدگاه سچفخا چنین نیست . میتوان د ر گام اول به وابستگی خاتمه داد ، سپس نوبت به سرمایه داری می رسد . آخر " وابستگی " ازدیدگاه سچفخا به نوبت غارت کشورهای جهان سوم توسط امپریالیستها خلاصه می شود و از اینرو بدیدهای همردیف با توزیع نا عادلانه ثروت است . آری ، ازدیدگاه پوپولیزم ، نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی به انتقاد از سیاست اقتصادی تنزل می یابد و نتیجتاً مبارزه علیه سرمایه داری وابسته به مبارزه ای د رحدود تغییر توزیع نا عادلانه ثروت تقلیل پیدا می کند . بدین لحاظ د ر

طرح برنامه سچفخا برخلاف طرح برنامه بلشویکیها امر " د مکراتبزه کردن اقتصاد ملی" همدیف مطالباتی نظیر کنترل دولتی و عمومی بر تولید و توزیع محصولات اساسی قرار گرفته است. و با آنطور که سچفخا اظهار می دارد: " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران . . . قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم و د مکراتبزه کردن جامعه را به منظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم، وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد". د مکراتبزه کردن اقتصاد ملی کشور یعنی توزیع د مکراتبیک د رآمد ملی، اقدامی که در چهارچوب مناسبات سرمایه داری قابل تحقق است و درخواستی بوزواد مکراتبیک می باشد " شرطی برای گذار به سوسیالیسم" محسوب شده است! اگر بر پایه الغای مالیات غیر مستقیم و برقراری مالیات تصاعدی مستقیم برارث می توان یکی از شرایط گذار به سوسیالیسم را فراهم آورد، پس براساس اختلاف سچفخا با برنامه سوسیالیسم تند رجی برنشتاین (که از این قبیل " شروط" را به وفور داشت) کد است؟ د راینجا بارد یگر، پذیرش اصولی رفورسیسم و انکار ضرورت انقلاب سوسیالیستی از جانب سچفخا عیان می شود.

بدین ترتیب یکبار د یگر مشاهده کردیم که پوپولیزم چگونه تلاش می کند تا به شیوه ای التقاطی مطالبات بلشویکی را ضمیمه پرچم هزاروصله خود کند. اما هرچه د ائره استفاده پوپولیزم از قطعات جداگانه برنامه مارکسیسم انقلابی ابعاد بیشتری بخود می گیرد، تناقضات پایه ای بنفش او آشکارتر می شود. تناقض اساسی او از این قرار است: اومی خواهد بر پایه مطالبات برنامه حد اقل، گذار به سوسیالیسم را تحقق بخشد!!

خلاصه کنیم! سچفخا اولا د رست بر علیه تعالیم لنینیسم می خواهد بر پایه " برنامه حد اقل" امر گذار به سوسیالیسم را تحقق بخشد، ثانیا وی برخی از خواست های انتقالی را نیز جزئی از برنامه حد اقل تلقی می کند و بدینسان به عوض تصریح

مطالبات انتقالی تلاش می‌کند تا برنامه حد اقل را ضد سرمایه‌داری نماید. از این‌سوی  
برخی مطالبات انتقالی مطرحه در برنامه حد اقل سچفخا میانگینی از "برنامه حد اقل"  
و "برنامه حد اکثر" به شمار می‌آیند که مبین اغتشاش کامل سچفخا در باره تمایز  
مطالبات حد اقل و حد اکثر و مسخ و تحریف معنای مطالبات انتقالی است. من در  
فصل آتی این اغتشاش پوپولیستی را بیشتر مورد بررسی قرار خواهم داد.

## فصل دوم: برنامه حداقل و حذف مجلس موسان!!

د ر فصل پیشین توضیح د ا د مکه چر ا س یاق بندی برنامه به د و بخش حد اقل وحد اکثر از لحاظ تاریخی سپری شده است و اینکه چر ا د خواستهای انتقالی برای گذار به سوسیالیسم می باید مرکز برنامه کمونیستی را تشکیل د ه د . همچنین خاطر نشان شد مکه مطالبات انتقالی نافی طرح د خواستهای برنامه حد اقل نیست، د رخواستهای برنامه حد اقل می باید به معنای بخشی از تقاضاهای کنکرت ( مشخص ) همراه با مطالبات انتقالی عنوان گرد ند . هیر چند که ما نباید حتی برای یک لحظه تمام مطالبات بورژوا د مکر اتیک ( یعنی تقاضاهای برنامه حد اقل ) را که د اساس قابل انطباق با مناسبات سرمایه د اری هستند ، از مطالبات سوسیالیستی و تقاضاهای انتقالی از نظر د ورد ا ریم . د ر اینجا ، لا زست مقد متا این مساله را مورد بررسی قرار د هیم که چر ا نباید بهنگام میارزه برای د رخواستهای کنکرت ، مطالبات برنامه حد اقل را حذف نمود . استد لالات لنین د رمورد حفظ برنامه حد اقل بهنگام ارائه طرح د زمین برنامه حزب سوسیال د مکر ات روسیه ( بلشویک ) ، به اند از کفای روشن گردن د و از اینرو ما مستقیما به طرح نظریات لنین د ر این مورد می پرد ا زیم .

هنگامیکه د ر تابستان سال ۱۹۱۷ ، طرح برنامه د و بلشویکها بر پایه یک رشته مطالبات انتقالی از جانب لنین عنوان شد ، برخی از بلشویکها از جمله بوخارین و اسمیرنوف پیشنهادی مبنی بر حذف برنامه حد اقل ارائه د اد ند . لنین د ر رد این پیشنهاد اظهار داشت: " برنامه حد اقل را د ر زمینه سیاسی د ر نظر بگیرید ، این برنامه به جمهوری بورژواشی محدود میشود . ما اضافه می کنیم که خود ر ا به این حد ود محدود نخواهیم کرد و بلا فاصله مبارزه برای جمهوری مالیتری را آغاز خواهیم کرد ، یک جمهوری شوروی ، و اینکار را باید بکنیم . . اما برنامه حد اقل نباید تحت هیچ شرایطی بد ورا فکنند مشود ، زیرا اولا ، هنوز جمهوری شوروی د ر کار نیست ، ثانیا تلاش برای بازگشت ( بورژوازی ) هنوز مطرح است و باید

با آن مقابل شود و ناپدید گردد ، ثالثاً د رد و برگذارا ز کهنه به نومی تواند موقتاً اشکال ترکیبی<sup>۲</sup> وجود داشته باشد . . . برای مثال جمهوری شوروی با ضافه مجلس مؤسسان . بگذ ارید اول به همه این مسائل فائق آئیم ، بعد زمان کنارگذ اشتن برنا متحد اقل فرا خواهد رسید .<sup>۳</sup> ( ۲۵ ) د و مارس ۱۹۱۸ د رطی کنگره هفتم حزب بلشویک ، هنگامیکه بلشویکها قدرت را کسب نموده بودند و متحد و ی این قدرت را در مقابل تهاجمات امپریالیستهای متجاوزان تانست آزمایش کرده بودند ، لنین مجد د ایه مسأله ضرورت حذف برنا متحد اقل برداخت و چنین اظهار نظر نمود : " و اینجا ما به این سوال میرسیم که آیا ما باید تفاوت بین برنا متحد اقل و حد اکثر ا حذف کنیپانه . آری ونه . من از حذف کردن نمی ترسم ، زیرا دیدگاهی که ما در تابستان اتخاذ کردیم بگرو وجود نداشت . من آن هنگام گفتم که هنگامیکه ما هنوز قدرت را کسب نکردیم ، خیلی زود " بود که این تفاوت را حذف نمائیم ، اما اکنون که ما قدرت را کسب کردیم و آنرا امتحان نمودیم ، خیلی زود نیست . بجای برنا متحد بی ما اکنون باید برنا متحد نون قدرت شوروی را بنویسیم و بی چه نیاید استفاد از زبانمانتا ریسمبورژوایی را رد کنیم . این اتویی است اگر فکر کنیم که ما به عقب رانده نخواهیم شد . بلحاظ تاریخی نمیتوان انکار کرد که روسیه یک جمهوری شوروی را ایجاد کرده است . ما می گوئیم که هر آئینه ما به عقب رانده شویم ، د حالیکه استفاد از زبانمانتا ریسمبورژوایی را رد نمی کنیم — اگر نیروهای طبقاتی متخاصم ما را به وضعیت گذشته برانند — ما بسخت آن چیزی که به تجربه قدرت شوروی ، د ر نوع شوروی د ولت ، د ر نوع د ولت کمون پاريس بدست آمده است ، هدف خواهیم گرفت . این مطلب باید د برنا به بیان شود . بجای برنا متحد اقل ، ما برنا متحد رت شوروی را معرفی خواهیم کرد . تعریف نوع نوینی لزد ولت باید جایگاه مهمی د برنا متحد اقل نماید .<sup>۴</sup> ( ۲۶ ) بد بنسان لنین د ر کنگره هفتم ، طیر غم تصرف قدرت توسط بلشویکها هنوز بدلیل عدم تشبیت د ستاورد های د ولت نوپای شوروی و امکان بازگشت به عقب ، آماد د انکار قطعی ضرورت برنا متحد اقل نبود . اگر چه وی د بگروفت تفاوت برنا متحد اقل از حد —

اکثر رأی‌مندی زود نمی دانست و موافق تشریح برنا مقرر شد و شوروی بجای برنا مقرر شد اقل بود اما همچنان باد نظر در اشتن امکان بازگشت به عقب، بلا تفریم مبارزه بر پایه پارلمان تارسم بوزوایی و به یک کلام مکرراتیک ترین نوع جمهوری بوزوایی را حفظ می کرد. تنها در سال ۱۹۱۹ د رکنگره هشت حزب بلشویک، هنگا می که دیگر تها جمات امپریالیستی کا ملاد رهم شکسته و ارگانهای قدر شوروی شکل گرفته بودند، لندن کنار گذاشتن برنا مقرر شد اقل را مجاز تلقی کرد. وی در این مورد چنین اظهار نظر نمود: "رفیق بوخارین می گوید: چرا ما به حق ملل برای تعیین سرنوشت نیاز داریم؟ من باید چیزی را که در مخالفت بسایر در تابستان ۱۹۱۷ گفت مکرر نمایم، هنگا می که او پیشنهاد حذف برنا مقرر شد اقل را داد و صرفا خواهان باقی گذاشتن برنا مقرر شد اکثر بود. من بعد از نظر مرا تغییر دادیم. تا قبل از آنکه از جنگل خارج نشد های، های وهوی نکن!" هنگا می که ما قدر رت را تصرف کنیم و حتی مدتی بعد از آن، ما این کار را خواهیم کرد. ما قدر رت را تصرف کردیم، ما برای مدتی صبر کردیم، و اکنون ما موافق انجام اینکار هستیم." (۲۷) از تها می مطالب فوق چه می توان استنتاج کرد؟ در وهله اول و مقرر شد مبرهه آنکه ضرورت برنا مقرر شد اقل از این حقیقت نشأت می گیرد که جمهوری د مکرراتیک بوزوایی در دوران سرمایه داری بهترین شکل دولت برای بسط مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. کمونیستها البته حق ندارند این نکته را فراموش کنند که در مکرراتیک ترین جمهوری بوزوایی هم منصب کارگران بردگی مزدوری است و اینکه هر د ولتی "نیروی خاص برای سرکوب" طبقه ستمکن است و لذا هیچ د ولتی نه آزاد است و نه خلقی. معذا، اشکال ستمگری بوزوایی برای پرولتاریا علی السویه نیست. کمونیستها برخلاف آنارشیستها همواره این موضوع را خاطر نشان کرده اند که جمهوری د مکرراتیک، و اشکال د مکرراتیک توسعه سرمایه داری (بقول لندن اشکال متعدد نانه و د مکرراتیک سرمایه داری) در مقابل شکل اکتیاریست و غیر متد نانس سرمایه داری (به نفع رشد آشکار، همه جانبه و گسترده مبارزه پرولتاریا علیه بوزواری است. از اینرو مبارزه برای یک جمهوری د مکرراتیک در کارگران و دهقانان بمعنای انکار ضرورت استفاده از پارلمان تارسم بوزوایی نمی باشد.

این امر پروژه از آن جهت حائز اهمیت است که در هیچ کجای دنیا ما شاهد گذار از سرمایه‌داری خالص به سوسیالیسم خالص نبودیم. همواره بخشی از وظائف عمومی دیکتاتور لیبلی‌ناتوانی بورژوازی در رانجام همان وظایف به‌عهد پهلوتاریا قرار می‌گیرد و علاوه بر پهلوتاریا در مبارزه خود برای سوسیالیسم موظف است که این وظایف معوقه بورژوازی دیکتاتور را نجات دهد و برای رسیدن به سوسیالیسم قرارداد آن بر پایه حمایت وسیع‌ترین توده‌ها راه دیگری بجز گذار از مرحله مبارزه برای وحد اکثریت‌سازان اصلاحات دیکتاتور وجود ندارد. مضاف بر اینها آنکه اگر انتقال از سرمایه‌داری خالص به سوسیالیسم خالص بیش از یک تصور مجرد و کلی نیست و این انتقال در واقعیت امسردر برگیرند مجموعه‌ای از اقدامات ترکیبی "سوسیالیستی" دیکتاتور می‌باشد، بنابراین نباید از پیش امکان اشکال ترکیبی نظیر مجلس مؤسسان همراه با جمهوری شوروی را در دوره گذار نفی نمود. حتی در صورت تحقق یک جمهوری غیر معمول بورژوازی یعنی جمهوری بر پایه انحلال ارتش ثابت، تسلیح توده‌های و انتخابات مردمی مأمورین دولتی و غیره و در نتیجه اتحاد توده‌ها، بورژوازی، تلاش برای بازگشت "بورژوازی" و ملاکان بزرگ بقوت خود باقی خواهد بود و این همه مطالبات حد اقل را ضروری می‌سازد.

پروژه دیکتاتورهای نظیر کشور ما که هنوز نه تنها جمهوری دیکتاتور به یک حقیقت تشبیه شده حد نگاشته و طبقه کارگر فرصت ایجاد تشکل نسبتاً گسترده طبقاتی و سیاسی مستقل خود را نداشته بلکه مبارزه در راه جمهوری\* و مطالبات بورژوازی دیکتاتور را هم می‌درد و برانگیختن توده‌های وسیع خود بورژوازی در راه انقلاب است، اهمیت این مطالبات و چند آن بیشتر می‌باشد. لنینیسم‌ها می‌آموزد که هرگونه بی‌توجهی و یا انکار مطالبات (\*) به منظور اجتناب از هرگونه سوء تفاهم احتمالی باید بگویم که در ما از جمهوری‌نهی کنه‌ها و نه تا آن اندازه یک شکل حکومتی، که بیشتر مجموعه تغییرات دیکتاتور به پیش‌بینی شده و در برنا حد اقل می‌باشد.



برنا به حد اقل تا هنگامیکه جمهوری شورائی را بوجود نیاورد و آنرا تشبیهت نکرد، ایسم ،  
چپ روی کود گانه است.

د ر اسناد کمینترن نیز این آموزش های لنین بعنوان خط راهنمای فعالیت  
کمونیستها در نحوه طرح مطالبات کنکرت بعنوان مجموعه ای از تقاضاهای انتقالی و  
مطالبات برنا به حد اقل ملحوظ شده اند . برای تشریح مشی کمینترن در این زمینه مقدمه  
باید اهمیت مبارزه در راه و خواسته های بوزواد فکراتیک را از نقطه نظر د امن زدن به  
مبارزه سوسیالیستی خاطر نشان شوم .

بیشتر توضیح داد که از دیدگاه لنینیم ، تقاضاهای برنا به حد اقل در مجموع با  
جزئیات ولود رجائیکه بطور عینی برای سوسیالیسم بالغ است ، سوسیالیسم را تولید نمی کند .  
اما هر مبارزه جدی برای تقاضاهای عمده برنا به حد اقل ، به احتمال بسیار زیاد شعله  
مبارزه برای سوسیالیزم را بر خواهد افروخت . در این مورد لنین می نویسد : " در عمل  
محتمل ترین امکان این است که هر مبارزه جدی برای تقاضاهای عمده برنا به حد اقل ،  
شعله مبارزه برای سوسیالیزم را بر خواهد افروخت و اینکه ما به هر قیمت در این جهت کار  
می کنیم " ( ۲۸ ) اگر لنین این مطلب را در اوایل قرن بیستم صیقل داد ، آنست ، امروزه پس  
از انقلاب اکتبر و عصر انقلابات پرولتاریائی و در کشورهای جهان سوم که حلقه ضعیف  
زنجیره امپریالیزم را تشکیل می دهند و موقعیت های انقلابی در آنجا بلا اخطار تکوین  
می یابند ، بطور اولی این امر صدق دارد . بدین لحاظ سومین کنگرس کمینترن به هنگام  
تصویب قطعنامه مربوط به تاکتیکها در باره معنای عصر کنونی مشابه عصر انقلابات پرولتری  
چنین اظهار نظر نمود : "عصر کنونی در قیاس با سبب انقلابی است که معمولی ترین  
تقاضاهای توده های زحمتکش با ادامه مستمر جامعه سرمایه داری در انطباق نیست ، و بنا  
بر این مبارزه برای این مطالبات الزامه مبارزه برای کمونیزم تا تکامل می یابد . ( ۲۹ ) احتمال فوق  
العاده زیاد تا تکامل مبارزه برای معمولی ترین تقاضاها از مطالبات برنا به حد اقل به یک مبارزه  
سوسیالیستی منبای گنجاندن مطالبات برنا به حد اقل در چهار چوب درخواستهای کنکرت

قرار گرفت. مشی کمینتون را در این زمینه میتوان در مورد دو تاکتیک مشخص، یکی جنبه واحد ضد امپریالیستی و دیگری حکومت کارگران و دهقانان ( و حکومت‌های انقلابی کارگری بطور کلی ) ملاحظه کرد .

دو هله اول تاکتیک جنبه واحد ضد امپریالیستی را در نظر گیریم. در باره اهمیت مطالبات جزئی از نقطه نظر این تاکتیک چنین اظهار نظر می شود : " فقط در صورتیکه این اهمیت مستقل جنبش کارگری شناخته شده باشد و جنبش کارگری استقلال کامل سیاستش را حفظ کند ، موافقت‌های موقتی با د مکراسی بورژوازی قابل قبول و حتی لازم میشوند . تا زمانیکه تناسب نیروهای که امروزه وجود دارد به پرولتاریا اجا ز نمی دهد اجرای برنامه‌های خود را در دستور روز قرار دهد ، پرولتاریا از مطالبات جزئی پشتیبانی کرده ، خود آنها را مطرح می کند ، بطور مثال جمهوری د مکرانیک مستقل ، اعطای حقوقی که زنان از آن محروم گشته‌اند به آنها و غیره . در همین حال سعی می کند شعارهای مناسبی طرح کند که آ میزش سیاسی تود ههای دهقان و شبه پرولتاریا جنبش کارگری تسهیل سازد . . . . " ویا : " با د وک این که در زمانی که مبارزه انقلابی آزاد بیخوش علیه امپریالیزم احتیاج به کسب فرصت تجدید قوا دارد ، توافق‌های جزئی و موقتی می تواند قابل قبول و لاز می باشد ، طبقه کارگر باید با هر نوع تمایلی بسمت تقسیم قدرت مابین امپریالیزم و طبقات حاکمه بومی ، خواه این تقسیم آشکارا صورت گیرد ، خواه در پوشش ، بشدت مخالفت ورزد . . . . باید مبارزه قاطعی را برای حد اکثر د مکرانیزه کردن رژیم سیاسی آنها ز کرد تا عناصری که از لحاظ اجتماعی و سیاسی ارتجاعی ترین عناصرند از هر گونه پشتیبانی محروم شوند و آزاد ی تشکیلات کارگران که به آنها اجا ز می دهد برای منافع طبقاتی خود ( خواست جمهوری د مکرانیک ، اصلاحات ارضی ، اصلاح سیستم مالیاتی ، ساز ماند هی د ستگاه اداری که بر اساس خود حکومتی وسیع پایه گذاری شده باشد ، قانون کار ، حمایت از اطفال ، ماد ران و نوزاد ان و غیره ) مبارزه کنند ، ضمانت شود . طبقه کارگر حتی در سرزمین تروکیه مستقل هم آزادی تجمع بهره مند نیست و این می تواند نشانه مشغولیت رفتار اتخاذ شده توسط ناسیونالیست های بورژوا

نسبت به پرولتاریا باشد . " ( ۳۰ ) مطالبات جنبه واحد ضد امپریالیستی صبی بـ  
 جمهوری و یکپارشته اصلاحات د مکراتیک ( نظیر آزادی تشکیلات ، اصلاح سیستم مالیاتی ،  
 اصلاحات ارضی و غیره ) سکوی پرشی برای مبارزه د رواء تحقق برنامه انقلاب شورائی بود و  
 متناسب با توازن واقعی قوا ، تنظیم شده بود . د رمورد تاکتیک حکومتهای ائتلافی کارگری نیز  
 کمینتن ملاحظات مشابهی را د نظر گرفت .

د رقطعنامه کنگره چهارم کمینتن پیرامون "حکومت کارگران" اشکال پنجگانه  
 حکومت کارگری بشرح زیر ذکر شد هاند : ۱ ) حکومت لیبرال کارگران ، چنانکه د راسترالیما  
 وجود د ارد و د آینده نزدیک د رهبریتانیا امکان د ارد . ۲ ) حکومت سوسیال د مکراتیک  
 "کارگران" ( آلمان ) ۳ ) حکومت کارگران د هقانان . این امکان د رکشورهای بالکان ،  
 چکسلواکی و غیره وجود د ارد . ۴ ) حکومت ائتلافی سوسیال د مکراتیک / کمونیستی  
 ۵ ) یک حکومت خالص پرولتاری کارگران ، که می تواند فقط بوسیله حزب کمونیست د شکل  
 خالص ایجاد شود . " و سپس د باره موضع کمونیستها د رقبال حکومتهای کارگری چنین  
 اظهار نظرمی نماید : "براین معنا ، کمونیستها همچنین آماد هاند تا تحت شرایط معین و  
 با ضمانتهائی معین ، از حکومت غیر کمونیست کارگران پشتیبانی کنند . اگرچه ، کمونیستها  
 هنوز آشکارا به توده ها اعلام خواهند کرد که حکومت کارگران بدین مبارزه انقلابی علیه  
 بورژوازی نه میتواند بدست آید و نه میتواند حفظ شود . " و اینکه : "د نوع اول حکومتهای  
 کارگران ( حکومتهای کارگران و د هقانان ، و سوسیال د مکراتیک / کمونیستها ) پائین تر  
از زمانبندی د یکتاتوری پرولتاریا قرار دارند ، اما هنوز نقطه شروع مهم برای کسب این  
د یکتاتوری هستند . د یکتاتوری کامل پرولتاریا فقط می تواند یک حکومت خالص کارگری  
 ( نوع پنجم ) مرکب از کمونیستها باشد . " ( ۳۱ )

د راینجا نیز قطعنامه کمینتن اشکال انتقالی و ترکیبی مبارزه د رواء د یکتاتوری  
 پرولتاریا را مد نظر د ارد و از اینرو به دستبندی اشکال حکومتهای کارگری و نحوه برخورد

کمونیست‌ها در موارد متعدد می‌پردازد. حکومت‌های کارگران و دهقانان و نیز حکومت  
سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها از این لحاظ به‌عنوان "نقطه شروع مهمی" برای کسب  
 در یکتا تئوری پرولتاریا تلقی می‌شوند. تعریف این "نقطه شروع مهم" از لحاظ عینی  
 بی‌اندازه حائز اهمیت است زیرا اشتباه گرفتن "نقطه نهایی" در وصف بندی انقلاب  
 سوسیالیستی با شروع و مسیر تکوین این صف بندی، جزیه نتایج بی‌اندازه مضروب عقب  
 نشینی‌های غیراصولی و مملکت سیاسی نخواهد انجامید. در این مورد کافیست نامه انگلس  
 به بیل راد ریابره نقطه نظرات فولماره خاطر آورییم. انگلس بد رستی در نقد دیدگاه فولماره،  
 اظهار داشت: "این همان تحقق رویای مهارت پیچ" "توده مرتجع" است. وحدت تمامی  
 احزاب رسمی به صورت شله قلمکار را بایجا، به مانند صف واحد سوسیالیست‌ها در آنجا، نبرد  
 عظیم سر نوشت ساز و پروری در تمام جبهه‌ها بایک ضریت، ولی در مواقع مسائل به این سادگی  
 نیست. بر عکس، همان طور که تو هم اشاره کردی، انقلاب چنین شروع می‌شود که  
 قسمت اعظم خلق و احزاب رسمی پروند حکومت - که تنها مانده است - با هم متحد  
 می‌شوند و آنرا سرنگون می‌کنند و تازه پس از اینکه آن‌ها احزاب رسمی باقی مانده به جان هم  
 افتادند و یکی پس از دیگری از صحنه مبارزه مهوونابود شدند، آنوقت است که جدایی  
 بزرگ مورد نظر "فولمار" و همراه با آن امکان به قدرت رسیدن ما پیدا می‌آید. و اگر خواهیم  
 به توصیه "فولمار"، انقلاب را از آغازها آخرین مرحله آن شروع کنیم، در وضع بسیار بدی قرار  
 خواهیم گرفت. . . (۳۲) البته فرقه‌های شبه سوسیالیست که خواهان کوبیدن همه  
 احزاب بورژوازی بایک ضربه (و البته بناگذیر به مدد عبارت پرده‌های انقلابی) هستند و  
 توانایی تشخیص مراحل متفاوت رشد انقلاب را ندارند، نه از اظهارات اخیر الذ کور  
 انگلس سرد می‌آورند و نه حاضر به تعمق و بررسی قطعنامه فوق الذکر کمینترن می‌باشند.  
 اما انقلاب بنا به تصورات این با آن فرقه شبه سوسیالیستی تکامل نمی‌یابد و هر آئینه حزب  
 انقلابی کمونیستی نتواند خود را در مرکز تحول انقلابی قرار دهد، قدرت رهبری را از پیش

از دست داده است. اگر انقلابات مؤخرنظیر انقلاب کوبا و نیکارا گوانیزا این حقیقت را تأیید می کنند (و این بیش از همه در تکوین حکومت های موقت انقلابی بعنوان نقطه گذار سه د یکتا توری انقلابی پرولتاریا تجلی یافته است) ، و با هر چرخش پرتنوع و تند خود تصورات و قالبهای جزئی فرقه های شبه سوسیالیست راد رهم می ریزند ، برای حزب انقلابی کمونیست که ظرفیت آموختن را از دست نداده و برای نمایندگی وسیعترین توده های طبقه بی وقفه و هر روز و هر بار را ز نو تلاش میکند ، این درخواستها راهنمای عمل موفقیت آمیز انقلابی میتوانند باشند . یک حزب انقلابی کمونیست با طرح درخواستهای انتقالی ، شروع پیروزی قطعی انقلاب را تعیین می نماید و آماده گی خود را برای مبارزه در راه گذار سه سوسیالیزم اعلام می نماید . اما چنین حزبی با طرح مطالبات برنا به حد اقل بعنوان بخشی از مجموعه درخواستهای کنکرت ، وظایف مربوط به مبارزه در راه یک جمهوری د مکراتیک و استفاده از پارلمان تا رسم پیروژوائی را نیز در راستای نبود برای انتقال به سوسیالیزم متذکر میشود . تحت شرایط معین در صورتیکه توازن قوای معین اجازت اجرای برنامۀ انقلاب شورائی را به پرولتاریا باند هد ، پرولتاریا آماده است برپایه درخواستهای جزئی ( با پلا تفرم های مشخص تاکتیکی ) اشتغالهای موقتی با د مکراسی پیروژوائی بنماید . برنامۀ پرولتاریائی باید در عین تشریح شروط قطعی پیروزی انقلاب ، چهارچوبهای عمومی لازم برای کلیه اقدامات مقتضی جهت مبارزه در راه انتقال به سوسیالیزم را فراهم آورد . اکنون که جایگاه مطالبات د مکراتیک در برنامۀ کمونیستی را روشن نمودیم ، لازمست به طسروح برنامه سچفخا بازگردیم .

سچفخا که طرح برنامۀ خود را مرکب از د و بخش حد اقل واحد اکثری دانده ، در تشریح وظایف سیاسی حد اقل یعنی د ر بند مربوط به " قانون اساسی جمهوری د مکراتیک خلق " ، مطالبۀ مجلس مؤسسان را حذف نمود هاست . در حالیکه پیوپولیستهای محترم مادراین بند با نقل تمامی مطالبات خورد و پر پیروژواد مکراتیک حزب بلشویک ( خورد و پر پیرو بعضا

بی اهمیت از نقطه نظر انقلاب ما ( نظیر آزادی مسافرت و اقامت و شغل " قصد دارند  
 " وفاداری " خود را مطابق النعل بالنعل به لنینیسم اعلام کنند ، با این همه ترجیح می دهند  
 بواشکی مطالبه مجلس مؤسسان را در طرح برنامه خود حذف نمایند . اینکه چرا از نقطه نظر  
 سچفخا " تصحیح " برنامه بلشویکیها در این مورد و مثلاً عدم مورد " آزادی مسافرت " مجاز است ،  
 موضوعیست که بررسی اش ما را به یکی از مهمترین خصیصه های پوپولیسم رهنمون می شود و آن  
خصیصه همانا ناتوانی کم نظیر پوپولیسم در امر مبارزه برای دموکراسی است . در همین بخش  
 طرح برنامه سچفخا ، نکته ای مطرح شده است که در برنامه بلشویکیها تا قبل از ۱۹۱۹ یعنی  
 بهنگام حذف کامل برنامه حد اقل مطرح نشده بود و آن عبارتست از : " کنگره شوراهای  
 نمایندگان کارگران ، دهقانان و دیگر اقشار خلق بخانه عالی ترین ارگان حکومتی . " و در  
 همین حال علاوه بر حذف مطالبه مجلس مؤسسان در بند ۵ آمده است : " حق رأی همگانی برابر ،  
 مستقیم و مخفی برای تمام افراد زن و مرد که به سن ۱۸ سال رسیده باشند ، ۳ ما این حق رأی  
 همگانی ، برابر ، مستقیم و مخفی به منظور انتخاب چه نهادی برسمیت شناخته شود ،  
 مجهول باقی میماند . در طرح برنامه بلشویکیها آمده است : " ۲ - حق رأی همگانی ، برابر و  
 مستقیم برای کلیه شهروندان زن و مرد که به سن ۲۰ سالگی رسیده باشند ، در انتخابات  
مجمع قانون گذاری و ارگانهای مختلف خود حکومتی محلی . رأی مخفی ، حق انتخاب شدن  
 رأی دهند و برای هر نهاد نمایندگی ، پارلمانهای دو ساله ، بود اخت حقوق به نمایندگان  
 مردم ، نمایندگی به تناسب در تمام انتخابات ، . . . " ( ۳۳ ) بنا بر این سچفخا مطالبات  
 بسیار مهم برنامه حد اقل نظیر مجمع قانون گذاری ( یک مجمع توده ای بایک مجلس ) ، اصل  
نمایندگی به تناسب در تمام انتخابات و غیره را از طرح برنامه خود حذف کرد و تنها  
 اصل مجرد " حق رأی همگانی ، برابر ، مستقیم و مخفی " را مطرح نمود . با توجه به  
 اینکه در طرح برنامه سچفخا تنها از کنگره شوراهای یاد شده است ، این تصور وجود  
 می آید که گویا از نقطه نظر برنامه کمونیستی انتخاب این کنگره بر پایه اصل " حق رأی همگانی ،

برابر، مستقیم و مخفی\* باید صورت گیرد. حال آنکه اولا در انتخابات کنگره شورائی بنابه قاعده، نهاد های نمایندگی پارلمانی بر مبنای سیستم نمایندگی تناسبی جای خود را بسپارد انتخابات شورائی بر پایه طبقه، حرفه و منطقه می دهند. ثانياً انتخابات شورائی معمولاً بصورت علنی و نه مخفی صورت می پذیرند زیرا مبنای آن در مکرر سی کارگری نیست، تنها در سال ۱۹۳۶ بهنگام تصویب د وین قانون اساسی شوروی بود که در انتخابات شورائی اصل انتخابات مخفی، جایگزین انتخابات علنی شد. بنابراین روشن است که ذکر نحوه و شرایط انتخابات بدین تعیین نهاد هایی که باید انتخاب شوند، امری بوج و بی معنی است. و هنگامیکه سجفخا مجمع توده های پاپک مجلس (مجمع قانونگذاری) را حذف می کند و نیز اصل مهم در مکراتیک نمایندگی تناسبی را به همراه آن حذف می نماید، درخواستش مبنی بر "حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای افراد زن و مرد که به سن ۱۸ سال رسیده باشند" نیز بی معنی می شود.

همچنین در بند ۱۰ طرح برنا به سجفخا آمد هاست: "آزادی فکری عقیده، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، حق تشکیل اتحادیه، سندیکا، شورا، احزاب و سازمانهای سیاسی، حق اجتماع، میتینگ، تظاهرات، اعتصاب." مقایسه این بند برنا به سجفخا برنا به حسرت بلشویک نیز حائز نکات جالبی است. طرح برنا به بلشویکها مشعر بر این است که: آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، اعتصابات، شکل. (۳۴) ملاحظه می کنید که اولا در این بند، سجفخا قید آزادی نامحدود عقیده و بیان و غیره را حذف کرده است و بدین ترتیب این سؤال مبهم ماند هاست که آیا سجفخا آزادی نامحدود عقیده و بیان و غیره را حذف کرده است یا آزادی مشروط بیان و عقیده و احزاب و غیره (مثلاً آزادی بیان و فکرا احزاب خلقی) در این مورد، تصور ما بر این است که حذف قید آزادی نامحدود در طرح برنا به سجفخا دلالت بر درخواست وی مبنی بر آزادی بیان و قلم و تجمع برای احزاب خلقی دارد. زیرا پیشتر سجفخا در بیانیه ای تحت عنوان

"قد اثبات خلق چه می گویند" (مورخ آذرماه ۵۹) در این مورد چنین اظهار نظر نمود:

"قد اثبات خلق می گویند: باید آزادی فعالیت سیاسی برای تمام احزاب، سا زمانها، گروهها و جمعیت های انقلابی و مترقی که از منافع خلق دفاع می کنند، تأمین گردد. قد اثبات خلق می گویند: باید آزادی عقیده و بیان، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی تجمع، تظاهرات، راهپیمایی و میتینگ و حق اعتصاب و سازماندهی شوراها، اتحادیه ها و سندیکاها برای خلق تأمین گردد. (ضمناً باید اضافه کنیم که این بیانیه هرگز از جانب سچفا مورد انتقاد قرار نگرفته است تا بتوان اصل را بر انصراف این جریان از بیانیه مذکور نهادیم) سچفا ضمن اینکه با حذف قید "آزادی نامحدود" و "مجلس مؤسسان برنانه" بلشویکها را "تصحیح" مینماید، در عین حال با افزودن "شوراها" به لیست تشکلهائی که باید آزاد باشند بوسمیت شناخته شده، "تصحیح" دیگری در برنانه بلشویکها بعمل می آورد. من پائین تر در باره دلایل پایه ای حذف مطالبه مجلس مؤسسان و قید "آزادی نامحدود" توسط سچفا بحث خواهم نمود، اما در اینجا لازم می بینم که در باره آشفته فکری سچفا در باره نقش شوراها و جایگاه آن بحث کنم. سچفا از ضرورت برسیمت شناخته شدن کنگره شوراها به عنوان مرجع عالی قدرت در قانون اساسی سخن می گوید، بنابراین اوضاعی را می پذیرد که شوراها، قدرت دولتی را تشکیل می دهند و ارگان دیکتاتوری انقلابی محسوب می شوند. اما معنای دیکتاتوری انقلابی کدام است؟ دیکتاتوری قوه قهریه ای است که به قانون بستگی ندارد. دیکتاتوری خود قانون را وضع می کند. اگر شوراها، ارگان دیکتاتوری انقلابی تلقی شده اند و واضح قانون میباشند، طلب آزادی برای سازماندهی شوراها باید به چه معنا تفسیر شود؟ از در حالت خارج نیست یا کنگره شوراها حرفی تو خالی است و موضوع اصلی همانا مبارزه در راه قدرت شورائی است (که در اینصورت باید مطالبه کنگره شوراها حذف گردد و ضرورت مبارزه در راه یک جمهوری دموکراتیک ترک ارگان و دهقانان بروشنی و تقدیر مطالبات بخش حداقل مطرح گردد) و باید کنگره شوراها را جدی بگیریم که در آن صورت درخواست



آزادی برای "سا زماند هی شوروا" حشو و زاید است. حقیقت آنست که سچفخا قدرت نوع شوروی را با شکل شورائی حکومت اشتباه گرفته است. زیرا این کاملاً قابل تصور است که قدرت شوروی از طریق بجزکنگره شورواها تمرکز یافته و اعمال گردد (فی المثل قدرت شوروی و مجلس). در صورتیکه سچفخا با مطلق کردن شکل معینی از حکومت نوع شورائی یعنی کنگره شورواها، مسئله استقرار قدرت نوع شورائی را مترادف با حذف مجلس مؤسسان و برقراری کنگره شورواها گرفته است. حال آنکه تعیین شکل قدرت نوع شورائی یا نوع کمون از پیش ممکن نیست و انقلابات گوناگون موجد این امرند (فی المثل به نقض مجلس تود های و چین یا ویتنام نظری بیفکنید).

گفتم که سچفخا علیرغم آنکه از مطالبات برنامه حد اقل سخن می گوید اما شعاع مجلس مؤسسان و قید آزادی نامحدود را حذف می نماید. این مصحح برنامه حد اقل بلشویکیا توسط سچفخا از کجانی ناشی میشود؟ این امر از این حقیقت ناشی می شود که سچفخا وظیفه درهم کوبیدن قلعه نظام صحتی بر کار مزدوری، درهم شکستن مقام و سرمایه داران رانه وظیفه خاص سوسیالیستی پرولتاریا بلکه وظیفه "خلق" بطور کلی قلمداد می کند و نتیجتاً از یک طرف با سپردن وظیفه خاص سوسیالیستی پرولتاریا به "خلق"، ضرورت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یعنی یگانه‌ضامن دیکراسی باید ابر برای اکثریت استعمال شوندگان را انکار می کند و از طرف دیگر وظایف عمومی بورژوا دیکراتیک را که در مورد آن کارگران با توده خرد بورژوازی "اراده واحد" دارند، از برنامه خود حذف می نماید.

بدینصورت به نام "خلق" اولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ضرورت خود را از دست می دهد، ثانیاً وظایف عام بورژوا دیکراتیک از قلم می افتد. به بیان ساده‌تر اینکه اگر "خلق" قراست وظایف مربوط به انتقال به سوسیالیسم را قطعیت بخشد دیگر چراغ درخواستهای بورژوا دیکراتیک مطرح شوند. خصلت ماکسیمالیستی طرح برنامه سچفخا از همین امر ناشی می گردد. این جنبه پوپولیسمزد انقلاب ماکهد را آن وظایف دیکراتیک حاشیاهمیت

فوق العاده‌ای هستند، بی‌اندازه خطرناک است. زیرا پوپولیزم نه تنها ضرورت مبارزهٔ سوسیالیستی را تخطئه می‌کند بلکه با انکار اهمیت مبارزه برای درخواستهای اصلی بوزواد مکراتیک (نظیر مجلس مؤسسان) در جنبش د مکراتیک نیز نقشی منفی ایفا می‌نماید \*

سجفخا البته محق است که در مقابل ما این پرسش را مطرح کند که آیا مگر ما به انقلاب حقیقی خلقی یعنی انقلابی بر پایه اتحاد کارگران و تودهٔ خرد بوزواد و بر پایهٔ انهدام ماشین بوروکراتیک و نظامی د ولتی باورند اریم و اینکه آیا این چنین انقلابی از مرزهای معمولی یک انقلاب بوزواد مکراتیک فراتر خواهد رفت؟ آیا ما به اشکالی از د ولت نوع کمون که د رآن زحمتکشان غیر پرولتر نقش فائقه داشته‌اند نظیر انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۹۰۵ روسیه باورند اریم و بدین معنا آمادۀ فراتر رفتن از چهار وجهیهای یک انقلاب معمول بوزواد بی‌همراهات تودهٔ خرد بوزواد ری نیستیم؟ بعلاوه آیا مگر ما به ضرورت حکومت موقت انقلابی د رگذاریه د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا باورند اریم پس مبنای اعتراض ما به سجفخا کد است ؟

تود بدی نیست که عصرهای انقلابی از پایان قرن نوزدهم به بعد نوع مالیتسری از د ولت د مکراتیک را ایجاد می‌نماید که بقول انگلس از بعضی لحاظ د یگر جنبه د ولتی خود را از دست می‌دهد و دولت بمعنای اخص این کلمه نیست. <sup>۳</sup> این د ولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیم مستقیم و بلا واسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم می‌نماید. بعلاوه این مطلب نیز از نقطه نظر مارکسیزم انقلابی تود بد ناپذیر است که (\* ) بد نیست این مطلب را با خاطر آویزیم که نارود نیکهای روسیه نیز با عنوان نمودن این مطلب که انقلاب د مکراتیک روسیه سوسیالیستی است، اهمیت مبارزه برای آزاد بهای سیاسی را انکار می‌کردند. نارود نیکها مبارزه د رراه آزاد بهای سیاسی را معنوان یک مبارزه بوزواد بی به عهدهٔ لیبرالها می‌دانستند.

هر انقلاب واقعات و حوادثی در نهایت امتلائی خود مجبور به ایجاد اشکال نوینی از اقتصاد او  
 تودهای است که براهکار و اعمال قدرت و اراده مستقیم انقلابی تودها متکی بوده و در آن  
 وسیعترین اقلیت شهید است (استثمارشوند و در نتیجه) موقتاً تسلط می یابند. این امر نه  
 فقط برای دوران انتقال به سوسیالیسم بلکه همچنین در مورد یک رشته انقلابات بورژوا د مکرراتیک  
 نیز صادق است. فی الحقیقت انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را در نظر آوریم. این انقلاب در طی روند  
 اعتلا می یابد و خود به تسلط هر چه بیشتر چپ ترین جناحهای انقلابی یعنی آن نیروهایی که  
 از منافع شهید ست ترین اقلیت جامعه (سانکولوتها یا بی جاگان) جانبداری می کردند،  
 انجامید. قدرت "گمونها" در ۱۷۹۲ بیان تسلط اکثریت استثمارشوند و شهید ست  
 بود و قبول انگلس بدین چنین انقلابی که فراتر از چهارچوبهای بورژوازی رفت، امکان تشبیه  
 اصلاحات را در یکال بورژوا د مکرراتیک نبود. حکومت پرولتری نیز قطعاً مدتی از نوع "گمون"  
 است. بدین لحاظ لنین درباره شوراها چنین اظهار نظر می نماید: "با حکومت بورژوازی با  
 آن نقشه های اصلاحاتی که برای ما توصیف می کنند ودها بار در کلیه کشورهای پیشنهاد شده  
 و روی کاغذ باقی مانده است و بی آن مؤسسه ای که اکنون همه چشم امید خود را بر آن دوخته اند  
 و نوع جدیدی از "حکومت" است که انقلاب آنرا بوجود آورد و نمونه آن فقط هنگامی در  
تاریخ دیده شد که انقلاب به نهایت اعتلا خود رسید است، مثلاً در سال ۱۷۹۲ در  
 فرانسه، در سال ۱۸۷۱ در آلمان و در سال ۱۹۰۵ در روسیه. شوراها آنچنان مؤسسه  
 ایست که در هیچیک از کشورهای بورژوازی پارلمانی عادی وجود نداشته و اصولاً نمیتواند در  
 کنار حکومتهای بورژوازی وجود داشته باشد. این آن نوع جدید و مکرراتیک تود است  
 که ما آنرا در قطعنامه های حزبی خود جمهوری د مکرراتیک دهقانی - پرولتری نامیده ایم..."  
 (۳۵) از این رویک انقلاب پرولتری نظیر کلیه انقلابات حقیقتاً تودهای منجر به تسلط مکراسی  
 استثمارشوندگان (شهید ستان) می شود و از این لحاظ همه انقلابات که بر منجمله انقلابات  
بورژوا د مکرراتیک مشابه انقلاب پرولتری می باشند. اما از این به بعد، تفاوت انقلابات

پرولتاری با انواع دیگر انقلابات آفا زمیشود و همین تفاوت است که از بدگاه پوپولیستها بدورمی ماند (پوپولیستها بعنوان شیفتگان "انقلاب بطورکلی" مایل به تشخیص تمایزات انقلابات پرولتاری از سایر انقلابات نیستند بلکه بیشتر مایلند وجوه مشترک این انقلابات را مورد تأیید قرار دهند).

اولین تفاوت از نقطه نظر د مکرسی تهید ستان<sup>۱</sup> اینست که د یکتا توریهای زحمتکشان که بطور موقت از طرف خود مبورژواها پشتیبانی می شد، کوتاه مدت بوده، قوت نمی گرفت و همه چیز پس از مدتی کوتاه به ناگزیر رویه قهقرا می رفت. د لیل این امر به بهترین وجهی توسط لنین آشکار شده است: "این موضوع را سیر عمومی انقلاب بهانسان داده است که د آنهاد یکتا توری های کوتاه مدتی از زحمتکشان بکه بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی می شد، بوجود می آمد، ولی حکومت زحمتکشان د آن قوت نمی گرفت، همه چیز پس از مدتی کوتاه رویه قهقرا می رفت. علت این قهقرا هم این بود که دهقانان زحمتکشان و خود را لکن نمی توانند از خود سیاسی داشته باشند و پس از یک سلسله نوسان ناچارند راه قهقرا را ریش گیرند. د انقلاب کبیر فرانسه نیز وضع بهمین منوال بود. د ر کلیه انقلاب بهان نیز بمقیاس کوچکتر وضع به همین منوال بود. و واضحست که این درس راهه آموخته اند . . . " (۳۶) آری، علت اصلی انحطاط<sup>۲</sup> ناگزیر د یکتا توریهای کوتاه مدت زحمتکشان همانا نقد آن توانائی خود مبورژواری د ر اتخاذ یک سیاست مستقل است. اگر د ر اوج انقلابات مبورژواد مکراتیک کبیر موقتا د یکتا توری های زحمتکشان بقرا ر گردد بد، این نیز قطعی بود که چنین<sup>۳</sup> د مکرسی تهید ستان<sup>۱</sup> امری کا ملا موقتی و ناپایدار بود و بد لیل تسلط تود<sup>۴</sup> خود مبورژواری، انحطاط این انقلابات ناگزیر است. حال آنکه انقلاب پرولتاری، باگرد آوری کلیه تهید ستان و استثما رشوندگان حول طبقه کارگر یعنی یگانه طبقه ای که توانائی انهای هرگونه امتیا زبیزه و استثمارری راد اواست، می تواند د مکرسی برای اکثریت استثما رشوندگان و سلب آزادی از استثمارگران ر تحکیم بخشد.

بعلاوه، از ایجاد زمین تفتوتی که حاصل می شود اینست که تنها دیکتاتور —  
 پرولتاریا قادر به درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و مقاومت سرمایه داران استثمارگر  
 است و دقیقاً به همین دلیل نیز "دیکتاتوری مکرسی تبهیدستان" می تواند در دوران دیکتاتوری  
 انقلابی پرولتاریا تحکیم یابد. در این مورد "دیکتاتوری مکرسی خالص" خود بورژوازی ناتوان بوده و  
 از عهد آن جز نوسان و ایجاد افشاش و گنجسری در راه تشبیت دست آورد های انقلابی  
 و تبدیل شدن به ریسمان ارتجاع، ریسمانی که حول آن بورژوازی بزرگ نیز حلقه خواهد زد و  
 تجدید قوا خواهد نمود، کار و یگری بر نمی آید. بدین لحاظ لنین می نویسد: "کاشتوسکی  
 نمیتواند نداند که فرمول "دیکتاتوری پرولتاریا" فقط بیان تاریخاً مشخصه و علماً دقیقتر آن  
 وظیفه پرولتاریا در مورد "ماشین دولتی بورژوازی است که هم مارکس و هم  
 انگلس، یاد رنظر گرفتن تجربه انقلاب سال ۱۸۴۸ و از آنهم بیشتر انقلاب ۱۸۷۱، ارسال  
 ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی در جریان ۴۰ سال راجع به آن (وظیفه) سخن می گفتند." (۳۷) در  
 در این وظیفه خود بورژوازی مرفه و اقشار عظیم خود بورژوازی میان حال، دزای اشتراک  
 ۳ "اراد" با پرولتاریا نیستند. بنابراین اشتراک اراده پرولتاریا با خود بورژوازی (منجمله  
 اقشار مرفه و میان حال آن) در مسائل عمومی دیکتاتیک و تحقق یک انقلاب خلقی بر پایه  
 حمایت موقت اقشار مذکور، ولو آنکه موقتاً به برقراری حکومت زحمتکشان منجر شود، هنوز با  
 در هم شکستن مقاومت سرمایه داران و تحکیم دیکتاتوری مکرسی نوع نوین (دیکتاتوری  
 سوسیالیستی) برابر نیست. و اگر چه حتی دیکتاتوری پرولتاریا با خود بورژوازی اصلی کسانی به  
 جز کارگران و تبهیدستان شهرورستان نیستند، با این همه دیکتاتوری مکرسی  
 مقدم پرولتاریا فائق آمدن بر نوسان خود بورژوازی و مبارزه با "دیکتاتوری مکرسی خالص" است.  
 از این نتیجه می شود که از نقطه نظر منافع پرولتاریا ترسیم مرتزما بیزد دیکتاتوری مکرسی  
 دیکتاتوری مکرسی سوسیالیستی مطلقاً ضروری می باشد. پوپولیزم با ایجاد افشاش در باره این  
 تمایز بزرگترین لطمات را بر جنبش پرولتاریائی وارد می آورد. برخلاف "آموزه های"

بهرولیسستی تحقق د مکراسی شهید ستان و سلب آزادی از بهرژواری از عهدۀ هیچ نهیروی  
 د یگری ( منجمله جمهوری د مکراتیک خلق ) بجزد یکتاتوری انقلابی بهرولتاریا بر نمی آید.  
 سرکوب و سلب آزادی از بهرژواری تنها و تنها باید بشابه نتیجه بهروری بهرولتاریا د راسر  
 د رهم کوهید ن ماشین د ولتی بهرژواری و کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه د نظر  
 گرفته شود . بر نامه حد اکثر کمونیستها باید این مطلب را به صراحت اعلام کنند و  
 بدینسان سوسیالیزم را نه صرفاً بعنوان یک آرمان و آرزو بلکه بشابه یک مبارزه مشخص د راه  
 د گرگونی بنیادین جامعه د مقابل بهرولتاریا قرار د هد . اما مطالبه "د مکراسی و آزادی برای  
 خلق" و سلب آزادی از بهرژواری ( "د رهم کوهید ن قلعه نظام مبتنی بر کار مزدوری" ) بدون  
 د یکتاتوری بهرولتاریا چیزی بجز انکار ضرورت انقلاب سوسیالیستی د ضمن پذیرش آن د ر  
حرف یعنی بعنوان یک آرمان صرف و نتیجتاً رویزونیسم د رمارکسیسم نیست. این است  
 معنای د مکراسی بهرولتاری .

و اما نقش د مکراسی بهرژواری کد است؟ چنانکه به شرط ظاهر د اشم ، د مکراسی  
 بهرژواری مناسبترین بستر تکامل مبارزه همه جانبه ، گسترده و آشکار بهرولتاریا علیه بهرژواری  
 می باشد . مبارزه د راه یک جمهوری د مکراتیک که د ر دوران سرمایه داری بهترین شکل  
 حکومت برای تدارک مبارزه طبقاتی بهرولتاریا علیه بهرژواریست البته نمی تواند جایگزین  
 مبارزه برای د یکتاتوری بهرولتاریا شود ، اما این شکل د ولت می تواند مبارزه بهرولتاریا برای  
 کسب قدرت سیاسی را تسهیل نماید . و بدین لحاظ باید مضمون مطالبات بر نامه حد اقل ما  
 را تشکیل د هد . لنینیسم و هد بهرقراری "د مکراسی شهید ستان" و سلب آزادی سیاسی  
 از بهرژواری را بدین برقراری د یکتاتوری بهرولتاریا و بر اساس جمهوری د مکراتیک خلق  
 نمی د هد اما د ر همین حال بهگیری د راه مبارزه برای د مکراتیک ترین شکل حکومتی ( و نیز  
 استفاده از پارلمانتاریسم بهرژواری ) را د ر دوران سرمایه داری بزبانه د رخواستهای  
 بر نامه حد اقل مطرح می نماید . از اینرو ، د ر بخش حد اکثر طرح بر نامه بهرولتاریا

د یکتا توری انقلابی پرولتاریا بصراحت بخا بهد یکتا توری اکثریت استثما رشوندگان (ونه تما می شهروندان) و سلب آزادی از بورژوازی اعلام می گردد. و در بخش حد اقل یعنی در بند مربوط به مطالبات بورژوا د مکراتیک، از مجلس مؤسسان و آزادی سیاسی نا محدود برای کلمه شهروندان جانبداری می شود. ترسیم این تماریزین مطالبات سوسیالیستی و بورژوا د مکراتیک از نقطه نظر برنا ه کمونیستی مطلقا ضروری است.

اما پروپولیزم از مطالبات بورژوا د مکراتیک و سوسیالیستی میانگین می گیرد. بد یسین معنا که د مکراسی برای اکثریت استثما رشوندگان و سلب آزادی از بورژوازی را از وظیفه اخص د یکتا توری پرولتاریا جدا می کند و آنرا به "جمهوری د مکراتیک خلقی" می سپارد. — بد یسین ترتیب یک "پله" از سوسیالیزم کوتاه می آید. — و از طرف دیگر با حذف مجلس مؤسسان و شروط نمودن آزادی بهای سیاسی برای احزاب خلقی د برنا ه حد اقل — یعنی یک "پله بالا تر" از مکراسی بورژوازی — وظائف اخص بورژوا د مکراتیک تود ه خود ه بورژوا را منتفسی اعلام می کند. نفی ضرورت د یکتا توری انقلابی پرولتاریا برای د رهم شکستن ماشین د ولتسی بورژوازی از یکطرف و محدود کردن د مکراسی بورژوازی از طرف دیگر، اینست ماهیست  
د مکراسی خود ه بورژوازی پروپولیزم. د مکراسی خود ه بورژوازی از سوسیالیسم ناتوان از سوسیالیسم  
شناختن د مکراسی پرولتوی است و از سوی دیگر هراسان از د مکراسی بورژوازی می باشد. از  
اینرود رجوزه د مکراسی بورژوازی رویکردی محدود گرا پانده ارد و از د مکراسی پرولتوی نیز  
گریزان است.

تفاوت طرح برنا ه مسجفخا با برنا ه بلشویکها د رهسین جانیهفته است. و اما د ربار ژ عملی سیاسی، خطر پروپولیزم کد است؟ مطالبات برنا ه حد اقل کمونیستها بویژه د ر دوران سرمایه داری یعنی د رد ورائی که هنوز د یکتا توری انقلابی پرولتاریا بوجود نیا مسده و تحکیم نیافته، مطرح می باشد. این مطالبات نه تنها مجموعه وظایفی را که یک د ولتست د مکراتیک و انقلابی باید به تحسوق آن اقدام نماید مشخص می کند بلکه همچنین باید

بتواند و مقابل هر دو ملت بهیروزوایی عنوان گردد . فی الضل رژیم جمهوری اسلامی را در نظر  
 بگیریم . طرح درخواست سچفخا مبنی بر آزادی بیان و تجمع برای احزاب خلقی ، موقسی و  
 انقلابی و حذف مجلس مؤسسان ( حق رأی عمومی ) چگونه می تواند توسط رژیم جمهوری  
 اسلامی تفسیر و اجرا شود ؟ بدین نحو که این رژیم قادر است با اظهار این مطلب که  
 آزادی ، آری ! اما توطئه ، نه ! " تمام احزاب و گروه‌ها را به احزاب غیر خلقی ،  
 غیر موقسی و غیر انقلابی سرکوب نماید و سچفخا نیز در اصول نمی تواند با این شبهه موزینندی  
 مخالفت نماید . در واقعیت نیز تفسیر اینکه کدام احزاب خلقی ، انقلابی و موقسی اند  
بمعهده نیروی قرار می گیرد که قدرت را در دست دارد . بدین لحاظ است گفته‌ها در  
 مورد رژیم جمهوری اسلامی یا رژیم جمهوری اسلامی " د مکرانیک " مجاهدین بلکه حتی در  
 صورت برقراری حکومت موقت انقلابی در اتحاد با توده خرد بهیروزوا ، تا زمانی که سر نوشت  
 قطعی چنین حکومتی روشن نشده است ( و بنا بر این امکان تسلط خرد بهیروزوی و احیای  
 قدرت سرمایه داران منتفی نیست ) ، در قیاب لیل امکان تسلط خرد بهیروزوی و ویژه آن در  
 قدرت ، این مطالبه بمعنای آن است که خرد بهیروزوی تحت عنوان آزادی برای احزاب " خلقی "  
اولا ماهیت اقدامات خود را در تحکیم ماشین تفسیقات علیه پرولتاریای انقلابی و اختلاف  
با بهیروزوی را بهوشاند و وسیعترین توهمراد را در مورد چنین " احزاب خلقی " که یکشنبه  
می توانند مثل قارچ در دستهای ده تائی و صد تائی سبز شوند ، دامن زند . ثانیاً این  
توهمریشه را در خرد بهیروزوایی و رسمیت بخشد که گویا نیروی بجزد بکتاتوری انقلابی پرولتاریا  
( مثلا حاکمیت خلق ، یکد ملت خقیقی ، عادل ، حکومت عدل علی . . . هر چه که اسمش  
می خواهد باشد فرق نمی کند ) قادر است د مکراسی را برای اکثریت استعمار شوندگان  
تضمین نماید و از بهیروزوی سلب آزادی کند . شاید سچفخا بگوید که ما اتکا به قاطعیت  
انقلابی ، هشد اریها ، افشاگریها و رشادتها و قهرمانی هایش تضمین می دهد که نگذارد  
 بجز برای نیروهای که او خلقی می شناسد ، آزادی برای نیروی دیگری تأمین شود . اما



د راین مورد باید بگوئیم که اول معیارهای سچفخا برای تعیین احزاب "خلقی" بدرد پرولتاریا نمی خورد چراکه برطبق همین معیارها خورد بویژوازی رسالت درهم کوبیدن قلع و عمارت مبتنی برکارمزدوری را بصدق دارد و این اصلاً بکار پرولتاریای انقلابی نمی آید ؛ ثانیاً تا زمانیکه سچفخا قدرت را تصرف نکرده است ، دادن این ضمانتها جزها بی سود و بهیچ وجه ، و گنبد مگویی های بی محتوی یا همان طبل توغالی چیز دیگری نیست .

بدین لحاظ پرولتاریا تا زمانیکه در قدرت قرارنگرفته ، و در دوران سرمایه داری مبارزه خود را به پیش می برد ، به هیچ نیرویی هرچقدر هم "خلقی" اعتماد نکند و او را آزاد بهیچ سیاسی بی قید و شرط دفاع می کند . بویژه اینکه پرولتاریایی که در مبارزه سیاسی با احزاب گوناگون بویژواژی و بالاخص خورد بویژواژی بلوغ یافته باشد ، می داند که در جامعه بویژوازی و هر نوع قید و شرطی برای آزاد بهیچ سیاسی ، هر نوع محدودیت در امر استفاده از حق رأی عمومی و پارلمانتاریسم بویژواژی ، مقدم بر همه و در حمله اول پرولتاریا را نشانه گرفته است و برای محروم نمودن وی از همان آزاد بهیچ صوری و حقوقی جامعه بویژوازی تنظیم شده است . چگونه میتوان فراموش کرد که در دوران موسولینی ، احزاب فاشیست برای مساعد نمودن توازن قوا جهت غیرقانونی کردن حزب کمونیست ، بقدر متلاش نمودند قانونی را در مجلس علیه احزاب فراماسونرا تصویب بگذرانند ( و این قانون طوری تنظیم شده بود که زیرنام حزب فراماسونر ، خصوصیات حزب کمونیست را برمی شمرد ) تا سپس بر پایه همان "ماد قانونی" که با کمک کمونیستهای می باید از تصویب مجلس می گذشت ، زمینه را برای سرکوب رسمی کمونیستهای آماد نمایند . وجه پاسخ عالی گرامشی به این تشبیهات بویژوازی داد . آماد و رکشورماد رژیم جمهوری اسلامی ، کمونیستهای سرپا آفشته به بویولیزم یا بویولیستهای پوشیده و در لباس کمونیزم ، در مقابل دهها و صد ها نمونه این گونه تشبیهات چه در رایت اندکی از خود بروز دادند . کافیست نمونه هشتم روزنامه آئندگان را در نظر بگیریم . رژیم از حلقه ضعیف آنها ز کرد بود و تلاش مینمود تا تحت عنوان مبارزه با

لیبرالیسم مقدّمات جبهه‌ای با خلقیون در کوبیدن روزنامه‌های غیر خلقی " ایجاد کند و اما خلقیون بی توجه به اهمیت مقدّم مبارزه در راه آزاد بهای سیاسی داشتند و رافضی‌های لیبرالیها سندی رومی کردند. بدین نحو، خلقیون نه تنها قادر به سازمان دادن مبارزه‌ای مؤثر علیه لیبرالیها نبودند (حتی بعضا با اقدامات خود امر دفاع از آزاد بهای سیاسی را به عهده لیبرالیها و امی نهادند!) بلکه علاوه بر آن تسلط رژیم جمهوری اسلامی را تسهیل می‌کردند.

نه! پرولتاریای ما آنقدر ریلو غ یافته است که تا قبل از برقراری حاکمیت خود، یعنی تنها حاکمیتی که قادر به برقراری د مکراسی برای اکثریت استعمارشوندگان و سلب آزادی از بورژوازی است و هیچ "حاکمیت خلقی" قادر به انجام این وظیفه بجای آن نیست، در دوران سرمایه‌داری بهیچ حزب بورژوا و خود بورژوازی اعتماد نکند و تمامی احزاب بورژوا را موظف به اجرای همان اصلاحات عمومی د مکراسی نماید که از انجاش ناشوان بوده‌اند. در مرکز این اصلاحات، جمهوری د مکراسی، برقراری مجلس مؤسسان و آزاد بهای نامحدود سیاسی قرار دارد.

پوپولیسم، اما، آرمان سوسیالیسم یعنی د مکراسی برای اکثریت استعمارشوندگان و سلب آزادی از سرمایه‌داران را از مبارزه طبقاتی یک طبقه معین یعنی پرولتاریا جدا می‌کند و انجام این وظیفه را به عهده جنبشی ماوراء طبقاتی و خلقی می‌سپارد. پوپولیسم از منافع د رهن جبهه خلق می‌هراسد و تلاش می‌کند تا منافع مستقل پرولتاریا و هدف اصحی بی معنی د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا را استوردارد. پوپولیستها از طرح مطالبات انتقالی بعنوان د رخواستهای اصلی برنامه خود شانه خالی می‌کنند اما د روض تلاش می‌نمایند تا برنامه حد اقل خود را ضد سرمایه‌داری کنند. آنان نه از انتقال به سوسیالیسم، نه از د رخواستهای انتقالی بلکه از زمانگین گرفتن د رخواستهای بورژوا د مکراسی و سوسیالیستی جانبداری می‌کنند. کمونیستها، اما، خواهان تمام‌بازکاید مطالبات بورژوا

د مکرانیکا از مطالبات سوسیالیستی می باشند و با هرگونه تحریف د درخواستهای انتقالی توسط پوپولیستها بمشابه میانگین مطالبات حد اقل و حد اکثریت بدیل افشاش خود به چنین شعارهایی مبارزه می کنند .

و سرانجام آنکه پوپولیستها بتبدیل کردن برنامه خود به برنامه ضد سرمایه - داری به قیمت حذف وظائف اخص سوسیالیستی پرولتاریا ، با ایجاد توهم مبنی بر امکان دهم شکستن مقاومت سرمایه داران توسط جمهوری د مکرانیکا خلق ، بادامن زدن بسه توهم د براره احزاب " خلقی " و جانبداری از لغو مجلس مؤسسان و آزاد بهای نامحدود سیاسی به نام دفاع از حاکمیت خلق و آزادی برای احزاب خلقی ، ناتوانی خود راحتسی د مبارزه برای دخواستهای بورژوا د مکرانیکا به نمایش می گذارند . براستی که تنها پرولتاریا قادر به دفاع بیگیرانه از آزاد بهای سیاسی است و در این امر جریانات خود - بورژوا و پوپولیست نیز نشان دادن گرایش به محدود کردن و عقیم نمودن آزاد بهای بورژوا د مکرانیکا ، ناپیگیری بروزی د هند .

از اینرو ما " تصحیح " برنامه بلشویکها توسط سچفخارا جز " تصحیح " پوپولیستی ارزیابی نمی کنیم و بر این باوریم که مطالبه مجلس مؤسسان و آزاد بهای سیاسی نامحدود برای کلیه شهروند ان باید قطعاً و بخش حد اقل برنامه کمونیستی قید شود . بعلاوه این نیز واضح می گردد که تقلید سچفخارا از برنامه بلشویکها د مورد مطالباتی نظیر " آزادی مسافرت " جز اقدامی ظاهری برای شابه ساختن صوری طرح برنامه سچفخا با برنامه بلشویکها نیست . نام این نوع " وفاداری " به برنامه بلشویکی را باید " ردگم کسردن " پوپولیستی نهاد و این وظیفه ما است که اینگونه تشبیهات پوپولیستی را د ر تعریف جوهر برنامه بلشویسم ضمن توسل به بند های جزئی از آن افشا نماییم .

## فصل سوم: برنامه حداقل فقط در سیاست داخلی؟

و اما برسیدنی است که آیا کمونیستها طرح برنامه حداقل را فقط در حوزه سیاست داخلی مجاز می دانند؟ پاسخ منفی است. کمونیستها در مورد سیاست خارجی نیز نظیر سیاست داخلی قائل به طرح مطالبات حداقل و حد اکثری باشند. از لحاظ اصولی، سیاست خارجی از همان ملاحظات اساسی تبعیت می کند که سیاست داخلی. و بنا بر این "برنامه حد اکثر" پرولتاریا در سیاست خارجی چیزی بجز مبارزه در راه دیکتاتوری بین المللی پرولتاریا بعنوان یگانه شرط پیروزی نهائی سوسیالیسم نمی تواند باشد. اما مطالبات "حداقل" پرولتاریا در حوزه سیاست خارجی ناظر بر آنچه مناسبات دیکراتیک فیما بین ملل گوناگون است که اگرچه فی نفسه با مناسبات بورژوازی در حوزه روابط بین المللی انطباق دارد، معضد احد اکثر دیکراتیسم، "برابری حقوقی و رعایت اصول کلی و اولیه اخلاق و عدالت" و استقلال ملل را متضمن است. در این زمینه، رهنمودهای مارکس و لنین باندازه کافی روشن کردند. برای نمونه میتوان نظریه مارکس را درباره برنامه حداقل در سیاست خارجی در خطابه وی به هنگام افتتاح انترناسیونال اول در نظر گرفت. مارکس در آن افتتاحیه اظهار می دارد: "در صورتیکه جلوگیری از فعالیت دیکلماتیک حکومت خودی غیر ممکن شود، طبقه کارگر باید در طرد متحدانه آن اقدام نماید و به قوانین ساده اخلاق و عدالت، که باید بر روابط همه افراد حکومت کند رجوع نماید، امری که در همین حال باید در مورد مراد ه ملل اعمال شود." (۳۸) در اینجا صحبت از برنامه حداقل پرولتاریا در حوزه سیاست خارجی بر پایه قوانین ساده اخلاق و عدالت است. لنین در نامه ای به کارل رادک در تشریح مطالبات حداقل پرولتاریا در حوزه سیاست خارجی بر پایه قوانین ساده اخلاق و عدالت به همین خطابه رجوع می کند و چنین اظهار نظر می نماید: . . .

بنظرم می آید که به لحاظ تشویک موضع شما کاملاً صحیح نیست. مقوله آن چیزی کسسه در  
 چهارچوب سرمایه داری غیر قابل عملی است نمی باید به این مفهوم گرفته شود که بورژوازی  
 بد آن اجازه نخواهد داد، که نمی تواند بدست آید و غیره. در آن معنا، بسیاری از مطالبات  
 برنامه حداقل ما "غیر قابل عملی" هستند، اما معضد الزامی اند. سپس، هنگامیکه به  
 خطابه افتتاحیه انترناسیونال اشاره می کنید، شما از نقل قول، کلمات مارکس و اد ریساره  
 اصول روابط بین دول حذف می کنید. آیا این در سیاست خارجی "برنامه حداقل" نیست؟  
 و سرانجام، چرا شما هیچ چیز در باره جزوه انگلس "آیا اروپا خلع سلاح می شود؟"  
 نمی گوئید؟ (۳۹) جزوه نامبرد ما زانگلس نیز به مطالبات حداقل پرولتاریاد رجسوزه  
 سیاست خارجی اشاره دارد. لنین همین متن ولوژی را در مورد تنظیم روابط اقتصادی با  
 دول امپریالیستی بهنگام برگزاری کنفرانس ژنیه تاریخ ۱۰ آوریل سال ۱۹۲۲ به کار گرفت.  
 رئیس هیئت نمایندگان شوروی در این کنفرانس لنین بود، اما وی بدلیل بیماری  
 نتوانست شخصاً به ژنیه برود و اختیار ریاست هیئت رابه چیچرین کمیسرملی امور خارجه  
 واگذار کرد. لنین در ارزیابی از معنای کنفرانس ژنیه چنین اظهار نظر نمود: "کشورهای  
 بورژوازی مجبورند با روسیه بازرگانی داشته باشند، زیرا می دانند که بدون برقراری شکلی  
 از اشکال روابط اقتصادی، جریان فروپاشیدگی آنها ادامه خواهد یافت." (۴۰) وی سیاست  
 دولت شوروی را در مقابل این کنفرانس چنین تشریح می کند: "ما از همان آغاز اعلام داشتیم  
 که کنفرانس ژنیه تنها جهت می گوئیم و در آن شرکت می جوئیم. ما خیلی خوب می دانستیم  
 بهیچوجه پنهان نمی کردیم که معنوان بازرگان در آن شرکت می جوئیم، زیرا با بازرگانی با  
 کشورهای سرمایه داری (تا زمانیکه آنها بکلی از هم فروپاشید هاند) برای ما ضرورت مسلم  
 دارد. و ما برای آن به این کنفرانس می روئیم که بیامون شرایط سیاسی مناسب برای این  
 بازرگانی به صحیح ترین پایه ممکن بحث و مذاکره کنیم، همین ویس." (۴۱) چنانکه لنین  
 تصریح می نماید در این کنفرانس جمهوری شوروی باید بشما یک تاجرو حتی المقدور بیک

تاجرخوب شرکت می نمود . جمهوری شوروی بطایه یک تاجرخوب در سابقه اقتصادی بسیار سرمایه داران باید قادر می بود بین آن جریانات بورژوازی که مایل بودند کنفرانس ژنو و تشکیل نگردد و آن جریانات بورژوازی که می خواستند بهر قیمتی شده از آن دفاع کنند ، فرق قائل شود ، از اینرود ولت شوروی باید می توانست بین پاسیفیسم ( صلح طلبی ) بورژوازی و سایرگرایشات بورژوازی تمیز قائل شود و از آن برای برقراری روابط عمادی بین دو سیستم مالکیت سرمایه داری و سوسیالیستی یعنی تنظیم قرارداد بر پایه تساوی حقوق بین دو سیستم مالکیت استفاده نماید . از اینرولنمین در طی گزارش سیاسی خود به کنگره یازدهم حزب به تاریخ ۲۷ مارس سال ۱۹۲۲ معنای رقابت اقتصادی جمهوری شوروی سوسیالیستی یاد ول سرمایه داری را تشریح می کند و وظایف جمهوری شوروی را به عنوان تاجرخوب در این رقابت مشخص می کند ؛ بخودی خود روشن است که مسئله ای که در اینجا مطرح است ، نمی خواهم بگویم مسئله جنگ است ، زیرا این کلمه ممکن است موجب سوء تعبیر شود ، ولی بهر حال مسئله مسابقه است . در وارد و گاه بورژوازی یک جریان فوق العاده نیرومند و بسی قدرتمند تر از جریانهای دیگر وجود دارد که مایلست کنفرانس ژنو را برهم بزنند . جریانهای هم هستند که می خواهند بهر قیمتی شده از آن دفاع کنند و کاری نمایند که این کنفرانس سرنگردد . این جریانها اکنون تفوق پیدا کرده اند . سرانجام در وارد و گاه همه کشورهای بورژوازی جریانی وجود دارد که می توان آنرا پاسیفیست نامید و تمام انترناسیونال د وود و ونیمراهها باید جزو آن شمرده . این آن ارد و گاه بورژوازی است که می کوشد از یک سلسله پیشنهاد های پاسیفیستی دفاع کند و چیزی شبیه به سیاست پاسیفیستی طرح ریزد . ما بعنوان کمونیست در باره این پاسیفیسم نظریات معینی داریم که توضیح آنها در اینجا بکلی زائد است . روشن است که مانع بعنوان کمونیست بلکه بعنوان بازرگان به ژنومی روم . . . پیدا است که وقتی ما بعنوان بازرگان به ژنومی روم بر ایمان بی تفاوت نیست که آنها با آن نمایندگانی از وارد و گاه بورژوازی که متقابل به حمل جنگی

مسئله هستند سروکار داریم با آن نمایندگانی از این اردوگاه که به پاسیفیسم متمايلند، ولواينکه اين پاسيفيسم پديد ترين پاسيفيسم باشد و از نظرگاه کمونيسم بهيچوجه تساب ايستادگي در برابر انتقاد نداشته باشد. بازرگانی که نتواند اين وجه تمايز را دريابد و از طريق دمسازکردن تاکتيک خود با آن، به هد فهای عقلی دست يابد، بازرگان بدی خواهد بود. (۴۲) از اينرو لنين در پاسخ به نامه چيچرين مورخ ۱۴ مارس ۱۹۲۲ که شامل يك بر نامه پاسيفيستي برای هيئت نمايندگی روسيه شوروي در کنفرانس زنوا بعنوان يك تاجر خوب بود، می نویسد: "رفيق چيچرين! نامه مورخ ۱۰ مارس شما را خواندم. بنظر من شما خودتان در اين نامه بر نامه پاسيفيستي راهالی تشریح کرده ايد. همه هنرد رآنتست که پيشنهادهای مطروحه در اين بر نامه و نیز پيشنهادهای تاجران ما پيش از متفرق شدن (چنانچه آنها کار را به متفرق شدن سریع منجر سازند)"، با صراحت و با پانگي رسا اعلام شود. . . همه جایک قيد و شرط "کوچک" لازم است: ما کمونيستها بر نامه کمونيستی خود مان (انترناسيونال سوم) را داریم، ولی با وجود اين بعنوان بازرگان پشتيبانی از پاسيفيستيها در وارد و نگاه ديگر، یعنی در وارد و نگاه بوزوایی را (ولواين پشتيبانی ..... شانس موفقیت داشته باشد) وظيفه خود می شماريم (ضمناً انترناسيونالهای د وود و ونيم رانيز جزواين اردوگاه می دانيم). در اينجا همينش در کار است و هم "زبان خوش" و همه فروپاشی دشمن کمک خواهد کرد. . . به سائشی که براي مان صرفه نداشته باشد، تن در نخواهيم داد. (۴۳)

بر نامه پاسيفيستي چيچرين شامل کدام پيشنهادهات بود؟ پيشنهادهات عبارت بودند از: بی ريزی يك سازمان بين المللی "باشركت تمام ملل گيتی برينيا در برابر کابل بر پایه اعلام حق ملل در تعيين سرنوشت خویش و حق تمام ملل ستم پديد مبرای جدایی کامل يا خود مختاری در وجهارچوب يك کشور"؛ تأمین وضعی که در آن "خلفهای سياهموست و نیز ديگر خلفهای ستمگره بتوانند همیای خلفهای اروپائی در کنفرانسها و کميسيونها

شرکت ورزند و حق داشته باشند اجازه مدخله در روندگی داخلی خویش را بکسی ندهند.  
 در سازمانهای بین المللی "باید همکاری داوطلبانه و کمک به خلقهای ضعیف از جانب ملل  
 زورمند بدین جمعیت اولی ها ازارا دهد و می ها معمول باشد"؛ "خلع سلاح عمومی برای  
 پیشگیری از جنگهای جدید". "چپترین نامه خود را به لنین با این عبارات خاتمه می دهد :  
"مجموعه این عوامل منظره آن وضعی را بدست خواهد داد که از نظر شورویک در نظر تمام  
 بورژوازی امکان دارد ، ولی در واقعیت تاریخی با خود خواهی های ملی و دد منشی  
 الیگاری سرمایه داری برخورد خواهد کرد ." ( ۴۴ )

آری ، برنامه های سیفستی مذکور ناظر بر تحقق مجموعه مطالباتی بود که در اساس با  
 نظام بورژوازی در تضاد نبود اما در واقعیت تاریخی با خود خواهی های ملی و دد منشی  
 الیگاری سرمایه داری برخورد می کرد . این برنامه قطعاً با برنامه کمونیستی انترناسیونال  
 سوم انطباق نداشت و در اساس با برنامه های انترناسیونال های دودو و نیم منطبق نبود .  
 از اینرو اگرچه می توانست به عنوان پایه تنظیم روابط با زرگانی ، اقتصادی و حقوقی دولت  
 سوسیالیستی بادول سرمایه داری بکار رود اما بهیچوجه نمی توانست مبنای سیاست  
 سوسیالیستی بین المللی دولت شوروی قرار گیرد . نمونه فوق ، اهمیت مطالبات حد اقلی  
 را در سیاست خارجی با وضوح کامل نشان می دهد ، در عین حال که تبعیت بی چون و  
 چرای چنین درخواستهای را نسبت به منافع انقلاب سوسیالیستی خاطر نشان می شود .  
 در باره نقش اهمیت مطالبات حد اقل در سیاست خارجی همچنین می توان به سه  
 سیاست هوشی مین در رسمیت بخشیدن به حق ملل هند و چین برای استقلال و آزادی و  
 اتحاد ملی در سازمان ملل اشاره کرد و یاد نمونه انقلابات اخیر ، می توان به اقدامات  
 دولت انقلابی نیکاراگوا بهره بری جنبه ساند نیست رجوع نمود که تا همین اواخر سال  
 ۱۹۸۵ بر پایه سیاست "عدم تعهد" و اعلام "استقلال و برابری" این ملت در کنار سایر  
 ملل جهان به بهترین وجهی برای منافع انقلاب حقیقی خلقی نیکاراگوا در صحنه بین -



المللی پشتیبانی لازم را فراهم نمود .

مارکسیسم لنینیسم و کلیه تجارب انقلابی مؤید این حقیقت اند که در حوضه سیاست خارجی نیز برنامه کمونیستی علاوه بر طرح درخواستهای حد اکثر و همچنین مطالبات انتقالی متناسب با شرایط مشخص بین المللی ، می باید از تقاضاهای حد اقل نیز برخوردار باشد .

روش این مطالبات حد اقل در سیاست خارجی موادی از قبیل اتخاذ سیاست خارجی غیرمتعهد و مستقل بر پایه دستی با همه کشورهای بر اساس احترام متقابل و شناسائی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ، دفاع از مبارزات آزاد بخوانه و ضد امپریالیستی خلقها و رسا سرجهان بویژه در منطقه ، دفاع از صلح جهانی و غیره را در بر می گیرند .

در طرح برنامه سچفخا ، اما ، در زمینه سیاست خارجی بخش حد اقل بظاهری حذف شده است . طرح برنامه سچفخاد را این مورد صرفاً با ذکر وظایف مربوط به اتحاد پرولتاریای ایران با پرولتاریای بین المللی و مبارزات ضد امپریالیستی خلقها ، و نیز الزامی رسم دیپلماتی سری اشاره دارد . این مطالبات قطعاً باید در برنامه قید شوند\* اما طرح آنها بهیچوجه نافی درخواستهای حد اقل نیست . گویا سچفخا جهت نشان دادن درجه قاطعیت خود در مبارزه با "رومیونیسم خروشچی" ضروری تشخیص داده است که هرگونه مطالبه حد اقل در حوزه سیاست خارجی را با لکل از طرح برنامه خود حذف نماید . اما این نه تنها مبین قاطعیت پرولتاریزمد مبارزه با انحرافات نهضت بین المللی کمونیستی نیست بلکه در جهت توانی ویراد فهم مناسبات بین المللی حاکم بر روابط ملل در سطح جهانی و وظایف پرولتاریاد وقبال آنرا به نمایش می گذارد . بعلاوه یکبار دیگر باید متذکر شویم که ما صرفاً از نظری ظاهری برنامه حد اقل در سیاست خارجی سچفخا یاد کردیم زیرا چنانکه در فصل آخر این مقاله نشان خواهیم داد تمامی مبادی گرایش بین المللی "سچفخاد چهار - ( \* ) البته در صورتیکه دشمن برنامه بخش ویژه ای به سیاست خارجی اختصاص داد میشود .

چوب ناسیونالیزم خرد هبورژواشی ظل تحت سلطه می‌کنجد ود راین مورد نیز ما با هم مان  
افتشاش پوپولستی د مکر اسی خرد هبورژواشی روبرو هستیم.

## فصل چهارم: دستکارهای پویلیستی در بخش تئوریک برنامه بشویکها

بخش تئوریک طرح برنامه سچفخا به رونویسی از برنامه بشویکها خلاصه شده است. ملحقات ویژه سچفخا به این طرح عبارتند از اولا ذکر نام ایران در تمامی مواردی که صحبت از روند های عمومی تکامل سرمایه داری بین المللی است و اشاره به "رفرمهای اوائل دهه چهل" که موجب تسلط مناسبات سرمایه داری در ایران شد و نقش ایران "بهشابه تولید کننده محصول واحد نفت در سیستم جهانی تقسیم کار امپریالیستی" ثانیا تأکید بر جدت ثیاب و شدت بد بحرانهای عمومی سرمایه داری در ایران بدلیل وابستگی اقتصادی. ثالثا برخی اصلاحات ویژه سچفخا در رفرمولیندی های بشویکی.

هنگامیکه ما به انتقاد از "رونویسی" از برنامه بشویکها در طرح برنامه سچفخا اعتراض می کنیم به بدین خاطر است که ذکر حتی کلمه به کلمه بخشهای تئوریک مربوط به توسعه مبادله کالائی و بسط آن به سرمایه داری و امپریالیزم را مجاز نمی دانیم بلکه بدین سبب است که بدین تکمیل آن بخشها در رپرتو مجموعه تحولات اقتصادی امپریالیستی در وطنی بیش از ۶۰ سال اخیر و نیز مجموعه تجارب ناشی از تکامل انقلاب سوسیالیستی بین المللی و همچنین ویژگیهای تکامل سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه بطور عموم و در کشور ما بطور خاص پس از جنگ جهانی دوم، این تقلید از برنامه بشویکها صرفا به یک مکپیبرداری تنزل می یابد. من در فصل بعد به این جنبه مسئله خواهم پرداخت. اما در اینجا قصد اینست که صرفا آن اصلاحات ویژه سچفخا در رفرمولیندی های بشویکی را که به هنگام مکپیبرداری صورت گرفته، مورد بررسی قرار دهیم. به عبارت دیگر صرفا می خواهیم نشان دهیم که سچفخا حتی به هنگام مکپیبرداری از طرح برنامه بشویکها چه دستکارهایی در آن معمول داشته است. این دستکارها نیز چنانکه نشان

خواهد آمد صرفاً گزینش سبیل انگاری نیستند گان طرح برنامہ سچفخا بہنگام کہیہ ہررد از  
نیست بلکہ افشاگرنا صربہنیش ہوہولہستی آنها می باشد .

در بند ۵ بخش تشریح طرح برنامہ سچفخا آمدہ است : "۵- پیشرفت های  
تکنیکی کہ استفادہ ہرچہ بیشتر از کار زنان و کودکان راد ہرروسہ تولید و مبادلہ کالا  
افزایش دادہ است و نیز قدرت جذب محدود نیروی کار و سرمایہ اداری وابستہ ایسران  
سبب شدہ است کہ مدام تقاضا برای نیروی کار افزایش یابد و سرمایہ اداری امکان بیشتری  
یابند تا درجہ استثماری کارگران را بالا ببرند . " این بند ، ہرپایہ بند مقابل از برنامہ  
بلشویکیہا تنظیم شدہ است : " بعلاوہ ، این پیشرفت تکنیکی کارفرمایان را قادریہ استفادہ  
رو بہ رشد از کار زنان و اطفال در روند تولید و مبادلہ کالا می سازد . و از آنجائی کہ از  
سوی دیگر موجب نزول نسبی تقاضای کارفرمایان برای نیروی کار انسانی می شود ، تقاضا  
برای کار الزاماً کمتر از عرضہ آن بودہ و در نتیجہ وابستگی کارمزدوری بہ سرمایہ بیشتر  
شدہ و استثماری کارگران بہ حد بالاتری رشد می کند . " چنانکہ ملاحظہ می کنید اظہارات  
برنامہ بلشویکیہا روشنتر این مطلب است کہ پیشرفت تکنیکی در جامعہ سرمایہ اداری از  
یکطرف با ایجاد امکان استفادہ از کار زنان و کودکان و نیز با انہد آمد تولید خرد و نتیجتاً  
جد کردن بخشی از خوردہ مالکان از وسایل شخصی تولید و راندن آنان بہ صفوف پرولتاریا  
( این مطلب در متن قبلی برنامہ بلشویکیہا مطرح شدہ ) برعرضہ نیروی کاری افزاید و از طرف  
دیگر پیشرفت تکنیکی موجب تذلل نسبی تقاضای کارفرمایان برای نیروی کاری می شود . حاصل  
آنکہ با کاهش تقاضای نسبی برای نیروی کار و عرضہ بیشتر آن وابستگی کارمزدوری بہ سرمایہ  
بیشتر شدہ و استثماری کارگران بہ حد بالاتری رشد می کند . اماد در طرح برنامہ سچفخا موضوع  
بنحوی کاملاً متفاوت عنوان می گردد . سچفخا می گوید : " پیشرفت های تکنیکی کہ  
استفادہ ہرچہ بیشتر از کار زنان و کودکان را در ہرروسہ تولید و مبادلہ کالا افزایش  
دادہ است " و این نادریست . زیرا پیشرفت های تکنیکی الزاماً مترادف با استفادہ

هرچه بیشتر از کار زنان و کودکان در پیرو تولید و مبادله "یا به عبارت دیگر افزایش تقاضای کارفرمایان برای نیروی کار زنان و کودکان نیست. پیشرفت تکنیکی کارفرمایان را قادر به استفاده روبرشد از کار زنان و اطفال در روند تولید و مبادله کالا می سازد؛ این بدان معناست که پیشرفت تکنیکی توانایی کارفرمایان را در جایگزینی نیروی کار زنان و اطفال بجای نیروی کار مردان بالغ بیشتر می نماید، یعنی عرضه نیروی کار (و نه تقاضای نسبی برای نیروی کار) افزایش یافته و استقلال سرمایه دار برای تسلط فزاینده تر در بازار کار افزایش می یابد. "توانایی سرمایه داران به استفاده روبرشد از کار زنان و کودکان "بمعنای الزامی بودن استفاده کارفرمایان از نیروی کار زنان و کودکان در پیرو تولید و مبادله نیست. به یک کلامد فرمولبندی بلشویکیها رشد تکنولوژی و توانایی کارفرمایان به استفاده روبرشد از کار زنان و کودکان در تولید و مبادله، با افزایش عرضه نیروی کار مترادف است، حال آنکه در فرمولبندی طرح برنای مسجفخا این امر با افزایش تقاضا برای نیروی کار مترادف شده است. نتیجتاً در نحوه ادامه موضوع نیز تفسیر مسجفخا بالکل از تفسیر برنای بلشویکیها دور می شود. مسجفخا که در عبارت اول، افزایش تقاضا برای نیروی کار زنان و اطفال را نتیجه می گیسورد، بلافاصله می افزاید: "و نیز قدرت جذب محدود نیروی کار در سرمایه داری وابسته ایران سبب شده است که مدامتقاضا برای نیروی کار افزایش یابد." با این فرمولبندی مسأله تضاد رشد تکنولوژی در جامعه سرمایه داری با موقعیت تولیدکننده (پرولتاریا)، با همان تقابل کارمرد (محصول تولید شده - تکنولوژی) با کارزننده (بانی نیروی کار و حامل آن طبقه کارگر) در چهارچوب مناسبات سرمایه داری که بنای نظریه مارکسیستی از خود بیگانگی است، از زمینه مناسبات سرمایه داری بطور کلی جدا شده و به تضاد و پیوسته سرمایه داری وابسته بدل گردیده است. بدین معنا که این تقابل بر مبنای "قدرت جذب محدود نیروی کار در سرمایه داری وابسته ایران" تشریح شده است. اما "قدرت جذب محدود نیروی کار" به چه معناست؟ این اصطلاح در اقتصاد مارکسیستی وجود ندارد اما

در اقتصاد سیاسی بورژوازی این اصطلاح وجود دارد (بالاخص در مکتب نئولیبرالها) و معنای آن همانا کاهش پذیر نازل نیروی کار می باشد. کاهش پذیر نیروی کار چیزی بجز میزان توانایی جذب نیروی کار در پروسه تولید یا بیان اقتصادی میزان کار برپا سرمایه بر بودن محصول نیست. سچفخاد رواقع می گوید که چون در سرمایه داری وابسته قدرت جذب نیروی کار محدود است مثلاً بدلیل آنکه در پارتمان تولید (در پارتمان تولید وسائل تولید) چند ان رشد نیافته و بطور کلی صنایع سنگین بوجود نیامده و گسترش نیافته اند، بهمین دلیل نیروی کار باندازه کافی جذب نمی شود. توگوشی که اگر مثلاً صنایع سنگین وجود داشت و سرمایه داری وابسته به سرمایه داری مبدل می شد قدرت جذب محدود نیروی کار رفع می شد و تضاد مذکور نیز از میان برمی خاست. بدینسان پدیده بیکاری نیز می باید با فقدان رشد تکنولوژی در جامعه سرمایه داری وابسته تشریح شود و نه پدیده بنیادین مناسبات سرمایه داری بطور کلی. در اینجا ما باید تولوزی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی روبروه هستیم که میخواهد طبقه کارگر را قانع کند که تضاد رشد تکنولوژی با موقعیت وی نه از مناسبات سرمایه داری بطور کلی، بلکه از وابستگی اقتصاد ایران، از فقدان صنعت ملی و خودکفا ناشی می شود و در سرمایه داری ملی، حق کار برای همگان تأمین خواهد بود. بی سبب نیست که مثلاً در سوسیالیسم معمردانی هم مزیت استقلال برای کارگران و جوهر سوسیالیسم نیز صرفاً از زاویه تأمین حق کار تشریح شده است.

آری، سوسیالیسم خلقی بدلیل ناتوانی در ارضای تضاد های بنیادین مناسبات سرمایه داری مسئله بیکاری اجباری توده های کارگر را در جامعه بورژوازیه وابستگی اقتصادی، فقدان توسعه صنایع سنگین و بطور خلاصه به قدرت محدود جذب نیروی کار در سرمایه داری وابسته مبدل می کند. تعریف سوسیالیستهای خرده بورژوا (مثلاً مارکوزه و فانون) درباره پدیده از خود بیکانگی در کشورهای تحت سلطه نیز نمی تواند چیزی بجز نقص هویت ملی باشد. سچفخان نیز همین موضع را اتخاذ می کند.

بند مذکور در طرح برنامه سچفخاپس از آنکه به استفاد هرچه بیشتر از کار زنان  
 و کودکان در رپروسه تولید و مبادله کالا بر اثر پیشرفت های تکنیکی و قدرت جذب محسود  
 نیروی کار در سرمایه داری وابسته ایران اشاره می کند ، اظهار می دارد که "مدام تقاضا  
 برای نیروی کار افزایش می یابد . " قاعدتاً باید در اینجا به عرضه نیروی کار ( و نه  
 افزایش تقاضا برای نیروی کار ) اشاره می شد ، زیرا رشد تکنولوژی نه تنها با امکان استفاده از  
 کار زنان و اطفال عرضه نیروی کار را افزایش می دهد و این امر در همین حال بمعنای فروپاشی  
 روابط پدرسالاری و خانوادگی ماقبل سرمایه داری است . بلکه همچنین با جایگزینی  
 ماشین بجای نیروی کار در رپروسه تولید ، تقاضای کارفرما را به نیروی کار کاهش می دهد . حال  
 آنکه نویسندگان در نتیجه تفسیر مغشوش خود ، از افزایش تقاضا برای نیروی کار یاد می کنند  
 و عجیب آنکه بدنبال آن می نویسند : " سرمایه داران امکان بیشتری می یابند تا درجه  
 استثمار کارگران را بالا ببرند . " اما اگر تقاضا برای نیروی کار افزایش یابد ، زمینه برای افزایش  
 دستمزد فراهم می آید و نه آنکه درجه استثمار کارگران " بالا رود . در برنامه بششویکها  
 صحبت بر سر کاهش تقاضای کارفرمایان و افزایش عرضه نیروی کار است و بدینجهت  
 استنتاج مذکور موضوعیت دارد اما در طرح برنامه سچفخاقضیه کاملاً معکوس شده  
 است و بهمین عنوان نتیجه گیری مذکور موضوعیت خود را از دست داده است . بعلاوه اگر  
 بخواهیم مسأله کار کودکان و زنان را در ارتباط با ویژگیهای رشد سرمایه داری در کشور ما  
 توضیح دهیم ، باید نه تنها به رشد تکنولوژی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری بلکه  
 همچنین به بقایای شرایط ویژه ماقبل سرمایه داری در استثمار نیروی کار در برخی از  
 رشته ها توجه نمائیم . فی العثل کار کودکان در کارگاه های قالببافی و پاکوره پزخانه ها از زمره  
 این نوع کارها می باشند . حال آنکه در طرح برنامه سچفخانه تنها به بهانه انطباق  
 تحلیل مام مارکسیستی بر شرایط مشخص ایران ، تئوری مارکسیستی مورد تجدید نظر قرار  
 گرفته بلکه همچنین ویژگیهای استثمار کار اطفال و زنان در شرایط ایران نیز از نظر دور

مانده است .

اکنون به‌یند مطرح برنامه سچفخانگای بیفکنیم . د راین بند نقش بحرانهای اقتصادی اد واری د رارتباط با وضعیت کارگران و خرد مالکین مورد بحث قرار می‌گیرد . د رآنجا آمده است : "بحرانهاود وره‌های رکود ازیک سوخانه‌خرابی تولید کنندگان خرد را تشدید می‌کنند و ازسوی دیگر وابستگی کارگرمزد بگیر به سرمایه افزایش می‌یابد و با سرعت بیشتری منجر به وختامت نسبی و مطلق وضعیت طبقه کارگرمی‌گردد . "بند مذکور از این پاراگراف برنامه بلشویکیها اخذ شده است : "بحرانهاواد واررکود صنعتی بنوع خود ، تولید کنندگان خرد را با زهم بیشترخانه‌خراب کرده ، وابستگی کارمزد وری به سرمایه‌ر ا باز هم افزین تر نمود و با زهم سریع‌تر به وختامت نسبی و مطلق شرایط زندگی طبقه کارگرمنجر می‌شود . "مقایسه این دو بند نشان می‌دهد که د ر طرح برنامه سچفخا قید "گاهی" د رمورد وختامت مطلق شرایط زندگی طبقه کارگر حذف شده است . و اما حذف این قید ، ما با یک تفسیر بی‌وجه و بی‌معنی از تئوری "ستند سازی" مارکس روبرو می‌شویم که تنها توسط مخالفان این تئوری ( نظیر شولت ، گورینچ ، برنشتاین و کنراد اش میست ) به‌منظور کوبیدن آن ارائه شده بود . می‌دانیم که برنشتاین د ر اوائل قرن بیستم د ر مصدق اشبات بی اعتباری کاپیتال مارکس د ر شرایط تکوین سیستم اعتبارات و تراستها برآمد . از جمله انتقادات وی به کاپیتال ، یکی رد تئوری مستند سازی مارکس بود . وی این تئوری را چنین تفسیر می‌کرد که از نظر مارکس شرایط زندگی طبقه کارگرمدام بطور مطلق تنزل می‌یابد حال آنکه فاکتها گویای این امر هستند که د ر مجموع شرایط زندگی طبقه کارگر د ر طی سی ساله ۱۸۷۰ - ۱۸۹۹ بطور مطلق ارتقاء یافته و تنها د ر دوران رکود این تنزل رخ می‌دهد و نظریه اینکه با پیدایش تراستها و سیستم اعتبارات ، بحرانها نیز موضوعیت خود را از دست داده‌اند ، این تنزل مطلق سطح زندگی بالکل نادرسیمت است .



مارکسیزم انقلابی از زوایای گوناگون بهد فاع از تئوری مستمند سازی مارکسیسم برخاست؛ نخست آنکه مارکسیزم انقلابی نشان داد که تئوری مستمند سازی بهمد توسط رویزیونیسم بشیوه‌ای کاملاً یکجانبه تفسیر می‌شد. مارکس هرگز از تنزل مطلق شرایط زندگی کارگران بطور مد اوم جانبد اری نکرد؛ ثانیاً آنکه تنزل مطلق شرایط زندگی کارگران اگر چه بطور مد اوم صورت نمی‌پذیرد اما بعضاً (بویژه در بحرانها و رکود) رخ می‌دهد. ثالثاً تئوری مستمند سازی در اساس بمعنای مستمند سازی نسبی طبقه کارگرد ر مقایسه با طبقه بورژواست. (۴۵) بدین لحاظ در برنانه بلشویکیها صحبت از "وخیتمتر شدن نسبی و گاهی مطلق شرایط زندگی طبقه کارگر" است. حال آنکه در طرح برنانه سچفا این قید "گاهی" ز قلم می‌افتد و بدینسان سچفا از همان تفسیری از "تئوری مستمند سازی" جانبد اری می‌کند که توسط رویزیونیسم برنشتاینی به مارکسیسم منسوب شده است. و اما چرا سچفا از این تفسیر پشتیبانی می‌کند؟ زیرا پوپولیزم تنها بر پایه فقر مطلق انقلاب شوسیالیستی را نتیجه می‌گیرد. تنها منفع انقلاب در نظریه پوپولیزم، فقرو فاقه وفلاکت است و هر آئینه بهبود شرایط مطلق زندگی طبقه کارگرد ر چهار چوب سرمایه‌داری قابل تصور باشد، ضرورت انقلاب منتفی می‌شود. بدین لحاظ نیز پوپولیست‌ها تمایل دارند که پروتاریای کشورهای متروپل را "بورژوا شده" قلمداد کنند و یا تمام ریشه انقلاب را در کشورهای تحت سلطه در امر" وابستگی" خلاصه نمایند. براستی بر طبق معیارهای پوپولیزم "سرمایه‌داری ملی" مطلوب یا تأسیس صنایعی که دیگر در "جذب نیروی کار محدود بدت" نخواهد داشت و بهبود هائی در سطح مطلق شرایط زندگی کارگران بهبار خواهد آورد، چرا باید مورد اعتراض کارگران باشد و دیگر چه منبعی برای انقلاب میتواند وجود داشته باشد؟ آری فقر و فاقه و تنزل مطلق شرایط زندگی جوهر نظریه انقلاب را در تئوری پوپولیزم تشکیل می‌دهد.

در اثبات همین مطلب، میتوان همچنین به بند شماره ۲، طرح برنانه سچفا

اشاره کرد. در این بند آمده است: «سطح فوق العاد بالای سرمایه داری جهانی، جایگزینی رقابت آزاد با سرمایه داری انحصاری، افزایش هزینه های زندگی، و رشد میلیتاریسم و هزینه های ناشی از آن موانع بزرگی بر سر راه مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر پدید آورده است. فقر، خانه خرابی و عدم اعتماد به آینده، همه این عوامل، مرحله کنونی تکامل سرمایه داری را به عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی تبدیل نموده است»

حالا ببینیم آن بندی از برنامه بلشویکها که پس از پیروزی سچفنا به شکل فوق آمده، کد است؟ در برنامه بلشویکها می خوانیم: «سطح کاملاً بالای توسعه ای که سرمایه داری جهانی بطور کلی به آن رسیده است، جایگزینی رقابت آزاد با سرمایه داری انحصاری، این واقعیت که بانکها و اتحادیه های سرمایه داران ابزار کار لازم برای تنظیم اجتماعی پروسه تولید و توزیع محصولات را آماده کرده اند، افزایش مخارج زندگی و سرکوب بیشتر طبقه کارگر توسط سند پگاهای (سرمایه داران) باعث رشد انحصارات سرمایه داری، مشکلات عظیمی که بر سر راه مبارزه سیاسی و اقتصادی پرولتاریا قرار گرفته است، وحشت، شوربختی، ویرانی و قساوت ناشی از جنگ امپریالیستی، همه این عوامل مرحله کنونی توسعه سرمایه داری را به عصر انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا تبدیل می کنند»

چنانکه ملاحظه می کنید در طرح برنامه سچفنا برخلاف برنامه بلشویکها اولاً «سطح فوق العاد بالای سرمایه داری جهانی» بعنوان مانع بزرگی بر سر راه مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر بحساب آمده است، در صورتیکه در برنامه بلشویکها صحبت بر سر «مشکلات عظیمی که بر سر راه مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا قرار گرفته» بعنوان یک مسئله جداگانه است. و این نیز برای هر مارکسیستی بخودی خود واضح است زیرا هیچ مارکسیستی رشد و توسعه سرمایه داری را مانعی در راه مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر بحساب نمی آورد؛ بلکه چنین رشدی ایمن مبارزه را وسعت و تکامل می بخشد و بدین لحاظ نیز مارکسیستها انقلاب سوسیالیستی را اساساً بر پایه فقر و فلاکت توضیح

نمی دهند بلکه آنرا به مثابه نتیجه ضروری و منطقی سطح عالی تکامل سرمایه داری تشریح می نمایند؛ ثانیا در طرح برنامه سچفخا مجموعا معمول مورد نظریاتشویکها (که همشامل تشریح مبنای تکامل مبارزه طبقاتی کارگران و همنظر بر موانعی که بر سر راه آن قرار دارند، می باشد) از وسط شکسته شده و این طور نتیجه گیری شده است که گویا فقر، خانه خرابی و عدم اعتماد به آینده عصر کنونی رابه عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی مبدل کرده است. بدینسان بار دیگر ضرورت انقلاب سوسیالیستی از فقر، خانه خرابی و عدم اعتماد به آینده نتیجه گیری شده است.

در این نکته تردیدی وجود ندارد که خرد هبورژوازی برخلاف هبورژوازی آمادۀ تصدیق تضاد های حاد نظام سرمایه داری است. برای نمونه سیسموندی اقتصاد دان خرد هبورژوا، چنانکه لنین در رساله "در خصالت بند ی رمانتیسیم اقتصاد ی" اثبات می کند، برخلاف اقتصاد دانان هبورژوا آمادۀ پذیرش بحرانها و رکود های سرمایه داری بود؛ اما خرد هبورژوازی در نقد این تضاد ها اولا موضعی ارتجاعی اتخاذ می نماید یعنی نقش نظام سرمایه داری را در بوجود آوردن تولید بزرگ و پرولتاریای مدبرین و نتیجتا مهیا کردن زمینه های انقلاب سوسیالیستی مورد تأکید قرار نمی دهد، یابه عبارت دیگر برای عبورده هبورژوازی روند تکامل سرمایه داری و استقرار صنعت بزرگ صرفا از جنبه انهد ام تولید خرد و فقر و فاقه ناشی از آن برای انبوه خرد مولدین مطرح است و این موضوع که تنها بر پایه همین صنعت بزرگ امکان پیشرفت به نظام عالیتر سوسیالیستی میسر می باشد، از نظریه کلامی اهمیت تلقی می گردد. ثانیا خرد هبورژوازی در مقابل تضاد های سرمایه داری بسک رشته اصلاحات را برای بی در کردن "جامعه هبورژوا و نه تفسیر بنیادین آن ارائه می دهد. این موضع خرد هبورژوازی که از نقش اجتماعی اود رجهارچوب مناسبات هبورژواشی نشأت می گیرد، از نقطه نظر سیاسی چنین ترجمانی پیدا می کند: انقلاب به دلیل تراکم فقر و فاقه، خرابی مطلق وضع زندگی و دلهره های دائمی آن ضروری است.

دقیقا بهمین دلیل است که سچفخا عوامل نامبردند و برنامه بلشویکها را در توضیح ضرورت انقلاب سوسیالیستی تجزیه می‌کند؛ تکامل بالای سرمایه‌داری را مانعی در راه مبارزه طبقاتی بحساب می‌آورد (ویراستی نیز سطح بالای سرمایه‌داری مانعی در راه حیات مستقل خرد و مالکین است)؛ و تنها فقر و فاقه را بنیانه عواملی که انقلاب را ضروری می‌سازند، متذکر می‌شود.

خلاصه کنیم، سچفخا حتی در همین کپیبرداری کلمه به کلمه از برنامه بلشویکها نیز نمی‌تواند "وفاداری" خود را به لنینیسم اثبات کند. او برای تطبیق برنامه بلشویکها با بینش پروبولیستی‌اش (به بهانه "انطباق" برنامه بلشویکی با شرایط مشخص ایران) مجبور می‌شود تضاد رشد تکنیک با موقعیت طبقه کارگر را از مناسبات سرمایه‌داری بطور کلی منتزع کند و آنرا صرفا ناشی از وضعیت وابستگی اقتصاد ما به اقتصاد بات امپریالیستی بداند؛ و علاوه بر این برای اثبات نظریه‌اش مبنی بر ضرورت انقلاب در نتیجه فقر و فاقه، مجبور می‌شود تا اول در نظریه مارکس در باره تئوری مستمند سازی تجدید نظریه مسلسل آورد؛ ثانیا در تشریح علل تبدیل عصر کنونی به عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی نقش تکامل عالی سرمایه‌داری، و اجتماعی شدن فزایندهٔ پروسه کار را حذف کند و تنها به فقر و فاقه ناشی از تناقضات نظام سرمایه‌داری اشاره نماید.

## فصل پنجم : نایبائی و جمود دکماتیک در طرح برنامه سچفخا و نتایج آن

سچفخاد رنقد مه طرح برنامہ د رستایش و مدح برنامہ خود می نویسد : " این طرح نه محصول تصورات و تخیلات ذهنی بلکه زائیده و پبرخاسته از زندگی واقعی است " و این که " برنامہ ای است مشخص که از نیازهای عینی و زندگی واقعی نشأت گرفته و نه مجسرد . یعنی از آن چیزی سخن گفته که حقیقتاً وجود دارد و آن چیزی خواسته شده که عملی و ضروری است . " ما ، بالعکس برای ماوریم که طرح برنامہ سچفخا سجد گویای نایبائتسی و جمود دکماتیک پوپولیزم است . برای اثبات ادعای خود برنامہ را ورق می زیم .

د برنامہ ساخت اقتصادی - اجتماعی ایران سرمایه داری وابسته قلمداد شده شد هاست . اما ویژگیهای سرمایه داری وابسته کد امند ؟ یکی از مهمترین ویژگیهای توسعه سرمایه داری ایران عبارتست از نقش د ولت د ر این اقتصاد و اشاره تنهابه اقتصاد ایران بعنوان تولید کننده محصول واحد نفت " بدین تأکید بر نقش سرمایه داری د ولتی و د ولت بشابه د ریافت کننده اجارمبهای نفتی ( رانت نفتی ) موضوعی را روشن نمی کند . آیا سرمایه داری د ولتی و نقش مرکزی د ولت د ر اقتصاد " حقیقتاً وجود ند ارد " که از آن سخنی گفته نشده است ؟ همچنین برنامہ بنحوی تنظیم شده که گویاد ر ایران هرگز رژیم سلطنت وجود ند اشته ، انقلابی د رسال ۱۳۵۷ رخ ند اده و رژیم جمهوری اسلامی مد تهاست که د ر ایران وجود دارد . هیچ بندی از برنامہ سچفخابه تشریح انقلاب بهمین و همزمان تأثیر آن برصفند بهای طبقاتی و قدرت د ولتی اختصاص نیافته است . شاید انقلاب بهمین و تأثیرات و نتایج آن موضوعی است که " حقیقتاً وجود ند ارد " ! ! آیا با حذف نقشش د ولت د ر اقتصاد ایران ، عدم هرگونه اشاره به انقلاب بهمین ، سرنگونی رژیم سلطنتست و مضمون رژیم جمهوری اسلامی می توان برنامہ سچفخا را یک برنامہ " برخاسته از زندگی واقعی " قلمداد کرد ؟ ! نتایجی که از این لا قیدی حاصل می آید ، بی اندازه متنوع است

ومن در اینجا فقط به د و ق ل م ز آنها اشاره می‌کنم. نکته اول: یکی از ویژگیهای مهم رشد سرمایه‌داری ایران در وابستگی و انقیاد به نظام اقتصادیات امپریالیستی عبارتست از تلفیق صنعت پیشرفته با واپس ماندن‌ترین اشکال تولید و مبادله بر اثر تسلط مناسبات سرمایه‌داری، ساخت سنتی و شیوه‌های تولید طبیعی و ماقبل سرمایه‌داری در کشورهای شکسته شده اما آهنگ انسجام یابی تولید بزرگ سرمایه‌داری در آن قوی نیست و لو آنکه برخی از آخرین نتایج سرمایه‌داری بصورت جزائری پراکنده در ریاضی از تولید ماقبل سرمایه‌داری و یاد رحالت انتقال به مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای موجود دارد. در نتیجه این امر آهنگ جدایی تولیدکننده شخصی از وسائل تولید نسبت به آهنگ تبدیل این نیروی‌کنده شده از ساخت معیشتی به پرولتاریا بر مراتب سرمعتراست. این امر در مورد سرمایه‌داری بطور کلی صادق است اما در مورد کشورهای تحت سلطه این آهنگ بر مراتب بیشتر در همین حال بدلیل انقیاد اقتصادی و نتیجتاً توسعه ناچیز پارتمان تولید نسبت به پارتمان II تولید روند تبدیل این نیرو به پرولتاریا بر مراتب ناموزون تراست. بدین ترتیب روند شهرنشینی در اقتصاد کشورهای نامظن بسیار از کشورهای جهان سوم بر روند پرولتاریزه شدن تقدم یافته، در نتیجه آن توده وسیعی از اقشار حاشیه تولید، حلبی‌آباد نشین‌ها و زائنه‌نشین‌ها بوجود آمده‌است. نیروی که از ساخت معیشتی کند شده و اما قادر به تغذیه از قبیل مناسبات سرمایه‌داری نیست، این نیرو که تجسم بارز بحران ساختنی نظام سرمایه‌داری وابسته است، منبع شورشها و انفجارات دائمی و تحولات انقلابی می‌باشد. اهمیت این اقشار و انقلاب مابا اهمیت دهقانان در انقلاب روسیه قابل مقایسه است و هرچیزی که این نیروی عظیم اجتماعی را نادیده بگیرد، قادر به ایفای نقش در هیچیک از تحولات جدی سیاسی نخواهد بود. و حال آنکه پوپولیستهای مابدلیل قرابت‌های فراوان خود با این نیرو (وضاحتاً شوریه‌های جناح چپ پوپولیسم عمدتاً با زتاب وضعیت اجتماعی همین نیرو است) و تقلیل مفهوم پرولتاریا به همین اقشار، آماده

تصدیق وجود اجتماعی این نیرو بعنوان یک مقوله تمام‌آزاد و زبورولتاریا نیستند . بطور کلی  
 در ادبیات پوپولیستها ، این نیروی اجتماعی از قلم می افتد و جزء "واقعتهای زندگی"  
 بحساب نمی آید . و اما اگر تحلیل از ویژگیهای وابستگی در روشنگری از جایگاه این نیرو سهمی  
 ایفا نکند ، به چه ردی می خورد ؟ در قیابند لیل آنکه این نیرو در انقلاب ماهمان اهمیت  
 را که دهقانان در انقلاب روسیه داشتند حائز است ، می باید بروشنی در بخش شورویکه  
 منشأ اقتصادی - اجتماعی آن تشریح گردد . نکته دوم : سچفخا با صرف نظر کردن از نقش  
 سرمایه داری دلتی و نهز انقلاب بهمین ، نتایج آن و نحوه تکوین رژیم جمهوری اسلامی و  
 ضمن آن ؛ بی توجهی کامل خود را به مسئله قدرت دلتی در انقلاب مانشان می دهد .  
 بهمین دلیل در برنامه سچفخا هیچ تحلیلی در باره دستگاههای ویژه سرکوب روحانیت  
 حاکم ، تشکیل این دستگاه بعد خریدن بخشی از اهالی و یاب بهتر گوئیم لایه باریکی از  
 اقشار تهیدست و خرد بورژوازی سنتی و ارتقاء آنان به همراه دستگاه روحانیت به لایه  
متاخر جامعه وجود ندارد . بعلاوه مسئله دلتی شدن بخش قابل توجهی از سرمایه -  
 های بزرگ بشیوهی ارتجاعی و بوروکراتیک و ضرورت ویژه تأکید بر امر مبارزه برای مکراسی  
و حقوق مکراتیک (از جمله طرح شعار مجلس مؤسسان و آزاد بهای نامحدود سیاسی)  
 کاملاً از نظر دور مانده اند . این بی توجهی مطلق به مسأله دولت و مختصات آن در مطرح  
 برنامه سچفخا از اکنونیسم بینش پوپولیستی این جریان ناشی می شود . زیرا بر مبنای این  
 تحلیل جریان تاهنگامیکه سهیستم سرمایه داری وابسته وجود داشته باشد ، قدرت دلتی  
 نمیتواند چیزی بجز قدرت بورژوازی کمبراد و وابسته به امپریالیزم ( پایگاه بومی امپریالیزم )  
 باشد و از اینرو تفاوتی بین رژیم سلطنت ، رژیم جمهوری اسلامی و هر رژیم احتمالی آتیسی  
 دیگر بجز جمهوری د مکراتیک خلق برهبری سچفخا وجود ندارد . این بی نیازی در تشریح  
 مختصات قدرت دلتی از بدگاه اکنونیستی پوپولیزم نشأت می گیرد .

سهیستم به تشریح سچفخا از امپریالیزم می رسم . در اینجا نا بینائی و جمود دگماتیک

سجفخامیان است . تغییرات ۵۶ سال اخیرا مهربالیزم بتما می د بر برنامه از قلم افتاد ه اند . تحول سرمایه د اری انحصاری به سرمایه د اری انحصاری د ولتی ومختصات آن اساسا مسورد توجه نویسندگان برنامه قرارنگرفته است و گویا این نابینایی وجمود د گماتیک د رفرهنگ سجفخاها " وفاد اری " به لنینیسیم مترد اف می باشد . هم اکنون ما با تکوین فا زئوینی د ر تکامل امیربالیزم مواجه ایم که د ر نتیجه تشدید و تکامل همان تضاد های اساسی سرمایه د اری بطور اعم و سرمایه د اری انحصاری بطور اخص پدید آمده و به بهترین وجهی می توانسند بوسیله سرمایه د اری انحصاری د ولتی خصلتندی شود . سرمایه د اری انحصاری د ولتی اد ایه روند انتقال از قابت آزاد به انحصار و از آنجا به انحصار د ولتی است بمعنای ادغام قدرت انحصارات ود ولت د ر یک مکانیزم واحد بمنظور تنظیم تولید وتوزیع ، بمعنای "تعمیق انداختن" و کاهش دادن ابعاد انفجاری بحرانهای سرمایه د اری و حفظ سود های مافوق انحصاری بورژوازی امیرالیستی از طریق استثمار طبقه کارگرو غارت بخشهای هر چه وسیعتری از جمعیت است . حیظه عملکرد سرمایه د اری انحصاری د ولتی بهیچوجه به گرایشات اقتصاد میلیتاریستی د ر د و ره جنگ جهانی اول ود وم محدود نمی شود بلکه ابعاد وسیعی راد برمی گهرد که تنها با د رک کل خصوصیات تضاد های حدت یافته نظام سرمایه د اری انحصاری د ر د و ره بعد از جنگ جهانی د وم قابل فهم است . تغییرات عمومی د ر خصوصیات کنونی سرمایه د اری انحصاری را می توان د ر این حوزه ها ملاحظه کرد : نخست آنکه د ر طی جنگ جهانی د وم و پس از آن روند تمرکز و تراکم سرمایه د ر مقیاس بین المللی ود ر سطح عالی بوقوع پیوست . نتیجه این تمرکز و تراکم بین المللی سرمایه انقلاب تکنولوژیک سوم د ر زمینه الکترونیک ، کامپیوتر ، فضا نوردی وغیره بود که بمدت د ود هتا واخرد هسه شصت به توسعه عمومی اقتصاد سرمایه د اری منجر شد وهم اکنون با افت نرخ سود ، این فاز به یک د و ره طولانی ونوین بحران عمومی سرمایه د اری بدل شده است . برپایه این تمرکز و تراکم عظیم و بین المللی سرمایه ، یک ما زاد اثبات عظیم سرمایه و ضرورت مالیه عمومی تولیدسند



سرمایه‌داری بوجود آمده است که به نوبه خود منجر به تحول سرمایه‌دالی به سرمایه‌دالی د ولتی و ادغام قدرت سرمایه‌داری انحصاری باد ولت د ریک مکانیزم واحد شده است . دوم آنکه روند انتقال از رقابت آزاد به انحصار تکامل یافته و به انحصار د ولتی تبدیل شده است و انحصار د ولتی د رواقع نفی سرمایه‌داری د ر چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری است. بدین معنا که اگر چه د سرمایه‌گذار بهای د ولتی بظاهرنفی سود وجود د ارد اما این نفی سود صرفاً برای حفظ سود انحصاری سرمایه‌داری ان است . سوم آنکه روند تمرکز و تراکم بین المللی سرمایه به ادغام هر چه بیشتر اقتصادات امپریالیستی منجر شد و بهم اکتین ماشاهد تشکیل یکرشته شرکت‌های فراملیتی هستیم که با زار جهانی سرمایه‌داری را بین خود تقسیم کرد ه اند و د ر شاخه‌های بسیار متنوعی انحصار تولید و توزیع را د ر دست د اردند . منافع شرکت‌های چند ملیتی و فراملیتی با منافع د ستگاه د ولتی از نزد یک گروه خورد ه است و د رایین زمینه باید بدیده سرمایه‌داری انحصاری د ولتی بین المللی یعنی نزدیکی د ول امپریالیستی را برای هماهنگی و توافقات انحصاری د ر نظر آوریم ، این امر به ویژه د مورد کمیسیون سه جانبه ، با زار مشترک اروپا ، صندوق بین المللی پول و نظایر آن صادق است . به علاوه سرمایه‌داری انحصاری د ولتی به معنای تابع نمودن هر چه بیشتر د ستگاه د ولت نسبت به سرمایه‌داری انحصاری و استفاده از آن برای د اخله د ر اقتصاد ملی به منظور تضمین حد اکثر سود برای انحصارات و برقراری قدرت تام و تمام سرمایه‌دالی است . د ر نتیجه این امر یک الیگارشلی از صاحبان سرمایه و سهام مرکب از بانکداران و صاحبان صنعت بزرگ به مدیران و مقامات عالی‌د ولتی و بازرسان عالی‌رتبه د ولتی بوجود آمده است . این الیگارشلی با اخذ مافوق سود های انحصاری نه تنها بر استثمار طبقه کارگری افزایش بلکه از اکثریت جمعیت بهره‌کشی می نماید و آنرا علیه خود برمی انگیزد . چهارم آنکه بدلیل اهمیت یافتن روز به روز نقش ارزش اضافی نسبی نسبت به ارزش اضافی مطلق و بدلیل تغییر د ر تقسیم اجتماعی کار د ر چهارچوب با زار جهانی سرمایه‌داری د ر اثر تغییرات ناشی از انقلاب

تکنولوژیک سوم، اشکال اخذ مافوق سود انحصاری متروپل از کشورهای تحت سلطه تحول یافته است. بدین معنا که اولاً امروزه صد و سرما به اساساً فیما بین کشورهای امپریالیستی صورت می‌گیرد و بخش نسبتاً اندکی از صد و سرما به کشورهای تحت سلطه اختصاص می‌یابد. ثانیاً قدرت‌های امپریالیستی بجای کسب مستقیم سود انحصاری از کشورهای تحت سلطه به تازمین سود انحصاری غیر مستقیم (چه بواسطه مبادله نابرابر و چه بوسیله اجاره تکنولوژیک و انحصار صد و سرمایه و کالاهای سرمایه‌داری و واسطه به کشورهای تحت سلطه و چه بوسیله تأسیس مستقیم صنایع با استفاده از نیروی کار ارزان در این کشورها) مبادرت می‌نمایند. نتیجه این امر نیز نقش بی‌واسطه و مستقیم بورژوازی بومی این کشورها در راستمدار کارگران و زحمتگشان و تسریع روند سرمایه‌داری در این کشورهاست. بعلاوه این کشورها هم اکنون بدلیل نقد آن سرمایه‌گذاری تحت فشار بانکهای امپریالیستی قرار گرفته‌اند. یکی از نتایج عمومی این شیوه اخذ سود انحصاری عبارتست از انتقال سرمایه بانکی به کشورهای تحت سلطه بصورت وام‌ها و بین‌دولتی و تبدیل دل‌ول این کشورها به دول مقروض و وام‌دار بانک‌های امپریالیستی. این امر به خصلت انفجاری تضاد های سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه می‌افزاید. پنجم آنکه خصلت انگلی و طفیلی سرمایه‌داری انحصاری در دوران انتقال به سرمایه‌داری انحصاری دولتی ابعاد گسترده‌تری یافته است. برجسته‌ترین جنبه‌های این خصلت انگلی علاوه بر کلیه خصلتهای انگلی سرمایه‌داری انحصاری، ابعاد غول‌آسای هلیتاریسم، تورم‌داشی، بیکاری توده‌های رکود و تورم‌توانان است. رکود و تورم یافته جهان سرمایه‌داری که از سالهای ۷۵-۱۹۷۴ آغاز شده، نشانگر نقش طفیلی سرمایه بانکی و بویژه سیستم‌ری جهان سرمایه‌داری است که وام‌دار امپراطوری بحرانی دلا رمی باشد. همچنین با تحقق انقلابات سوسیالیستی در روسیه، اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی، آمریکای لاتین و آفریقا، بازار جهانی سرمایه‌داری تقلیل یافته و بر شدت بحسراتهای آن افزوده شده است. ششم آنکه دوران سرمایه‌داری انحصاری دولتی با بارآوری فزاینده کار، تداخل سرمایه‌های بزرگ، هیدایش واحد های بزرگ تولید، تقسیم اجتماعی دائم -

التزاید کارو صنعتی شدن و تخصصی شدن فزاینده کشاورزی مشخص می شود. دود هسه توسعه سرمایه داری پس از جنگ با افزایش بارآوری کاربرد کشاورزی همراه بود است. جدائی د اتم التزاید قلمروهای کامل تولید از کشاورزی موجود و تبدیل آنها به حوزه های صرفاً صنعتی، تقلیل مداوم اجاره زمین کشاورزی، نمودهای اصلی روند صنعتی شدن کشاورزی بودند. این جریان عظیم متمرکز سرمایه داری در جنبه تکنیکی و اقتصادی بود است. بلحاظ تکنیکی تقسیم کار فزاینده تنها می توانست با اجتماعی شدن د اتم التزاید روند کار توسط افزایش عملکردهای واسطه نظیر تجارت، حمل و نقل و خدمات تحقق یابد. بلحاظ اقتصادی، این امر بمعنای ادغام عمودی شرکت های بزرگ، ایجاد شرکت های چند ملیتی، کنسرسیوم های بین المللی بود. گرایش به سمت زمان برگشت کوتاه تر سرمایه کفیفی نسبه د رشوه تولید سرمایه داری وجود دارد تنها در صورتی می توانست بواقعیت مبدل شود که سرمایه تجاری و پولی بطور فزاینده ای برای عملکردهای واسطه توفیق یابد. نتیجتاً رایسن دوران از یکسوی شاهد توسعه اعتبارد قلمرو مصرف خصوصی کالا های بادوام مصرفی، و از سوی دیگر ناظر نفوذ سرمایه انحصاری در بخش خدمات بود ایم. بدلیل مازاد سرمایه بخش صنعتی و تنوع مصرف طبقه کارگرد نتیجه صنعتی شدن فزاینده کشاورزی و توسعه اعتبارد قلمرو مصرف کالا های خصوصی، بخش خدمات بعنوان "د پارتیمان سوم اقتصاد سرمایه داری در دوران سرمایه داری انحصاری د ولتی گسترش قابل توجهی یافته است. این امر از لحاظ عددی بر تعدد اد قشر کارمند آن افزود است و د ر ظاهر امروزه این بخش " کارمند آن" و " کارگران یقه سفید" ضرور شد عددی طبقه کارگرد صورت گرفته است. هر چند که باشد این جمعیت، بروزن لایه های میانی جدید در جوامع سرمایه داری افسزوده شده است اما نباید این حقیقت کلیدی را نادید گرفت که بخش اعظمی از این جمعیت، کارگران مزدور محسوب می شوند. این یکی از تغییراتی است که در ترکیب لایه های مختلف طبقه کارگرد صورت گرفته است. همچنانکه با ارتقاء تکنولوژی و ایجاد انحصارات عظیم،

تلفیق کارفکری ویدی افزایش یافته است و بخشی از تکنسین ها به موقعیت پرولتاریا رانده شده اند. بدین ترتیب طبقه کارگردان اکثر کشورهای معظم سرمایه داری، اکثریت جمعیت را تشکیل می دهد. با این همه نباید تأثیر مثبت موقت اقتصادی "مهریالیزم و نیز وجود قشراشرافیت کارگری را که امروزه از ترکیبی متنوعتر نسبت به ربع اول قرن بیستم برخوردار است، در تمایل به رفرمیسم و اپورتونیسم در میان طبقه کارگرمترول نادیده گرفت. سومین مرحله بحران عمومی سرمایه داری این اپورتونیسم و تمایل به رفرمیسم را به بحران عمیقی کشانده است که علیرغم تمایل به حفظ "وضع موجود" و ضدیت با کارگران مهاجر و غیر متخصص در میان "طبقه سفیدها" و متحد ویدی در میان بخشی از کارگران، به ابعاد مبارزات توده های سندیکا-فی و سیاسی کارگران افزوده شده است.

اینها، جوانب اساسی تغییرات سرمایه داری انحصاری در تحول به سرمایه داری انحصاری دولتی بودند. در طرح برنامه سچفخانه تنها از این تغییرات (گویا این تغییرات "حقیقتا وجود ندارند")، بلکه حتی از سومین مرحله بحران عمومی سرمایه داری و مختصا آن نیز یاد نشده است. بطوریکه اساسا این پرسش مطرح میشود که آیا سچفخا تحول سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی و بحران عمومی سرمایه داری را قبول دارد یا نه؟ شاید سچفخا قصد دارد با انکار این تحولات "وفاداری" خود را به برنامه بلشویکی مورد تأکید قرار دهد.

البته تنها یک پیشگام ملامت محمد و دگماتیک می تواند مدتی توجه به این تغییرات را "وفا-داری" به لنینیسم تلقی کند و امیدین توجه به این تغییرات تشریح مختصات و ویژگیهای سرمایه داری وابسته نیز قابل تصور نمی تواند باشد. در رنابینائی و جمود دگماتیک سچفخا تردید نیست اما پرسیدنی است که این درجه دگماتیزم و جمود از کجا ناشی میشود؟ این امر منبعت از انزوای ملی و متحد و دیت نگرش خرد هیورژواری در تبیین وضعیت اقتصاد جهانی و موضع پرولتاریا در مقابل آن است. برای خرد هیورژواری همینقدر رکفایت می کند که از غارتگری امپریالیزم صحبت شود تا او در نهایت خود که به اندازهد و چه یکدکان کوچک

است ، رضایت خاطر یابد . و اگر ملاحظه می کنیم که در طرح برنا به سچفخا به یکرشت است —  
 خصایص اساسی امپریالیزم نیز اشاره ای وجود دارد ، این فقط بد آن سبب است که سچفخا  
 دست به رونیوسی از برنا به بلشویکها زد و بیالنینیسم را رکیبیدن امپریالیزم اقتلاف کرده  
 است . اما ما مطمئنیم که هر آینه سچفخا بخواهد ، اندکی ( ولو یک پاراگراف ) برداشت  
 خود را از همان بخش های رونیوسی شده از برنا به بلشویکها ارائه دهد ، چیزی بجز ترس —  
 معمولی یک خرد هبورژوا از امپریالیزم بشنا به "سیستم غارتگری کشورهای مظلوم جهان سوم"  
 نخواهد گفت . شاهد مدعی ما هم نظریه خود سچفخا دربارهٔ محو وابستگی در گام اول و  
 نابودی سرمایه داری متعاقب آن ! ! و دقیقاً به همین دلیل است که پذیرش تنها این واقعیت  
 که امروزه صد و سرمایه اساساً قیما بین کشورهای امپریالیستی است و بخش نسبتاً اندکی  
 از صد و سرمایه به کشورهای تحت سلطه اختصاص می یابد ، در حکم خاتمه یافتن —  
اقتلاف سچفخا بالنینیسم در امر رکیبیدن امپریالیزم خواهد بود .

همین جمود دگماتیک را می توان در رتبه بین نقش ووزنه ارد و گاه سوسیالیزم در اقتصاد  
 سیاست بین المللی ملاحظه کرد . نویسنده گان برنا به در مورد "انقلاب پیروزمند کپس —  
 سوسیالیستی اکتبر در روسیه ، انقلابات شرقی اروپا ، جنوب شرقی آسیا و تشکیل یسک  
 ارد و گاه از کشورهای سوسیالیستی در مقابل ارد و گاه امپریالیزم " ترجیح داد ه اند که فقط  
 هورا بکشند و بعد هم مرز بندی ای بد ثلوزیک کنند ! ! در این حد البته د کتر محمد مصدق  
 هم آماده بود تا از ارد و گاه سوسیالیسم یاد کند . د کتر مصدق بعنوان یکی از رهبران  
 برجسته نهضت ملی کشور ما حتی می گفت : "اگر اتحاد شوروی از صحنه سیاست بین المللی  
 خارج بشود نفس کشیدن حتی در هوای آزاد برای ما مشکل خواهد بود . . . این حقیقتی  
 است که با افزایش وزنه ارد و گاه سوسیالیزم در صحنه بین المللی ، نیروهای هبورژواری ملی  
 و خرد هبورژواری کشورهای تحت سلطه نیز در راه مبارزه برای استقلال ملی ، متحدی و لیسو  
 موقت در ارد و گاه سوسیالیزم برای خود مشاهده کردند . اما آنان را البته نمی توان

"کمونیست" و غیره قلمداد کرد! (تشریح سچفخا از انقلابات پیروزمند سوسیالیستی در همان چهارچوب همدردی یک ناسیونالیست استقلال طلب از این انقلابات و نیا زری به کسب مساعدت از این دولتها است. بهمین دلیل نیز هیچگونه ارزیابی دقیق از نقشی این نیروی نوین در صحنه بین المللی (و بیما نهایی بین المللی نظیر کومکن - ورشو) وجود ندارد.

ما بر این باوریم که اولا هنوزیدلیل آنکه انقلاب پرولتری در کشورهای مقدم سرمایه - داری به پیروزی دست نیافته و در اقتصاد بین المللی کاپیتالیسم مسلط است، بحران نظام سرمایه داری و نه ارد و گاه سوسیالیزم منبع اصلی انقلابات می باشد. تا هنگامیکه تغییرتها کیفیتا نوینی در توازن قوای بین المللی بنفع ارد و گاه سوسیالیزم رخ ندهد (و این تغییرتها بر پایه پیروزی انقلابات پرولتری لا اقل در کشورهای پیشرو سرمایه داری میسر است) بطوریکه کشورهای سرمایه داری در محاصره ارد و گاه سوسیالیستی قرار گیرند، این قاعده بقوت خود باقی خواهد بود. امروزه اگرچه محاصره ارد و گاه سوسیالیستی بوسیله کشورهای سرمایه - داری شکسته شده است (و این گام مهمی بجلومی باشد) اما هنوزیدلیل فوق الذکر محاصره کشورهای سرمایه داری بوسیله ارد و گاه سوسیالیستی تحقق نیافته است. و البته با پیروزی بیفزائیم که بدین چنین پیروزی، پیروزی نهایی سوسیالیزم در یک یا چند کشور ممکن نیست. ثانیا تضاد اساسی جهان معاصر تضاد بین ارد و گاه سوسیالیزم با ارد و گاه امپریالیزم است. واضح است که هنگامیکه از ارد و گاه سوسیالیزم سخن می گوئیم، جنبش های رها ئی بخشی را که به سرکردگی طبقه کارگر به پیروزی دست یافته اند، نیز مد نظر نداریم. تمامی انقلابات و ضد انقلابات در تحلیل نهایی به یکی از این دو نیرویاری می رسانند و اجزای یکی از این دو نیرو محسوب می شوند و دقیقادراین منازعه اصلی است که مسیر تکامل تاریخ جهانی رقم می خورد: سوسیالیزم یا بربریت! سچفخا، اما، نمی تواند نظیر ما جهان را مورد ارزیابی قرار دهد، زیرا او به یک "نیروی سوم" در مقیاس بین المللی تعلق دارد:

جنبش‌های ناسیونالیست استقلال طلب در کشورهای تحت سلطه . نیروئی که از یک سوی باغول غارتگر امپریالیزم رتضاد بسر می برد و از سوی دیگر از بیوستن به نیروی سوسیالیزم هراسان است . این گرایش بنابه کلیه شواهد تاریخی و بحکم موقعیت اجتماعی خرد ه — بورژوازی در تحلیل نهائی فاقد یک شی مستقل نسبت به امپریالیزم سوسیالیزم است و همین موضوع خصلت مرد د و نوسان آمیز این نیرو را در صحنه بین المللی تعیین می نماید .

و اما سچفا باعد م تشخیص تکامل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی و نیز باعد م توانائی در تعیین نقش ارد و گاه سوسیالیزم در مقیاس بین المللی به این نتیجه می رسد که : در این مرحله از تکامل سرمایه داری ، جنگهای امپریالیستی که با رزترین آنها جنگهای جهانی اول و دوم بودند ، برای تسلط بر جهان ، کسب بازارهای جدید و انقیاد ملل کوچک و خلقهای عقب مانده اجتناب ناپذیر شده است .

اما آیا "جنگهای امپریالیستی" (و همینطور جنگ جهانی امپریالیستی) ، "اجتناب ناپذیر شده است" ؟ پاسخ ما ، قطعاً منفی است . تردیدی نیست که در عصر کنونی ، ماهیت جنگ افروزمه امپریالیزم و تلاش آنان برای براه انداختن جنگهای نوین خاتمه نیافته است اما توان قواد ر سطح بین المللی به نفع امکان پیشگیری از چنین جنگهای تغییر یافته است .

قدرت یافتن کشورهای سوسیالیستی پس از جنگ جهانی دوم ، گسترش جنبش ضد امپریالیستی و رها نشیخ که سرزمین ها و خلقهای بسیاری را از سلطه امپریالیزم خسار ج ساخته و تکامل تکنولوژی جنگ و ظهور و رشد سلاحهای هسته ای (که فقط سوسیالیستها و کارگران رانا بود نمی کنند بلکه کل بشریت را در معرض نیستی قرار می دهد) در رگیری جهانی امپریالیستها را بر سر تقسیم جهان بهمیزان قابل توجهی غیر ممکن ساخته است . در ایمن شرایط رقابت های امپریالیستی در رد نهی تحت سلطه بصورت کسب امتیاز ، رقابت اقتصاد و جنگ تجاری ، و سرانجام کودتاهای نظامی و دفاع از اهل زمین لیبرال در مقابل این

د یکتا توپها و بعضا برخورد های نظامی رژیمهای دست نشانده و وابسته شکل می گیرند .  
 از سوی دیگر ایجاد کارتل ها ، بازارهای اقتصادی مشترک و بالاخره تشکیل کنسرسیومها ی  
 بین المللی مختلط و انترکراسیون ( ادغام ) اقتصادی ، نحوه تکامل یافته تری ؛ تقسیم  
 اقتصاد ی را ظاهر می سازد . نتیجه کلیه این ملاحظات آنست که اولا تضاد های فیما بین گروه  
 بندیهای امپریالیستی هر چه بیشتر تحت الشعاع تضاد مشترک آنان با نظام سوسیالیستی  
 قرار گرفته ؛ ثانیا بدلیل وجود همین توان قوا امکان پیشگیری از یک جنگ جهانی نوین ( و سوا  
 جنگهای امپریالیستی ) علیه نظام سوسیالیستی وجود دارد و مبارزه برای استمرار این امکان  
 از اهم وظائف کمونیستهاست . تحمیل صلح با امپریالیستها در عین حال بمعنای فراهم  
 نمودن شرایط عمومی برای توسعه انقلابات است و شاهد این مدعی انقلابات عظیم و  
 متعدد پس از جنگ جهانی دوم و تکوین مرحله سوم بحران سرمایه داری در شرایط همزیستی  
 بین د وارد و گاه می باشند . بدینجهت مبارزه برای صلح که بالاخص در دوران فعلی جنگ  
 سرد حدت یافته و نیز مبارزه برای تشنج زدائی که با توجه به اهمیت تسلیحات هسته ای  
 اوائل دهه هفتاد ( وهم اکنون توسعه سابقه تسلیحاتی به فضا و طرح جنگ ستارگان  
 از جانب امپریالیزم آمریکا ) قوت گرفته است ، از وظائف مهم کمونیستها محسوب می گردد .  
 مبارزه در راه صلح بهیچوجه در نقطه مقابل مبارزه برای انقلاب قرارندارد . بالعکس دقیقا  
 بر مبنای مبارزه برای تکامل انقلاب سوسیالیستی و تحکیم دستاوردهای سوسیالیزم ، مبارزه  
 در راه صلح و جلوگیری از جنگ جهانی ضروری است . هر مبارزه انقلابی البته "تنش هائی"  
 در مناسبات فیما بین د وارد و گاه ایجاد می کند و مانیز با چنین "تنش هائی" نه تنها مخالف  
 نیستیم بلکه به استقبال آن می شتابیم ، و تمام اساس استراتژی مان را بر پایه همین "تنش -  
 ها" و گسترش آنها قرار می دهیم ؛ اما این چنین "تنش هائی" بسبب تغییر تناسب قوا  
 بنفع ارد و گاه سوسیالیسم می شوند ( همانطوریکه در یروزد رویتنام و کوبا ، هم اکنون در  
 نیکاراگوا و فرداد الرالسوادور ، فیلیپین و آفریقای جنوبی و غیره چنین شده اند ) و امکان



بروز واقدهام به جنگ از جانب امپریالیستهارا محدود مینمایند . بهمان میزان هرچقدر روحیه وآمادگی انقلابی پرولتاریای متروپل افزایش یابد ، امپریالیستهادراقدام به جنگ مجبوره احتیاط بیشتری خواهند بود زیرا صرف چنین اقدامی می تواند مستقیماً — برخاستن پرولتاریای انقلابی و آغاز یک انقلاب سوسیالیستی منجرشود . بالعکس توسعه انقلابات و مبارزه انقلابی ، همزیستی مسالمت آمیز فیما بین ارد و گاه سوسیالیزم پسادول امپریالیستی رابه سرمایه داران تحمیل می کند و امکان توسعه پیروزمندانه ساختمان سوسیالیزم رافراهم می نماید . هرآئینه کسی انقلاب رادرمقابل مبارزه برای صلح قرار دهد یا بالعکس به نام مبارزه برای صلح ، جلوگیری از هرگونه " تنش " رادرمقابل انقلابات قرار دهد ، آن شخص مجبوره اتخاذ موضعی آنارشیمیستی یا روینزیونیستی خواهد بود . اگر افرادی نظیر احسان طبری و سایر رهبران حزب توده با اتخاذ این موضع که در صورت لزوم برای جلوگیری از " تنش " و حفظ صلح جهانی باید اقدامات انقلابی را متوقف نمود ، روینزیونسم رابیشه می کنند و به ارد و گاه پاسیفیستها پناه می برند ؛ افرادی نظیر — نویسنندگان برنامه سچفخا بطرح " اجتناب ناپذیری جنگهای امپریالیستی " وانکار ضرورت مبارزه در راه صلح ، مواضع سفیهانه و آنارشیمیستی خود را آشکار می کنند . منظر اینگونه گرایشات آنارشیمیستی سوسیالیزم خلقی راپیشتربعنی در اوائل دهه شصت قرن بیستم در چهارچوب شی مائوتسهدین — اندیشه ملاحظه نمودهایم . نتیجه گیری منطقی این شی تسریع شرایط برخورد نظامی ارد و گاه سوسیالیزم با ارد و گاه امپریالیستی بمنظور وقوع جنگ جهانی و وقوع انقلاب سوسیالیستی است . پس " به استقبال یک جنگ جهانی نوین و تحقق انقلابات سوسیالیستی ناشی از آن بشتابیم ! " مادفاع از این دیدگاه رابه سچفخا و امی گذاریم چراکه برآستی در حال حاضر برخلاف اوائل دهه شصت نظایسر اودردنیای فعلی کمتریافت می شود .

ودست آخربرای آنکه بدانیم تاچه اندازه برنامه سچفخا " زنیا زهای عینی وزندگی

واقعی نشأت گرفته . . . یعنی از آن چیرری سخن گفته که حقیقتاً وجود دارد "گافهستت به مقد به مطالبات دهقانی این برناه رجوع نمائیم . در آنجا می خوانیم : "بمنظور پاییان بخشیدن به کلیه بقایای سرواژ ، بسط مبارزه طبقاتی در روستا . . . سازمان چریکهای فدائی خلق ایران خواهان اجرای برناه ارضی زیرمی باشد . "نویسندگان که اسیرنا بینایی و جمود دکماتیک بینش خود هستند ، بهنگام رونویسی از برناه به بشویکها فراموش می کنند که در ایران مناسبات سرواژ وجود ندارد تا الخای "بقایای" آن اکنون ضروری باشد . مناسبات سرواژ صرفاً ناظر بر روابط فئودالی در حوزه تولید و توزیع نیست بلکه نوع خاصی از این مناسبات است که تحت آن دهقان همراه با زمین خرید و فروش می شود و این بمعنای وجود شکلی از بردگی دهقان نسبت به ارباب و وابستگی وی به زمین از طریق وظائفش (شخصاً و اجتماعاً) در قبال ارباب می باشد . بهر حال وجود "بقایای سرواژ" در کشور ما تاکنون به وسیله کسی بجز نویسندگان برناه سچفخا تأیید نشده بود . برآستی که باید آد می در صد د سخن گفتن از چیزهایی که "حقیقتاً وجود دارد" باشد تا بتواند به ایسمن کشفیات نائل آید !

فصل ششم : "مرزبندی" با اپورتونیسیم و گرایش بین المللی سچفخا

بند شماره ۱۳ طرح برنامه سچفخا به "مرزبندی" با اپورتونیسیم و تشریح گرایش بین المللی سچفخا اختصاص دارد. در این بند مواضع سچفخا مشابه "یگانسه خط مارکسیستی - لنینیستی" معرفی شده است و بار دیگر ما شاهد ناسیونالیسم تنگ - نظرانه ایرانی هستیم که قصد دارد خود را در مرکز انترناسیونال نوین قرار دهد و بدین لحاظ پس از تراشیدن بکرشته موازین مغشوش منفی ( نظیر نفی روبریونیسیم خروشچفی، نفی سوسیال امپریالیسم، نفی احیاء سرمایه داری، نفی تروتسکیزم، نفی اروتونیسیم، نفی حزب کمونیست آلبانی . . . و خلاصه نفی هرگونه آری )، در عالم خیال به بررسی این موضوع می پردازد که چه جریان ناتی در جنبش کمونیستی هستند، چه جریان ناتی در کنار آن و در لبه پرتگاه روبریونیسیم قرار دارند و چه کسانی حذف شده اند !!

عقاید مغشوش مائوئیستی، آنارشستی و ناسیونالیستی نویسندگان که با چاشنی از "دستاورد های" سازمان فدائیان درباره "انترناسیونالیسم پرولتری" پس از قیام بهم آمیخته است و در مجموع فراتر از همان مواضع ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ سازمان فدائیان یعنی نفی سوسیال امپریالیسم، نفی تزسه جهان و نفی تزه های خروشچفی نمی رود، تمام جوهر برنامه سچفخا را در این بند تشکیل می دهد .

زمانی بود که سازمان چریک های فدائی خلق ایران ( والیته آن سازمان با این سچفخا از جهات بسیاری تفاوت دارد ) برای وارد نشدن در مباحثات چین و شوروی و تمرکز حول مسائل انقلاب ایران توجیح می داد تا در مقابل حزب توده "سیاسی کار" و فریبست و مائوئیستهای ایضا "سیاسی کار" بگوید که مسئله انقلاب ما اختلافات چین و شوروی نیست و در همین حال روبریونیسیم خروشچفی را بدلیل رد مبارزه قهرآمیز و عدم تأکید بر همزمونی پرولتاریا و نبیژه پشتیبانی از حزب توده رد می کند همانطوریکه

تزسوسیال امپریالیزم و توسعه جهان رانیزمی پذیرد . خلاصه آنکه " نه قم خوبست ،  
 نه کاشان " ، ولی در واقع سایه روشن ها و گرایشات نظری مختلفی را که هم به این و  
 هم به آن تمایل بیشتری داشت ، در بر گرفت . در آن هنگام کسی هم بخاطرش خطور  
 نمی کرد ، این مواضع را به یک برنامه ایدئولوژیک ارتقاء دهد زیرا برای ماور بود که  
 وظیفه اصلی سازمان دادن مبارزات ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلقهای ایران  
 است و در این راه اگرچین یاشوزوی ، هرکدام کمک کردند به نفع خلقهای ایران است  
 و هرکدام هم موضعی در مقابل این انقلاب گرفتند باید افشاء شوند . این موضع البته  
 مایه ای ناسیونالیستی داشت اما در همین حال از خصمیت بیکارجو و انقلابی برخوردار  
 بود . اما هنگامیکه این گرایش ناسیونالیستی ، که در مقابل هیچیک از معضلات اساسی  
 جنبش بین المللی کمونیستی پاسخی اثباتی نداشت ( و اصلا قصد پاسخ دادن به این  
 معضلات رانیزم این " نه " گفتن هانداشت ) و خودش هم مدعی نبود ، راه سطح  
 " یگانه خط مارکسیستی لنینیستی " ارتقاء دهیم ، آن هنگام دیگر بی مفسسزی و  
 ناسیونالیزم کور را توام کرد ه ایم و بحال چنین جریانی دیگر واقعاً باید گریست . آخر ،  
 سچفخا از خود نپرسیده است که اگر این " نه گفتن ها " برای شکل دادن " به یگانه  
 خط مارکسیستی لنینیستی " در سطح بین المللی کفایت می کرد چرا در نتیجه تصریح  
 این " خط ۲ " مغشوش و ناسیونالیست مزاج ( یعنی در تلاش برای فراتر رفتن از این  
 " نه " گفتن ها به سمت پاسخهای مثبت ) مدام گرایشات هم به سمت حزب توده و هم  
 به سمت مائوئیستها پدید آمد ه اند ؟ سچفخا هنوز تشخیم نداد ه است که بانس  
 گفتن به " روبریونیسیم خروشچی " و " تزسوسیال امپریالیزم و سه جهان " ، یک جریان  
 بین المللی شکل نمی گیرد و این که " خط ۲ " ، خطی که بر این " نه گفتن ها " استوار  
 است ، اصلا خط مستقلی در جنبش بین المللی کمونیستی نیست و در اساس همان  
 ناسیونالیزم بیکارجوی و استقلال طلبانه پوپولیستی است که خود را در لفاظیها و ات

مارکسیستی لنینیستی پوشانده است. این "خط ۲"، همان "خط عدم تعهد" و "استقلال ملی" است که می تواند پس از حذف عناصر ارتجاعی و تنظیم برنامه حد اقل پرولتاریا و سیاست خارجی بکار رود و راستش را خواهید سنجیده این دلیل برنامه حد اقلی و سیاست خارجی ارائه نمی دهد که تمام مواضع باصطلاح "انترناسیونالیستی اش" همان چیزی است که ما با حذف گند هگوسی هایش، برنامه حد اقل می دانیم.

واقعاً بیاید اندکی، فقط اندکی، این "نگفتن ها" را بشکافیم تا ببینیم در آن چه چیزی پیدای می کنیم. طرح برنامه سنجش می گوید: "خروشچیسیم و تمام انحرافات مصیبه های کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی" را قبول نداد و با "مدافعین استراتژی سه جهان و احیاء سرمایه داری در شوروی" مرزبندی قاطع دارد. بسیار خوب، تا اینجا معلوم می شود که مسأله بهمان نحوی مطرح شده که در اختلافات فیما بین حزب کمونیست شوروی و چین برزورکود. و در همین حال نویسندگان ترجیح دادند در این منازعه بیشتر جانب چین را بگیرند. چرا که در اینجا صحبت نه بر سر محکوم کردن مائوئیسم بلکه بر سر تز "سه جهان" و "احیاء سرمایه داری در شوروی" است، در حالی که در مورد حزب کمونیست شوروی صحبت بر سر تحکیم کردن "خروشچیسیم" است. اما مگر انحرافات حزب کمونیست چین در دوران تسلط مائوئیسده و ناندیشه صرفاً به "ترسوسیال امپریالیزم و سه جهان" محدود می شد؟ مثلاً آباتز "دیکراسی نوین" مائو، "کمونهای دهقانی"، روش وی در ساختن سوسیالیزم، "انقلاب فرهنگی" وی و "جهش بزرگ" او از انحراف بدور بودند؟ به علاوه مگر "ترسوسیال امپریالیزم و سه جهان" بدون یک ارزیابی انحرافی ویژه از سرمایه داری و امپریالیزم قابل اثبات است؟ اگر اینها هم انحراف هستند پس چرا مائوئیسم بطور کلی محکوم نشده است و اگر اینها انحراف نیستند، چرا از پاسخهای

مائوتسه د ون اند پشه د رمورد بکرشته مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیزم و بسط انقلاب خلقی و مسائل دهقانی جانبداری بعمل نیامده است. بعلاوه اگر مائوتسیم محکوم است چه چیزی درست است و تاچه اندازه حزب کمونیست چین هم اکنون تحت رهبری آشکار و پوشیده تنگ سیاستوپینگ د رجبهت تصحیح آن مشی گام برداشته است ؟ بویژه اکنون که خود حزب کمونیست چین هم از اتحاد شوروی بعنوان یک کشور سوسیالیست (ونه " سوسیال امپریالیست" ) یاد می کند ، اختلاف نویسندگان با حزب کمونیست چین کد است ؟

واماد رمورد رویزیونیسیم خروشچفی ! تردیدی نیست که د رکنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی بکرشته انحرافات رویزیونیستی شکل قطعی و نهائی رابه خود گرفت و بدین لحاظ یک نقطه عطف د تاریخ حزب کمونیست شوروی محسوب می شود. هرچند که بکرشته انتقادات بحق درباره مشی استالین تحت عنوان مبارزه با " کیش شخصیت " و ضرورت رهبری جمعی د ر دوران خروشچف بعمل آمد ( اگرچه کیش شخصیت جمع بندی د رستی از انحرافات مشی استالین نیست ) اما مگر بزر " رویزیونیسیم خروشچفی " بدست استالین افشانه نشد و مگر منابع پایه ای ترهای مربوط به " راه رشد غیرسرمایه داری ، رقابت اقتصادی بعنوان مضمون نبرد د وارد و گاه ، د دولت و حزب عموم خلقی " و مهمتر از همه تأکید بر منافع ملی پرولتاریای شوروی د ر مقیاس بین المللی د ر دوران استالین وجود ندارد و بعد از دوران خروشچف تد اوم نیافته است ؟ با این همه ، مهمتر از برآمدن کلیه انحرافات این مسأله مطرح است که پاسخ خود نویسندگان د ر باره استراتژی د ول کارگری کد است ؟

آیا اصلا نویسندگان محترم به امکان پیروزی سوسیالیزم د ر یک کشور ، رقابت اقتصادی ، همزیستی مسالمت آمیز بین د وارد و گاه باورد ارند یا نه ؟ اگر د ارند ، چرا این مطالب راد مطرح برنامه خود نکرده اند و اگرند ارند چرا لطف نکرده اند و

نظریه خود را در باره تجارب حاصله از ساختمان سوسیالیزم در طی نزدیک به هفتاد سال مطرح ننموده‌اند؟ ما بر این باوریم که ساختمان پیروزمندانه سوسیالیزم در یک یا چند کشور جداگانه ممکن می‌باشد و تصویری کنیم این باور صحت خود را در طی هفتاد سال اخیر نشان داده‌است، بارزترین جلوه آن نیز تحکیم سوسیالیزم در اتحاد شوروی و برگشت ناپذیری سوسیالیزم در آنجاست. دقیقاً لیل آنکه ما امکان ساختمان پیروزمندانه سوسیالیزم در یک یا چند کشور را میسر نمی‌دانیم، بلحاظ اصولی هم‌رقابست اقتصادی و هم‌زیستی مسالمت آمیز دول سوسیالیستی را با دول سرمایه‌داری بعنوان اشکال مبارزه پرولتاریای در قدرت قبول داریم، هرچند که پیروزی نهایی سوسیالیسم (کمونیسم) راهم بلحاظ اقتصادی و هم‌بند لیل خطر تجا‌وزات امپریالیستی بدون پیروزی سوسیالیزم لا اقل در کشورهای پیشرو سرمایه‌داری میسر نمی‌دانیم. و بدین لحاظ نیز خواهان تبعیت بی‌چون و چرای دیپلماسی دول کارگری در مقابل دول سرمایه‌داری نسبت به منافع بسط و تحکیم انقلاب کارگری در سراسر جهان می‌باشیم. با این همه، مطالب مذکور اصول را تشریح می‌کنند و حال آنکه برای تبیین دقیق استراتژی دول کارگری، مسأله کمونیستهای ایرانی به آموختن هرچه بیشتر و کسب تجارب غنی‌تر (به‌ویژه برای انطباق اصول با شرایط مشخص کشورمان) نیازمندیم و بهین دلیل فکری کنیم که ما کمونیستهای ایرانی باید کمی عمیق‌تر مسائل را مورد بررسی قرار دهیم، سنجید ه‌تر سخن گوئیم و بیشتر به فکریا سخ‌های روشن در باره وظایف پرولتاریای در قدرت باشیم و متناسب با این روش‌نای و بعنوان جزئی از جنبش بین‌المللی کمونیستی انحرافات کثونی را در معرض براتیک انتقادی کل این جنبش قرار دهیم.

مضاف بر همه آنکه آیا کمونیستهای ایرانی می‌توانند از مبارزه با "انحرافات جنبش بین‌المللی کمونیستی" سخن گویند و یک کلمه در باره مبارزه با بحیاطی و مطلقاً ضروری علیه سوسیالیزم خلقی (پوپولیزم) حرفی نزنند؟ به‌ویژه که امروزه این

سوسیالیزم خلقی د رمعرض تجزیه قرار گرفته ، بخشی از آن بسمت کمونیسم و بخشهایی از آن بسمت سوسیال رفومیسم و سوسیال د مکرسی متمایل گردیده اند ، تعیین جایگاه مبارزه با این گرایش د و چند ان حائز اهمیت است. مبارزه با سوسیالیزم خلقی که هم بسویله جریانات مائوئیست و هم بسویله حزب توده ایران تقویت می شد از یک طرف و مبارزه علیه گرایشات روبریونیستی و اپورتونیستی ( حزب توده و جریانات سوسیال د مکرانیک ) از طرف دیگر و روبه مبارزه مارا علیه روبریونیسم چپ و راست تشکیل میدهد. اگرچه مبارزه علیه روبریونیسم راست نقش عمد ه دارد ، اما وظیفه کلیه نیروهای کمونیست د در وهله اول فائق آمدن بر گرایشات پوپولیستی د رصوف خود است. د رطرح برنامه سچفا سچفا ، صحبتی د رباره ضرورت مبارزه با پوپولیزم وجود ندارد و این اصلا مایه تعجب مانیست زیرا این جریان خود یک گرایش پوپولیستی است و تا قبل از آنکه زور فشا و مبارزه ما با پوپولیزم مجبور به تصدیق وجود پوپولیزم برای انکار ضرورت مبارزه با آن شود ، حتی از ذکر این انحرافات جدی و مهم نیز اجتناب می کرد و بهترین سند برای اثبات این حقیقت ، خود طرح برنامه سچفا است.

اکنون ببینیم سچفا چگونه با جریانات اپورتونیستی و رفومیستی مرزبندی می نماید . د ر همان بند برنامه ( بند ۱۱۳ ) آمده است : " از دیدگاه ما ، خط اپورتونیستی رفومیستی که کما ملترین تجلی آن اوروکمونیسم و نیز مزد افعین این خط مشی د ر کشورهای تحت سلطه نظیر حزب توده که بانفی نظری و عملی انقلاب قهری و د یکتاتوری پرولتاریا مارکسیسم لنینیسم را از جوهر انقلاب پیش تهی ساخته . . . " بدینسان حزب توده به شاهه یک جریان اوروکمونیستی قلمداد شده است. اوروکمونیستها باد وخصیصه شخص می گردند : الف ) رد نظری و عملی د یکتاتوری پرولتاریا ب ) تأکید بر اصطلاح " استقلال" از شوروی و ارد وگاه سوسیالیزم بطور کلی با عبارت د قیقترتکیه بیشتر برائتلاف با بورژوازی " خودی " تارد وگاه سوسیالیزم . و اما آیا حزب توده د یکتاتوری پرولتاریا



را از لحاظ نظری و نه به لحاظ عملی رد کرده است؟ در رد عملی دیکتاتوری پرولتاریا توسط  
 حزب توده و خیانت وی بدان هیچگونه حرفی نمی‌تواند در میان باشد! امارد نظری  
 دیکتاتوری پرولتاریا و جانبداری حزب توده از او و کمونیست‌ها در این مورد برهمنای کد ام  
 سند قابل اثبات است؟ آیا براساسی می‌توان در "برنامه حد اکثر" حزب توده مبنی بر  
 "برقراری سوسیالیسم" از طریق "کودتای سازمان نظامی حزب توده" و شیوه هائی  
 نظیر آن تردید نمود؟ ثانیاً آیا در میان احزاب مشابه، حزبی از حزب توده "وفادارتر"  
 به اتحاد شوروی وجود دارد که بتوان آن را نظیر مثلاً احزاب "کمونیست" ایتالیا و پسا  
 اسپانیا به او و کمونیسم متهم کرد؟ بنظر ما، حزب توده به یک معنی، نماد دپلماسی  
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران است. سچفخا از آنجا که نمی‌تواند تفاوت  
 وضعیت پرولتاریای در قدرت را با پرولتاریائی که هنوز قدرت را تصرف نکرده در مبارزه  
 علیه سرمایه‌داری جهانی تشخیص دهد، تصویری کند که اگر حزب توده را پسایش  
 مدافع اتحاد شوروی و به یک معنا کارگزار دپلماسی آن معرفی کند، در آن صورت  
 مجبوره کمیدن اتحاد شوروی بعنوان حزبی که در آن اپورتونیزم و رویزیونیسم تسلط  
 یافته و نتیجتاً برطبق موازین سچفخا از جنبش کمونیستی "خارج" شده، خواهد بود.  
 از این رو برای آنکه تناقض خود را "حل کند"، حزب توده را او و کمونیست قلمداد  
 می‌کند! دقیقاً دلیل همین افشاش و تشریح بانی‌های "سطحی و بی‌محتوی  
 سچفخا زیر فشار دائمی جریان‌های مائوئیست و سوسیال دموکرات قرار دارد و باز پس  
 همین عنوان نیز سچفخا برای خلاص کردن گریبان خود از دست این نیروها، تلاش  
 می‌کند بر به اصطلاح "قاطعیت" و "هشدارهای" خود در مبارزه با رویزیونیسم  
 بیفزاید و حزب توده را او و کمونیست بنامد.

سچفخا در ادامه "افشاگری" خود از اپورتونیزم و رفرمیسم می‌نویسد: "خط

سوسیال‌شوونیستی یعنی سوسیالیست در گفتار و شوونیست در کردار که سرکردگی

آنرا حزب کمونیست چین به عهد گرفته است و با دفاع از استراتژی سه جهان، ای-زن (منظور "پنجا" است، این نوع غلط‌های املائی در مقالات نشریه و غیره قابل فهم و تا حدودی اجتناب ناپذیر است، اما در برنامه‌ای که در یک "تشکیلات" چرخیده کسی ثقیل است. اینطور نیست؟) مبلغ سیاست سازش طبقاتی در عرصه جهانی شده است و نیز جریانات ترولسکیستی که عمال خرابکار پروژواری بین‌المللی در جنبش طبقه کارگر محسوب می‌شوند، جملگی خائن به طبقه کارگر و بطور کلی مرتد محسوب می‌شوند.

می‌بینید، بایک "چرخش قلم" چین سوسیالیست از جنبش کمونیستی بیرون رانسته می‌شود! احوال نمی‌دانیم چه شده است که سچفاخا هنوز به مائوئیسم و فسادار است (و با بهترین گوئی مائوئیسم را در میان جریانهای مختلف نهضت کمونیستی وسیله‌ای مناسب‌تر برای طرح عقایدش می‌داند) و آمادگی انتقاد از مائوئیسم را ندارد، یکبار به بهانه "ترسه جهان"، حزب کمونیست چین را "خائن به طبقه کارگر و مرتد" اعلام می‌کند! واقعا "قاطعیت" سچفاخا قابل ستایش است اما نباید در اظهارات او حتی مانند ازبیک‌جو از "فکرو اندیشه" سراغ گرفت. اگر حزب کمونیست چین مرتد و خائن به طبقه کارگر است، آیا نباید اعلام کرد که پروژواری در چین حکومت می‌کند و سرمایه‌داری در چین شروع به احیا نموده است؟ آیا در آن صورت سچفاخا نباید از تسمز "سوسیال امپریالیزم" جانبداری کند اما این بار در مورد چین؟؟ و اقطاعن تاریخ را بنگر که با اصطلاح مائوئیست تمام عیار در پروزی و نیه مائوئیست امروزی، اکنون چین را "سوسیال امپریالیست" می‌خواند یا متمایل است که آنرا چنین بخواند! شاید سچفاخا خودش هم نفهمیده است که چه می‌گوید زیرا سچفاخا از جمله کسانی است که اول حرف می‌زنند و بعد فکری کنند. اما در هر صورت بد احوال سچفاخا بایک چرخش قلم قدرت را بدست پروژواری می‌سیارد (ملاحظه کنید که با همین درجه از "قاطعیت" بود که سچفاخا مارانیاز "متحد حزبی" خود به صفوف روبریونیستهای مرتد "پرستاب"

کرد . ) این را تزلزل ، نوسان ، ناستواری ایدئولوژیک و بی برنسی خرد ه بورژوازی نگوئیم پس چه چیزی را نوسان خرد ه بورژوازی باید بگوئیم ؟

و اما تروتسکیستها ! آنها نیز " عمال خرابکار بورژوازی بین المللی د ر جنبش طبقه کارگر " قلمداد شده اند و لابد قتلشان واجب و دستور محاکمه اشان د رد اد گاه های خلقی سچفخاهم اکنون به تصویب رسیده است . اما بنظر ما ولا تروتسکیزم د رمقیاس بین المللی وزنه ای را تشکیل نمی دهد و عمدتاً یک جریان روشنفکری است ، ثانیاً این جریان اگر چه با انکار متحدین طبقه کارگر ، یک گرایش نیمه منشویکی - اپورتونیستی را د ر جنبش کارگری بین المللی نمایندگی می کند ، اما نمی توان آن را " عمال خرابکار بورژوازی بین المللی د ر جنبش طبقه کارگر " قلمداد کرد \* . سچفخا بر مبنای چه ادله و واقعیتهائی این اتهام را به جریان مذکور وارد می کند ؟ فکرمی کنیم د ر اینجا هم سچفخا خواسته است " قاطعیت " خود را د ر " موزبندی " بارویزیونیسم و اپورتونیسم به نمایش بگذارد . و الا استدلالی د ر کار نیست .

خلاصه کنیم ! تمام آن چیزی که سچفخا بعنوان " بگانه خط مارکسیستی لنینیستی " می نامد چیزی بجز ناسیونالیزم تنگ نظرانه پوپولیستی نیست که از طریق " نه گفتن های قاطع بدین هرگونه آری " حاصل آمده و د ر اساس مبین فقد ان هرگونه شی مستقل طبقاتی از جانب خرد ه بورژوازی است . خرد ه بورژوازی که از یک سوی تحت فشار امپریالیزم قرار دارد و از سوی دیگر د ر مقابل سوسیالیزم جز بروز مجموعه ای از شک ، تردید و تزلزل چهره دیگری ندارد .

\* \* \* \* \*

مانند اجزاء مطالبات عملی طرح برنا به سچفخا را به فرصت دیگری واگذار

---

\* البته این بمعنای انکار این واقعیت نیست که جریان تروتسکیستی وابسته به باک زهرائی د ر انقلاب ماد رجبهه ضد انقلاب قرار گرفت .

می‌کنیم زیرا فکرمی‌کنیم تا همین جا توانسته باشیم خواننده خود را در تشخیص شماره‌ها  
قدیمی پوپولیستی در طرح برنامه سچفخایاری نمائیم. خود خواننده می‌تواند یاد قبض  
شدن در این طرح برنامه، نکات تازه تری را بیابد، بهر حال باید از سچفخا متشکر بود  
که توانسته است برای ما یک سند خوب پوپولیستی فراهم نماید تا از طریق آن بتوانیم  
هر روفیقی را که مایل به جدائی از پوپولیزم و پیوستن به کمونیزم است، آزمایش نمائیم.  
شرط قبولی در این آزمایش ساده است: هر کسی که بتواند لا اقل بیست "فلسط"  
پوپولیستی در این طرح برنامه بیابد، می‌تواند به موفقیت خود امیدوار باشد و الا امید  
چندانی بد و نیست!

باباعلی

۲۹ آبان ۶۴

فهرست منابع

- ۱- لنین، و. ای. کلیات آثار متن انگلیسی، انتشارات پروگرس جلد ۲۶، صفحه ۱۷۲.
- ۲- لنین، ملاحظات در باره مقاله ای پیرامین ماکسیمالیسم، کلیات جلد ۴۱، ص ۳۸۵.
- ۳- لنین، دولت و انقلاب، منتخب آثار فارسی یکجلدی، صفحه ۵۴۸، تأکید دومی از ماست.
- ۴- همانجا، صفحه ۵۲۷.
- ۵- لنین، سخنرانی در باره مسأله ارضی در نوزدهمین جلسه کنگره دوم حزب سوسیالیست مکرات روسیه، دهمین کنگره حزب کارسوسیال د مکرات روسیه، متن انگلیسی، انتشارات نیویارک ۱۹۲۸، صفحه ۲۵۷.
- ۶- لنین، دیکتاتوری انقلابی - د مکراتیک پرولتاریا و دهقانان، کلیات جلد ۸، صفحه ۳۰۳.
- ۷- لنین، مراحل، روند و چشم انداز های انقلاب، کلیات جلد ۱۰، صفحه ۷۶.
- ۸- لوکزامبورگ، روزا، برنامه و موقعیت سیاسی ما، برگزیده آثار روزا لوکزامبورگ متن فارسی، انتشارات سیاهکل، صفحه ۱۴۵.
- ۹- کائوتسکی، کارل، انقلاب کارگری، متن انگلیسی ترجمه اچ. جی. استنینگ منتشره در سال ۱۹۲۵، صفحات ۱۱-۱۳.
- ۱۰- قطعنامه سومین کنگره کمینترن در باره تاکتیک ها، ترها، قطعنامه ها و بیانیه های چهار کنگره اول انترناسیونال سوم، متن انگلیسی، صفحه ۲۸۵.
- ۱۱- همانجا، صفحه ۲۸۵.
- ۱۲- همانجا، صفحه ۲۸۶.

- ۱۳- قطعه نامه کنگره چهارم کمینترن درباره برنامه انترناسیونال کمونیست - مورخ  
 دسامبر ۱۹۲۲، انترناسیونال کمونیست ۴۳ - ۱۹۱۹، اسناد - انتخاب و گردآوری  
 توسط جین دگراس، جلد اول متن انگلیسی صفحات ۴۴۶ - ۴۴۴.
- ۱۴- قطعه نامه سومین پلنوم هیأت اجرائی گسترده درباره برنامه انترناسیونال  
 کمونیست مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۲۳، همان مرجع جلد دوم، صفحه ۳۲.
- ۱۵- کائوتسکی، کارل، انقلاب کارگری صفحه ۱۳.
- ۱۶- اس - نووسلو، اصول پایه ای تشریح مسائل اقتصادی در برنامه های احزاب  
 کمونیست، در مجموعه مسائل جنبش کمونیستی، متن انگلیسی، انتشارات پروگروس  
 ۱۹۲۵، صفحه ۹۲.
- ۱۷- همانجا، صفحه ۹۲.
- ۱۸- حید رعمواضلی، پایه های اجتماعی انقلاب ایران ۱۹۲۰.
- ۱۹- رجوع کنید به اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال د مکرسی و کمونیستی ایران،  
 بنگاه انتشارات مزدک جلد چهارم.
- ۲۰- زند هباد استقلال طبقاتی کارگران، نشریه کار شماره ۹۳ شهریور ماه ۴۰،  
 صفحه ۷.
- ۲۱- لنین، کلیات آثار جلد ۲۶، صفحه ۱۷۲.
- ۲۲- لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خورده بورژوازی  
 ترجمه فارسی صفحه ۶.
- ۲۳- لنین، تراژنامه مباحثه ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، کلیات  
 جلد ۲۲، صفحات ۳۸ - ۳۳۷.
- ۲۴- لنین، تجدید نظر در برنامه حزب، کلیات آثار جلد ۲۴، صفحه ۴۷۳.
- ۲۵- لنین، تجدید نظر در برنامه حزب، کلیات آثار جلد ۲۶، صفحه ۱۷۲.

- ۲۶- لنین، کنگره هفتم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) گزارش د ریاره تجدید  
نظرد ربرنامه و د ریاره تغییر نام حزب، کلیات آثار جلد ۲۷، صفحه ۱۳۶.
- ۲۷- لنین، کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) گزارش د ریاره برنامسه  
حزب، کلیات آثار جلد ۲۹، صفحات ۱۷۱-۱۷۰.
- ۲۸- لنین، ملاحظاتی د ریاره مقاله ای پیرامون ماکسیمالیسم، کلیات جلد ۴۱، صفحه  
۳۸۵.
- ۲۹- قطعنامه سومین کنگره کمینترن د ریاره تاکتیک ها، همان مرجع، صفحه ۲۸۷.
- ۳۰- قطعنامه چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، تزهایی د ریاره مسأله شرق،  
همان مرجع صفحات ۴۱۳ الی ۴۱۵.
- ۳۱- قطعنامه چهارمین کنگره انترناسیونال کمونیستی، تزهایی د ریاره تاکتیک های  
کمینترن، همان مرجع صفحات ۳۹۷ الی ۳۹۹.
- ۳۲- نامه انگلس به آگوست بیل مورخ ۲۸ اکتبر ۱۸۸۲، منتخب مکاتبات مارکس و  
انگلس، متن انگلیسی صفحه ۳۳۳.
- ۳۳- لنین، تجدید نظرد ربرنامه، کلیات جلد ۲۴، صفحه ۴۷۲.
- ۳۴- همانجا، صفحه ۴۷۲.
- ۳۵- لنین، نخستین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه،  
منتخب آثار لنین فارسی یکجلدی، صفحه ۴۷۵.
- ۳۶- لنین، سخنرانی د رکنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه، منتخب آثار لنین  
فارسی یکجلدی، صفحه ۷۹۶.
- ۳۷- لنین، انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد، منتخب آثار لنین فارسی یکجلدی،  
صفحه ۶۲۹.
- ۳۸- مارکس، خطابه افتتاحیه انترناسیونال اول، منتخب آثار مارکس و انگلس، متن

انگلیسی ، جلد اول ، صفحه ۳۸۵ .

۳۹- لنین ، به کارل رادک مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۰ ، کلیات آثار جلد ۳۶ ، صفحه ۱۷۳ .

۴۰- لنین ، سخنرانی درباره وضع بین‌المللی و داخلی جمهوری شوروی در اجلاس

فراکسیون کمونیست‌های نماینده کنگره فلزسازان سراسر روسیه مورخ ۶ مارس ۱۹۲۲ ،

کلیات آثار جلد ۳۳ صفحه ۲۱۳ .

۴۱- همانجا .

۴۲- لنین ، کلیات آثار جلد ۳۳ ، صفحه ۲۶۴ .

۴۳- لنین ، نامه بهگ . و . چیچرین ، ۱۴ مارس سال ۱۹۲۲ ، کلیات آثار جلد ۳۵ ،

صفحات ۵۰۷-۵۰۶ .

۴۴- لنین ، کلیات آثار جلد ۴۵ ، صفحه ۵۱۲ .

۴۵- در این مورد رجوع کنید به مقالات پلخانف تحت عنوان "چرا ما باید از او تشکر

کنیم؟" ، "گفت‌وگوه‌ها" ، "کنراد اشویت علیه کارل مارکس و فردریک انگلس" ،

منتخب آثار فلسفی ، متن انگلیسی جلد دوم .



## نگاهی به بحران طیف توده‌ای

بحران طیف توده‌ای د بگر حقیقتی است که توده‌ایها نمی‌توانند منکرش باشند، حتی عقب ماندترین توده‌ایها که باسانی و با آراش وجدان می‌توانند ماست راسپا ه ببینند و شب راروز ببندارند . و این بحران هرقد رکه از کزختی و بهت زدگی اولیه توده — ایها — بهت زدگی ناشی از صاعقه‌ای که برسروشان فرود آمد — کاسته می‌شود ، عمق و دانه می‌یابد . زیرا هرروز که می‌گذرد ، و هرقد رکه‌های وهوی تند ابهر تبلیغاتی مربوط به "داره‌های شیمیائی" و "روان گردان" فرومی‌نشینند ، عده هرجه‌بیشتری درمی‌یابند که راه‌بیش و پس بسته است . در بحران کنونی طیف توده‌ای سآله اصلی مبارتست از تبیین ماهیت رژیم جمهوری اسلامی . ووهبران این طیف د قیقا از پاسخ روشن دادن بهمین سآله اصلی است که طفره می‌روند . آنها برای تبرئه خود ناگزیرند رژیم ولایت فقیه را در پنج سآله اول حاکمیت آن ، یعنی درست در د ووه‌ای که با خفه کردن جنبش و ابتکسارات انقلابی توده‌های میلیونی کارگران و زحمتکشان ، قدرت ارتجاعی خود را تحکیم کرد ، رژیم انقلابی و پیشرو قلمداد کنند . این تناقض موقعیت آنها ( و همچنین ریشخند تاریخ ) است که حتی هنگامیکه علیه رژیم ولایت فقیه مبارزه می‌کنند ، ناگزیرند از روند قدرت‌گیری آن دفاع کنند ! اما اگر هرروز که می‌گذرد این حقیقت روشن تر گردد که رژیم ولایت فقیه ، یعنی رژیمی که نفی حاکمیت مردم را با صراحت تمام بنیان‌تئوریک حاکمیت خود قرار داده ، از همان روز اول قبضه قدرت ، رژیم مرتجع و تاریک اندیش بود هاست ، ابعاد

فاجعه بارخیانت حزب توده و ملحقات آن در همکاری و همدستی با این رژیم نمایان تر خواهد شد. زیرا کارنامه حزب توده و ملحقات آن، از طریق یک همکاری پنج ساله به کارنامه رژیم جمهوری اسلامی پیوند خورده است. و رهبران توده ای گرچه در توجیه تراشی و شبیره مالی برسره پروان نشان استعداد و جسارت تهنوع آوری دارند، اما این بار بدلائل زیرکارشان چند آن آسان نخواهد بود:

اول اینکه اکنون در میان توده های مردم، حزب توده حزبی است آبرویافته، در معنای واقعی این کلمه. با جرأت می توان گفت که این حزب هرگز نخواهد توانست طبقه کارگرو توده های زحمتکش ایران را بد نبال خود بکشانند. یک تاریخ چهل و چهار ساله یعنی تاریخی طولانی از آزمونهای مکرر، حزب توده را در افکار عمومی متمدنی به مظهر ضد ارزش تبدیل کرده است. اگر نسل حاضر شاهد بی واسطه همه این آزمونها نبوده، لیکن آخرین و بزرگترین آزمون را مستقیماً بد است و به آسانی فراموش نخواهد کرد که حزب توده و ملحقات آن در بزرگترین بیگاری سیاسی قرن اخیر ایران، به خدمت حکومتی تاریک اندیش درآمدند، به پشتیبانی از تمام سیاستهای فاشیستی این حکومت برخاستند، و برای درهم شکستن جنبش چپ و انقلابی با این حکومت هم دستی کردند. نسلی که انقلاب بهمن را دیده و سلاحتش را برای بیگاریهای بزرگتر صیقل می دهد، محال است در حساب رسی و لنگارو در دین آموختن فراموشکسار باشد.

دوم اینکه در نتیجه رسوائی های بهارآمده ناشی از خدمت به رژیم ولایت فقیه، اکنون شکاف بزرگی در میان نیروی کاد و طیف توده ای وجود دارد. شکافی که دست کم در بهشت سال گذشته هرگز سابقه نداشته است. و این در حالی است که تقریباً تمام رهبران طراز اول حزب توده، یعنی کسانی که می توانستند در مهار رهبران نقش موثری داشته باشند، از میدان خارج شده اند و همگی بنحوی ذلت بار در برابر رژیم جمهوری اسلامی زانو زده اند. گذشته از اینها، بخش مهمی از کادوهای طیف

تود های را اکنون " اکثریتی ها " تشکیل می دهند و بسیاری از اینها هنوز تود های بسیار کمالا توجیه شده های نیستند و طبعاً نمی توانند مانند مهاجرین ابدی که چهل سال پیش از سافل ایران برید ه اند و حتی زبان فارسی را هم فراموش کرده اند ، به سافل ایران بی اعتنا بمانند و بنابراین بعید است که بتوانند خیلی از توجیهات راهضم کنند . در چنین شرایطی ، رهبران طیف تود های که سا زمان دهندگان و مدافعان خدمت به رژیم و لایت فقیه بوده اند ، در مقابل با بحران به کدام افتخارات می توانند بنازنند و بزرگد ام فتوحات ناکرده می توانند تکیه کنند ؟

سوم اینکه ، در سطح جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نیز اکنون در بگرسی جرات دفاع از کارنامه چند ساله گذشته حزب تود ه راند ارد . همکاری پنج ساله حزب توده با رژیم و لایت فقیه در شرایطی صورت گرفته که ایران اکنون توجه افکار عمومی سراسر جهان بود ه است ، بنابراین مسکوت گذاشتن نتایج فاجعه بار این همکاری ، در سطح بین المللی کار آسانی نیست . تصاد فی نیست که حتی حامیان حزب توده ، یعنی کسانی که حزب توده در کشورهای آنها راد شرایط ایران فقط بکار بسته ( و با بقول خود تود ه ایها " به نحوی خلاق با شرایط ایران انطباق داد ه است " ! ) اینک اعلام می کنند که روحانیت طرفدار و لایت فقیه از همان آغاز یک نیروی ارتجاعی بوده است . ( ۱ ) از این رو رهبران طیف تود های برای مهار بحران و توجیه همکاری های گذشته با رژیم فقها ، روی حامیان بین المللی خود نیز نمی توانند زیاد تکیه بکنند . بلکه برعکس هر روز که بگذرد ، برای انتقاد از گذشته ، هر چه بیشتر از طرف این حامیان زبر فشار و قرار خواهند گرفت . توده — ایها برای حامیان بین المللی خود نیز بی آبرویی به ر آورد ه اند و بنابراین حتی در صورتیکه بخواهند همچنان ترجمان د پهلما سی شوروی د ایران باقی بمانند ، باز هم ناگزیرند از کارنامه چند سال گذشته خود انتقاد کنند . زیرا حزبی که در میان مرد محترمی طاموئی محسوب می شود ، حتی نمی تواند مبلغ خوبی برای یک د پهلما سی خارجی باشد .

رهبران طیف توده‌ای در چنین شرایطی چه می‌توانند بکنند ؟ دفاع و همکاری پنج ساله با رژیم و لایحه فقیه دیگر نمی‌تواند به بهای انقلابی قلمداد کردن این رژیم در پنجساله اول حاکمیت آن ادامه یابد . بنابراین آنها مشغول سبک و سنگین کردن همه آن چیزهایی هستند که اکنون وبال گرد نشان شده است . آنها در پیکر ناگهانی برای نجات کشتی سکان بریده‌ای که بغرقاب می‌رود ، بارهای مزاحم را بردارند و بپایین بزنند . گرچه برای رهبران توده‌ای در این لاعلاجی جز انتقاد از گذشته چاره دیگری باقی نمانده است ، اما آنها شجاعت و صداقت آنرا ندارند که خود را در آینه یک انتقاد جدی بنگرند . بعید است انتقاد از خود آنان ( البته در صورتیکه اصلاً انتقاد از خودی مرتکب بشوند ! ) بر ابهامی روشنی بیندازد و کژراهه‌ای را ببندد و آنان را از اطلاق اپورتونیزم بسوی راستای انقلابی بکشانند .

در این شرایط که توده‌ای‌ها حتی در لحظه درماندگی نیز جزوات ندارند چه سوره خودشان را در آینه بی‌زنگار بنگرند ، تأملی مجدداً در پیدایش حزب توده و توده‌ای‌گری خالی از فایده نیست . در آغاز برای اجتناب از ابهام ، یادآوری این نکته لازم است که طیف توده‌ای جریان یک پارچه‌ای نیست . شاخص واقعی این طیف حزب توده است که دستکم تا سال ۲۰۰۰ نقش هدایت کننده فدائیان اکثریت را بعهده داشت و این نهاد رحد ملحقات حزب توده و پیروان خط و برنامه آن معنی داشته‌اند و دارند . از این رو با بررسی تحلیلها و مواضع حزب توده است که می‌توان منطق سمت‌گیری‌های این طیف را شناخت ، نه با بررسی مواضع گریبهای فدائیان اکثریت که کاریکاتوری از حزب توده هستند و در نهایت ملحقات منطق سیاسی حزب توده بشمار می‌روند . البته الحاق اینها به حزب توده علل مشخصی داشته که نباید به این علل بی‌توجه ماند . بعد از یادآوری این نکته ، اکنون می‌توانیم به اصل مطلب بپردازیم .

هر بحث جدی درباره حزب توده ، ناگزیر باید از پاسخ به این سوال آغاز گردد

که چرا حزب توده علیرغم حیات سیاسی طولانی چهل و چهار ساله اش، در نظر مردم کشور ما حزبی است بی اعتبار، تردیدی نیست که توده‌ایها این واقعیت را نمی‌پذیرند و آنرا تبلیغات "سیاساخته" می‌دانند که از طرف مرتجعین و ضد کمونیست‌ها پخش می‌گردد. آری مرتجعین و ضد کمونیست‌ها در کشور ما می‌کوشند حزب توده را مظهر کمونیسم قلمداد کنند و از بی اعتباری آن برای بی اعتبار ساختن جنبش کمونیستی بهره‌برداری کنند. اما برای مقابله با تبلیغات آنها نمی‌توان منکر این واقعیت شد. مرتجعین و ضد کمونیست‌ها همه جا برای بی اعتبار ساختن جنبش کمونیستی می‌کوشند، اما مسلم است که آنها مثلاً در آفریقای جنوبی یا السالوادور نمی‌توانند این کار را تا آنکه بر بی اعتباری حزب کمونیست آفریقای جنوبی یا السالوادور پیش ببرند، زیرا احزاب کمونیست این کشورها در میان توده‌های زحمتکش از اعتبار و احترامی برخوردارند. برعکس حزب توده در میان کارگران، زحمتکشان و کمونیست‌ها و نیروهای شرقی کشور ما نه تنها حزبی اعتباری است، بلکه نزد یکی به آن نیز می‌گویند بی اعتباری است. در این مورد کافی است سرنوشت سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را با یاد بیاوریم. این سازمان که از حرکت رزمندگی و جانفشانی انقلابیون فدائی خلق در دوره ستمشاهی، در اوایل انقلاب در میان اقشار پیشرو مردم از اعتبار و نفوذ زیادی برخوردار بود و بزرگترین سازمان اپوزیسیون شرقی و دموکراتیک در برابر رژیم خمینی محسوب می‌شد، بلافاصله بعد از نزدیکی "اکثریت" کادرها و اعضا آن به حزب توده و سپس توده‌ای شدن آنها، اعتبار و نفوذ توده‌ای خود را از دست داد. در حال بی اعتباری حزب توده در میان مردم کشور ما یک واقعیت انکارناپذیر است و نه یک شایعه تبلیغاتی "سیاساخته". بنابراین باید دید این حزب که اکنون قدیمی‌ترین سازمان سیاسی ایران و یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های سیاسی خاورمیانه است و بیش از یک دهه (یعنی از فاصله سالهای ۳۲-۱۳۲۰) دارای نفوذ توده‌ای واقعاً وسیع و بی‌همتایی

د راین کشور بود ، چرا این چنین بی اعتبار و بد نام است. آیا این بی اعتباری محصول  
 رفرمیسم حزب توده است ؟ تردیدی نیست که رفرمیسم ریشه دار و جان سخت حزب  
 توده طی سالیان طولانی یکی از مشخصات اصلی آن بوده و در بی اعتبار ساختن آن در  
 نظر توده های زحمتکش و انقلابیون مانقش بسیار مهمی داشته است. لیکن وضع حزب  
 توده را تنها با رفرمیسم آن نمی توان توضیح داد . هر حزب رفرمیست ضرورتاً یک حزب  
 بی اعتبار و بی نفوذی نیست. احزاب رفرمیست و سوسیال دموکرات بسیاری را می شناسیم  
 که دارای اعتبار و نفوذ توده های وسیعی هستند . اما حزب توده نه تنها در میان طبقه  
 کارگر و توده های زحمتکش ، نه تنها در میان کمونیست ها و روشنفکران پیشروما ، بلکه در  
 میان اقلیت های میانی جامعه ایران نیز پایگاه محکمی ندارد . چرا ؟ مشکل حزب توده از  
 اینجا آغاز می گردد که موجودیت آن از یک پایه اجتماعی نشأت نمی گیرد و به حمایت آن  
 منوط نیست. موجودیت حزب توده اساساً متکی به حمایت مادی و معنوی حزب کمونیست  
 اتحاد شوروی و احزاب کمونیست سایر کشورهای سوسیالیستی است. و تا زمانی که این  
 حمایت وجود دارد و احزاب مزبور آنرا " حزب طرازین طبقه کارگر ایران " می شناسند ،  
 موجودیت سیاسی حزب توده ، مستقل از حمایت یا انتقاد برخاسته از جامعه ایران ،  
 می تواند تداوم یابد . عبارت دیگر حزب توده حزبی است " روشن تن " ! اطلاق  
 این صفت به حزب توده ، احتمالاً برای توده های بسیار خوشایند خواهد بود و در واقع  
 تبلیغات حزب توده نیز در اتمام کوشش آنرا حزبی روشن تن نشان دهد . اما فاجعه  
 حزب توده دقیقاً از همین جا آغاز می شود . زیرا وقتی یک حزب ، مستقل از روند پیکارهای  
 سیاسی و طبقاتی در ایران ، می تواند موجودیت خود را حفظ کند ، رهبران و گردانندگان  
 اصلی آن می توانند فارغ از چگونگی واکنش و دآوری پایه اجتماعی حزب و حتی کادرهای  
 آن ، هر چه را خواستند انجام بدهند . اما اگر رهبران بتوانند " آزاد " از چگونگی  
 واکنش و دآوری پایه اجتماعی حزب و حتی بسیاری از کادرهای آن ، موقعیت خود را

حفظ کنند، آزادی خود آنها نیز به مخاطره خواهد افتاد. زیرا از دیدگاه یک تحلیل مارکسیستی، ماتریالیستی و علمی، قابل تصور نیست که این رهبران بدون داشتن یک تکیه‌گاه دیگر، بتوانند از "آزادی" شان در برابر پایه اجتماعی و بدنه حزب دفاع کنند. و این بمعنای آنست که رهبران بجای حساس بودن نسبت به واکنشها و اوریها پایه اجتماعی و بدنه حزب و دادن پاسخ متناسب به آنها، پاسخگوی همان حامی و تکیه‌گاه خود باشند. طبیعا چنین حزبی نمی تواند نسبت به مسائل مشخص جامعه خودی حساس باشد، زیرا در یک رابطه زنده با این مسائل درگیر نمی شود و تنبیه و تأیید ناشی از این مسائل برایش ارزش حیاتی ندارد. حزب توده چنین حزبی است. برای رهبران این حزب یافته‌ها و یافته‌های فلان آکاد میسین اتحاد شوروی بی‌ش از همه تجارب پیکارهای طبقاتی و سیاسی ایران ارزش و سندیت دارد. شهادتی که اینج اسکندری، یکی از بنیان گزاران اصلی و دیراول پیشین حزب توده، در این مورد می دهد، بسیار آموختنی و عبرت انگیز است. او درباره نورالدین کبائوری، دبیر اول و همه کاره حزب توده در دوره اخیر، چنین می گوید: "... من او را می دیدم و می شناختم. هر وقت کمیت استدلالش لنگ می شد فوراً می گفت آقا، روزنامه پراودا را بیاورید. بطوریکه من یکبار در هیأت اجرائیه گفتم رفقا، اگر قرار است روزنامه پراودا سیاست حزب ما را معلوم کند ما دیگر احتیاجی به هیأت سیاسی و هیأت اجرائیه و هیأت دبیران نداریم. خوب، دوسه نفر از رفقا را که روسی خوب بلد نند، ما مورکتیم هر روز روزنامه پراودا را ترجمه کنند، بگذارند روی میز همه رفقا، قضیه حل می شود. این چه سیستمی است؟ البته همه زیر خنده زدند. گفتم این حرفها چیست؟ پراودا این را نوشته، پراودا آن را نوشته. اینکه استدلال نمی شود. من به تومی گویم اینطور. اگر غلط می گویم، خوب آن را رد کن." اسکندری همچنین ضمن صحبت درباره شخصیت احسان طبری، یعنی نظریه پرداز اصلی حزب توده

چنین می گوید: "... از نظر عقیده هم او بنظر من بکلی آدم بی عقیده‌ای بود. همیشه حرفهای دیگران را تأیید می کرد و بهمه می گفت با تو موافقم. مثلا اگر کسی راجع به شوروی ها حرف بدی می گفت، اومی گفت آری راست می گویی و بعد توضیح می داد. این حرفهایی که د ر تلویزیون گفته د ر حقیقت حرفهایی است که همیشه می گفته و هیچ حرف تازه‌ای نزد هاست. آن موقع آهسته به اشخاص می گفت حالا علنی گفته است. البته د رعین حال می گفت هرچه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم. یکبار گفته بود من با اینکه از نظر زندگی و شیوه فکری با اسکند ری موافقم ولی همیشه به کیانوری رأی دادام. من به او گفتم نمی خواهد به من رأی بد هی ولی اگر با کیانوری موافق نیستی چرا به او رأی می دهی؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید می کنند." (۲) این شیوه تفکر از خصوصیات فردی این یا آن رهبر حزب تود هبر نمی خیزد، بلکه شیوه تفکری است که بعنوان یک کارمرد بد بیهی و بصورت منظم د ر حزب تود ه آموزش داده می شود. مثلا، رهبران فدائیان اکثریت، بعد از یک سال کارآموزی د ر خدمت رهبران حزب تود ه، چکیده نخستین آموخته‌های خود را د ر این مورد، د ربیا می به بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی، د ربهمن ماه ۵۹، چنین بیان کرد ند: "... این حقیقتی است که امروز کمونیستهای همه کشورهای د ر کار تجهیز خود به آموزشهای خلاق مارکسیسم - لنینیسم بیش از همه ازدست آورد های تئوریک حزب د وران سالنن بهره می جویند، زیرا د رست به همان گونه که مارکسیسم محصول تکامل تاریخی است، تکامل آن نیز د ر آنجا صورت می پذیرد که متکا ملترین ساختار اجتماعی - اقتصادی رابه بشریت ترقی خواه هد به کرده است. و اکنون کشورهای د ر عالی ترین مدارج تکامل اجتماعی به یک الگوسوی عینی و به یک رویای تحقق یافته برای همه زحمتکشان جهان بدل گشته است." (تأکیدات ازماست). (۳) کاشفان این اصل تقلید فراموش کرده اند که حزب لنین د ر شرایطی شکل گرفت و قوام یافت که روسیه د رمیان ممالک اروپایی، یکی از عقب مانده ترین و شاید



هم، عقب ماندترین ساختار اجتماعی - اقتصادی محسوب می‌شد و اگر لنین هم مانند آقایان تکامل‌شوروی را فقط در "متکا ملترین ساختار اجتماعی - اقتصادی" آنروز امکان - پذیرمی دانست، لنینیسم و "حزب دوران ساز لنین" اصلاً بوجود نمی‌آمد؛ حزبی که در یک کشور غیر "متکا مل" بر مبنای این اصل حرکت می‌کند که تکامل‌شوروی راهنمای او فقط از طریق "متکا مل‌ترین ساختار اجتماعی - اقتصادی" می‌تواند صورت پذیرد، عملاً حق تفکر را از خود سلب کرده است.

اگر موجودیت حزب توده اساساً متکی به حمایت مادی و معنوی حزب کمونیست اتحاد شوروی است و اگر رهبران این حزب برای حفظ موقعیت خود و همچنین حفظ سرقلمی "حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران"، فقط به حامی و تکیه‌گاه خود حساب پس می‌دهند، باید دید سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد ایران چگونه و بر چه مبنائی تنظیم می‌گردد. موضع حزب کمونیست اتحاد شوروی نسبت به جنبش کمونیستی، کارگری و انقلابی ایران (و همچنین سایر کشورها) تا حد و زیادی تحت - الشعاع د پیلماسی دولت اتحاد شوروی در قبال رژیم‌های حاکم در ایران (و همچنین سایر کشورها) اتخاذ می‌گردد. (البته این امر علل روشنی دارد، و ما در نوشته‌های دیگر رباره آن صحبت کرده‌ایم و در اینجا بخاطر اجتناب از طولانی شدن نوشته، مجدداً به آن نمی‌پردازیم). بر مبنای این سیاست نادرست، حزب کمونیست اتحاد شوروی جریانهای انقلابی کشورهای را که رژیم‌های حاکم در آنها با دولت اتحاد شوروی روابط دیپلماتیک حسنه دارند، نادیده می‌انگارد و از هر نوع هم‌دلی و همبستگی صریح با این جریانهای انقلابی، تا رسیدن آنها به آستانه قدرت، خودداری میکند. بدیهی است دولت‌های سوسیالیستی حق دارند و ناگزیرند با دولت‌های بورژوازی و گاهی حتی با ارتجاعی‌ترین دولت‌های بورژوازی، روابط دیپلماتیک (و همچنین اقتصادی) داشته باشند. تا زمانیکه نظام سرمایه‌داری در مقیاس بین‌المللی در هم‌نشکسته،

همزیستی سلامت آمیزد ولت‌های سوسیالیستی باد ولت‌های سرمایه‌داری یک امر اجتناب ناپذیر و یک اصل لنینی در سیاست خارجی دولت‌های سوسیالیستی است. اما تردیدی نیست که یک دولت سوسیالیستی نباید وظائف انترناسیونالیستی خود را فراموش کند و نباید به قیمت نادیده گرفتن همه‌لی و همه‌ستگی خود با جنبش کمونیستی، کارگسری و انقلابی یک کشور، با رژیم بورژوازی حاکم بر آن کشور روابط دیپلماتیک و اقتصادی ویژه برقرار سازد. بنابراین صحبت بر سر این نیست که دولت اتحاد شوروی (و همچنین سایر دولت‌های سوسیالیستی) نباید با رژیم‌های ارتجاعی حاکم در ایران روابط دیپلماتیک و اقتصادی داشته باشد. چنین سخنی خیال‌پردازانه و بی‌جگانه است. صحبت بر سر این است که دولت اتحاد شوروی (و همچنین سایر دولت‌های سوسیالیستی) بخواهد حفظ و تحکیم روابط خود با رژیم‌های ارتجاعی حاکم در ایران، نباید از اعلام همه‌لی و همه‌ستگی صریح، قاطع و پایدار با جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران چشم‌پوشی کند. مثلاً در ریانزده ساله آخر رژیم ستعشاهی که جنبش انقلابی زحمتکشان ایران علیه ظلم و چپاولگری حکومت خود کاملاً پهلوی‌تکون می‌یافت - جنبشی که به انقلاب بهمن منتهی شد - در رسانه‌های عمومی اتحاد شوروی همه‌ستگی قاطعی با این جنبش دیده نمی‌شد، و این در حالی بود که اخبار جنبش ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ایران در رسانه‌های عمومی کشورهای امپریالیستی بطور وسیع منعکس می‌گردید و نیروهای انقلابی و اپوزیسیون ایرانی در فعالیت تبلیغاتی خود علیه رژیم حاکم در ایران - یعنی رژیمی که قدرتهای امپریالیستی حامی آن بودند - از رسانه‌های عمومی این کشورها استفاده می‌کردند و افکار عمومی جهان را مورد خطاب قرار می‌دادند. چنین اوضاعی از آنجائش می‌گردد که موضع حزب کمونیست اتحاد شوروی نسبت به جنبش کمونیستی، کارگری و انقلابی ایران تا حدود زیادی تحت الشعاع دیپلماتیسی دولت اتحاد شوروی در قبال رژیم‌های حاکم در ایران اتخاذ می‌گردد. ممکن است

گفته شود که حزب کمونیست اتحاد شوروی بشیوه خاص خود از جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران حمایت می کند . و البته این حقیقت دارد . امادراینجا صحبت بر سر همین شیوه خاص است . صحبت بر سر این است که این شیوه خاص ، نادرست و تهاهد و زیادی یک حمایت خیالی است . حزب کمونیست اتحاد شوروی ، حزب توده را مظهر جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران فرض می کند و حمایت از این حزب را حمایت از جنبش انقلابی ایران تلقی می کند . ( ۴ ) این شیوه خاص حمایت دواشکال اساسی دارد : اولاً حزب توده نه تنها مظهر جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران نیست بلکه دست کم از نیمه سالهای ۳۰ یک نیروی سیاسی حاشیه ای است با سیاستهای بغایت اپورتونیستی ، رفرمیستی و کاملاً پرت از شرایط ایران . ثانیاً حتی اگر حزب توده مظهر جنبش انقلابی ایران می بود ، هیچ حمایت معنوی و مادی از آن نمی توانست حزب کمونیست شوروی را از وظیفه همدلی و همبستگی صریح ، قاطع و باید اربا جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران معاف دارد . طبقه کارگر و مردم یک کشور سوسیالیستی بایستی کاملاً در جریان اخبار جنبش کمونیستی ، کارگری و انقلابی کشورهای دیگر قرار گیرند و این نمی شود مگر از طریق انعکاس وسیع اخبار این جنبش ها در رسانه های عمومی کشورهای سوسیالیستی . اگر اخبار جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران بطور وسیع و دقیق در رسانه های عمومی اتحاد شوروی انعکاس یابد ، مسلماً طبقه کارگر و مردم شوروی به آسانی می توانند به جایگاه حزب توده در میان مردم ایران بی ببرند . اما حزب کمونیست اتحاد شوروی بدلیل اینکه گمان می کند ابراز هم دلی و همبستگی صریح ، علنی و گسترده در رسانه های عمومی شوروی با جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران ، ممکن است به روابط دیپلماتیک ، اقتصادی و حسن همجواری دولت شوروی با رژیمهای حاکم در ایران صدمه بزند ، ترجیح می دهد حزب توده را نه تنها " حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران " بلکه مظهر کل جنبش انقلابی و

د موکراتیک ایران تلقی کند و با حمایت از آن وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود را انجام یافته بداند. نتیجهٔ این حمایت کاملاً روشن است: رهبران حزب توده که خود میدانند حزب توده سالهای سال است که در میان کارگران و زحمتکشان ایران نفوذی نسبی دارد معنای این حمایت انحصاری حزب کمونیست اتحاد شوروی را خوبی درک می‌کنند و از این رومواضع خود را با فراز و فرودهای د پهلماسی د ولت شوروی د ایران هماهنگ میسازند و د روستای این هماهنگ سازی، بدنهٔ حزب را چنان اخته می‌کنند که قدرت تأثیر پذیری از جنبش انقلابی و هم نواهی با آن راند داشته باشد. و به این ترتیب حزب توده به حزب د پهلماسی د ولت اتحاد شوروی د ایران تبدیل می‌شود.

اما هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند حزب د پهلماسی یک د ولت د بگر باشد، حتی اگر این د ولت د بگر، یک د ولت سوسیالیستی باشد. چنین چیزی مخصوصاً برای حزبی که می‌خواهد وظیفهٔ انقلابی بعهد بگیرد کاملاً ناممکن است. زیرا محرکها و عناصر حزب د پهلماسی و بیکار انقلابی تفاوت‌های زیادی دارند. مثلاً وقتی د ولت جوان کارگری شوروی تحت رهبری لنین با حکومت کودتای انگلیسی تحت رهبری رضاخان می‌رنج، روابط د پهلماسیک برقرار کرد و د حقیقت میان طبقهٔ کارگر روسیه و د ولت فتودالی و ارتجاعی ایران قرارداد عدم تعرض بسته شد، این سازش بنظورتحکیم قدرت شوروی د روزها جنوبی آن صورت می‌گرفت و پیروزی مهمی برای د پهلماسی شوروی بود. این د پهلماسی از جانب پرولتاریای روسیه، شکلی از مبارزهٔ انقلابی برای تحکیم د دکتاوری و استقرار سوسیالیسم د سرزمین‌شورها بود. اما آیا حزب کمونیست ایران می‌توانست مبارزهٔ سازش را با این سازش هماهنگ سازد؟ مسلماً نه. زیرا پیوستن حزب کمونیست ایران به این سازش، فقط یک معنی می‌توانست داشته باشد: کنار آمدن با فتودالها و مرتجعین ایران و رها کردن زحمتکشان و ستمدیدگان ایران! و این برای یک حزب کمونیست مسأله است با مرگ. از این رو وقتی حزب توده خود را با فراز و فرودهای د پهلماسی شوروی د ایران

هم نوامی سازد ، در حقیقت بظاہر یک حزب سیاسی خود کشی کرده است . اما رهبران حزب توده می خواهند از این قانونمندی بیکار طبقاتی بگریزند . آنها می خواهند در آن واحد ، هم حزب دیپلماسی دولت اتحاد شوروی باشند و هم ادای یک حزب انقلابی را در آورند . بنابراین سالهای سال است که آنها در جنبه تناقضی فزاینده دست و پا می زنند : هر قدر حزب توده نفوذ خود را در میان کارگران و زحمتکشان ایران از دست داده ، بهمان اندازه موجودیت آن به حمایت مادی و معنوی حزب کمونیست اتحاد شوروی متکی شده و رهبران حزب توده هر چه بیشتر اهمیت تعیین کنند ، این تکیه گاه را در ادامه موجودیت آن در رهاخته اند و از این رو خود را با تیا زهای دیپلماسی اتحاد شوروی بیشتر انطباق داده اند . اما هر قدر حزب توده با افزایش نفوذ های دیپلماسی شوروی در ایران همواتر گشته و به طبشهای جنبش انقلابی ایران بی اعتنا تر شده ، به همان اندازه موضع گیریهای آن با روند بیکارهای طبقاتی و سیاسی ایران ناهمخوان تر گشته و تناقض بیشتری پیدا کرده است . در نتیجه ، هر قدر در رد نیای واقعیت ، حزب توده از جنبش انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران دورتر افتاده ، برای حفظ سرفلسی " حزب ترازین طبقه کارگر ایران " نیا زبیشتری پیدا کرده که در عالم ادما خود را مظهر جنبش انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران جلوه دهد . ولی از آنجا که جنبش انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران نمی توانسته و نمی تواند خود را با این " مظهر " قلابی انطباق دهد ، موجودیت حزب توده را به خطری اندازد و بنابراین در فرازها و تندهای - های بیکار طبقاتی و سیاسی که جنبش انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران غرض رسد - آسای خود را به گوش جهانیان می رساند ، دشمنی حزب توده را ( که خود را ولی و قیسم جنبش انقلابی می پندارد ) علیه خود برمی انگیزاند . در چنین شرایطی رهبران حزب توده ، برای حفظ موجودیت و موقعیت خود به دشمنی آشکار با جنبش انقلابی ایران برمی خیزند .

د راج این رویا روشی است که آنها حاضرند حتی به قتل انقلابیین و سرکوب سازمان های انقلابی نیز فتوا بدهند . همکاری آنها با رژیم ولایت فقیه و جاسوسی سیستماتیک که علیه سازمانهای انقلابی برآورد اختند ، چیزی نیست که در این کشور فراموش شود . آنها حتی نخواستند در میان نیروهای انقلابی و ارتجاع فقهاتی بیطرفی اتخاذ کنند ، و حتی به تأیید سرکوب در تبلیغات خود اکتفا نکردند ، بلکه برای درهم شکستن مقاومت نیروهای انقلابی ، بطور مشخص با دستگاہهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی همکاری کردند . این همه کاملاً قابل فهم است . وقتی در فرازهای انقلابی ، روند پیکار طبقاتی ، اپورتونیسم رایج تنگنای می‌راند و موجودیت آن رایج مخاطره می‌انگیزد ، اپورتونیستها برای حفظ موجودیت خود از هیچ چیز فروگذار نیستند ، حتی از شرکت در شکار و قتل انقلابیین . و رهبران حزب توده در این کار حقا از هیچ چیز فروگذار نگردند . اما چیزی که قابل تأمل است این است که آنها رژیم ولایت فقیه را حتی علیه فدائیان کشتگری نیز تحریک می‌کردند . مثلاً در جزوه‌ای با عنوان " آنسوی چهره‌ان‌شعاب که علیه کشتگریها نوشته‌اند در راج کشتارهای سال . عینین می‌گویند : " انشعاب گران در همان حال که آن نظرات رایج پیش می‌بردند ، با فریاد های گوش‌خراش درباره لزوم " حمایت قاطع از خط ضد امپریالیستی امام خمینی " لاف می‌زدند . آنها دلائل لازم بودن این حمایت ، آنهم حمایتی که باصفت " قاطع " به آن تشخص می‌بخشیدند ، را توضیح نمی‌دادند . به هواداران خود نمی‌گفتند که سیاست " حمایت قاطع " شان از خط امام خمینی چه ارتباطی با نیازمند بهای انقلاب دارد ، بر کدام شالوده عینی استوار است و طول و عرض و عمق این واژه " قاطع " در تحلیل‌های آنان چقدر راست ؟ آیا این یک حمایت " قاطع " تاکتیکی است یا خصلت استراتژیک دارد ؟ آیا نیاز گروهی آنهاست ، با از مصالح انقلاب و آینده آن ناشی می‌شود ؟ . . . جز این است که آنان برای این که دستشان روشن شود ، آگاهانه از روی اعلام آن چهیده‌اند ؟ . . .

برداشت چپ روانه . . . چاره‌ای جز این ندارد که به زعم خود برای گشایش در کار انقلاب و نجات آن، در کمین این رهبری غیرپرولتاری بنشیند و در اولین فرصت مناسب سرا و را زیرآب کند . . . برداشت چپ روانه به جای کمک، در رتد ارک توطئه است. (۵) (تأکیدات)

از ماست). با تأمل در رجولات فوق این سوال مطرح می‌گردد که انگیزه آنها در این کار چه بوده است؟ اکثریتی‌های کشتگری نه مخالف رژیم ولایت فقیه بودند و نه باحزب توده اختلاف ایدئولوژیک بنیادی داشتند، پس چرا توده‌ایها در ستگاههای سرکوب رژیم فقها را حتی علیه آنها نیز تحریک می‌کردند؟ هیچ حزب سیاسی (از جمله احزاب فرمیست و حتی احزاب بورژوازی) رانمی‌توانند پیدا کنند که این چنین سر راست، سرکوب احزاب و جریانات ناخویشاوند خود را از قدرت سیاسی حاکم بخواهد. هر حزب سیاسی قاعدتاً ردوستی‌ها و دشمنی‌هایش از یک منطق سیاسی تبعیت می‌کند و رابطه‌اش را با نیروهای سیاسی مختلف بر مبنای منافع سیاسی خود تنظیم می‌کند. حال با هر منطق سیاسی که محاسبه کنید سرکوب فدائیان کشتگری به دست جمهوری اسلامی، نمی‌توانست به نفع حزب توده باشد. زیرا هر نوع سرکوب کشتگریها ناگزیر برای فعالیت سیاسی حزب توده نیز مضر بود و وجود می‌آورد. با این وجود، حزب توده سرکوب کشتگریها را می‌طلبید! در برخورد با این گونه موارد است که معلوم می‌شود حزب توده، یک حزب سیاسی (در معنای متعارف این کلمه) نیست. از این رو بسیاری از موضع‌گیریهای حزب توده را با فرمیسم نیز نمی‌توان توضیح داد. اما آیا همه این گونه موارد را (که در حرکات حزب توده منطق یک حزب سیاسی دیده نمی‌شود) ضرورتاً با وابستگی آن به دیپلماسی اتحاد شوروی باید توضیح داد؟ مثلاً آیا تحریک جمهوری اسلامی علیه فدائیان کشتگری اقدامی بود در خدمت منافع دیپلماسی شوروی؟ مسلمانان. اما وقتی یک حزب سیاسی به حزب دیپلماسی پیسک دولت دیگر تبدیل می‌شود و برای این کار ناگزیر می‌شود هر نوع فشاری را که از طرف

جنبش سیاسی و از طریق بدنه حزب وارد می شود، بطور دائم خنثی و سرکوب کند، فساد درونی آن نیز آغاز می گردد. چنین حزبی بطور دائم از تناقضی خرد کننده رنج می برد: ازسویی می کوشد و ناگزیر است که یک حزب سیاسی باقی بماند و بنابراین از طریق طرح پلاتفرم سیاسی معینی می کوشد با گروه ها گروه های اجتماعی معینی مرتبط شود و خود را مستحکومدافع منافع سیاسی آنها بنماید، اما ازسوی دیگر نمی خواهد از منطق سیاسی (دفاع از منافع گروه اجتماعی معین در رهیکارهای طبقاتی) تبعیت کند و بنابراین ناگزیر می شود با فشار ناشی از ارتباط با پایه اجتماعی، دائما مقابله کند. چنین حزبی، در واقعیت امر، نه یک حزب سیاسی است و نه یک دفتر ساده تبلیغاتی و وابسته به وزارت خارجه فلان دولت. از این رو، نه کاملا از منطق اولی تبعیت می کند و نه از دومی. بلکه تشکیلاتی انگلی است که برای حفظ موجودیتش دائما باید دروغ بگوید، حتی بخودش، دائما باید فریب بدهد، حتی خودش را، دائما باید به آنچه که نیست تظاهر کند، حتی پیش خودش. در چنین تشکیلاتی، بی اعتقادی، بیانده بازی و ناپودی هر نوع تفکر جدی کاملا طبیعی است. اطلاعاتی که در همین چند سال اخیر از روابط درونی حزب توده به بیرون درز کرده، تصویربراستی چندش آوری ترسیم می کند. ذکر چند نمونه از این اطلاعات، برای اثبات آنچه در بالا گفته شد کافی است: مثلا آنچه امیر اسکندری (ضمن سخنان یاد شده در بالا) درباره رابطه کیانوری و رادمنش می گوید، نشان می دهد که نشستهای کمیته مرکزی حزب توده بیش از آنکه به جلسات رهبری یک حزب سیاسی (حزب کمونیست؟! ) شباهت داشته باشد، فضای آشیانه و اهزنان راد داشته است. اومی گوید: «... وقتی راد منش (از مقام دبیر اولی) معزول شد کیانوری در گوش او گفت نمی دانی چقدر خوشحالم که ترا امروز اینطور زمین می بینم و راد منش تا آخر عمر این بی اخلاقی او را فراموش نکرد.» (۶) (توضیح داخل پرانتز زماست). و آقای باقرموضی از قول خود رادمنش



د رمورد همین قضیه برکناری ، داستان شگفت تری را بیان می کند : " . . . وقتی رفقا مرا  
 از دبیرکلی برکنارکردند ، یک ابلاغ هم برایم فرستادند که حتی از عضویت کمیته  
 مرکزی اخراج کرده بودند . من نامه ای به هونکرد دبیرکل حزب کمونیست آلمان نوشته  
 بودم و آنها هم سؤاله را بارفقای شوروی در میان گذاشته بودند ، همان روز کسه  
 یادداشتهای تورسید ، قرار بود آن حکم لغو بشود که اتفاقاً چند روز بعد هم ، رفقا  
 یک نامه برای من فرستادند که حکم اخراج از کمیته مرکزی را گان لمپکن کرده بودند . . . " (۷)  
 و اما سخنان اسکندری جنبه دیگری از واقعیت رهبران حزب توده را نشان می دهد . او  
 چنین می گوید : " . . . گلاویز که کُرد است و عضو کمیته مرکزی و الان در زندان است  
 یک روزد رلا بیهزیک پیش من آمده بود . به او گفتم آخرین سیاست چیست ، از این  
 افتضاح تر که دیگری شود . روزنامه ، که خمینی نامه شده ، من نمی دانم این دیگری  
 جور حزبی است . گفت خواهید دید . بهمین زودی خمینی ، کیانوری را خواهد خواست  
 و او را نخست وزیر خواهد کرد . . . " و باز در مورد یکی دیگری چنین می گوید : " . . . یکی  
 دیگر پورهرمزان است . آن بیچاره هم الان در زندان است . بنظرم آدم بدی نیست .  
 او کسی است که تعدادی از کتابها را ترجمه کرده است ، آدم کم فهمی هم نیست . . .  
 او هم یک روزد رلا بیهزیک پیش من آمد و طبق معمول بحثمان در گرفت . با او گفتم تو هم  
 عقیده ات این است که واقعا این اوضاع بالاخره به جایی می رسد ؟ و این زمانی بود  
 که روزنامه را هم بسته بودند . گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله می کنند .  
 شماها آخرچه فکری کرده اید ؟ گفت در دست است که الان دارند حمله می کنند و لسی  
 ما گمان نمی کنیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند . برسیدم چرا ؟ علتش چیست ؟  
 گفت نه دیگر ، بالاخره کار حساب دارد . اگر بخواهند چنین کاری بکنند ایران تجزیه  
 می شود . گفتم یعنی چه ؟ یعنی می گوئی اتحاد شوروی محض خاطر تومی آید به ایران  
 لشکر می کشد ، ایران تجزیه می شود یعنی چه ؟ اینطور به گله اینها فرو کرده بودند

که شوروی چنان پشت سرماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید می آید و همه تان را . . . . \* ( ۸ ) . اگر این گفته ها حقیقت داشته باشد ، ندامت دسته جمعی رهبران حزب توده در رزند انهای رژیم ولایت فقیه و شوهای تلویزیونی آنها هیچ جای شگفتی ندارد . در تشکیلاتی که بی حقیقتی و بی فضیلتی در رهبری آن این چنین حاکمیت داشته باشد ، بعید است کسی بتواند آرمانش را حفظ کند و برای دفاع از آن در برابر جوخه آتش بایستد . با چنین انحطاط اعتقادی ، اخلاقی و سیاسی ، ندامت رهبران حزب توده آنچنان طبیعی است که می توان با جرأت ، این قاعده را بدست داد گسه : مقاوم ترین رهبر حزب توده کسی است که دستگیر نشود و باشد . آنها که از ترکیب رهبری جدید حزب توده ( منتخب پلنوم هیجدهم ) اطلاع دارند ، می گویند اکثریت هیأت سیاسی آنراکسانی تشکیل می دهند که حتی در دوره انقلاب نیز حاضر نشدند — ایران بپایند باد رایران بمانند !

در باره عدم تأثیر پذیری حزب توده از یک پایه اجتماعی معین بحد کافسی صحبت کرده ایم ، اما آیا این بدان معناست که حزب توده فاقد پایه اجتماعی است ؟ گرچه حزب توده در موضع گیریهای خود از منافع سیاسی هیچ طبقه ای تبعیت نمی کند و مجموعه حرکات آنرا نمی توان با زتاب منافع یک طبقه اجتماعی معین تلقی کرد ، اما یلاتفرم سیاسی حزب توده که اساساً یک یلاتفرم رفرمیستی است در میان بخشی از قشرهای میانی جامعه ما پذیرش دارد . پایه اجتماعی حزب توده را باید در میان آن بخش از خرده بورژوازی جدید و حتی بورژوازی جدید جستجو کرد که در ریست ساله آخر رژیم آریامهری در نتیجه رونق اقتصاد نفتی به نان و نواهی رسیدند . اینها که همه چیزشان را مدیون فعالیت در رشته های " نان و آب دار " بخش دولتی و شاخه های ( مستقیم و غیر مستقیم ) وابسته به آن بودند ، از هر حرکت سیاسی تند وادیکال که احتمال خطری برای موقعیتشان در بر داشتند گریزانند . سازگاری ( کنفورمیسم )

با قدرت برتر، مشخصه اصلی این بخش است. در جریان انقلاب تا زمانی که سقوط رژیم شاهنشاهی هنوز قطعی نشد، این بخشهای سازگار و دگرخورد و بورژوازی و بسوزوازی جدید، نه در حرکات انقلابی مردم شرکت فعالی داشتند و نه هیچ گونه گرایش سیاسی نسبت به خمینی از خود نشان می دادند. اما به محض اینکه سقوط رژیم شاهنشاهی و رهبری بلا مانع خمینی قطعی شد، اینها شروع کردند به انطباق دادن خودشان با فضای جدید و کنار آمدن با قدرت سیاسی جدید. رهبری حزب توده نیز که بدلائل دیگر (یعنی بدلائل دیپلماتیک) با قطعی شدن سقوط رژیم شاهنشاهی و تشبیهت رهبری خمینی بر جنبش، درصد آشتی دادن "سوسیالیسم علمی" با "اسلام انقلابی" امام خمینی "برآمد" بود، پلاتفرم سیاسی ایده آلی برای این بخشهای سازگار خرد بورژوازی و بورژوازی جدید فراهم ساخت. انطباق پلاتفرم سیاسی حزب توده با منافع بخشهای سازگار خرد بورژوازی و بورژوازی دگرخورد، بورژوازی و بورژوازی جدید در دوره انقلاب، نقش بسیار مهمی در تحکیم و گسترش نفوذ اجتماعی حزب توده در سالهای اخیر داشته است. همین عامل در رکنان "اکثریت" سازمان فدائی بطرف حزب توده نیز بسیار موثر بوده است. زیرا بعد از پیروزی قیام بهمن، بخش قابل توجهی از این لایه های میانی سازگار بطرف سازمان فدائی گراشیدند. و هنگامیکه پوپولیسم ضد امپریالیستی سازمان فدائی، در مقابل خمینی و عوام فریبی های "ضد امپریالیستی" او به سرگیمه افتاد و "اکثریت" رهبری این سازمان را به سازش با خمینی سوق داد، نفوذ قابل توجه لایه های میانی سازگار در بین هواداران سازمان فدائی، تکیه گاه نیرومندی برای رهبران اپورتونیست "اکثریت" فراهم آورد و میان آنها و حزب توده یک پل ارتباطی ایجاد کرد. پس آنچه درباره پایه اجتماعی حزب توده می توان گفت بطور خلاصه چنین است: پلاتفرم سیاسی حزب توده در دوره انقلاب که بر اصل آشتی "سوسیالیسم علمی" و "اسلام انقلابی" امام خمینی استوار بوده، با منافع بخشهای سازگار

خود، بورژوازی جدید و بورژوازی جدید (که نان و آبشان در رگرو عنایات قدرت دولتی است) انطباق یافته است: یعنی در اختلاف "سوسیالیسم مقاطعه کاران" بسا "کومنیسم خط امام"!

اما این پایه اجتماعی، بنابه خصالت خود، توان درگیری حاد با قدرت دولتی را ندارد. بنابراین اگر رهبران حزب توده، شعار براندازیشان را علیه رژیم ولایت فقیه جدی بگیرند، قاعدتاً نباید از پایه اجتماعی حزب، انتظار لبیک داشته باشند. زیرا بخش سازگار لایه های میانی با اولین چراغ سبز از طرف جمهوری اسلامی، دویساره در مقابل آن به زانوی ادب خواهد نشست. این بخش ها اصیل ترین طرفداران سر معروف "استحاله" هستند که جمهوری اسلامی با اندکی اعتدال مزاج، می تواند آنها را بطرف خود بکشد. در نتیجه اگر رهبران حزب توده، بنابر لایحه پیمائیک، ناگزیر به درگیری با جمهوری اسلامی نباشند می توانند پیوندشان را با پایه ای که در دوره انقلاب بدست آورده اند حفظ کنند و گرنه، بحران و شکاف در پایه اجتماعی نیز اجتناب ناپذیر است.

اکنون باید دید حزب توده، و بطور کلی طیف توده ای، با رژیم جمهوری اسلامی چه می خواهد بکند و چه می تواند بکند؟ رژیم جمهوری اسلامی، حزب توده را تنها از لحاظ تشکیلاتی سرکوب نکرده، بلکه از لحاظ سیاسی و حتی برنامه های آنرا خلع سلاح کرده است. بسیاری از مفاهیم و معیارهای تحلیلی حزب توده (و همچنین چپ پوپولیست) در برخورد با رژیم جمهوری اسلامی، که به هیچ وجه یک دولت معمولی سرمایه داری نیست، تناقض و ناکارایی خود را نشان داده اند. جمهوری اسلامی، در ارزیابی با این مفاهیم و معیارهای توخالی و کلیشه ای، یک رژیم انقلابی است؛ این حکومت در نتیجه یک انقلاب توده ای و از طریق یک قیام مسلحانه به قدرت رسیده، قرارداد های اصلی نظامی، سیاسی و اقتصادی با قدرتهای امپریالیستی را ملغی کرده

و با امپریالیسم آمریکا آشکارا درگیر شده است ، اموال سرمایه داران و مالکان بزرگ  
مقرب در رژیم گذشته - یعنی اکثریت قاطع الیگارشی بورژوازی د وره شاهنشاهی -  
را مصادره کرده ، بانکها را ملی کرده ، بخش قابل توجهی از سران نظامی و کشوری رژیم  
گذشته را اعدام و زندانی کرده و اکثریت قاطع مهره‌های رژیم شاهنشاهی - سی  
د دستگاههای نظامی و بوروکراتیک دولتی را برکنار کرده ، دکنار ارتش کلاسیک - که  
فرماندهان آن تاحدود زیادی تصفیه شده‌اند - ارتش ویژه‌ای ( سپاه پاسداران انقلاب  
اسلامی ) را بوجود آورده که عناصر آن عمدتاً از لایه‌های تهیدست جامعه که در جریان  
انقلاب نقش فعالی داشته‌اند ، برخاسته‌اند ، همچنین یک نیروی شبه نظامی وسیع  
( بسیج مستضعفان ) را سازمان داده که عناصر آن عمدتاً از لایه‌های تهیدست تشکیل  
شده است . . . الی آخر . از این رو بر مبنای مفاهیم و معیارهای کلیشه‌ای و توخالی  
طیف توده‌ای ، د ر ارزیابی رژیم جمهوری اسلامی ، مسأله این نبود که آیا این دولت  
انقلابی است یا ارتجاعی و ضد انقلابی - انقلابی بودن آن مسلم تلقی می‌شود و اصلاً  
مورد بحث قرار نمی‌گرفت - بلکه بحث بر سر این بود که آیا این دولت انقلابی می‌تواند  
با همین رهبری موجود ، بطرف سوسیالیسم سمت گیری کند یا نه ؟ رهبران حزب توده  
د ریاسخ به این سوال معتقد بودند نه تنها جمهوری اسلامی با همین رهبری می‌تواند  
راه رشد غیر سرمایه داری در پیش بگیرد ، بلکه هم اکنون در چنین راهی قدم گذاشته  
است . مثلاً کیانوری د یکی از محتاطانه ترین پاسخهایش د ر این مورد ، چنین می‌گوید :  
\* . . البته به عقیده ما هنوز نمی‌توان گفت که راه رشد غیر سرمایه داری در پیش  
گرفته شده ، اما می‌توان گفت که این راه آغاز شده است " ! ( ۹ ) ( لازم به یاد آوری  
است که فدائیان کشتگری یکی از افتخارات فراموش نشدنی خود را د ر این می‌بینند که  
شق القمر کرده‌اند و با این تز رهبران حزب توده مخالفت نمود ه‌اند ! ) .

اما اینک که حزب توده ، و بطور کلی طیف توده‌ای ، از طرف جمهوری اسلامی

با تحقیر و ذلت رانده شده ، شعاع سرنگونی همین رژیم را می دهد و برای براندازی  
 آن ، نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه یعنی کارگران ، دهقانان ، خرد و پرور ژواری  
 شهری ، روشنفکران میهن پرست و مترقی و لایه های ازیورژواری متوسط و کوچک ( ۱۰ )  
 را به تشکیل همان " جبهه متحد خلقی " فرامی خواند که در پروژها همین رژیم و در دفاع  
 از آن می خواست تشکیل بد هد . و این در حالی است که رژیم جمهوری اسلامی ، بطور  
 کیفی تغییر نکرده است . از این رو ، اگر فاهیم و معیارهای حزب توده ، د پروز د ر  
 ارزیابی جمهوری اسلامی نا کار آ بود ه اند ، امروز نیز متناقض و نا کار آ هستند . اما  
 توده ایها که آماده پذیرش این حقیقت نیستند ( زیرا در آن صورت باید در تمام دستگاه  
 تحلیلی خود تجدید نظر کنند ) ناگزیرند بسیار بیشتر از گذشته ، واقعیات را وارونه  
 نشان دهند . زیرا آنجا که نمی شود حکومتی را که با معیارها و مفاهیم معینی د پروز  
 انقلابی ارزیابی کرد ه اند ، امروز ضد انقلابی بد اندند ، ناچاره هوام فریبی بیشتری  
 متوسل می شوند و رژیم و لایت فقیه را بطور تلویحی رژیمی وابسته به امپریالیسم قلمداد  
 می کنند . با این همه یک سوال اساسی همچنان بی پاسخ می ماند ، سوالی که سرگیجه  
 و بحران توده ایها را همچنان تشدید خواهد کرد و کل دستگاه تحلیلی آنها را با  
 آشفتگی خواهد کشانید : چگونه می شود برای سرنگونی یک حکومت ، جبهه ای با همان  
ترکیب طبقاتی تشکیل بد هید که د پروز د ر دفاع از آن و همراه آن تشکیل می داد بد ؟  
 چنین کاری فقط به معنای این می تواند باشد که حکومت مزبور ، در این مدت تمام نفوذ  
 خود را از دست داد ه است و د بگر هیچ پایه و حامی اجتماعی ندارد . اما آیا روحانیت  
 حاکم در همین د و سال گذشته همه نفوذ اجتماعی خود را از دست داده و د بگر هیچ  
 پایه و حامی اجتماعی ندارد ؟ چنین تصویری از رژیم و لایت فقیه می تواند فقط از  
 جانب کسانی برداخته شود که با بطور جدی به مبارزه با آن و سرنگونی آن  
 نمی اندیشند یا امروز مانوری د هند تا فرد اسر فرصت مناسب با آن کنار بیاهند .

اما حقیقت (حقیقتی که توده‌ها با اجرات پذیرش آن راندارند) این است که مفاهیم و معیارهای تحلیلی حزب توده متناقض تروتسکالی ترازانند که بتوان بوسیله آنها یک ارزیابی واقعی از ماهیت و مشخصات جمهوری اسلامی بدست داد. برای اثبات این ادعا کافی است مختصری در همین مفهوم "جبهه متحد خلق" که یکی از مفاهیم استراتژیک و برنامه‌ای حزب توده است، تأمل بکنیم. منظور حزب توده از این مفهوم، جبهه‌ای است که ستون فقرات آن را اساساً طبقه کارگر و دهقانان تشکیل می‌دهند. این جبهه برای مبارزه با سرمایه‌داران و مالکان بزرگ و قدرتمند امپریالیستی تشکیل می‌شود، از حمایت اردوگاه کشورهای سوسیالیستی برخوردار می‌گردد و می‌تواند تحولی بنیادی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها بوجود آورد. از نظر حزب توده این جبهه می‌تواند از محدوده سرمایه‌داری نیز فراتر برود و بطرف سوسیالیسم سمت‌گیری کند و این کار حتی بدون هرزمنی پرولتری نمی‌تواند انجام گیرد. البته این نکته اخیراً ظاهراً در "بیانیه مشترک . . ." (بیانیه جبهه خلق برای سرنگونی رژیم اسلامی، اردیبهشت ماه ۶۴) صراحتاً بیان نشده است. اما عدم صراحت به معنای چشم‌پوشی از تشناخته شده حزب توده در این مورد نیست. گمان‌آوری قبلاً درباره دلیل عدم صراحت در این مسأله چنین گفته است: " . . . ما در برنامه "جبهه متحد خلق" نامی از سمت‌گیری سوسیالیستی و راه رشد غیرسرمایه‌داری نبرده‌ایم. چرا باید در برنامه "جبهه متحد خلق" بر سر این بحث کنیم که شما با نام سوسیالیسم موافق هستید یا مخالف؟ مایه جای اینکه بگوییم سمت‌گیری سوسیالیستی یا راه رشد غیرسرمایه‌داری، گفتیم: مصادره کردن اموال تمام وابستگان به رژیم گذشته، تروتهای صنعتی، کشاورزی، مالی و غیره. اگر ما همین را عملی کنیم، در واقع چه کاری انجام می‌گیرد؟ من فکر می‌کنم که بخش عمده سرمایه‌داران ایران از بین می‌رود. ما با محتوی کار داریم نه با اسم آن. محتوای اساسی برای ما مهمتر

است تا اسم آن . اگر محتوی مطابق آن اسمی نیست که ما انتخاب کرده ایم ، فعلا بگذارد اسم دیگری داشته باشد . " ( ۱۱ ) برای اجتناب از تداخل مباحث و توجه روی مسأله مرکزی ، ما در این مقاله به ترشناخته شده حزب توده در باره راه رشد غیر سرمایه داری نمی پردازیم و فقط به این اشاره اکتفاء می کنیم که هر نوع فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری و سمت گیری بطرف سوسیالیسم بدون سرکردگی طبقه کارگر ناممکن است و این حقیقی است که تئوری مارکسیست - لنینیستی همیشه بر آن تأکید کرده و تجارب مکرر و زنده آن را تأیید کرده است . و ما در این مورد مواضعمان را قبلا بارها توضیح داده ایم .

اما ببینیم نقطه انحراف در "جبهه متحد خلق" حزب توده در کجاست . آنچه در "جبهه متحد خلق" مورد تأکید حزب توده می باشد ، فقط عبارتست از اتحاد نیروهای خلق . حزب توده دیگر با چگونگی این اتحاد کاری ندارد . مشکل اصلی از همین جا آغاز می گردد . برای روشن شدن مسئله ، توضیحی مختصر در باره تاکتیک "جبهه متحد خلق" ضرورت دارد .

مفهوم "جبهه متحد خلق" ساخته و پرداخته حزب توده نیست ، بلکه در جنبش جهانی کمونیستی سابقه ای طولانی دارد . لزوم ائتلاف پرولتاریا در مرحله د مکرراتیست انقلاب با بخشهای د مکررات سایر طبقات و اقشار غیر پرولتری ، از همان آغاز توسط مارکس و انگلس یاد آوری شده و در این مورد اصول راهنمای روشنی ارائه گردیده است . مثلا آنها در مانیفست کمونیست ، به لزوم ائتلاف کمونیستها با سایر احزاب پیشرو در مبارزه برای هدفهای د مکرراتیک اشاره کرده ، و بسته به اوضاع و احوال هر کشور ، در جایی ائتلاف با "سوسیال د مکرراتها" ، در جایی حمایت از "رادیکالها" ، طرفداران انقلاب ارضی ، و در جایی دیگر همکاری با بورژوازی را ( هنگامیکه در مقابلها با سلطنت مطلقه بشپوهای انقلابی عمل می کند ) توصیه کرده اند . ( ۱۳ ) لنین در راستای رهنمودهای



مارکس وانگلس به ضرورت ائتلاف پرولتاریا با دهقانان توجه ویژه‌ای می‌دادند و تحلیل همه جانبه‌ای از وضعیت دهقانان روسیه و ظرفیتهای انقلابی آنها بعمل آورد. بر مبنای این تحلیل، بلشویکها در کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه قطعنامه‌ای "در حمایت از جنبش دهقانی" به تصویب رساندند. در جریان انقلاب ۱۹۰۵، لنین با طرح شعار "دیکتاتوری انقلابی" - دموکراتیک کارگران و دهقانان "با صراحت هر چه بیشتر بر لزوم ائتلاف پرولتاریا با دهقانان برای به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک روسیه تأکید ورزید. (۱۴) مفهوم "دیکتاتوری انقلابی" - دموکراتیک کارگران و دهقانان در حقیقت بیانگر نوعی "جبهه متحد" می‌باشد. در انقلاب کبیراکتبر، حزب بلشویک با طرح شعار "همه قدرت به شوراهای ائتلاف پرولتاریا و دهقانان را بنحوی خلاق عملی ساخت. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و ایجاد نخستین دولت سوسیالیستی جهان، در کنگره دوم انترناسیونال کمونیست، لنین با ارائه تحلیل عمیق و روشنی از شرایط کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به ضرورت ائتلاف احزاب کمونیست با نیروهای پیشرو غیر پرولتری این کشورها در مبارزه علیه امپریالیسم و طبقات و نیروهای ارتجاعی حاکم، و برای رهائی ملی خلقهای مستعمره این کشورها، تأکید ورزید. (۱۵) و کنگره چهارم انترناسیونال کمونیست (دسامبر ۱۹۲۲) در راستای اصول بیان شده در کنگره دوم درباره مسئله ملی و مستعمراتی، صراحتاً شعار "جبهه واحد ضد امپریالیستی" را تدوین و اعلام کرد. تاکتیک "جبهه واحد ضد امپریالیستی" در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره شرق با تاکتیک "جبهه واحد کارگری" که در کشورهای سرمایه داری غرب طرح شده بود، ارتباط مستقیم داشت. اینها جنبه‌های مختلف تاکتیک واحدی بودند که برای سازماندهی هم‌مونی پرولتاریا در روند مبارزه انقلابی، از طرف انترناسیونال کمونیست اتخاذ شده بود. (۱۶) تاکتیک "جبهه متحد"، گرچه سالها نتوانست بنحوی خلاق و مؤثر بکار بسته شود، اما در نیمه اول سالهای ۱۹۳۰، در شرایطی که

سرمایه تعرض جدیدی را آغاز کرده بود، نازیها در آلمان به قدرت رسیدند (۱۹۳۳)، دیکتاتوری فاشیستی در ایتالیا خود را تثبیت کرده بود، بحران انقلابی در اسپانیا اوج می‌گرفت، و میلیتاریسم ژاپن به برده‌سازی ملل شرق آسیا پرداخته بود، باردیگر از طرف احزاب کمونیست بنحوی فعال مطرح گردید. در فرانسه حزب کمونیست این کشور، بعد از اقدام بموقع خود در برابر نقشه کودتای فاشیستی فوریه ۱۹۳۴، برای مقابله با تعرض فاشیسم، به سوسیالیستهای فرانسه پیشنهاد ائتلاف داد. اصطلاح "جبهه خلق" که ظاهرا برای نخستین بار در مارس ۱۹۳۵ از طرف موريس تورز، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه، بکارگرفته شد، در کنگره هفتم کمینترن (از ۲۵ ژوئیه تا ۲۰ اوت ۱۹۳۵) مقبولیت عمومی پیدا کرد. در این کنگره گئورگی دیمنتروف در گزارش اصلی، از احزاب کمونیست خواست که برای مقابله با تعرض فاشیسم به تشکیل "جبهه خلق" بپردازند و با سایر نیروهای ضد فاشیست ائتلاف کنند. (۱۷) "جبهه خلق" برای نخستین بار در سال ۱۹۳۵ در فرانسه تشکیل شد و پس از آن در سال ۱۹۳۶ در اسپانیا و شیلی، و در سال ۱۹۳۷ (بصورت جبهه ضد ژاپنی) در چین ایجاد گردید. در جریان جنگ دوم تاکتیک جبهه خلق تکامل بیشتری پیدا کرد، جنبش مقاومت در کشورهای تحت اشغال فاشیسم و در کشورهای بلوک فاشیستی شکل گرفت، و سازمانهای جبهه خلق، که تمام عناصر ضد فاشیسم را در خود گرد آورده بودند و مبارزه فعالی را علیه هیتلریها و فاشیستهای محلی انجام می‌دادند، تحت رهبری احزاب کمونیست در پاره‌ای کشورهای موجود آمدند. در جریان جنگ دوم جهانی و پس از آن، تاکتیک جبهه خلق در پاره‌ای از کشورهای اروپا و آسیا (آلبانی، بلغارستان، چکسلواکی، جمهوری دموکراتیک آلمان، مجارستان، لهستان، رومانی، یوگسلاوی، چین، جمهوری دموکراتیک خلق کره و ویتنام) در پیروزی انقلابات دموکراتیک توده‌ای و سوسیالیستی، نقش بسیار مهمی ایفا کرد. هم‌اکنون نیز تاکتیک جبهه خلق در پاره‌ای از کشورهای بحران انقلابی

گسترده‌های در آنها جریان دارد ، باشکال گوناگون عملاً بکار بسته می‌شود . ملاحظه کنین "جبهه دموکراتیک ملی" در فیلیپین ، "جبهه فارابوند امارتی" در السالوادور ، "جبهه متحد دموکراتیک" و حتی متحد ویدی "کنگره ملی آفریقا" در آفریقای جنوبی ، و "جنبش دموکراتیک خلق" در ریشلی ، علی‌رغم تفاوت‌های زیادی که به لحاظ شکل سازمانی ، درجه انضباط ، و ترکیب نیروها ، باهمد بگردارند ، در حقیقت نمونه‌هایی از جبهه خلق می‌باشند .

عنصر ثابت جبهه خلق را اساساً اتحاد طبقه کارگرو دهقانان ، یا خورد بورژوازی دموکرات تشکیل می‌دهد ، اما ترکیب دیگر نیروهای شرکت‌کننده در آن ، بسته به ساخت اقتصادی - اجتماعی این یا آن کشور و وظائف مقدم می‌که یک انقلاب معیشتی بعهده دارد ، متفاوت است . مثلاً در کشوری نیمه فئودالی مانند چین که بیرون‌افسندن اشغال‌گران زاپنی و انقلاب ارضی وظیفه مقدم جنبش انقلابی محسوب می‌شد ، بورژوازی ملی نیز علی‌رغم تزلزلها و تردیدهای آن می‌توانست در جبهه خلق شرکت داشته باشد ، در حالیکه در یک کشور سرمایه‌داری مانند شیلی امروز ، ائتلاف نسبتاً پایدار طبقه کارگر باهیچیک از بخشهای بورژوازی ، در برابر رژیم دیکتاتوری پینوشه ممکن نیست .

بانگاهی به تجربه همه مواردی که تاکتیک "جبهه متحد" بکار بسته شده ، میتوان نتیجه گرفت که هر جا که این تاکتیک پیروزیهای برجسته‌ای ببار آورده ، حزب کمونیست با نفوذ و پرتحرکی وجود داشته است . بعبارت دیگر همه تجارب جنبش جهانی کمونیستی نشان می‌دهد که اتحاد خلق ، بدون یک حزب نیرومند پروولتری که در میان طبقه کارگرو سایر زحمتکشان پایگاه محکمی داشته باشد ، بخودی خود نمیتواند نتایج مهمی ببار آورد . این حقیقتی است که تدوین‌کنندگان سیاست "جبهه واحد" از همان آغاز به آن توجه داشته‌اند . مثلاً کنگره چهارم کمیتن که برای اولین بار تاکتیک "جبهه واحد ضد امپریالیستی" را مطرح کرده ، یادآوری می‌کند که : "جنبش کارگران کشورهای مستعمره و

نیمه مستعمره بایستی قبل از هر چیز برای خود موقعیت یک‌عامل انقلابی مستقل را در کل جبهه ضد امپریالیستی کسب کند. تنها هنگامی که اهمیت آن بمشابه یک‌عامل مستقل شناخته شد و استقلال سیاسی آن تأمین گردید، توافقیهای موقتی با دموکراسی بورژوازی مجاز و ضروری است. " ( ۱۸ ) و همچنین کنگره هفتم کمینترن، جبهه واحد کارگری را پایه جبهه خلق می‌داند: "د تلاش برای متحد ساختن مبارزه دهقانان زحمتکش، خرد بورژوازی شهری، و توده‌های زحمتکش ملیت‌های ستمدیده در زیر رهبری پرولتاریا، کمونیست‌ها باید بر پایه جبهه واحد کارگری، به ایجاد جبهه خلق ضد فاشیست‌ها گسترده‌ای مبادرت کنند، و از همه خواستهای مشخص این بخش‌های زحمتکش که با منافع اساسی پرولتاریا هم‌خوانی دارند، حمایت کنند. " ( ۱۹ ) و دی‌بی‌تروف در گزارش معروف خود به کنگره هفتم، در مورد هر نوع بی‌توجهی به رابطه جبهه متحد کارگری و جبهه متحد خلق، شدیداً اشد آرمی دهد. ( ۲۰ ) حزبی که در میان طبقه کارگر و همچنین اقشار زحمتکش نفوذ و پایگاه محکمی نداشته باشد و بنا بر این از طریق پایه توده‌های خود نتواند بر کلیت نیروهای "خلق" فشار بیاورد، نمی‌تواند بر اتحاد نیروهای خلق "تأثیر قابل توجهی بگذارد و آنها را در جهت مطلوب به حرکت درآورد. اگر حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۳۴ نتوانست بر تزلزل حزب سوسیالیست فائق بیاید و تاکتیک "جبهه خلق" را بر آن تحمیل کند و تعرض فاشیست‌های فرانسه را دفع کند، بخاطر آن بود که در نیمه دوم سالهای ۲۰ توانسته بود نفوذ و پایه خود را در میان طبقه کارگر محکم کند و از آن طریق اهرمی نیرومند را اختیار داشته باشد. اگر حزب کمونیست چین نتوانست از سال ۱۹۳۵ بپس، علی‌رغم تمام کارشکنی‌های رهبران کومین‌تانگ، شعار جبهه متحد را در جنگ ملی ضد ژاپنی پیروزمندانه بکارگیرد، بخاطر آن بود که قبلاً در صحنه پیکارهای سیاسی، واقعه "عامل انقلابی مستقلی" تبدیل شده بود، و جنگ‌های انقلابی توده‌های میلیونی دهقانان را رهبری کرد و در میان آنها پایگاه‌های توده‌ای

بسیار مستحکمی داشت. اگر حزب کمونیست ویتنام توانست همدردی و دره مقاومت اول (آزادی شمال) و همدردی و دره مقاومت دوم (آزادی جنوب) جنبه ضد امپریالیستی گسترده‌ای از نیروهای خلق تشکیل دهد، بخاطر آن بود که از همان آغاز مبارزه رهاستی بخش علیه امپریالیسم، در میان کارگران و دهقانان نفوذ بی‌همتایی داشت. و همین طوار است سایر تجربه‌های موفق. خلاصه اینکه بانگاهی به تجارب جنبش کمونیستی میتوان نتیجه گرفت که تا زمانیکه کمونیست‌ها نفوذ توده‌ای و پایه‌های محکم و مشکلی در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکشان نداشته باشند، صرفاً از طریق پیوستن به اتحادی از نیروهای "خلق" نمی‌توانند در تعیین مسیر حرکت جامعه نقش مهمی داشته باشند.

با توجه به توضیح فوق روشن است که نقطه انحراف را نباید در مفهوم "جنبه متحد خلق" جستجو کرد. زیرا همان‌طور که گفته شد، در جنبش جهانی کمونیستی پشت این مفهوم تجربه‌های زیادی خوابیده است. جنبه متحد خلق شکلی از سازماندهی هم‌مونیستی پرولتاریاست، شکلی است از سازماندهی توده‌های وسیع مردم حول رهبری طبقه کارگر. انحراف، در درک اپورتونیستی حزب توده از مفهوم جنبه متحد خلق نهفته است. حزب توده این مفهوم را پوششی برای خط مشی اپورتونیستی خود قرار داده است تا پشت آن بیگانگی خود با طبقه کارگر و بی‌اعتقادیش به رسالت رهایی‌بخش این طبقه را پوشیده بدارد. همان‌طور که در بالا گفته شد، جنبه متحد خلق برای حزب توده فقط بمعنای اتحاد نیروهای "خلق" است، چگونگی این اتحاد دیگر مطرح نیست. بنابراین از نقطه نظر حزب توده میان جنبه متحد خلق و هم‌مونی پرولتاریا ارتباط مستقیمی وجود ندارد.

حزب توده در همین دهه ساله گذشته، سه دوره از "کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک" خواسته است که برای ایجاد "جنبه واحد" متحد شوند. در واول در پانزدهم پانزدهم کمیته مرکزی (سال ۱۳۵۴) و برای واژگون کردن رژیم فرستاد سلطنتی، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه‌داران بزرگ و زمین‌داران بزرگ و انتقال قدرت

حاکمه . . . ، دوردوم بعد از انقلاب ، د ریلنوم شانزدهم ( بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ ) و پلنوم هفدهم ( فروردین ۱۳۶۰ ) برای حمایت از رژیم خمینی ، د ورسسوم در اردیبهشت ۱۳۶۴ ( بهمهراه کمیته مرکزی اکثریت ) برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی .  
 ود رهیب یک از این سه دوره ، نه تنها سا زماندهی هژمونی طبقه کارگردهف سمت دهندۀ طرحهای "جبهه خلق" حزب توده نبوده ، بلکه حتی مبارزات روزمره کارگران نیز مورد توجه ویژه این طرحها نبوده است . د رهرسه دوره ، حزب توده یک باصطلاح "تحلیل مشخص" از آرایش طبقاتی جامعه نیز عرضه داشته ، و حتی بفراخور موقعیت د رهبریک از این تحلیلهای مشخص " برای ادای احترام به طبقه کارگر نیز بنحوی کلاه از سر برداشته ، اما همیشه نشان داده است که اتحاد ضد امپریالیستی نیروهای مختلف را استراتژی خود تلقی می کند ، نه تاکتیکی برای سا زماندهی اراده انقلابی طبقه کارگر . د رحالیکسه کمونیستها همیشه "جبهه خلق" راهمچون تاکتیکی د ر راستای سا زماندهی هژمونی پرولتاریا نگریسته اند . شلاکتگره چهارم کمینترن ، هدف "جبهه متحد ضد امپریالیستی" راحتی د رکشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، چنین توصیف می کند :  
 د رست همانطور که شعارجبهه متحد کارگری د ر غرب به افشاخیانیت سوسیال د مکراسی به منافع کارگران خدمت کرده و همچنان خدمت می کند ، همانطور نیز شعارجبهه متحد ضد امپریالیستی به افشاخیزلزل گروههای گوناگون بورژوا - ناسیونالیست کمسک خواهد کرد . این شعارهمچنین تکامل اراده انقلابی و روشنی آگاهی طبقاتی توده های زحمتکش را تقویت خواهد کرد و آنها را د ر صفوف مقدم کسانی قرار خواهد داد که نه تنها علیه امپریالیسم ، بلکه همنچنین علیه بقایای فئودالیسم می جنگند . " باز د ر همان سند یاد آوری می شود که "د رحالیکه ملی گرایان بورژوا ، جنبش کارگری را از زاویه اهمیت آن برای پیروزی خود شان می نگرند ، پرولتاریای بین المللی ، جنبش جوان کارگری شرق را د ر پرتو آینده انقلابی آن ارزیابی می کند . " صلاخره اهمیت هژمونی پرولتاریا را د ر انقلاب ملی

مستعمرات چنین توضیح می‌دهد: «وظائف عینی انقلاب مستعمراتی از محدود و ده‌های  
 دموکراسی بورژوازی فراتر می‌رود، صرفاً باین دلیل که پیروزی قطعی این انقلاب باسلطه  
امپریالیسم جهانی ناسازگار است. نخست بورژوازی و روشنفکران بومی مدافعان  
 جنبشهای انقلابی مستعمراتی هستند، اما هر قدر که پرولتاریا وتوده‌های نیمه پرولتاریا  
 دهنانی به جنبش کشیده می‌شوند، عناصر بورژوا و بورژوا - ملاکبه نسبتی که منافع  
 اجتماعی طبقات پائین مردم پیش رانده می‌شوند، شروع به رویگردانی از جنبش می‌کنند.  
 مبارزه‌ای طولانی پیش روی پرولتاریای جوان مستعمرات قرار دارد، مبارزه‌ای که یک دوره  
 تاریخی کامل را در بر می‌گیرد، علیه بهره‌کشی امپریالیستی و طبقات حاکم خودی که  
 می‌کوشند تمام امتیازات تکامل صنعتی و فرهنگی را در انحصار خود در آورند، در حالیکه  
 توده‌های وسیع زحمتکش را با تمام نیرو و شرایط "ماقبل تاریخ" پیشین شان نگه می‌دارند. این  
مبارزه برای نفوذ بر توده‌های دهقان بایستی برای پرولتاریای بومی همچون آموزش نقش رهبری  
سیاسی باشد، تنها هنگامیکه آنها بتوانند این کار را انجام دهند و نزدیک‌ترین اقلیت را  
 اجتماعی بخودشان راتحت نفوذ خویش در آورند، خواهند توانست به مقابله با دموکراسی  
 بورژوازی برخیزند که در شرایط موجود در شرق عقب مانده خصلتی بمراتب ریاکارانه تر  
 از غرب دارد. " ( ۲۱ ) در مورد همین اهمیت و ضرورت سازماندهی هژمونی پرولتاریا بر  
 توده‌های زحمتکش مردم، حتی در سرزمینهای عقب مانده شرق، لنین در سخنان خود  
 خطاب به دومیکنگه سازمانهای کمونیست خلقهای شرق، چنین تأکید می‌کند: "... ما  
 باید در ویابیم که گذار به کمونیسم نمی‌تواند تنها بوسیله پیشاهنگ انجام گیرد. مسأله  
 مهارتست از برانگیختن توده‌های زحمتکش، صرفنظر از سطحی که به آن دست یافته‌اند، به  
 فعالیت انقلابی، به اقدام مستقل، به سازماندهی، برگرداندن نظریه حقیقی کمونیستی،  
 که برای کمونیستهای کشورهای پیشرفته تر بوده، بزبان هر خلقی، انجام دادن آن وظایف  
 عملی که بایستی بلافاصله انجام گیرد، و پیوستن به پرولترهای سایر کشورهای رنک‌بیکار مشترک!

اوها اشاره به تجربه پرولتاریای روسیه، به کمونیستهای شرق یاد آوری می کند که سا زماند هی  
 هژمونی پرولتاریا حتی در سرزمینهای عقب مانده شرق نیزه تنها ممکن بلکه برای رهائیسی  
 زحمتکشان واقعا ضروری است: "غالب خلقهای شرق در وضعی بد ترا ز عقب مانده ترین  
 کشور اروپا - یعنی روسیه - قرار آرند. اما در مبارزه ماعلیه بقایای فئودالیسم و سرمایه -  
 داری، ما موفق شدیم دهقانان و کارگران روسیه را متحد سازیم، و بدلیل اتحاد دهقانان و کارگر  
 علیه سرمایه داری و فئودالیسم بود که پیروزی ما چنین آسان صورت گرفت. در اینجاست ما  
 با خلقهای شرق اهمیت ویژه ای پیدا می کند، زیرا اکثریت خلقهای شرق نمایندگان نمونه  
 زحمتکشان هستند - نه کارگرانی که از مکتب کارخانه های سرمایه داری گذشته اند، بلکه  
 نمایندگان نمونه توده های زحمتکش و استثمار شده دهقانی که قربانی ستم قرون وسطایی  
 هستند. انقلاب روسیه نشان داد که کارگران چگونه بعد از شکست دادن سرمایه داری  
 و متحد شدن با توده وسیع ویرانکننده دهقانان زحمتکش، پیروز شدند علیه ستم قرون  
 وسطایی برخاستند. جمهوری شوروی ما اکنون باید تمام خلقهای در حال بیداری  
 شرق را گرد آورد و همراه با آنها بیکار علیه امپریالیسم بین المللی را انجام دهد." (۲۲)  
 کافی است این درک از اتحاد نیروهای خلق با درک حزب توده را ز این اتحاد مقایسه شود  
 تا بی اعتقادی حزب توده به نقش رهائی بخش طبقه کارگر معلوم گردد.

حزب توده معمولا هر بحث مربوط به هژمونی پرولتاریا را به مضحکه ای تبدیل  
 می کند و آنگاه با زست نصیحتگوی با تجربه ای، خطاب به نیروهای بقول خود، "چپ رو"  
 می گوید: هژمونی پرولتاریا در تعیین سرنوشت انقلاب نقش بسیار مهمی دارد اما اختلاف  
 با نیروهای غیر پرولتری را نمی توان باین شروط کرد که آنها رهبری حزب پرولتاریا را  
 بپذیرند. لیکن مسأله هژمونی پرولتاریا که یکی از مسائل اساسی و سرنوشت ساز جنبش  
 کارگری است، با این مضحکه سازی اپورتونیستی و غیر شرافتمندانه لوذ شدنی نیست.  
 هژمونی پرولتاریا پذیرش رهبری حزب کمونیست از سوی سایر احزاب مترقی نیست.



چنین پذیرشی فالبانه عملی است و نه مفید. عملی نیست زیرا در عرصه همکاری سیاسی کمتر اتفاق می افتد که یک حزب سیاسی — مخصوصا اگر پایه اجتماعی محکمی داشته باشد — بطور رسمی بر رهبری یک حزب سیاسی دیگر گردن بگذارد و بعد نباله روان تبدیل شود. مفید نیست زیرا اگر یک حزب کمونیست نتواند توده های وسیع کارگران و زحمتکشان را بسه اقدام مستقل برانگیزاند، مسلما پذیرش رهبری آن از طرف احزاب دیگر، بخودی خود گوهی از کار او خواهد گشود. چه فایده که یک حزب کمونیست بجای سازماندهی اراده انقلابی توده های زحمتکش، علم و کتل را ببندد از دوا از طرف متحدان در ماند و ترا زخودش، مثلا "نیروی محوری مقاومت عادلانه مردم" نامیده شود! هژمونی پرولتاریا (به بیان لنین که در بالا نقل کردیم) عبارتست از برانگیختن وسیع ترین توده های زحمتکش — فعالیت انقلابی، به اقدام مستقل و به سازماندهی. یعنی گرد آوردن همه لگد مال شدگان حول طبقه ای که رهائی اش در گرو پایان یافتن بهره کشی انسان از انسان است و می تواند منظم ترین و پیگیرترین پیکار علیه بیدادگری، بهره کشی و تاریک اندیشی را بانجام رساند. چنین چیزی البته با قرار و مدار است آمدنی نیست، بلکه تنها با کار و تلاش و پیکار و خلاق در اعماق بعمل می آید. بنابراین هژمونی پرولتاریا مفهوم هدایت کننده فعالیت کمونیست هاست که در هیچ گام مبارزه انقلابی نباید کنار گذاشته شود. از جمله هرائتلاف و اتحاد کمونیستها با نیروهای دیگر حتما باید در راستای مبارزه برای هژمونی پرولتاریا صورت بگیرد و قوت و ضعف هرائتلاف و اتحادی در این راستا باید ارزیابی شود. از این رو در یک ائتلاف معین مهمترین مسأله از نظر کمونیستها این نیست که آیا قوی تر از دیگرانند یا ضعیف تر از آنها، بلکه مهمترین مسأله این است که آیا این ائتلاف در جهت هژمونی پرولتاریاست یا نه. در نتیجه برای کمونیستها ارزش هرائتلافی از نیروهای خلق، تابعی است از رابطه آن با هژمونی پرولتاریا. و این با رهائی خلق تناقض ندارد زیرا رهائی واقعی و قطعی توده های زحمتکش و ستند بد هتتها از طریق

مبارزه انقلابی آنها حول رهبری پرولتاریا امکان پذیر است .

حزب توده ائتلاف با نیروهای غیر پرولتاری را تابعی از رابطه آن با هژمونی پرولتاریا تلقی نمی کند، بلکه اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی را بنیاد خود قرار می دهد . از این روی برای حزب توده مفهوم "خلق" تابعی از مفهوم طبقه کارگر نیست، و "جبهه متحد خلق" تاکتیکی برای سازماندهی هژمونی پرولتاریا در میان توده های زحمتکش نیست . بنابراین اگر کمینترن تأکید دارد که "جبهه متحد کارگری" پایه "جبهه متحد خلق" است، حزب توده فارغ از عالم و آدم به اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی می چسبد و این ترتیب عملاً مفهوم "خلق" را پایه استراتژی خود تلقی می کند و نه مفهوم "طبقه" را . و این همه را با توسل به خصالت ملی و مکراتیک "انقلاب ایران توجیه و رواست و درست می کند . مثلاً در همین رابطه ، بیست سال پیش چنین می گوید : "سیاست حزب ما در مورد اتحاد با سایر نیروهای ملیست نه تاکتیک است و نگذرد . . . این اتحاد نه فقط برای استقرار حکومت ملی بلکه برای ساختن جامعه نوین آید هم ضرور است . بنابراین سیاست حزب ما و هر نیروی خردمند و واقع بین جز مبارزه برای تحقق این اتحاد ضروری و طولانی نمی تواند باشد . این سیاست یکی از اجزای اصلی استراتژی حزب توده ایران در راه انقلاب ملی و دموکراتیک است . " ( ۲۳ ) و بر سر همین "اتحاد استراتژیک" با "نیروهای ملی" بوده که چهار سال پیش بقیه فدائیان طرفدار کشتن گروا چسبیده بود که آیا حمایتشان از خط امام خمینی یک حمایت "قاطع" تاکتیکی است یا خصالت استراتژیک دارد ؟ آیا نیا ز گروهی است یا از مصالح انقلاب . . . ناشی شده . . . " حزب توده و اکثریتی های طرفدار نگهدار ، هم اکنون نیز در نوشته های شان اعلام می کنند که همراه "نیروهای ملی" می خواهند "جبهه متحد خلق" تشکیل دهند و با یک انقلاب "دموکراتیک و ملی" رژیم خمینی را سرنگون کنند و همچنان همراه "نیروهای ملی" ، سمگیری سوسیالیستی انجام دهند . مسلم است که اتحاد استراتژیک نیروهای ضد امپریالیست ، یک اتحاد بورژوازی است . یعنی اتحادی است

برپایهٔ پلاتفرم بورژوازی . بنابراین ربطی به کمونیسم و طبقه کارگوند ارد . کافی است  
حزب توده خلط مبحث خود را در بارهٔ توان سمنگیری سوسیالیستی این اتحاد ضد  
امپریالیستی کنار بگذارد ، تا ماهیت بورژوا - لیبرالی آن با صراحت بیشتری خود را نشان  
بدهد . اما حزب توده به این خلط مبحث نیاز ندارد ، زیرا ناگزیر است خود را حزب  
کمونیست و حزب تراز نوین طبقه کارگرایران " جا بزند .

اماد رکنوری مثل ایران که در نتیجه گسترش شیوه تولید سرمایه داری ، شیوه های  
تولید پیش سرمایه داری تقریباً بطور کامل در هم شکسته اند و توده های وسیع خانه خراب  
از مناسبات تولید سنتی کنده شده اند بی آنکه بتوانند در تولید سرمایه داری بنجس  
قراریافته ای جذب شوند ، مهمترین مسأله این است که اتحاد نیروهای ضد امپریالیست  
اگر برگرد طبقه کارگر شکل نگیرد ، بخودی خود نه تنها ضامن پیروزی قطعی انقلاب  
نیست ، بلکه می تواند اتحاد سرد رگمی باشد که در عمل تحت سیطره نیروهای ارتجاعی  
و تاریک اندیش قرار گیرد و به سرکوب و شکست انقلاب بیانجامد . تجربه ایران در هفت  
سال گذشته ، این حقیقت را به اثبات رسانده است . رژیم ولایت فقیه دبقبا با استفاده  
( یا بهتر بگوئیم ، با سوء استفاده ) از شعارهای ضد امپریالیستی بود که توانست جنبش  
توده های لگد مال شده را به بیراهه بکشاند و تمام تشکلهای پیشرو مردم و همچنین همه  
سازمانهای سیاسی مخالف خود را سرکوب کند . چرا ؟ حزب توده و ملحقات آن به این  
سؤال پاسخ روشنی نمی دهند و نمی توانند بدهند . زیرا هر پاسخ روشن باین سؤال ،  
بنیاد دستگاه تحلیلی آنها را بهم خواهد ریخت . کسی که باین دستگاه تحلیلی  
وفاد ارمی ماند ، نمی تواند به روند حوادثی که از قیام بهمن باینسو در کشور ما جریان دارد  
جز " تعمیق انقلاب " عنوان دیگری بدهد . زیرا با پیروزی قیام بهمن ، سلطنت پهلوی و  
بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم از قدرت سیاسی رانده شد و قدرت بدست  
نیروهائی افتاد که به لحاظ طبقاتی جزو نیروهای " جنبه متحد خلق " حزب توده به حساب

می آیند و به لحاظ سیاسی نیز اکثر خواسته های محوری "جبهه متحد خلق" حزب توده را عملی ساختند . بهمین دلیل هم بوده که توده ایها خود بارها از واقعیت یافتن جبههٔ خلق در عمل سخن می گفتند . ( ۲۴ ) اما اکنون توده ایها خود از دست جمهوری اسلامی به فغان آمد ه اند و ناگزیر شده اند سرنگونیش را بخواهند ، بی آنکه بروشنی بگویند چرا حکومتی را که انقلابی می دانستند ، اینک ارتجاعی می خوانند در حالیکه این حکومت در این فاصله نه به لحاظ پایه طبقاتی و نه به لحاظ پلاتفرم سیاسی و جهت گیریهای عملی ، بطور کیفی دگرگون نشده است . توده ایها در ورهٔ حمایتشان از جمهوری اسلامی ، با تناقض کمتری روبرو بودند تا امروزه . زیرا در آن دوره باتکلیف برخصلت باصطلاح "ضد امپریالیستی" رژیم و غلبه عنصر خرد بورژوازی در پایهٔ آن ، راحت تر می توانستند بر سر خود شان کلاه بگذارند و با وفاداری به دستگاه تحلیلی شان همکاری با جمهوری اسلامی را توجیه کنند . اما امروزه تنها مجبورند سرنگونی همان رژیم "ضد امپریالیست" را بخواهند ، نه تنها مجبورند واقعیت های مربوط به دشمنی قدرتهای امپریالیستی و بویژه امپریالیسم آمریکا با این رژیم و همچنین غلبهٔ عنصر خرد بورژوازی در پایهٔ آن را انکار کنند و بنحو ضمنی آنرا حکومت بورژوازی و زمین داران و متحد امپریالیسم قلمداد کنند ، بلکه مهم تر از همه ، مجبورند بر بنیاد همان دستگاه تحلیلی ، "جبهه متحد خلق" جدیدی با همان ترکیب طبقاتی و پلاتفرم سیاسی سابق تشکیل بدهند ، اما این بار نه برای همکاری با رژیم و لایحه فقیه بلکه برای سرنگونی آن ! طیف توده ای اکنون واقعا به منطق معروف "طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد" رانده شده است ؛ حال که نتوانستیم با جمهوری اسلامی همکاری کنیم ، پس باید سرنگونش سازیم !

طیف توده ای برای خلاص شدن از چنگ این تناقض تلاشی کننده ، در راه بیشتر پیش روی خود ندارد ، یا باید ماهیت بورژوازی - رفربستی برنامهٔ خود را هر چه میسرتر کند و آشفته گویی های مربوط به مبارزهٔ "ضد امپریالیستی" و "سمت گیری سوسیالیستی" را بالکل

کنار بگذارد، یا باید به ماهیت کاملاً اپورتونیستی برنامه ود ستگاه تحلیلی خود اعتراف کند و آنرا کنار بگذارد و به خط کمونیستی گردن بگذارد. اما در پیش گرفتن هیچ یک از این دو راه برای طیف توده‌های کارآسانی نیست. در زیر به چرایی این مشکل می‌پردازیم. اما پیش از آن باید نشان دهیم که دستگاه تحلیلی و طوح "جبهه متحد خلق" حزب توده، چگونه این حزب را به بحران می‌کشاند.

در کشور ما شیوه تولید سرمایه‌داری، نه تنها مدتهاست که مسلط شده، بلکه شیوه‌های تولید پیش سرمایه‌داری را تقریباً بطور کامل درهم شکسته است. مناسبات ارباب - رعیتی مدتهاست که در اقتصاد ایران وزن مهمی ندارد و جز در رباره‌ای مناطق حاشیه‌ای، تقریباً از بین رفته است. گرچه دهقانان ایران هنوز نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند ولی آنچه آنها را به فلاکت و خانه خرابی فریاد می‌کشاند عمدتاً بزرگ مالکی و بقایای مناسبات پیش سرمایه‌داری نیست، بلکه اساساً همین شیوه تولید سرمایه‌داری مسلط موجود است که با تناقضات و از هم گسستگی ویژه‌اش کشاورزی دهقانی را به ویرانی سوق می‌دهد. از این رو باید درهم شکستن بزرگ مالکی موجود در زمینهای کشاورزی و حذف کامل بقایای مناسبات پیش سرمایه‌داری در روستا، در فلاکت و خانه خرابی اکثریت قاطع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین بهبود در روستا توجیهی حاصل نخواهد شد. به همین دلیل است که در بیست سال گذشته، دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین بجای آنکه برای بدست آوردن زمین به نظام ارضی موجود فشار بیاورند، سیل آسایه شهرها هجوم آورده‌اند و در طول این مدت، بخصوص در ریانزده ساله اخیر، جنبش دهقانی در کشور ما، در مقایسه با جنبش توده‌های تهیدستان شهری، واقعاً قابل توجه نبوده است. نتیجه اینکه: اولاً، اکثریت قاطع "جمعیت فعال" ایران را کسانی تشکیل می‌دهند که عمدتاً از طریق فروش نیروی کارشان زندگی می‌کنند. و اینها عبارتند از کارگران، نیمه کارگران، و حقوق بگیران بخش دولتی و خصوصی. که اکثریت

گروه سوم را نیز کارمندان جزء تشکیل می دهند. البته نسبت کارگران صنعتی نسبت به کل تعداد کارگران بنحوی چشمگیری پایین است، و همچنین نسبت نیمه پرولترها به کارگران بسیار بالاست. اما در عین حال جای هیچگونه تردیدی نیست که پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهر و روستا، بزرگترین نسبت را در کل جمعیت فعال کشور تشکیل می دهند. ثانیاً، قانون اصلی پیکارهای طبقاتی در ایران، جز در پاره‌ای مناطق ملی و حاشیه‌ای، شهرها هستند و نه روستاها. و در شهرها نیز بیش از همه تهدید ستان و کارگرانند که بطور دائم نظام اقتصادی و سیاسی موجود را زیر حمله قرار می دهند. در هفنانان بی زمین و کم زمین با مهاجرت سیل آسای خود به شهرها، نظام موجود را بیش از روستاها در شهرها زیر حمله می گیرند. ثالثاً، هیچ بخشی از بورژوازی ایران حاضر نمی شود برای ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در نظام اقتصادی و سیاسی موجود ایران در کنار کارگران و تهدید ستان و در هفنانان قرار گیرد. زیرا با ترکیب طبقاتی کنونی ایران هر جنبش گسترده و مستقل توده‌ای، وقتی برآه بیفتد، بسرعت شرایط عمومی انباشت سرمایه را به مخاطره می اندازد.

در کنار این ملاحظات اساسی مربوط به ساخت طبقاتی جامعه ایران، ملاحظاتی مهم دیگری نیز وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد: اول اینکه، درآمد نفتی در اقتصاد ایران نقش بسیار مهمی دارد. و این علاوه بر تأثیرات گسترده در زمینه‌های مختلف، به دولت امکان می دهد که نسبتاً مستقل از کل جامعه، تکیه‌گاه مالی مطمئنی داشته باشد، و با استفاده از آن، تکیه‌گاه اجتماعی موجب خوری برای خود فراهم کند. دوم اینکه، سرمایه داری دولتی در اقتصاد ایران نقش بسیار مهمی دارد، این نقش بعد از انقلاب بشدت تقویت شده، در نتیجه مسائل اقتصادی پیوند بیواسطه‌ای با مسائل سیاسی می یابد و در مقابل مبارزات اقتصادی، مردم مستقیماً خود را در برابر دولت می بینند. سوم اینکه، حکومت جمهوری اسلامی رژیم بنا پارتنیستی است که موجود پتشی

را مد بین تعداد لی فرسایند ه د رجنک طبقاتی است ، و روحانیت د رراس قد رت نشسته ود ستگاه مذهب راد رد ستگاه د ولت ادغام کرده ، ود رنتیجه مانورهای د اثم میان طبقات ، قطبی ترشد ن صف بند بیهای طبقاتی رامختل می کند . چهارم اینکه ، جمهوری اسلامی به لحاظ سیاسی حکومتی است مستقل از وابستگی به قدرتهای امپریالیستی ود عین حال که یکسیاست بین المللی کا ملا ضد کمونیستی راد نبال می کند ، باقدرتهای امپریالیستی ، بویژه با امپریالیسم آمریکا ، د رگیری د اثمی د ارد .

باتوجه به ملاحظات اساسی فوق ، طرح "جبهه متحد خلق" حزب توده در شرایط ایران نه تنها اتحاد انقلابی مردم راتأمین نمی کند ، بلکه طرحی است که یکبار د یگرمی تواند موافق فاجعه باری بوجود آورد . زیرا اولاً اتحاد طبقه کارگر راپایه اتحاد انقلابی طبقات واقشارخلق قرار نمی دهد . ومعلوم نمی کند که د رایران کدام طبقه است که می تواند ستون اصلی انقلاب باشد . حقیقت این است که توده ا بهیعالی رغم تظاهرات د اثمی شان به پای بندی به تحلیل طبقاتی ، تحلیل طبقاتی مشخصی از جامعه ایران ندارند و نمی خواهند داشته باشند . وظیفه هر تحلیل طبقاتی از جامعه ایران پیش از هر چیز د یگر این است که معلوم کند کدام طبقه اجتماعی نیروی اصلی انقلاب می باشد . و حزب توده باتوسل به ضرورت تشکیل اتحادی وسیع از نیروهای "خلق" از این مسأله اساسی د اثم اطفره می رود . د رکشوری که مناسبات تولیدی مسلط سرمایه داری است واكثریت جمعیت آن برای گذراندن زندگی ناگزیر است بنحوی نیروی کار خود را بفروشد یا برای فروش آن ، ویلان وسرگردان سر باین سو وآن سو بگذارد ، مسلم است که طبقه کارگر ستون فقرات اصلی انقلاب راتشکیل می دهد . بنابراین د رجه موفقیت جنبش انقلابی توده هاد رکشور ما مستقیماً به د رجه اتحاد وسازمان یافتگی طبقه کارگر بستگی د ارد . از این گذشته ، د رکشور ما لایه های وسیع خانه خراب وتهدید ست د ر شهرووروستا ، وبخصوص د ر شهروهای بزرگ ، زیر فشار شرایط فلاکت بار زندگی د اثم به شورش کشیده

می‌شوند. جنبش این لایه‌ها علی‌رغم عدالت خواهی ریشه‌ای و برابری طلبی آن، به آسانی می‌تواند تحت نفوذ هر جریان ارتجاعی و هر شارلاتان سیاسی قرار گیرد و کاملاً به بیراهه کشیده شود. در غیاب یک جنبش کارگری سازمان یافته و نیرومند که بتواند آنرا بر استای دموکراتیک انقلابی بکشانند، جنبش این لایه‌ها زمینه مساعدی برای تکوین قدرت‌های پنا پارتهیستی خواهد بود. از این رود رشایط ایران، اتحاد نیروهای "خلق" اگر برگرد طبقه کارگرو بر پایه اتحاد و سازمان یافتگی این طبقه نباشد، با آسانی می‌تواند به گله پیروان یک "پیشوا" برای کوبیدن طبقه کارگر تبدیل گردد و علیه دموکراسی و سوسیالیسم بکار گرفته شود. در شرایط ایران نه فقط برای گذار به سوسیالیسم، بلکه حتی برای استقرار دموکراسی نیز مطلقاً ضرورت دارد که تجمع نیروهای خلق برگرد طبقه کارگر باشد. توده‌ها بپا که این نکته را دریافته‌اند بار دیگر با شعار "جبهه متحد خلق خود می‌توانند به خادمان رژیم ولایت فقیه دیگری تبدیل شوند. ثانیاً حزب توده هنوز هم انقلاب ایران را یک "انقلاب ملی و دموکراتیک" ارزیابی می‌کند. در حالیکه رژیم سیاسی حاکم در کشور ما یک رژیم وابسته به امپریالیسم نیست. تردیدی نیست که اقتصاد ایران کاملاً به بازار جهانی امپریالیستی وابسته است اما این وابستگی با وابستگی سیاسی تفاوت اساسی دارد که نادیده گرفتن آن جنبش توده‌های را سردرگم می‌کند و به زهرنفوذ شارلاتانهای سیاسی می‌کشانند. مسلماً امپریالیسم جهانی در رأس آن امپریالیسم امریکادشمن آشتی‌ناپذیر طبقه کارگرو زحمتکشان ایران است و همه قدرتهای امپریالیستی با جنبش انقلابی و دموکراتیک توده‌های مردم ایران در همه گامهای شکل‌گیری و گسترش آن دشمنی خواهند ورزید. اما مبارزه ضد امپریالیستی در ایران از مجرای مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان ایران برای دموکراسی و سوسیالیسم می‌گذرد و مردم ایران تنها از طریق پیشروی در راستای مبارزه برای دموکراسی انقلابی است که می‌توانند علیه وابستگی اقتصادی کشورشان به امپریالیسم مبارزه کنند و در عین حال خود را



از تورعوام فریبی "ضد امپریالیستی" جریانهای ارتجاعی برهاندند. در مبارزه انقلابی مردم ایران هدف مقدم، براندازی رژیم جمهوری اسلامی است که حکومتی است ارتجاعی و ضد دموکراتیک و در عین حال، ناوابسته به امپریالیسم وحتی در حال ستیز با آن. بنابراین این اگر خصلت اصلی و عنصر غالب این مبارزه در مرحله کنونی منبای اوزیایی ماباشد، باید بگوئیم که این مبارزه "ملی" علیه امپریالیسم نیست بلکه یک مبارزه "دموکراتیک" علیه رژیم ولایت فقیه است. تردیدی نیست که هر جنبش توده‌ای برای دموکراسی، تهدیدی واقعی است برای منافع امپریالیسم. اما اگر قرار است برای کلمات معنای دقیقی قائل شویم، مبارزه برای دموکراسی، یک مبارزه ضد امپریالیستی بمعنای دقیق این کلمه نیست. لیکن در این مبارزه برای دموکراسی هر قدر درجه سازمان یافتگی، قدرت و ابتکار عمل طبقه کارگر افزایش یابد و هر چه بیشتر بتواند به پیشاهنگ مبارزه توده‌های زحمتکش مردم تهدید بل شود، بهمان اندازه عنصر ضد سرمایه‌داری تقویت خواهد شد و بنابراین دشمنی امپریالیسم با آن آشکارتر و ریشه‌دارتر خواهد گردید. از این رو تقویت عنصر ضد امپریالیستی در این مبارزه، در رگرو تقویت نقش طبقه کارگر است. اما حزب توده که یک دوره تمام برای تقویت "مبارزه ضد امپریالیستی" در رکاب ولایت فقیه شمشیر زد و برای سرکوب دموکراسی هورا کشیده است، اکنون می‌خواهد همان رژیم "ضد امپریالیست" را سرنگون کند، آنهم از طریق یک "انقلاب ملی - دموکراتیک"! این یک تناقض آشکار است، و حزب توده برای پوشاندن آن به رفوکاری تئوریک متوسل می‌شود. در وهله اول سعی می‌کند جمهوری اسلامی را رژیمی وابسته به امپریالیسم جلوه دهد و در وهله بعد می‌کوشد یک "بوروکراسی ملی" ضد امپریالیست و ضد ولایت فقیه بترشد. (۲۵) باین ترتیب، دست کم در عالم تخیل، زمینه اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک در برابر امپریالیسم فراهم شده است! ولی واقعیات، پریشانی تصویرهای پرداخته شده در عالم تخیل را بر ملا می‌کنند. ثالثاً، حزب توده یا رژیم

چگونه برخورد باد ستگاه د ولتی را مسکوت می گذارد ، و این بار بشیوه ای بسیار  
 اپورتونیستی ترا گذاشته . در برنامه حزب توده در سال ۱۳۵۴ چنین گفته می شد :  
 "جامعه ایران بیک تحول بنیادی ، به انقلابی که عرصه های مختلف زندگی را د برگیرد  
 و آنرا د رجعت منافع خلق د گرگون کند ، نیازمند است . . . شرط ضرورت تحول انقلابی  
 ایران د مرحله کنونی واژگون کردن رژیم فرتوت سلطنتی ، شکستن د ستگاه د ولتی  
 ارتجاعی و پایان د ادن به حاکمیت سرمایه د اران بزرگ و . . . است" ( ۲۶ ) د رایسن  
 برنامه د ست کم بصورت صوری ، شکستن د ستگاه د ولتی ارتجاعی یکی از شرایط  
 ضروری تحول انقلابی تلقی میشد . ده سال بعد د اراد بیهشت ۱۳۶۴ د ربیانیه  
 مشترک د رباره " برنامه جنبه متحد نیروهای ملی و د موکراتیک " ، نه تنها یک کلمه د رساوه  
 شکستن د ستگاه د ولتی گفته نمی شود ، بلکه حتی از تشکیل مجلس مؤسسان نیز سخنی  
 د رمیان نیست . رژیم جمهوری اسلامی ظاهرا تنها با این جمله حذف میشود : "۲- الفا  
 کلیه قوانین نافی حاکمیت خلق و تدوین و تصویب قوانین ضروری برای پایه گذاری نظام  
 سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی کشور . " ( ۲۷ ) یک کلمه د رباره انحلال " سپاه پاسد اران ،  
 تسخیر مستضعفین " ، " کمیته های اسلامی " و غیره که با زوی مسلح و لایت فقیه هستند سخنی  
 گفته نشد هاست . مثل اینکه توده ایها هنوز نتوانسته اند از آن شعار معروفشان کسه  
 می گفتند : " سپاه پاسد اران را با سلاح سنگین مجهز کنید " ، فاصله بگیرند . باین ترتیب  
 آنها راه را برای کنار آمدن با پاره ای جناحهای رژیم جمهوری اسلامی هنوز هم بساز  
 گذاشته اند . باین ترتیب طرح " جنبه متحد خلق " جدید حزب توده نشان می د هد که  
 این حزب از د رک حوادث هفت ساله گذشته ایران کاملا عاجز است و باد رماندگی و  
 پریشان گوئی کامل ، همان طرح اتحاد نیروهای ضد امپریالیست را د نهال می کند .

بر پایه منطق مفهومات حزب توده ، توضیح و علت یابی حوادث هفت ساله

گذشته ایران ناممکن است و به همین دلیل است که اپورتونیسم حزب توده حتی جهت

گسترش حوادث راد رنمی باید . همانطور که در بالا گفتیم طیف توده های برای بیرون آمدن از وضع کنونی ، پیش روی خود ، در و راه بیشترند ارد یا باید ماهیت بورژوا — رفرمیستی برنامه خود را هر چه هرمانتر سازد و آشفته گویی های مربوط به مبارزه "ضد امپریالیستی" و "سعت گیری سوسیالیستی" و غیره را کنار بگذارد ، یا باید به ماهیت کاملاً اپورتونیستی برنامه و دستگاه تحلیلی خود اعتراف کند و آنرا کنار بگذارد و به خط و برنامه کمونیستی گردن بگذارد . در پیش گرفتن راه اول آسان نیست . زیرا در آن صورت ناگزیر خواهد شد بنحوی آشکارتر در برابر سنت لنینیستی بایستد و این به بهای از دست دادن حمایت اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی خواهد بود . در آن صورت حزب توده باید از مزایای "حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران" چشم پوشی کند . اما در پیش گرفتن راه دوم نیز آسان نیست ، زیرا هر حزب توده و ملحقات آن نه تنها ناگزیر خواهند بود از گذشته شرم آور خود فاصله بگیرند و چوب حراج به تمام فتوحات و افتخارات خیالی گذشته بزنند بلکه باید اساساً به اعتماد توده های طبقه کارگر و زحمتکشان ایران تکیه کنند و به آنها حساب پس بدهند . ولی توده های باتاکنون بیتوته کردن در همین آشفتنگی فعلی را به هر نوع "ماجراجویی" ترجیح دادند و کوشیدند به همان صناعت قدیمی رفوکاری پناه ببرند و سر و ته قضایا را بنحوی بهم بیاورند . رهبران طیف توده های در هر سه سازمان اصلی این طیف ناگزیرند برای حفظ موقعیت خود مبارزه کنند . منافع آنها ایجاب می کند که با توسل به هر وسیله ممکن بحران کنونی را مهار کنند و مانع شکاف در سازمانهایشان بشوند . آنها برای دفاع از ماهیت لیبرال — رفرمیستی برنامه هاشان می کوشند از پوشش پیروی از لنینیسم استفاده کنند . اما شرایط جنگ طبقاتی کنونی ایران ، کوششهای آنها را به شکست می کشاند .

— مهران —

۱- مثلاً. اولیانوفسکی که حزب توده از مشتریان پروپاقرص نسخه پیچی های وی بوده است، اخیراً در مقاله "سرد رگمی با عنوان" سرنوشت انقلاب ایران" در مجله کمونیست (شماره ۸، سال ۱۹۸۴) در این مورد چنین می گوید: "به همان نسبت که روح آزادی از همان لحظه نخست باطل و زنجیربردگی معنوی بسته شده بود، عهد و جشن آزادی نیز از همان آغاز خود طعم فاجعه و مصیبت را داشت." از انتشارات حزب توده ایران، تیرماه ۱۳۶۳.

۲- ر. ک. سخنان ایرج اسکندری، تحت عنوان "داریو اعتراف" در نشریه "فصلی در گلسخ"، تابستان ۱۳۶۴، چاپ پاریس، ص ۴۴-۳۰. این سخنان ظاهرآ از روی نواری پیاپی شده است.

۳- "پیام کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) به بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" نشریه "کار" ارگان همین سازمان، اسفند ۵۹، شماره ۹۹، ص ۲۶.

۴- مثلاً. اولیانوفسکی در مقاله یاد شده در بالا، ضمن بحث از نیروهای چپ ایران در آستانه قیام بهمین، درباره حزب توده چنین می گوید: "حزب توده ایران که بیش از یک ربع قرن در شرایط مخفی فعالیت می کرد، از لحاظ سیاسی بالغ ترین و یکپارچه ترین و متشکل ترین گردان نیروی چپ دموکراتیک بود...". (سرنوشت انقلاب ایران، ر. اولیانوفسکی، ترجمه فارسی، از انتشارات حزب توده ایران، تیرماه ۶۳). این توصیفات تازه بعد از اصطلاح "خرابی بصره" صورت می گیرد! آری، "بالغ ترین گردان نیروی چپ دموکراتیک" از همان آغاز با تمام نیروی آشتی دادن "سوسیالیسم علمی و اسلام انقلابی امام خمینی" پرداخت و برای رسیدن به این هدف، در ملامتی

کردن "چپ دموکراتیک" ایران از هیچ چیز فروگذار نکرد و در تمام این مدت در ایمن  
 "یکپارچه ترین و متشکلترین گردان چپ دموکراتیک" یک آدم چیز فیهی پیدا نشد که  
 بگوید "سوسیالیسم علمی" چگونه می تواند از "ولایت فقیه" یعنی نفی حاکمیت مردم،  
 یعنی نفی ابتدائی ترین اصل دموکراتیک دفاع کند! و دست آخر رهبران آن به  
 "یکپارچه ترین و متشکلترین" شکلی، دشوهای تلویزیونی جمهوری اسلامی به لجن-  
 مال کردن همه معتقدات خود پرداختند!

۵- جزوه "آنسوی چهره اشعاب"، (نوشته رهبران اکثریت طرفدار فرخ نگهدار)،  
 ص ۳۱ و ۳۰ به نقل از جزوه "درس تاریخ راجدی بگیریم" (جزوه جوابیه کشتگریها  
 به نوشته های حزب توده و اکثریتی های طرفدار فرخ نگهدار)، انتشارات اکثریت،  
 ص ۱۰۵ - ۱۰۰. همین جلازم است یاد آوری کنیم که اکثریتی های کشتگری خود در  
 این زمینه چندان هم خوش سابقه نیستند. فراموش نکردیم که آنها بعد از دستگیری  
 رهبران حزب توده در سال ۶۲، اعلامیه ای دادند و در سرکوب حزب توده عملاً  
 جانب جمهوری اسلامی را گرفتند و بخاطر دستگیری رهبران حزب توده هورا کشیدند.  
 لابد خوشحال بودند که سرفقلی "حزب تراژنومین" را خود بخود صاحب خواهند  
 شد!

۶- ایرج اسکندری: "داری اعتراف"، فصلی در گل سرخ، ص ۳۸.

۷- ر. ک. مقاله باقر مومنی درباره دکتر رادمنش با عنوان "مودی تنها"، نشریه  
 الفبا، شماره ۵، زمستان ۶۳، ص ۱۷۳.

۸- ایرج اسکندری، همانجا، ص ۳-۳۲.

۹- ن. کیانوری. پرسش و پاسخ، شماره ۴، سال ۱۳۵۹، ص ۷۲.

۱۰- ازبانیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان فدائیان

خلق ایران (اکثریت)، "ازد بیبهشت ماه ۱۳۶۴.

۱۱- ن. کیاوری، "د عرصه سیاست روز"، (پرسش و پاسخ) سال ۱۳۵۸، ص ۲۲.

۱۲- ر. ک. "اسناد انترناسیونال کمونیست" جین د گراس، ج ۳، و همچنین "جبهه خلق" گئورگی دیپتروف، ترجمه فارسی.

۱۳- مانیفست حزب کمونیست، بخش چهارم "موضع کمونیست‌ها نسبت به احزاب گوناگون اپوزیسیون موجود". همچنین مراجعه کنید به "خطاب کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست‌ها" که در مارس ۱۸۵۰ توسط مارکس نوشته شده و در آن از کمونیست‌های آلمانی خواسته می‌شود که در مقابل دشمن مشترک باخورد و پیروزی دموکرات ائتلاف مرحله-ای داشته باشند.

۱۴- "دوتاکتیک سوسیال د مکرسی در انقلاب دموکراتیک" لنین، توضیح همه جانبه این ضرورت است.

۱۵- رجوع شود به "طرح مقدّمات تزیهای مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی" لنین مجموعه آثار، ج ۳۱، ص ۵۱-۱۴۴، و "گزارش کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی"، همانجا، ص ۴۵-۲۴۰، و همچنین برگزیده اسناد انترناسیونال کمونیست، گرد-آوری جین د گراس، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۳۸.

۱۶- "تزیهای مربوط به مسأله شرق" مصوب کنفرانس چهارم کمیتن، برگزیده اسناد انترناسیونال کمونیست، جین د گراس، ج ۱، ص ۹۳-۳۸۲.

۱۷- "تعرض فاشیسم و وظائف انترناسیونال کمونیست در مبارزه برای وحدت طبقه کارگرد ربرافاشیسم" گئورگی دیپتروف، ترجمه فارسی.

۱۸- برگزیده اسناد انترناسیونال کمونیست، جین د گراس، ج ۱، ص ۳۹۰، تأکیدات از ماست.

۱۹- همانجا، ج ۳، ص ۳۶۴، تأکیدات از ماست.

۲۰- "تعرض فاشیسم و..." گئورگی دیپتروف، ترجمه فارسی.

۲۱- برگزیده اسناد انترناسیونال کمونیست، ج ۱، ص ۹۰-۳۸۸، تأکیدات از ماست .

۲۲- لنین، مجموعه آثار، ج ۳۰، ص ۶۳-۱۶۱، تأکیدات از ماست .

۲۳- نشریه "مردم"، شماره ۷۷، ویژه ششم، مهرماه ۱۳۴۴، به نقل از جزوه "چهل سال نبرد بی وقفه در راه اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی ایران"، نوشته ف. م. جوانشیر. چاپ اول مهرماه ۱۳۶۰. تأکیدات از ماست .

۲۴- مثلاً پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب که بلافاصله پس از انقلاب بهمن برگزار گردید، اعلام نمود که: "طبقه کارگرو حزبی، حزب توده ایران، تمام امکانات خود را بکار خواهد انداخت تا جبهه متحدی که در عمل از همه طبقات و اقشار ملی و آزاد بخواه بوجود آمده، اتحاد خود را حفظ نماید و دسیسه‌های گوناگون دشمنی را که می‌کوشد با استفاده مستقیم و غیرمستقیم از عناصر و محافل سازشکار با افرای این اتحاد را متزلزل سازد، عقیم گذارد." (به نقل از جزوه "چهل سال نبرد بی وقفه... نوشته ف. م. جوانشیر، تأکیدات از ماست) و جوانشیر، یکی از اعضا همیأت سیاسی حزب توده، در همین جزوه که بعد از پلنوم هفدهم در سال... نوشته چنین می‌گوید: "اتحاد نیروهای انقلابی زیر رهبری امام خمینی هم اکنون واقعیتی است عینی. خرابکاریهای تفرقه افکنان - از هر قشر و دسته‌ای - تا کنون جلوتشکیل یک جبهه رسمی و سازمانی را گرفته ولی نتوانسته است مانع اتحاد عمل توده‌های میلیونی شود. این تجربه دلگسرم کننده است و نشان می‌دهد که اتحاد، یک امکان واقعی و عینی است و باید برای تحکیم آن و گذار آن از اشکال ابتدائی به اشکال عالی‌تر پیش از پیش کوشا بود." (همانجا، ص ۳۷، تأکیدات از ماست .)

۲۵- حزب توده و فدائیان اکثریت در بیانیه مشترک اردیبهشت ۶۴، "بویژوازی متوسط و کوچک صنعتی، یعنی آن بخش از سرمایه‌داری که با تولید داخلی سروکار دارند" را

"بورژوازی ملی" می‌نامند و ضمن توصیف وضع این بخش از بورژوازی، می‌گویند "۳۰ درصد از جنگ و اختصاص هرچه بیشتر درآمد نفت برای مصارف نظامی، اکثر سرمایه‌داران متوسط و کوچک صنعتی را با مشکلات فراوانی در زمینه تأمین مواد خام، قطعات یدکی، نیمه‌ساخته و ماشین‌آلات روبرو ساخته است. این بخش از بورژوازی مخالف استبداد مذهبی است و گرچه گرایش بسوی سازش با امپریالیسم دارد، در مرحله مشخص کنونی . . . خصالت کمابیش ضد امپریالیستی خود را حفظ کرده است." اما آقایان با این تقسیم بنسبندی عامیانه، اولاً فراموش می‌کنند که تنها این بخش از بورژوازی نیست که "مخالف استبداد مذهبی" است، و ثانیاً توجه نمی‌کنند که علت مخالفت این بخش از بورژوازی نیز با ولایت فقیه، از جمله بخاطر آنست که "با مشکلات فراوانی در زمینه تأمین مواد خام . . . روبرو شده است. بعبارت دیگر این بخش از بورژوازی نیز خواهان پایان یافتن "مبارزه" ضد امپریالیستی رژیم فقیه و گسترش روابط با بازارهای جهانی سرمایه‌داری است. تضاد فابرخلاف تصویر توده‌هایها، بورژوازی تجاری بزرگ بیش از بورژوازی متوسط و کوچک صنعتی "طرفدار مبارزه با اصطلاح "ضد امپریالیستی" و عدم گسترش روابط با بازارهای جهانی سرمایه‌داری است، زیرا در این شرایط در دست گرفتن انحصار عملی تجارت خارجی و حکومت بر "بازار سیاه" داخلی کاری است بعمراتب آسانتر، تنها مالیاتی که باید داد عبارتست از بید کردن همدستانی در میان روحانیان ذی نفوذ حاکم.

۲۶ - برنامه حزب توده ایران، چاپ ۱۳۵۴، تأکیدات آزمایشی.

۲۷ - "پیروزی مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران!" بیانیه مشترک کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، بخش "الف - تحول در سازمان حکومتی"، اردیبهشت ۱۳۶۴.





## خطر تشکل های سازش طبقاتی (کورپورات) در کشور ما

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در نتیجه سرکوب مدوم تشکلهای سیاسی و اتحادیه‌ای در ایران و همچنین در نتیجه آپورتونیسیمی کران حاکم بر حزب توده، جنبش کارگری دیگر نتوانست سنت های مبارزاتی خود را تداوم بخشد و به نسل جدید انتقال دهد. جنبش چریکی نیز به رغم شجاعت مبارزاتی انقلاب بیونی که مرگ را توان هراس انداختن در دل آنسان نبود، بنا به جوهر پوپولیستی خود، از هرگونه سازماندهی طبقه کارگر، و از جمله سازماندهی تشکلهای اتحادیه‌ای آن غافل ماند و بی اعتنا به زکنا رآن گذشت. پرولتاریا نمی‌تواند که حکومت فرد اینها را ورقم خورد هبود، بی آنکه نقشی در رسیدن به قلعه پیروزی برعهده بگیرد. وید بنسان خلابی سازمانی طبقه کارگر، از کودتای ۲۸ مرداد بعد، روز به روز گشاد تر گردید و در توقف انقلاب بهمن، طبقه کارگر بون سلاح تشکل خود در انقلاب شرکت کرد و نتوانست متناسب با وزن خود در تولید و ترکیب اجتماعی کشور ما، در سرنوشت انقلاب تأثیر گذارد و مهر خود را بر آن بزند.

انقلاب بهمن، با همه عظمت خود، به پیروزی نیروهای انقلابی نیا نجامید و ارتجاع و لایت فقیه را از رون خود به قدرت سیاسی برتاب کرد، که از همان روزهای نخست بعد از پیروزی قیام، در برابر طبقه کارگر و اراده انقلابی توده‌ها ایستاد. خط مقدی از سرکوب طبقه کارگر، آقا زجمهوری اسلامی را به امروز وصل می‌کند. لیکن طبقه کارگر اگر چه در موقعیت

ند افعی قرار گرفته ، به مقاومت خود ادامه داد هاست و امروز ، بیشترین مقاومت هاد ربرابر رژیم ، برغم ضعف تشکیلاتی از طرف طبقه کارگرانجام می گیرد . بنابراین ، سرکوب ومقاومت ، د وحینیت موجود د رروابط طبقه کارگر باحکومت ولایت فقیه را تشکیل می دهند . خصلت ضد انقلابی ، ضد د موکراتیک وگرایشات ماقبل سرمایه داری جمهوری اسلامی ، همچنین خصلت مذهبی رژیم ولایت فقیه ، که تشکل های کارگری را معادل کمونیسم تلقی می کنند ، همگی د سرکوبگری آن نقش دارند . ولی از همه مهمتر ، شکل گیری یک تجمع مستقل طبقه ، حتی برای د رخواست های بلا واسطه ، بدلیل بی ثباتی رژیم ، بطور ضمنی حامل پاسپاسی است ومی تواند قابلیت انفجاری پید اکرد ه وولایت فقیه را متزلزل سازد . این امر ، رژیم را وادار به عکس العمل های شدید و سرکوب خشن می کند . تضاد فی نیست که حکومت اسلامی تشکل های د رخواستی کارگران ، یعنی اتحادیه ها را غیرقانونی اعلام کرده است . سرکوب د رمتن یک مبارزه طبقاتی معنی د ارد و وحینیت مبارزه طبقاتی د رکنشورماناشی می گرد د . وجه مقابل سرکوب ، مقاومتی است که بعمل می آید و طبقه کارگرد مرکز آن قرار د ارد . ازاینرو رژیم ولایت فقیه ، تاملاتش خود را یکبارمی گیرد تا مانع از تجمع مستقل کارگران شود . اشکسال سرکوب رژیم ، د رشرایط فعلی بر اشکال سرکوب مستقیم متمرکز است . ولی نمیتوان گفت که ولایت فقیه همیشه فقط ازبازوی سرکوب مستقیم استفاده خواهد کرد . رژیم اسلامی خواهد کوشید د راولین موقعیت مساعد ، شوراهای وانجمنهای اسلامی کارخانه ها را برای د رهم شکستن جنبش مستقل کارگران فعال کند . ممکن است جمهوری اسلامی د راین زمینه موفقیتی بدست نیورد و نتواند ازبازوی سرکوب غیرمستقیم استفاده کند ویا آنرا بشکل عمده سرکوب تبدیل سازد . ولی خطر بقوت خود باقی است . زمینه های قوی فرهنگ خرد ه بورژوازی د رجامعه ما ، نفوذ ریشه دار بویولیسمد و جنبش چپ ، ضعف تشکل های توده ای کارگران و خصلت بنا پارتیستی مذهبی رژیم اسلامی که می کوشد مرز میان مسلمان وغیرمسلمان را بجای مرزهای طبقاتی تبلیغ کند ، همه عواملی هستند که به د رهم آمیزی مرزهای طبقاتی کمک می

کنند و در جهت کشاندن طبقه کارگر به همسازي طبقاتي مي توانند مؤثر باشند .

هرچند جمهوري اسلامي ، بزرگترين مانع در برابر تشکيل هاي اتحاديه اي مستقل طبقه کارگر است . ليکن در بين نيروهاي سياسي مخالف رژيم فقها نيز ، تفکر کورپرسترات ، بد رجات متفاوتي وجود دارد . مثلاً سا زمان مجاهد بين خلق نيز کارگران را به مسلمان وغير مسلمان تقسيم مي کند .

تقويت روز افزون گرايشات مذهبي در آن سا زمان ، خطر کورپراتيسم را زجانب آنرا نيز افزايش مي دهد . اما خطر کورپراتيسم فقط از طريق تبليغ ايد و شولوژي اسلامي ، جنبش مستقل طبقه کارگر را در معرض تهديد قرار نمي دهد . بسياري از سا زمانهاي چپ ماهن سوز هم زماناً سا زمانه هي تشکيل هاي توده اي کارگران طفره مي روند و يا خواسته و نا خواسته ، خطرات مشارکت کارگران در راد ار عمومي بنگاههاي سرمايه داري را ناديد مي گيرند . در مقابل با چنين خطراتي است که سا زمان ما ، بر ضرورت بازگشت به سنت و تجربه عمومي جنبش جهاني کمونيستي در سا زمانه هي مبارزات اقتصادي و حرفه اي طبقه کارگر تاکيد مي ورزد و بر لزوم ايجاد تشکلهاي اتحاديه اي با فشاري مي کند . اتحاديه تشکلي است مرتبط با توليد و مبنای آن متشکل شدن فروشنندگان نيروي کار ، بعنوان يک طبقه ، در برابر طبقه سرمايه داري است . اين ضرورت ، نه از وضعيت رکود استنتاج مي شود و نه از اعتلاء انقلابي . بلکه تا زمانیکه سرمايه داري وجود دارد ، اتحاد فروشنندگان نيروي کار براي مقابله با خريد اران نيروي کار ، يعني سرمايه داري اران ، ضرورت حياتي جنگ طبقاتي است . پوپوليسم در جنبش چپ سا زمانه ، در مرحله کنوني بيش از هر جاي ديگر در فرار از ضرورت تشکلهاي توده اي و پايه دار کارگران خود را نشان مي دهد و از خود دفاع مي کند . بنا بر اين در رکورد ماد مرحله کنوني ، مبارزه بسياري تشکلهاي توده اي و پايه دار کارگران که اتحاديه اساسي ترين شکل تحقق آن مي باشد ، يکي از ستون هاي اصلي مبارزه براي ايجاد جنبش مستقل و انقلابي کارگري است . البته اتحاديه هانيز بخودي خود هدف نيستند و ممکن است اتحاديه نيز به کورپراتيسم و مشارکت در راد ار عمومي

جامعاً سرمایه‌داری کشاند میشود. زمینه‌چنین انحرافی در کشور ما ضعیف نیست. اتحاد آنها  
 نیز می‌توانند در دست دشمنان طبقه‌کارگر و خائنان باین طبقه، به مصلحت‌های برای به‌سازش —  
 کشاندن کارگران با نظام سرمایه‌داری تبدیل شوند. برای مبارزه با چنین انحرافاتسی،  
 بایستی با هر جریانی که خواسته و ناخواسته، کارگران را به مشارکت در ادراک‌نگاه‌های  
 سرمایه‌داری می‌کشاند و تقابل و صف‌آرایی آنها را در مبارزه با سرمایه‌داری و دولت سرمایه-  
 داری تضعیف می‌کند، مقابله شود. توهّمات پیوپولیستی در جنبش چپ ما به آسانسی  
 می‌توانند به تقویت چنین جریاناتی کمک کنند. برای آشنائی با زمینه‌این نوع انحرافات،  
 نگاهی به تجربیات تلخ جنبش کارگری در رپاره‌های کشورهای امریکای لاتین بسیار آموزنده  
 است. ضرباتی که کورپوراتیسم در رپاره‌های کشورهای امریکای لاتین به جنبش کارگری وارد ساخته،  
 چنان مرگبار بود که این جنبش را برای ده‌ها به بیراهه کشاند و فلج ساخته است. به جرات  
 می‌توان گفت که سرکوب‌خشن و مستقیم پیوپولیسمی، هرگز نمی‌توانست در تضعیف و عقیم‌سازی  
 جنبش کارگری مثلاً برزیل یا آرژانتین، این چنین مؤثر باشد. این ضربات از طریق اشاعه  
 توهّمات پیوپولیستی در صفوف کارگران و در هم‌آمیزی آنان با پیوپولیسم و تضعیف صف‌آرایی  
 آنان در مقابل سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری فرود آمدند. نگاهی به این تجربیات  
 تلخ برای جنبش کارگری و کمونیستی ما ضرورت دارد.

واکنش ارتجاع د مقابل گسترش جنبش کارگری اروپا (شکل گیری جریان کورپراتیسم)

آنچه اصطلاحاً کورپراتیسم نامیده میشود، اشتقاق لغوی خود را از واژه لاتین Corpus (بیکر، بدن) می گیرد و به د رکی از جا معه و روابط طبقات اجتماعی گفته می شود که بر طبق آن، کارکرد جا معه و مناسبات طبقات و گروه های اجتماعی با همد بگر، به کارکرد بیکر یا اندام می تشبیه می گرد د. همانگونه که د ریک بدن، اندام های مختلف برای اد امحیات خود، به همکاری و هم آهنگی با همد بگرنیا زندند و بد ون آن امکان زندگی میسر نیست، جا معه نیز برای تد امحیات خود، به همکاری و هم آهنگی طبقات اجتماعی نیاز د ارد. د وغیر اینصورت، خطر فروپاشی واضمحلال، جا معه انسانی را د رمعرض تهدید قرار خواهد د اد. همانگونه که د ربیکرانسان، اعضا آد می د رستیز با هم بیسر نمی بوند، د رجا معه نیز، طبقات اجتماعی، نباید د رستیز و دشمنی بسر بوند، و اصولاً ستیز و تضاد، یک امر خلاف طبیعت است و با گهر آد می، ود ر نتیجه، با جا معه، نطابقی ند ارد. اما د رست است که اندام های مختلف با همد بگر همکاری و هم آهنگی داشته ود ریک مجموعه بی تضاد ی بسر می بوند، ولی روابط ما بین آنها روابط برابر و یکسان نیست. مفرزاً زبالا، براند ام های مختلف فرمان می راند، ود ر واقع، یک رابطه فرماندهی و فرمانبری، و زبالا به پایین، یعنی، یک رابطه عمودی نیز حاکم است، که منطبق با قانون طبیعت است. بنا بر این د رجا معه نیز، وجود تمایزات طبقاتی و حکومت د ستگاهی از بالا، و ضرورت فرمانبری و اطاعت اعضا از آن، کاملاً طبیعی است و نام این د ستگاه حکومتی د رجا معه، د ولت است. ود ولت، همکاری بین طبقات اجتماعی را تنظیم می کند. بطور کلی، کورپراتیسم که یکی از اشکال واکنش طبقات مرتجع حاکم د ر برابر تحولات انقلابی و پیروزه گسترش جنبش پرولتری است، کوششی است برای ایجاد ساخت ها و نهاد های که طبقات متخاصم را بشبیه های مختلف، به همساری و مشارکت د ریاسد اگر

از نظام سرمایه داری می کشانند . کورپراتیسم جدید ، منابع نظری متعدد و حتی ناهمگونی دارد که از آن میان ، سنت های سندیکالیسم ایتالیا و سنت ایبیرپائی یا واکنش کلیسای کاتولیک دارای اهمیت ویژه ای می باشند .

### الف - سندیکالیسم ایتالیا - مردانی که در وره حکومت

موسولینی ، فرآیند فاشیستی کردن سندیکاها را پیش بردند ، از ابتدا افاشیست نبودند . کسانی چون پانونزیو Panonizio یا اولیوتی Olivetti که معماران اصلی کورپراتیسم در ایتالیا بودند ، پیش از آن از اعضا فعال و جزو جناح رادیکال حزب سوسیالیست ایتالیا بودند . جریاناتی که روزی خود را مارکسیست می نامیدند و بر ضرورت انقلاب پرولتسری در ایتالیا تأکید می ورزیدند ، چه شد که به کورپراتیسم فاشیستی و همکاری طبقاتی روی آوردند؟ برای فهم موضوع ، اندکی به عقب برمی گردیم .

در سالهای ۱۸۹۰ ، مارکسیسم در ایتالیا ، وسیعاً اشاعه یافت و جوانان طبقات متوسط ایتالیا زود تر از همه با مارکسیسم آشنائی یافتند . مارکسیسم ، برخلاف رادیکالیسم ماقبل سرمایه داری و آنارشیسم که بطور سنتی در ایتالیا بسیار قوی بود ، مدل دیگری برای تکامل تاریخی ارائه می داد و جوانان چپ را بخود جذب می نمود . سوسیالیستهای ایتالیا ، در ۱۸۹۲ در رژنو ، یک حزب سرتاسری بوجود آوردند که ظاهراً برناهای مارکسیستی اتخاذ کرد . اما این جنبش در واقع یک واکنش پوپولیستی به حکومت کرخت و بی تحرکی بود که از سالهای ۱۸۸۰ به بعد ، قدرت رادیکالها را اختیار داشت . مارکسیسم در ایتالیا ، از همان زمان ، با پوپولیسم رادیکال پیوند خورد و در سالهای بعد ، پوپولیسم رادیکال به تابه واکنشی علیه رفورمیسم حزب سوسیالیست ، راه خود را از سوسیالیسم جدا کرده و در بستر فاشیسم جاری گشت .

اتحادیه های کارگری در ایتالیا ، تقریباً هم زمان با تشکیل حزب سوسیالیست پسا گرفت ، و نخستین تظاهرات اول ماه مه در ایتالیا ، منتهی به ایجاد یک تشکل اتحادیه ای

سرتاسری گردید. اقتصاد ایتالیا، از ۱۸۶۱ بعد در چهار بحران اقتصادی بود که در سال-  
 های ۹۴-۱۸۹۲، تنش های اجتماعی شدیدی را بدنبال داشت. در سالهای ۹۴-۱۸۹۳، جنبش دهقانی موسوم به فاشیسیسیلیانی، دست به تصرف  
 زمین اربابان زد که حکومت ایتالیا، این اقدام دهقانان را به عملیات سرانجام داد  
 سوسیالیستها نسبت داد و بدنبال آن دولت، اعلام حکومت نظامی کرده و تشنگل های  
 اتحادیه ای کارگران و حزب سوسیالیست را غیرقانونی اعلام کرد و نمایندگان سوسیالیست  
 را دستگیر نمود. حرکات کارگری در سال ۱۸۹۲ و ۱۸۹۸ با جرح خود رسید که در اول ماه مه  
 در میلان، منتهی به کشته شدن ۱۱۸ نفر و زخمی گردیدن صد ها نفر شد.

از ۱۹۰۱ بعد، در دوره حکومت حیوانی جیولوتی ایتالیا وارد دوره ای از رونق  
 اقتصادی شد. جیولوتی، میخواست با دادن امتیازاتی، مانع از تبدیل سوسیالیسم  
 بیک آلترناتیو سیاسی شود و بر "بیطرف" وانمودن دستگاها و ولتی درستیزکاروسرمایه تأکید  
 داشت. بهمین جهت او اعتصابات کارگری را آزاد گذاشت، و معتقد بود که وجود یک  
 جنبش کارگری بیترتیب و فعال در امور عمومی جامعه سرمایه داری ایتالیا، میتواند تکان  
 بزرگی به اقتصاد آن کشور بدهد.

حزب سوسیالیست نیز از سالهای ۱۹۰۰ بعد، یک خط مشی رفورمیستی در پیش  
 گرفت و معتقد بود که سوسیالیستها در همکاری با گروههای مترقی طبقه متوسط میتوانند  
 امتیازاتی بدست آورند، و درکنگره ملی حزب در ۱۹۰۲، رفورمیسم کلاما علیه پیدا کرد.  
 سند یکالسم انقلابی نیز در دست در همین زمان نطفه بست، اما نه در رین طبقه کارگر  
 و بعنوان واکنش به سیاستهای آشتی طلبانه جیولوتی، بلکه در رین حزب سوسیالیست،  
 و بنا به یک عکس العمل از طرف جناح رادیکال و چپ حزب علیه رفورمیسم حاکم، که توراتی،  
 رهبر حزب، مظهر آن بود. در این دوره بود که لاپرولا، و قد های از سوسیالیستها، ضمن  
 اینکه در رین حزب باقی ماندند، با انتشار روزنامه آوانگارد سوسیالیستها،  
 به تبلیغ ایده های سند یکالیستی پرداختند و به مخالفت با سیاست های رفورمیستی



توراتی برخاستند . خط مشی رفرمیستی ، خود را به دست آورد های کوتاه مدت در شمال  
 محدود کرد و ضرورت تحول ساختی در جنوب را نادیده می گرفت . سند یکالیسمیافت و  
 خیزه‌هایی که از سرگذراند ، و با وجود شکست اعتصابات وسیع در ۱۹۰۴ ، همچنان  
 بعنوان جریان نیرومند ی در درون حزب سوسیالیست بحیات خود ادامه داد . از نظر  
 لاپریولا ، رهبر سند یکالیسم انقلابی ، سند یکا ، مطلوب ترین هسته برای جامعه سوسیال-  
 لیستی آینده بود و میتوانست چهارچویی برای اقتصاد هم‌آهنگ نظام سوسیالیستی فراهم  
 سازد . از نظر او کارگران ، مستخدمین فنی ومدیریت ، در صورت تجمع در سند یکائی واحد ،  
 می‌توانند برهزومنی سرمایه‌دارکارخانه غلبه کنند . از ۱۹۰۲ به بعد تفکر لاپریولا کاملاً دگرگون  
 شد . او دیگر سوسیالیسم را نتیجه ضروری قانونمند بی‌های حرکت اقتصادی جامعه سرمایه‌دار ،  
 آنگونه که مارکس ترسیم کرده ، نمی‌دانست بلکه رادراک او از سوسیالیسم ، اقتصاد ، جای  
 خود را به روانشناسی و اخلاق داد . لاپریولا بعد ها به فاشیسم ایتالیایی پیوست البته بی آنکه  
 نقش مستقیمی در انتقال سند یکالیسم به فاشیسم داشته باشد .

کسانی چون پانونزیو ، که به سنت های سند یکالیستی ادامه دادند ، بشخصیت  
 مخالف روش های رفرمیستی و پارلمانتاریسم حزب سوسیالیست بودند و نظراتشان رنگ  
 سوسیالیستی داشت . پانونزیو معتقد بود که چون تحقق سوسیالیسم تنها بر عهدۀ  
 پرولتاریاست ، بنابراین سند یکاهای کارگری ، نقش قاطعی در رسیدن به سوسیالیسم  
 برعهده ندارند و باید به‌جای آموزش و پرورش اخلاق و ورزش های سوسیالیستی بکسار  
 گرفته شوند .

آمیختگی عمیق سوسیالیسم با پیولیسم ، بویژه در جنوب ، که این روشنفکران ،  
 نمایندگان فکری آن بودند ، و انحطاط و رفورمیسم حاکم در بین الملل و سوسیالیستی ،  
 پانونزیو را در آستانه جنگ جهانی اول ، به تجدید نظر درنگرش به سوسیالیسم کشانید .  
 در ۱۹۱۲ ، او نوشت که سوسیالیسم آرزوی است که باید تحقق یابد ولی نه به‌مثابه ماتریالیسم

یا سوسیالیسم علمی، بلکه بعنوان یک آرمان ایدئالیستی، سوسیالیسمها و روشنگری روپسرو شده و علت آن جنگ یا بخران نیست، بلکه سوسیالیسم رجوزه مانی تئوریک خود دچار روشنگری گردیده است. سوسیالیسم برای بقای خود ناگزیرا ز تجدید نظر در بنیان های فکری خود و با زساری کامل آنست. سوسیالیسم باید ادعاهای علمی را کنارگذارد، و جنبه های تخیلی خود را نگهدارد. چراکه سوسیالیسم فقط خواست انحصاری پرولتاریا نیست که از طریق مبارزه طبقاتی ایجاد شود. جوهر سوسیالیسم مهارتست از آرزوی برقراری عدالت، و برای تحقق آن، باید استثمار را از زمین برد، و از طریق عمومیت بخشیدن به کار مولد، همبستگی در جامعه را بوجود آورد. از اینرو سوسیالیسم باید از حوزه تعلق به یک طبقه بیرون آمده و تمام طبقات را دربرگیرد. موانع رسیدن به سوسیالیسم و عدالت و همبستگی در جامعه جدید موانع فرهنگی و تقسیم بندیهای جامعه است و نمیتوان آنرا فقط به سرمایه داری نسبت داد. دشمن سوسیالیسم - طبقه انگل های سیاسی می باشد و نه سرمایه داران سخت کوش. بنابراین، سوسیالیسم، ربطی به طبقه اقتصادی ندارد و پیروزی طبقه ای بر طبقات دیگر نیست، بلکه سوسیالیسم عبارتست از پیروزی منافع عمومی بر منافع خصوصی.

قبل از جنگ، سند یگالیستها هنوز کاملاً مقطعی بسوی فاشیسم را برنمی داشتند. اما انقلاب بالشویکی در روسیه و امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در ایتالیا، حساسیت بسیار شدیدی سند یگالیستها را برانگیخت و ترکیب بی ثبات پوپولیسم با مارکسیسم و دفاع از انقلاب پرولتری علیه بورژوازی، جای خود را به انقلاب پوپولیستی جدید علیه لیبرالیسم داد و سند یگالیستها، کاملاً خود را از مارکسیسم جدا ساختند، طبقه کارگر را محکوم کردند، مبارزه طبقاتی را غیرمولد اعلام کردند و خواهان همکاری بین کارگران و بخش های مولد بورژوازی شدند. سند یگالیستها، انقلاب بالشویکی روسیه را زود رس نامیدند و اعتقاد داشتند که در سرمایه داری، هنوز عناصر حیاتی وجود دارد. مدلی که خود برای انقلاب

ارائه دادند ، انقلابی بود سیاسی ، پوپولیستی ( بشابه آلترونا تویو ) در مقابل انقلاب  
 بالشویکی ) ، ملی ، ویدین نقش ویژه پرولتاریا ، که باید تمامی طبقات مولد را در برمی گرفت .  
 از نظر آنان ، جامعه آینده ، باید جامعه بی طبقه مولد ها می شد که در آن ملتوا قعی  
 ایتالیا ، یک واحد مولد سخت کوش را تشکیل داد و بدیگر جایی برای انگل ها و احزاب  
 سیاسی نبود ، چرا که در صورت سازماندهی جامعه بشیوه ای دیگر ، طبقات غیرانگلیسی  
 ( که منظور از آن ، بورژوازی صنعتی بود ) ، میتوانستند نقش حساسی بر عهد بگیرند .  
 از اینرو ، باید بورژوازی ایتالیا را به انجام رسالت اقتصادی خود سوق داد . کارگران  
 صنعتی نیز باید با سرمایه داران دینامیک ، همکاری نمایند و بدی فاع مشترک در برابر  
 سرمایه مالی بزرگ برخیزند . بعلاوه ، جامعه ایتالیا باید از شبکه ای از سندیکاها تشکیل  
 گردد و به منظور رگاتیک ( اندامواره ) در ساخت دولتی ادغام شود . در این نوع سازماندهی ،  
 سندیکا دیگر فقط متعلق به پرولتاریا نبود و همه عناصر مولد را شامل می شد . بدینسان ،  
 عدای از گردانندگان اصلی سندیکالیسم ، در نوشتن اولین برنامه حزب فاشیست شرکت  
 کردند . در ۱۹۲۴ ، این سندیکالیستها بودند که به فاشیسم ، یکشماره را دیکال دادند  
 و گامهای لرزان و تودید آمیز موسولینی در سمت و سودا در به فاشیسم را ، به حرکت بسوی  
 کورپراتیسم خودگامه ، تبدیل کردند . "قانون کار" موسولینی ، که بعد ها بعنوان انجیل  
 کورپراتیسم در بسیاری از قوانین کار حکومت های مستبد آمریکای لاتین مورد استفاد قرار  
 گرفت ، بدست همین عناصر نوشته شد . در دوران جنبش فاشیستی ، سندیکالیستها  
 میخواستند ، بعنوان عناصر جدا شده از لایه های پائین طبقه متوسط ، یک اتحاد  
 پوپولیستی با طبقه کارگر بوجود آورده و از این طریق ، تغییرات اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی  
 را متحقق سازند . سندیکالیستها ، نمایندگانی پوپولیسم ماقبل سرمایه داری بودند که  
 بگفته گرامشی ، تلاش می کردند پرولتاریا را تحت هژمونی دهقانان جنوب قرار دهند .  
 آنچه که زمینه گذار سندیکالیستها را بسوی فاشیسم ، پیوند با جریان ناسیونالیستها و

لا بهای هویت باخته‌ای که در نتیجه جنگ جهانی اول شکل گرفته بود، هموار کرد، و آنان را در بسترواحدی قرار داد، پوپولیسم آنان بود. پوپولیسمند یکالیستهای انقلابی، که بعنوان مبارزه علیه رفورمیسم حزب سوسیالیست باعرضه گذاشت، سرانجام خود به محور اساسی سازش طبقاتی تبدیل گردید. (۱)

**ب - سنت استایپر ریاضی و کلیسای کاتولیک - کلیسای کاتولیک،** بمثابة یکی از دستگاه‌های ایدئولوژیک طبقات حاکم، در دوره‌های انقلابات بزرگ همیشه در مقابل گسترش جنگ‌های طبقاتی، حساسیت شدیدی از خود نشان داده، و در جستجوی راه‌هایی برای مهار انقلاب برآمد هاست. تقریباً در همان دوره‌ای که بزرگترین آشوب مارکسیستی برشته تحریر می‌آمد و پرولتاریا را به سلاح ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی مجهز می‌ساخت، و کارگران در احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها متشکل می‌شدند، پروتاری و کلیسا نیز برای مقابله با آن و کند کردن مبارزه طبقاتی و انحراف کشاندن آن به تلاش جنون آمیز برخاستند.

در این سالها بود که فکرایجاد سازمان‌های مرکب از کارگران و کارفرمایان مطرح گردید. بیشترین تلاش از طرف کلیسای کاتولیک بعمل آمد و غالب کسانی که به بررسی "مسأله اجتماعی" - عنوانی که به توده کارگران با پرولتاریا اطلاق می‌شد - می‌پرداختند، و راه - حل‌هایی برای مهار آن پیشنهاد مینمودند، به کلیسای کاتولیک تعلق داشتند. در دوره بعد از انقلاب کمون پاریس، کلیسا، هیأتی را برای مطالعه مسأله کارگری مأمور ساخت و بعد ها نیز آکادمی مستقلی برای این منظور بوجود آورد که فارغ التحصیلانی چون سالازار، دیکتا تور سابق پرتغال، تربیت کرد.

بنظرو ایجاد سازش طبقاتی بین طبقه کارگر و طبقات حاکم، پاپ لئوی سیزدهم نوشت: "بزرگترین اشتباه در مورد این مسأله اینست که تصور شود که طبقات، طبیعتاً دشمن یکدیگر هستند و شتر منند آن و فراق، بحکم قانون طبیعت، باید در رستیزی متقابل بسرورند.

این نظر چنان غیر منطقی و چنان کاذب است ، که عکس آنرا میتوان درست و حقیقی دانست . همانگونه که تقابین در جسم آدمی ، نتیجه انتظام مناسب اجزای مختلف بیکرآدمی است ، بنا براین در یک دولت نیز بحکم طبیعت ، این در طبقه باید در هم آهنگی و توافق کامل بسربرند . (۲) کشیشان فرانسوی ، در فضای بعد از شکست کمون پاریس ، اقدام به تشکیل محافظان کارگری کردند که تعداد آنها در سالهای ۱۸۸۰ به ۴۰۰۰۰۰ محفل با ۵۰ هزار رضوی رسید . این رقم اگر چه در مقایسه با جنبش سوسیال د مکرسی اروپا ، حقیر بنظر می آید ، لیکن نشان دهنده تلاش هائی است که طبقات حاکم برای ایجاد سرپل هائی در میان طبقه کارگر ، برای نفوذ و با تحریف کشاندن مبارزه پرولتاریا بعمل می آوردند . با اینهمه ، سازماندهی تشکلهای سازش از طرف کلیسا ، روح اشرافی و خیرمآبی داشته ، و در رأس این تشکلهای کارگری ، عناصری از طبقات بالا ، نظیر ژنرال ها ، مارکی ها ، و کاردارینال ها . . . قرار دادند و فقط مناصب ضعیف و غیر مبارز کارگری را بدرون این تشکلها جذب می کردند .

با توجه با اینکه تشکلهای مستقل کارگری ، با تکیه بر مبارزه جوشی کارگران و مستقل از اراده طبقات حاکم شکل می گرفت ، زیر خورد های پد رسالا رانه با مسائل کارگری ، نتایج مطلوبی بیار نمی آورد ، متفکرین کلیسا ، ضمن موعظه همکاری بین کار و سرمایه ، بتدریج ضرورت تشکلهای نیرومند کارگری برای دفاع از منافع خود ، که صرفاً در حوزه خواسته های رفاهی قرار می گرفت ، تأکید ورزیدند ، تا بدین طریق بتوانند یک تشکل توده ای قوی ، بسرای مبارزه با سوسیالیسم و همچنین لیبرالیسم ، بوجود آورند ، و یاپ اعلام کرد که تشکلهای کارگری ، مانند خانواده ، جزئی از نظام طبیعی است و بنا براین ، حق تشکل اتحادیه ای ، حق ذاتی کارگران است و نه کارفرما و نه دولت ، حق انکار آنرا ندارد . (۳)

در دوره بعد از انقلاب اکتبر ، بویزه سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ ، که سالهای جنبش های بسیار نیرومند اجتماعی بود ، و در بسیاری از جوامع بورژوازی ، موجودیت نظام حاکم بخطر افتاد بود ، طبقات حاکم ، ضرورت مقابله جدی تری با خطر پرولتاری را محسوس کردند .

پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه ، که عظیمترین زمین لرزه سیاسی تاریخ بود ، عینیت خطروا د ز  
 برابر چشمان پیروزی قرار داد ه بود . وانحطاط احزاب سوسیال د کرات و فروپاشی  
 آنها ، بحران هژمونی ، تد او ببحران اقتصادی و سیاسی ، زمینه های مناسبی برای بهره گیری  
 از وضعیت موجود بوجود آورد ه بود . واکنش د برابر خطر پرولتری ، یکسان و تک بعدی  
 نبود ، و از اقدامات د ویراند پشانة کلیسا تا حرکت های د سته های فاشیستی راد برمی -  
 گرفت ، ود مواردی که پیروزی تسوانست قدرت را محکم نگه د ارد ، با حکومت های  
 " کوریوات " ( نظیر حکومت سالازار ) بقدرت رسید ند ، این جریانات نیز ، با مارپیچ زدن -  
 های د حکومت ادغام شد ند . این واکنش ها ، با تمام سایه روشن ها و با تمایزاتی که بسا  
 همد بگرد اشتند ، از خصمت واحدی برخوردار بود ند ؛ مخالفت با حرکت مستقل طبقه  
 کارگر . لیکن هیچیک از این اقدامات و واکنش ها ، بدون پیوند با پیولیسم ، عملا به جریبان  
 نیرومندی تبدیل نشد ند ، و حرکت های مهم کوریواتیو ، هنگامی بیک موج قوی تبدیل گردید  
 که از پیولیسم تغذیه کرد .

د رجوامع آمریکای لاتین ، که بشدت از فرهنگ و سنت های شبه جزیره ایبریا  
 ( اسپانیا و پرتغال ) متأثر بود ند ، و نفوذ کلیسای کاتولیک د آنها بسیار ریشه د ارومحکم  
 بود ، عدم وقوع انقلابات پیروزی ( نظیر انقلاب کبیر فرانسه یا انقلاب انگلیس ) ، فقد ان  
 رفورم های مذهبی ، وتد او سنت های بد رسالاری ، این جوامع را که د رقیاسه با کشورهای  
 اروپا و آمریکا ، از توسعه ضعیف سرمایه داری برخوردار بود ند ، د برابر کوریواتیسم ،  
 آسیب پذیر نگه داشت . تبلیغ اید ه های همکاری طبقاتی از طرف کلیسا ، وقتی با جنبش -  
 های ناسیونالیستی و با حکومت های پیولیسست و ملی گره می خورد ، با استفاد ه از ضعف  
 تشکل های مستقل پرولتری ، زمینه های مناسبی برای ایجاد تشکل های همکاری طبقاتی  
 فراهم می کرد . مثلاً د مکزیک ، بعد از انقلاب ۱۹۱۰ ، با تأکید بر ناسیونالیسم بود که  
 حکومت مکزیک با استفاد ه از تشکل های کارگری ، قیام د حقانی زاپاتا را د هم کوبید

ود رد و در حکومت کسارد بناس ، نزد یک د و ده برای پیش بود ن برنا مه های توسعه اقتصاد ی ، طبقه کارگروا زهرگونه تشکل مستقل محروم ساخت و به همکاری و سازش با رژیم کشاند .  
 "ضد انقلاب" نامی بود که حکومت مکزیک بر روی حرکت مستقل کارگران چسیاند ه بود .  
 بطور کلی ، فرهنگ فعال کلیسای کاتولیک د ر آمریکای لاتین و نیز تأثیر سنتسی کشورهای چون پرتقال و اسپانیا د و قاره لاتین ( بواسطه اشتراک د زبان ، مذ ه سب و سا زمانهای حکومتی ) نقش مهمی د ر شکل گیری کورپراتیسم د ر کشورهای لاتین د ا شت .  
 به ویژه بعد از یزد رت رسید ن سالازارد ر پرتقال ، که قوانین کار و مصلحتی را د ر آن کشور بیا د ه کرد ، د اریست حقوقی و فرهنگی آماد های د ر اختیار د و لتهای امریکای لاتین قرار گرفت .

تأثیرگیری از گذشته - کورپراتیسم اگر چه د ر رابطه با تحولات جامعه جدید بورژواشی شکل گرفته ، اما ا ز نظام حقوقی رهاستان و نهاد های صنفی قرون وسطی نیز تأثیر پذیرفته است . قانون روم و سیستم حکومتی روم ، بروحد ت اندامواره ( ارگانیک ) د ولت و جامعه ، بوجود یک د ولت استبدادی یکپارچه ، و مبتنی بر سلسله مراتب اجتماعی استوار بود . تأکید قانون روم بر نظم و سلسله مراتب اجتماعی ، نقد منافع عمومی بر منافع خصوصی ، نقش قیامآب و مد اخله کرد و لته را مور افراد ، و نیز موقوف بودن تشکیل هر چیزی به اجازت د ولت ، کورپراتیست های جدید را د ر تدوین تئوریهایشان ، بشدت تحت تأثیر قرار داد هاست ، و در بین نهاد های قرون وسطی نیز سیستم صنفی ، بیشترین تأثیر را د ر کورپراتیست هاد اشته است . سیستم صنفی ، یک تجمع بسته ، انحصاری و مبتنی بر سلسله مراتب د ر عضویت ، یعنی استاد کار ، کارگر روزمزد و شاگرد بود . تمام اعضای د رون صنف ، تضاد د رین طبقه ای بود ، و همواره بین استاد کار و کارگر روزمزد ، همکاری وجود د ا شت و هر یک از اعضای این رد ها ز سلسله مراتب ، میتوانست نمایندگان خود را به شورای صنف انتخاب کند . صنف ، نوع تولید ، د ستمزدها ، ساعات کار و غیره را تعیین

مینمود و اگرستیز و تعارضی در بین اعضای مختلف صنف بوجود می آمد ، در رد رون خود صنف ، حل و فصل می شد و از دیگرها و رقابت های درونی می کاست . در روابط بین سطوح مختلف سلسله مراتب ، حقوق و وظایف متقابلی بین اعضا وجود داشت . صنف در رد رون خود ، نیمی بیهوده و خد مات داشت که در رأیا مهیماری ، بیکاری یا سنین پیری ، برخی از هزینه ها را برعهده می گرفت . ( ۴ ) از نظر سیاسی ، صنف ها در رابطه با دولت ، بعنوان نمایندگان حرفه یا " طبقه " خود عمل می کردند و نمایندگان صنف ، در مجلس یا در بگروه های تصمیم گیری شرکت داشتند .

کورپراتیست های جدید ، در زمینه تشکیل کورپوراسیونی از کارفرمایان و کارگران ، شرکت برابر هر یک از این طبقات در تشکیلات صنفی خود ، با حفظ سلسله مراتب ، آما بدین دشمنی طبقاتی ، عضویت اجباری در آن ، و نیز سیستم خد مات اجتماعی صنف و همکاری و هم آهنگی را از الگوی نظام صنفی قرون وسطی اخذ کردند ، بی آنکه تقلیدی ساده از آن کرده باشند . پاره ای از رهبران و نظریه پرداران سیستم کورپراتیو ، استدلال می کردند که اگر کورپوراسیون ها بر اساس الگوی صنف های قرون وسطی بوجود آید ، به بنیادی ترین واحد سیاسی تبدیل گردد و ضرورت احزاب سیاسی رقیب و تشکل های مستقل طبقاتی را از زمین خواهد برد . حتی پاپ پیوس یازدهم نیز که برای ایجاد تشکل های سازش طبقاتی تلاش می کرد ، در ۱۹۳۱ ، صریحاً بدفاع از سیستم صنفی برخاسته و ضرورت ایجاد " مجامع و صنف هایی که در آنها ، افراد ، جایگاه خود را نه بر اساس آنچه که در بازار کار دارند ، بلکه منطبق با وظایف اجتماعی که هر یک از آنها انجام می دهند ، اشغال نمایند " سخن بیان آورد .

تقلید از صنف معنای دیگری نیز داشت . صنف یک تجمع بسته و محدود بود ، و کورپراتیستهای ضد کارگر ، میخواستند با تحمل این الگو در تشکل های کارگری ، رابطه افقی بین تشکل های مختلف کارگری را از میان برد و مانع وحدت و یکپارچگی آنها گردند .



زمینه‌های مساعد برای شکل‌گیری کورپراتیسم — همانگونه که گفته شد کورپراتیسم بر سنت واحدی تکیه ندارد، و در اشکال متفاوتی می‌تواند خود را ظاهر سازد، لیکن در همه جا جوهر واحدی دارد که می‌توان آنرا در یک جمله خلاصه کرد: هم‌سازی میان طبقه کارگر و بورژوازی. ولی هر نوع سازش کارگران با بورژوازی رانمی‌تواند کورپراتیسم نامید. کورپراتیسم معمولاً در شرایط تحول ناموزن سرمایه‌داری، که بورژوازی ضعیف است و یار ربهین آن تفرقه وجود دارد و نمی‌تواند برنامه تحول سرمایه‌داری را نه‌را با استکا نیروی خودش پیش ببرد و به یک دولت حمایتگر و طبقه کارگر مطیع نیاز دارد، بروز می‌کند. وجود لایه‌های وسیع خرد بورژوازی خانه خراب، عناصر حاشیه تولید که همچون آماس بزرگی در گرد شهرها و در حلقه‌های آنها متورم می‌گردد، طبقه کارگر جوان با گسسته زسنت‌های مبارزاتی گذشته که توانائی رهبری توده‌ها را ندارد، وجود فرهنگ پد رسالاری یا ایدئولوژی مذهبی فعال، قدرت با بی‌ناسیونالیسمی که هرگونه تأکید بر هویت طبقاتی از طرف طبقه کارگر و اطعمه‌ای به "آرمان ملی" قلمداد می‌کند، یا شرایط ویژه‌ای نظیر جنگ که صد ها — هزار نفر را از شرایط تولید هود رید می‌کند، اینها همه، عواملی هستند که زمینه ظهور کورپراتیسم را تقویت می‌کنند.

نگاهی به نحوه شکل‌گیری کورپراتیسم در وکشور آمریکا، لاتین، عواقب و خطرات این انحراف را برای جنبش کارگری، بروشنی نشان می‌دهد. کورپراتیسم ریزیل و آرزانتین، چه به لحاظ تد او و چه به لحاظ عواقب ناگواری که برای جنبش کارگری در پی داشته، برجستگی خاصی پیدا می‌کند. تجربیات این دو کشور را زاویه دیگری نیز درخور توجه است. کورپراتیسم ریزیل نمونه‌ای برجسته و ژشیهو همل بوروکراتیک کورپراتیسم را به نمایش می‌گذارد و کورپراتیسم آرزانتین نمونه جالبی از شیوه عمل جنبشی آن را.

## کورراتیسم و پیولیسمد برزیل و آرژانتین

بستر بحران - بحران جهانی اوایل سالهای ۱۹۳۰، اقتصادهای تکی محصولی صاد راتی بسیاری از کشورهای قاره لاتین را تحت فشار شدیدی قرار داد. در فاصله ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۳، کشورهای آمریکای لاتین، بدلیل سقوط تجارت جهانی و ورشکستگی عمومی، نتوانستند محصولات خود را کعمد تا کالا های کشاورزی بود، صاد رکند، و در نتیجه، توانائی وارداتی آنها نیز نسبت به دوره ۵ ساله قبل، ۳۷ درصد تنزل کرد. (۵) هیچیک از این کشورها، توانائی بازپرداخت بدهی های خارجی خود را نداشتند، و فقط آرژانتین بود که هنوز میتواند بدلیل تقاضا برای محصولات دامی آن، از جنگ ورشکستگی بگریزد. تقاضا برای قهوه برزیل، که به ارزش حاصل از آن بشدت نیازمند بود، پائین آمد. صاد رات این کشور، به مقداری زیاد سقوط کرد و قدرت وارداتی برزیل را که پیشتر از طریق فروش محصولات کشاورزی به بازار جهانی، و در درجه اول از طریق فروش قهوه تأمین می شد، کاهش داد. بحران جهانی و پائین آمدن حجم تجارت، نه فقط بر امکانات سرمایه گذاریهای کشورهای پیشرفته سرمایه داری در این کشورها اثر گذاشت و آنها محدود ساخت، بلکه قدرت توانائی بازپرداخت بدهی خارجی، دست اکثر کشورهای آمریکای لاتین را از منابع مالی خارجی کوتاه ساخت و صنایع این کشورها، بویژه برزیل را که در دست مهاجرین و شرکت های خارجی بود، دچار اختلال جدی کرد. در نتیجه، امکان واردات کالاهای صنعتی محدود گردید. در این دوره، فروپاشی اقتصادی ملی، که منشأ آن بحران جهانی سرمایه داری بود، و نیز ازجگیری جنبش کارگری، موجودیت طبقات حاکم در این کشورها را در معرض تهدید قرار می داد. در این هنگام بود که در غالب کشورهای آمریکای لاتین، از جمله برزیل و آرژانتین، نظامیان قدرت را بدست گرفتند. برزیل و آرژانتین، برای تأمین

کالا های صنعتی مورد نیاز کشور خود ، طرح صنعتی کردن کشور و سیاست تولید کالا های جانشین واردات را در پیش گرفتند . اما نهد بریزیل ونه د آرژانتین ، بورژوازی صنعتی نیرومندی که بتواند از عهد متأمین منابع سرمایه ای چنین کارسنگینی برآید ، وجود نداشت . تنها راه ، در حالت دولت در حوزۀ زندگی اقتصادی ، برای پیشبرد سرمایه دارانۀ صنعتی شدن کشور بود . اما صنعت ، به کارگرمایا انضباط نیاز داشت و برای تحقق آن ، دولت بورژوازی ، قبل از هر چیز ، باید بر مهارتات و جنبش در حال نضج کارگری غلبه می کرد . و این امر نیازمند یک استراتژی جدید در سیاست های کارگری بود . فشار بر دستمزد کارگران ، به عنوان اساسی ترین منبع سرمایه گذارهای جدیدی که برای صنعتی شدن لازم بود نرسید ، در نظر گرفته شد . با اینهمه ، بهین سیاست های کارگری بریزیل و آرژانتین ، تمایزات مهمی وجود داشت . در بریزیل ، که جاهانی های بسیار بزرگ طبقاتی انجا منگرفته بود ، و پدیدۀ حاشیا تولید مثل آرژانتین نبود ، سیاست های کوریپراتیوها تأکید بر نهاد های بوروکراتیک و با شیوه های آمرانه پیاد شد ، بنابراین به مانورهای از قبیل افزایش موقت دستمزد و بهبود امکانات رفاهی کارگران نیازی نبود . اما در آرژانتین در دوره پروون ، کوریپراتیسم نه با تکیه بر نهاد های کوریپرات ، بلکه عمدتاً با استفاده از شیوه های جنبشی پیش برد شد . در زیر هر دو مورد راجد اگانسه بررسی می کنیم .

## الف - برزیل

اشاره ای کوتاه به گذشته - با تأسیس جمهوری در ۱۸۸۹ که تا کودتای ۱۹۳۰ و ام آورد ، برزیل ، فرآیند ضعیف تحول صنعتی را آغاز کرد . در ساخت سیاسی کشور ، حکومت زمینداران که بر اقتصاد کشور نیز مسلط بودند ، همچنان ادا می یافت . در اکثر ایالات ، زمینداران که قدرت سیاسی واقعی را تشکیل می دادند ،

مقاوم‌ترنگی افتخاری نیروهای شبه‌نظامی ایالتی رانیز برعهده داشتند. قهوه، بعنوان کشت اصلی، بقصد صد و تولید می‌گردید. بتدریج، بخشی از انباشت سرمایه‌های ناشی از تولید صد و قهوه، بطرف صنایع سبک و نساجی در شهرها، مشارکت در سرمایه‌گذاری در صنایع راه‌آهن که عمدتاً در دست شرکت‌های انگلیسی بود، جریان پیدا کرد. فرآیند تحول صنعتی، به‌شهرنشینی و شکل‌گیری طبقات جدید شهری، از جمله بوجود آمدن پرولتاریای شهری، شتاب بیشتری داد. با اینهمه، حکومت زمینداران، نسبت به نتایج تحول صنعتی، نظیر شکل‌گیری طبقات جدید شهری و نیز خواسته‌های آنها، بی‌اعتنا ماند. بتدریج، به اختلافات سیاسی زمینداران که از سلطه‌طلبی ایالتی برای ایلت دیگتر ناشی می‌شد، تضادهای اجتماعی لایه‌هایی از زمینداران که منافعیشان با بورژوازی صنعتی در شهرها پیوند خورد، بود، افزود شد. بحران جهانی سرمایه‌داری اوایل سالهای ۱۹۳۰ و کاهش صد و محصولات کشاورزی برزیل، به تضادهای درون زمینداران شدت بخشید و تسلط زمینداران را آسیب پذیر ساخت.

درگیریهای سیاسی میان بخش‌های مختلف طبقات حاکم، افسران جوان ارتش و اکثر ازمیان فرزندان زمینداران، بورژواها و کارمندان بلند پایه دولتی برخاسته بودند: بسوی سیاست سوق داد. اینان یکبار در ۱۹۲۴، دست به راهپیمایی در ایالات مختلف زد و خواستار اصلاحاتی در سیستم انتخابات و اصلاحات ارضی شدند، که در نتیجه این اصلاحات، بسیار محدود بود. این اقدام افسران جوان، به شکست انجامید اما در ۱۹۲۷ تکرار کردند. آنها، امید و ابودند که بتوانند حمایت دهقانان و کارگران را بسوی خود جلب کنند.

معروفترین چهره جنبش سروانها، افسری بود بنام کارلوس پرستس، که

ستون نظامی خود را به روستاها برد تا "انقلاب را زنده نگاهدارد". (۶)

پرستس، بعد از بازگشت از تبعید در ۱۹۳۰، در ۱۹۳۲ به حزب کمونیست

پیوست و از همان سال تا ۱۹۲۹ د بیکر کلی حزب کمونیست برزیل را بر عهد ده اشد. جنبش سروانها اگر چه شکست خورد ، ولی بخش مهمی از آن ، د روی کار آوردن حکومت کودتسا د ر . ۱۹۳ ، که ائتلافی بود میان ارتش ، بورژوازی ضعیف صنعتی و لایه های متوسط شهری ، نقش مؤثری داشت .

همزمان با جنبش سروانها ، د ارود سته های فاشیستی الهام گرفته از فاشیسم ایتالیا که همانند د سته های فاشیستی کشور هم زبان خود پرتغال ، نام "انتگرالیمت" بر خود گذارد ، به فعالیت پرداخته و خواهان برقراری حکومتی شاه حکومت موسولینی د ر برزیل بود ند . "انتگرالیستها" د رسوق دادن هر چه بیشتر حکومت کودتسا به راست ، مؤثر بود ند و بخشی از آنها نیز د ر حکومت جذب گردید ند .

جنبش کارگری قبل از ۱۹۳۰ - اولین اعتصابات مهم کارگری برزیل ، د را وایل قرن بیستم ، د ر شهرهای ساحلی بوقوع پیوست . این اعتصابات ، با سرکوب شدید پلیس مواجه شد و عده ای از رهبران کارگری ، روانه زندان یا تبعید شد ند . د ولت ، قوانین ضد کارگری شدیدی را تصویب و مورد اجرا گذاشت . اما سرکوب ، فقط یک وجه ماجرا بود . حاصل این اعتصابات و مبارزات کارگری ، تأسیس "کنفد راسیون کاربرزیل" (C.O.B) بود ، که د ر ۱۹۰۶ بوجود آمد . د ر این دوره از مبارزات کارگری ، کارگران راه آهن ونساجی ، د ر مرکز مبارزات قرار داشتند . (۷) از نظر سیاسی ، کارگران عضو اتحادیه های کارگری ونیز "کنفد راسیون کاربرزیل" ، تحت تأثیر آنارشیسم بود ند . آنها ضمن اینکه از اتحادیه های مستقل کارگری دفاع می کرد ند ، از تشکیل اتحاد یا ائتلاف با دیگر طبقات و لایه های اجتماعی ، ویا مشارکت د ر فعالیت های پارلمانی خود د اری می ورزید ند . از نظر آنها ، اعتصاب همگانی ، تنها وسیله سقوط رژیم سرمایه د اری بود ، و اتحادیه مستقل کارگری ، ابزاری بود که می توانست بر ویرانه های د ولت د رهپشکسته سرمایه د اری ، جامعه آید . آل کارگری را بنا کند . (۸)

انقلاب کبیرا کثیر، از همان کارگران را متوجه خط مشی تازه‌ای در انقلاب کارگری کرد. از سالهای ۱۹۲۰ به بعد، طبقه کارگرسا زمان یافته‌ای در برزیل با عرصه‌گذاشت که اگرچه از نمایندگی محروم بود، ولی اهمیت و وزن قابل توجهی در سیاست پیدا کرده و خواسته‌های اجتماعی مشخصی را مطرح مینمود.

د ۱۹۲۲، حزب کمونیست برزیل، بنیان‌گذار شد و به بین‌الملل سوم پیوست. حزب کمونیست به فعالیت شدید در اتحاد به‌های کارگری روی آورده و میتوان گفت که به پرفوذترین نیرو و جنبش اتحاد به‌ای تبدیل شد. لیکن اختلاف نظر آنارشیستها با آن، به اختلافات و درگیریهای درونی اتحاد به‌ها دامن زد. آنارشیستها، همچنین از این نظر که کمونیستها خواهان یک حزب سازمان یافته و متمرکز بود و شرکت در فعالیت‌های سیاسی، ائتلاف با بورژوازی علیه زمینداران و "انقلاب د مکتیک ملی" دفاع می‌کردند، با آنها به مخالفت برخاسته و نظر آنها را به معنای پذیرش انقلاب "د مرحله‌ای" و نه انقلاب مستقیم "سوسیالیستی" تلقی می‌نمودند. دولت برزیل، د ۱۹۲۷، حزب کمونیست را با توجه به رشد سریع آن، غیرقانونی اعلام کرد. لیکن حزب کمونیست توانست در یک پوشش توده‌ای بنام "اتحاد کارگران و دهقانان" B O C — به فعالیت خود ادامه دهد. د ۱۹۲۸، "اتحاد کارگران و دهقانان" خود را یک حزب ملی تلقی می‌کرد و در انتخابات ۱۹۳۰، کارگری را بعنوان کاندید ای خود برای ریاست جمهوری، معرفی کرد. حزب کمونیست با استفاده از پوشش علنی خود، "اتحاد کارگران و دهقانان"، د ۱۹۲۹، "کنفد راسین عمومی کار" را بوجود آورد. طبقه کارگر با چنین آرایشی از نیروها، پایه دوره کودتا گذارد. (۹)

کبودتای ۱۹۳۰ — بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۰، ژوتیلیو وارگاس Getilio Vargas، کاندید ای ائتلاف انتخاباتی موسوم به "اتحاد لیبرال" که د نتیجه تقلبات زمینداران محافظه‌کار، در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد بود، د رؤس کودتای مرکب از ارتش، سیاستمداران ناراضی جنوب، به

قدرت رسیده و اعلام حکومت موقت کرد. "اتحاد"، یک ائتلاف رفورمیستی از بورژوازی مخالف زمینداران سائوپالو، ارتش و لایه‌های میانه شهری، برای مقابله با جنبش کارگری و دموکراتیک بود. وارگاس، بعنوان کاندید ای "اتحاد"، در اصلاحات و تدوین قانون کار می‌زد. اما طبقه کارگر و اتحادیه‌های کارگری، از حکومت وارگاس، حمایتی بعمل نیاورد و حزب کمونیست، آنرا رویه دیگری از حکومت بورژوازی نامید. ولی بطور کلی، طبقه کارگر برزیل نتوانست در حوادث سیاسی سال ۱۹۳۰ شرکت کند و از خود نشان دهد و حتی می‌توان گفت تا حدی در مقابل حوادث منفعل ماند.

حکومت وارگاس، با در مسأله مواجه بود: از یکسو، تحت فشار افسران جوانی که گرایشات ملی داشته و بر صنعتی شدن کشور پای می‌فشردند، باید برنامه صنعتی کردن کشور را آغاز می‌نمود، و از سوی دیگر، برای تقویت آنهاست سرمایه‌جهت اجرای برنامه‌های صنعتی می‌بایست برد ستمزد های کارگران فشار بیآورد. بنا بر این، طبقه کارگری بایست سرکوب و مهار می‌شد. حل مشکل برنامه صنعتی کردن، در رگرو چل مسأله کارگری بود. و وارگاس با تمام نیرو، در این حوزه متمرکز شد. او بلافاصله، به بستن اتحادیه‌ها، تبعید کردن رهبران کارگری، ممنوع کردن تجمعات و حمله به اعتصابات پرداخت، و در این راه از سرمایه‌داران خود استفاده کرد. در ۱۹۳۱، دولت، شناسایی قانونی کلیه اتحادیه‌های کارگری را ملغی ساخت و آنها را مجبور نمود تا باریک‌بینی کسب شناسایی قانونی را برسمیت بشناسد که بی‌خطر تشخیص می‌داد. او همچنین قانونی را تصویب رساند که بموجب آن، در سوم اعضاء اتحادیه را باید کارگران متولد برزیل تشکیل می‌دادند. علاوه بر این، رهبران مهاجر اتحادیه‌های کارگری، برای ماندن در ریست خود، حداقل ۳ سال قبل از رسیدن بموقعیت رهبری، باید در برزیل سکونت می‌داشتند. این امر، با توجه باینکه

اکثر رهبران اتحاد به‌های کارگری، مهاجرین اروپائی بودند، دست‌وارگاس رادرتصفیه  
اتحاد به‌های کارگری از رهبران آگاه و وفادار به آرمان کارگران، بازمی‌گذاشت.

این اقدامات، حملاتی از زور و سرکوبی مستقیم بود که نمیتوانست نتایج بلند مدت  
مورد نظر را برآورد سازد، و وارگاس به چیزی بیش از سرکوب مستقیم می‌اندیشید. او در پی  
آن بود که چگونه می‌شود با هویت قانونی دادن به تشکل‌های کارگری، آنها را از هویت  
طبقاتی‌شان محروم ساخت و به‌هزای در دست دولت بورژوازی تبدیل نمود؟ به عبارت دیگر  
او در پی آن بود که سرکوب غیر مستقیم را به شیوه اصلی سرکوب طبقه کارگر تبدیل سازد. برای این  
اساس، وارگاس، نخستین گام‌ها را برای ساختن تشکل‌هایی که جزئی از بوروکراسی حکومتی و  
تحت کنترل مستقیم وزارت کار بودند برداشت. او، با تصویب یک سلسله قوانین، از نظر  
حقوقی، اتحاد به‌ها را بر رسمیت شناخت و موجودیت آنها را تضمین کرد، لیکن در همان  
حال، اهرم‌ها و وسایل کنترل دقیق در مورد اتحاد به‌ها پیش‌بینی کرد. هدف این  
قوانین، وابسته کردن اتحاد به‌های کارگری به دولت خود که بورژوازی بود تا دادن قدرت  
و استقلال به کارگران در مقابل با کارفرمایان. از دیدگاه وارگاس و تشویرسین‌های کوریپراتیسم  
برزیل که بشدت از کوریپراتیسم ایتالیادرد ووه موسولینی و دولت سالازارد ربرتقال متأثر  
بودند، اتحاد به، وسیله‌ای بود برای همکاری طبقاتی، و برای اینکه اتحاد به، هویت  
مستقل خود را بعنوان ابزار مبارزه طبقه کارگر دست‌بدهد، باید به زائد‌های از دستگاه  
بوروکراسی و ولتی تبدیل می‌شد. یکی از نویسندگان کوریپرات در این رابطه می‌گوید:  
"سندیکا، یک شاخک صرفاً بوروکراتیک است که از طریق آن، دولت، اقتدار خود که خود  
را بر تمام بخش‌های ولت اعمال می‌کند." (۱۰) وارگاس نیز خود در ۱۹۳۱، در  
مقابل مجلس مؤسسان، به‌ایدۀ استقلال و اتحاد به‌های کارگری حمله برد و می‌گوید:  
"این تصور که ذبی است که سندیکاها، تشکل‌هایی برای مبارزه طبقاتی هستند. آنها  
برای همکاری بین کار و سرما به وجود آمدند." (۱۱) و اولین وزیر کار برزیل، بعد از



تصویب قوانینی که اتحاد به‌های کارگری را تحت کنترل دقیق دولت قرار می‌داد ، اظهار امیدواری کرد که " قانون جدید ، تضاد طبقاتی را زمین‌برده ، و ملت ، ظرفیت اجتماعی تازه‌ای دهد که معطوف به همکاری طبقاتی است . " ( ۱۰ )

برطبق قوانین کار ، سند بکاهای کارفرمایان نیز باید بموازات سند بکاهای کارگران دهر رسته‌ای از صنعت شکل می‌گرفت و سند بکاهای حق‌نداشتند بیک حزب سیاسی وابسته باشند ، چراکه از نظر کورپراتیست‌ها ، سند بکا ، بکنهاد دولت بود و نه مستقل ، و سند بکاهای کارگران و کارفرمایان ، کارگزاران تولیدی دولت بشمار می‌آمدند . دولت ، بحثا به هم‌آهنگ‌کننده و تنظیم‌کننده فعالیت‌های تولیدی جامعه ، باید در بین سند بکاهای کارگران و کارفرمایان هم‌آهنگی و همکاری ایجاد کرد و منافع عمومی جامعه را پیش می‌برد . از اینرو برطبق قانون ، دولت حق داشت در تمام امور سند بکاهاد حالت کند . بعلاوه ، تمام این نوع تشکلهای ، از سند بکا گرفته تا کنفدراسیون ملی ، باید بشبه عمودی و مبنایی برسلسله مراتب سازمان می‌یافتند . ( ۱۲ )

بنا به نظر کورپراتیست‌ها ، سند بکا از یک سو ، شاخک دولت بود و از سوی دیگر ، نمایندۀ فعالیت بخش‌های مختلف مردم است ، که از سند بکا شروع گردید و به دولت خاتمه می‌یابد و اینطریق ، وحدت اندامواره ( ارگانیک ) بین طبقات مختلف مردم دولت را تأمین مینماید و دولت بعنوان نمایندۀ منافع همگانی ، در امور سند بکاهاد حالت کرد و مانع از این می‌شود که طبقه‌ای بر منافع خود تأکید ورزید و منافع همگانی را نادیده بگیرد . به اینطریق دولت ، صلح و همکاری طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی می‌سازد . برای رسیدن به این هدف ، دولت باید در همه امور سند بکاهاد مداخله کند .

دوره اول حکومت وارگس — مجلس مؤسسان در ۱۹۳۴ ، وارگاس را رسماً

برپاست جمهوری برگزید . اما در ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ ، پروالد بگری جریان یافت و ساخت کورپراتیوسست گردید . زیرا پیوندهای سنتی کلهسا و زمینداران ، و نیز تمایلات

تجدد طلبانه و عرفی وارگاس، مخالفت کلیسار ابرانگیخت و برای تحکیم وضع خود در مقابل مخالفانش ناگزیر شد که در قانون اساسی، حق تعدد و استقلال اتحادیه ها را بگنجانند (در حالیکه خود اود رسال ۱۹۳۰ قانون تکسند یکائی را بتصویب رسانیده بود). این امر، فرجه ای برای فعالیت نیروهای سیاسی بوجود آورد. حزب کمونیست، رهبری اعتراضات کارگری را بدست گرفت و برنامه های وارگاس را حیل های برای از بین بردن فعالیت مستقل اتحادیه های کارگری نامید. در این زمان، اتحادیه های تحت نفوذ حزب کمونیست، در خارج از چهارچوب قانونی قرار داشتند. در ۱۹۳۵، کنگره وحدت اتحادیه های کارگری برگزار گردید. کنگره، اگرچه گامی بجلود استقلال طبقه کارگری بود. ولی بی‌برغم فعال بودن فزاکسیون های کمونیستی در این اتحادیه ها، به نتایج مشخصی نرسید و ایجاد جبهه کارگری توسط حزب کمونیست، تحقق نیافت.

در نیمه دوم سال ۱۹۳۵، حزب کمونیست، عهد فعالیت خود را با توجه به امکان انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۸، به سازماندهی "اتحادیه برای آزادی" - A.N.L. - که در واقع یک جبهه توده ای بود، متمرکز ساخت. برنامه آن عبارت بود از ملی کردن شرکت های خارجی، رفورم محدود ارضی و حق داشتن یک حکومت دموکراتیک توده ای.

"اتحادیه برای آزادی" عملاً نتوانست به موتورسیج توده ای تبدیل شود. لیکسمن وارگاس آنرا خطر بالقوه ای برای خود تلقی می کرد و از گرایشات چپ آن نگران بود. وارگاس برای مقابله با آن، ابتدا قانون امنیت ملی را بتصویب رساند تا دست پلیس را در آزار A.N.L. ها رنگدارد، و کمونیستها را به درگیری زود رس تحریک کند. ارزیابی حزب کمونیست در این مقطع، این بود که وضعیت انقلابی وجود دارد و شرایط برای شورش مسلحانه و سرتاسری کردن آن آماده است. شورش مسلحانه زود رس A.N.L. سرکوب گردید و به وارگاس امکان داد که کمونیستها و عناصر انقلابی و آگاه را از جنبش کارگری تصفیه کند. از آن بیعه، رهبران اتحادیه های کارگری، باید "گواهی مقبولیت ایدئولوژیک" از حکومت می گرفتند که

به کمونیست‌ها و دیگر عناصر انقلابی، هرگز داد نمی‌شد.

کودتای ۱۹۳۷ و دولت جدید — در ۱۹۳۷، وارگاس برای جلوگیری از انتخابات ۱۹۳۸، مجدداً دست به کودتا زد و از آن پس تا ۱۹۴۵، به شیوه بسیار خودکام‌های به حکومت خود ادامه داد. کودتای ۱۹۳۷، آغاز Stado Novo — دولت جدید — بود که خود، تقلیدی بود از نظام حکومتی موسولینی در ایتالیا. وارگاس بعد از کودتای ۱۹۳۷، بشدت بر استقلال سیاسی طبقه کارگر حمله برد و با الهام از ساخت‌های کورپرات ایتالیای فاشیست و قوانین کارتارمنکبوتی آن، تشکل‌های کارگری را در حصار تنگ و کنترل دقیق دولتی قرارداد، و در ۱۹۴۳ با تصویب قوانین موسوم به «قوانین تحکیم کار»، بر کنترل خود بر اتحادیه‌ها شدت بخشید. درست در این دوره بود که ساخت‌های کورپرات به طبقه کارگر برزیل تحمیل گردید و بیش از چهل سال نگهداشته شد. از آنجا که وجود این ساخت‌ها در جلوگیری از سازمان‌یابی مستقل طبقه کارگر نقش مهمی داشته‌اند، در زیربنا اندکی تفصیل بدان می‌پردازیم.

### ساخت کورپراتیو و مدخله دولت — وارگاس با برسمیت

شناختن قانونی حق تشکل اتحادیه‌ای (سندیکا)، حق مدخله در کلیه امور سندیکا، از طریق وزارت کار را، نیز در زمره قوانین کار گنجانده گنجاندن حق مدخله وزارت کار در امور سندیکا، در واقع نفی جوهر اتحادیه، بعنوان تشکل مستقل فروشندگان نیروی کار در برابر کارفرمایان بود، اینک اتحادیه‌تشگلی بود برای بی‌تشکل کردن کارگران.

در مجموع، سه نهاد مهم کورپرات روابط طبقه کارگر را با دولت تنظیم می‌نمود: سندیکا، دادگاه‌های کار و سیستم هیئت‌های اجتماعی، که در زیربنا اختصاره آن اشاره می‌کنیم.

### الف — سندیکا — برای اینکه سندیکا بتواند به فعالیت بپردازد، باید

از طرف دولت، قانوناً برسمیت شناخته شود. برای تشکیل سندیکا، حدنصاب معینی از

افراد لا زماست تا تقاضای تشکیل سند بکا ، جنبه قانونی پیدا کنند . اعضای سند بکا ، باید سن معینی داشته و در همان شرکت یا شرکت های وابسته ، مشغول کار باشند . برای این منظور ، قانون کار ، رد میند بیهای ، شغلنی د قیقی را تعریف کرده است که هر یک از آنها مقررات ویژه ای دارند . انواع واقسام مقررات رنگارنگ و بوروکراتیک ، تشکیل سند بکا را با مشکلات جدی روبروی سازد و سند بکا تا وقتی که از طرف دولت ، قانونا بر رسمیت شناخته نشد هاست ، نمیتواند د رمز اکرات و قرارداد اد های جمعی شرکت کند . از اینسرو ، شناسایی رسمی سند بکا ، شرط ضروری موجودیت آنست . بر طبق قوانین کار برزیل ، سند بکا نمیتواند از یک خط مشی سیاسی پیروی کرده و بیه فعالیت سیاسی بپردازد ، بابه اصطلاح "ایدئولوژی خارجی" ( که معمولا به مارکسیسم گفته می شود ) داشته و با عضو سازمان های بین المللی بوده و بیا از آنها کمک مالی بگیرد . فعالیت سند بکا ، فقط د فعالیت های رفاهی خلاصه می شود . ممکن است انواع مسائل فرضی و خیالی ، مانع از بر رسمیت شناخته شدن سند بکا گردد ، با شناسایی قانونی آن از طرف دولت چندین سال طول بکشد . د ر طول این مدت ، سند بکا ی مذکور نمیتواند نمایندگان خود را بدهد و ولت یا هیأت کار فرمایان معرفی کند و چون هنوز " غیر قانونی " است ، دست پلیس برای سرکوب آن کاملاً باز است . دولت میتواند حتی ، سند بکا ی بر رسمیت شناخته شد ه را د هر لحظه ای منحل کرده و مانع از فعالیت آن شود . سند بکا بعد از اینکه قانونا بر رسمیت شناخته شد ، باید آئین نامه داخلی خود را تنظیم و د اختیار دولت قرار دهد ، زیرا آئین نامه داخلی اتحادیه نیز باید مورد تصویب دولت قرار گیرد . بعد از آن ، سند بکا باید نام کلیه اعضا ، رهبران ، ولایت رهبران ، و صورت جلسه انتخابات د رونی برای رهبری را بدهد و ولت تسلیم کند . همچنین ، سند بکا باید کلیه صورت حساب مخارج خود را بدهد و ولت نشان دهد . حتی ایجاد صندوقهای بازنشستگی ، بدهون تأمید و نظارت دولت ، غیر ممکن است .

یکی از بهترین حوزه های د خالت دولت د را مورسند بکا ، د خالت آن د رجریان

داخلی سند یکا می باشد . مقررات دست وپاگیری د مورد عضویت، رهبری ، جلسات ،  
 و مورد داخلی سند یکا وجود د ارد . پیش بینی های د قبیق وفضل برانتخاب وفعالیت  
 کارکنان ورهبران اتحاد بهحکومت می کند . د ولت نه فقط برانتخابات داخلی ، نظارت  
 کامل د ارد ، بلکه ممکن است رهبری انتخاب شد توسط کارگران را مورد تأیید قرارند هد  
 ویا فرد معینی را از طرف خود ، بعنوان ناظر رسمی د ولت ، د رسند یکا قرار د هد که ممللا  
 قدرت رهبری سند یکا را بی اثر می سازد . امور مالی داخلی سند یکا را نیز د ولت د قیقاتحت  
 کنترل قرار می د هد : نظیر تنظیم حقوق عضویت ، واینکه چه کسانی آنرا جمع آوری کرد ه و در  
 کجا نگهد اری میشود . با زوسان وزارت کار ، هر لحظه میتواند د دفترها را بررسی کرده و  
 فهرست د رآمد و مخارج سند یکا را بخواهند . ( ۱۳ )

قوانین کار ۱۹۳۷ ، سه سطح از تشکل های کارگری را پیش بینی می کند که بطور  
 عمودی و بر اساس سلسله مراتب ، سازماندهی میشود : سند یکا ، که معمولا یک یا  
 چند حوزه شهرد اری ( Monilipios ) را در بر می گیرد . فد راسیون ، که د سطح  
 ایالتی است ، وکنفد راسیون ، که د سطح ملی فعالیت می کند . سند یکا د رحل کار ، به  
 شکایات ، خواسته های اقتصادی وخدمات رفاهی رسیدگی می کند ، حال آنکه فد راسیون ،  
 کنفد راسیون ورهبران آنها ، با مقامات وزارت کار ارتباط سازمانی داشته و مضمون کار —  
 شان اساسا خصلت اد اری ود ولتی د ارد .

د رآئین نامه سند یکا باید تأکید شود که " این مجمع ، بعنوان یک ارگان همکاری با  
 مقامات د ولتی ود یگر مجامع مربوط به آن فعالیت کرده وهد ف آن استحکام همبستگی  
 اجتماعی ، و تبعیت منافع اقتصادی یا شغلی ، از منافع ملی خواهد بود " .

د ولت میتواند د صورت لزوم ، حساب بانکی سند یکا را مسدود کند ( د صورت  
 بروز اعتصاب ، بانک برزیل ، بلا فاصله حساب سند یکا را مسدود می کند تا ازان د رکب به  
 اعتصاب استفاده نشود ) .

سند یکای واحد - د ریک محل ، برای یک حرفه ، بیشتر از یک سند یکا نمیتواند وجود داشته باشد . بعضی اینکه د ریک شهر ، یک سند یکا ، برای حرفه معینی بوجود آمد ، و برسمیت شناخته شد ، د بگر کسی حق تأسیس سند یکای د بگری را نخواهد داشت .

ساخت تشکیلاتی سند یکاهای کارفرمایان نیز ، بموازات همین سند یکاهای کارگسری بود ، و آن نیز وابسته وزارت کار است . وزارت کار تصمیم میگیرد که کدام حرفه ای به یک سند یکای جدیدی وابسته گردد . ایجاد ساخت های موازی کارفرمایان با سند یکاهای کارگری ، د رد و روه پوپولیسما مکان می د اد که سیاست همکاری طبقاتی ، راحت تربیش برده شود .

پسایه جغرافیایی سند یکا - نمایندگی سند یکائی ، بر اساس تقسیم بندی جغرافیائی انجام می گیرد . این نمایندگی میتواند شهر داری ( یا بخش ) ، شهر ، ایالت ، گروهی از ایالات ، و در حالات استثنائی ، کشور را در برگیرد .

پسایه جغرافیائی فد راسیون ها ، ایالت است . لازم است که سند یکا از یک حرفه ، به سهم بپیوند د تا فد راسیون بوجود آید . در حالت استثنائی ، وزیر کار میتواند اجازة تأسیس فد راسیون هائی را بد هد که منطقه جغرافیائی نمایندگی آن ، بیشتر از یک ایالت است . فقط رئیس جمهور حق د ارد که اجازة فعالیت کنفد راسیون هائی را بد هد . هر سند یکا ، ۳ نمایند به فد راسیون خود می فرستد و هر فد راسیون ، ۴ نمایند به کنفد راسیون مربوط به خود . هر سال زمانی ، تعداد نمایندگی آن هر فد ر باشد ، فقط یک رأی د ارد .

وظایف اساسی فد راسیون ها عبارتند از :

- نمایندگی منافع سند یکاهای وابسته ، و همکاری با حکومت و کارفرمایان .

- جمع آوری سهم مالیاتی خود از سند یکا ، و استفاده از آن بر طبق توصیه های ششورای

نمایندگان و مطابق با ضوابط تعیین شده از طرف وزارت کار .

— تهیه فهرستی از نمایندگان خود، که رئیس جمهور، از بین آنان، اعضای دادگاههای منطقه‌ای کار را انتخاب می‌کند.

— بستن قرارداد اد‌های جمعی با کمک دادگاه کار، و یا حتی بدوین آن، در صورت فقدان سند یکاد ریک منطقه، یا برای حرفه‌ای معین. این سازماندهی عمودی بود و قوانین کسار برزیل، اجازت سازماندهی افقی بین حرفه‌های مختلف را نمی‌دهد.

مالیات سند یکا — هر کارگر برزیلی، باید سالی یک‌روز از دستمزد خود را، چه عضو سند یکا باشد و چه نباشد، به سند یکا بپردازد. (۱۴) این مالیات از دستمزد او در کارخانه کم‌میشود و در اختیار بانک برزیل قرار می‌گیرد. سپس وزیر کار، آنرا را ختنسار سند یکا قرار می‌دهد. ظاهراً این مالیات باید به مصرف کمک‌های اجتماعی، اداره کلوسه‌های تفریحات و مؤسسات آسایشی کارگران بکار گرفته‌شود. اما در واقع بعنوان یک رشوه و یک اهرم سیاسی فاسد کننده برای مطیع ساختن رهبران سند یکا که با کارفرمایان و وزارت کار، همکاری مینمایند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این امر از یک سو، سند یکا را به آلست دست بوروکراتیک کارفرمایان تبدیل می‌کند، و از سوی دیگر، کارگران را از داشتن یک منبع مالی در اختیار خود و برای فعالیت در واحد کارخانه و در مواقع اعتصاب، محروم می‌سازد.

ب — دادگاه کار — نقش اصلی دادگاه کار، دوری بین سند یکا و کارفرمایان است، و سالی یکبار، برای تعیین دستمزد ها تشکیل می‌گردد که در آن، نهاد های مربوط به کارفرمایان، با نمایندگان سند یکائی، با حضور نماینده‌های از طرف دولت، بعد از که می‌برد ازند. اعضای این دادگاه را رئیس جمهور تعیین می‌کند، و ابزاری است در دست دولت و کارفرمایان. در صورت بروز اختلاف، باید به دوری وزارت کار متوسل شد، و تصمیمات آن نیز بر اساس بخشنامه‌های دولتی انجام می‌گیرد. (۱۵) و با زیر طبقه ماده ۱۱، تأکید گردید که محل اختلافات در دادگاه کار، همواره باید به چنان روشی انجام گیرد که منافع طبقاتی یا فردی، بر منافع عمومی، مقدم نشود.

ج - بیمه‌های اجتماعی - سیستم‌بیمه‌های اجتماعی د ربرزیل ، یکی

از تکیه‌گاه‌های مهم کوریاتیس می باشد . د ر قوانین تحکیم کار ، ضوابط مربوط به بیمه‌های اجتماعی ، فقط بطور خلاصه مورد اشاره قرار گرفته بود ، ولی بعد ا ، بصورت لایحه قانونی مجزائی ، بتصویب رسید . هدف طراحان آن این بود که با تکیه بر اقدامات رفاهی و توزیع "ماد لانه" آن ، همبستگی اجتماعی و همکاری طبقاتی را در جامعه تأمین نمایند .

هزینه‌های آنرا می بایست کارگران ، کارفرمایان و دولت ، هر یک با مقداری سهم مساوی برداخت کنند . ولی کارفرمایان عملاً تا کودتای ۲۴ عجزی نیز داشتند و دولت فقط مقداری اجبیری از سهم تعیین شده خود را می برداخت . بیمه‌های اجتماعی را شاید بتوان یکی از عظیم‌ترین دستگا‌های بوروکراسی د ربرزیل نامید . بودجه آن بجز ایالت ساوپالو ، از بودجه هر ایالت د بگری بیشتر است و هزاران نفر را در راستخده خود د ارد و در رساله‌های ۷ ، متجاوزاً از ۱۷ میلیون نفر را در تحت پوشش خود داشت . این دستگا‌های بیمار و طفل ، همواره به عنوان یک وسیله رشوه و سیاست های ضد کارگری رژیم کار گرفته می شدند . د ر دوره حکومت پوپولستی گولارت ، وزیر کار اوینام آلمینوالفونسو ، که گرایشات سوسیالیستی داشت ، اصلاحاتی د ر سیستم انتخاب رؤسای بیمه‌های اجتماعی انجام داد و مواضع چپ‌ها را در آنجا تقویت نمود . لیکن بعد از کودتای ۱۹۶۴ ، که د ولت گولارت سرنگون شد ، نظامیان از یکسوا کارفرمایان را مجبور به برداخت سهم خود به آن کردند تا د امنه بیمه‌ها را گسترش دهند ، و از سوی دیگر ، با تصویب قوانینی ، امکان د ستیابی و نفوذ چپ‌ها را مسدود ساختند . سابقاً ، ساخت بیمه‌های اجتماعی ، بموازات ساخت سندیکاها بود و هر حرفه‌ای برای خود بیمه‌های اجتماعی جداگانه‌ای داشت . حکومت کودتا ، د ر وهله نخست ، روش انتخابی بودن رؤسای این سازمان را از بین برد ، و بعد همه آنها را در یک ساخت واحد ادغام کرد . اکنون رؤسای آن فقط از طرف د ولت برگمارده میشوند .

وارگاس ، بموازات ایجاد این ساخت کوریات - که مرکز طبقه کارگر ، خود خواسته



بد آن جذب نشد ، بلکه همیشه بشیوه بوروکراتیک و از رفد دستگاه حکومتی به وی تمحیل می‌گردد — ضوابط و قوانین مرسوم رد بگر کشور های سرمایه داری ، نظیر قانون ۸ ساعت کار در روز ، استراحت روزهای یکشنبه ، مرخصی با حقوق ، حداقل دستمزد ، خسارت قطع عضو ، خدمات درمانی و سیستم بیمه های اجتماعی ، صندوق های بازنشستگی و قرضه ها ، مسکن و غذای ارزان د و کارخانه را مورد اجرا گذاشت . ولی دستمزد های واقعی کارگران ، درد و روزه و ارگاس نه فقط افزایش نداشت ، بلکه سیر نزولی پیداکرد . چرا که افزایش دستمزد ها ، همواره از نرخ تورم پائین تر بود .

### دوره جنگ جهانی دوم — تاجنگ جهانی دوم ، و ارگاس برنامۀ

صنعتی کردن کشور را ب تکیه برد دستمزد های پائین ، و حذف کمونیستها و عناصر آگساز از تشکل های بوروکراتیک کارگری ، با موفقیت پیش برد . درد و روزه جنگ جهانی دوم ، در حالت چند عامل ، بروزنگی اجتماعی ، و در نتیجه ، بر روی فعالیت های کارگری در برزیل اثر گذاشت . دولت آمریکا ، برای اینکه و ارگاس بطرف آلمان هیتلری کشاند و نشود ، در توسعه صنایع فولاد برزیل ، به آن کشور کمک نمود . و در مقابل ، به خرید لاستیک ، قهوه و آهن برزیل ، نیاز بیشتری پیداکرد ، که بنویه خود ، به رشد صنعتی برزیل ، شتاب بیشتری داد . این امر ، در داخل کشور ، موجب دوزی و ارگاس از " انتگرا لیستها " شد و در صحنه بین المللی ، به همکاریهای هر چه بیشتر نظامی بین برزیل و آمریکا انجامید ، و برزیل ، برای جنگ علیه هیتلر و موسولینی ، سرمایان خود را روانه مید آن های جنگ اروپا کرد . و وارد شدن برزیل در جنگ ، منفع متفقین ، در موضع گیری های حزب کمونیست اثر گذاشت و آنرا بطرف همسویی با و ارگاس سوق داد .

(\*) برنامۀ رهبری صنعتی برزیل ، اساساً بر سیاست های تورمی و گواش نزولی دستمزد ها استوار بود . دستمزد های کارگران در ۱۹۳۵ ، در مقایسه با ۱۹۱۴ ( اگر دستمزد کارگران را در این سال ، بعنوان پایه محاسبه ، ۱۰۰ بگیریم ) ، ۵۶ درصد تنزل کرد .

د وره جنگ ، د رعین حال ، برتوروم مزین برزیل ، شتاب بیشتری بخشید و د بسیاری از جاها ، ناآرامی های کارگری آغاز گردید که سرانجام به انفجاری از موج اعتصابات منتهی شد . وارگاس نتوانست د مقابل اعتصاب کارگران بارانداز ، رانندگان اتوبوس منطقه ریو ، کارگران فلزکار و سایر کارکنان بانک د سرستاسر کشور د ۱۹۴۴ ، به اقد امسی د ست زند و گروه های مخالف ، خواهان بازگشت به د موکراسی شد ند . پاسخ وارگاس ، افزایش د ستمزد ها ، شل کردن کنترل برسند یکاهای کارگری ، عفو عمومی و آزادی حزب کمونیست بود . هدف وارگاس از این اقد ام این بود که ز کمونیستها به عنوان یک وسیله بسیج کارگران برفع خود استفاده نکند ، که بنوبه خود ، سوطن بیشتر نظامیان ، یعنی مهمترین تکیه گاه وارگاس را برانگیخت . کمونیستها به حمایت از وارگاس برخاستند ، ولی برای محکم تر کردن پایگاه خود و آزادی سند یکاهای کارگران نیز فعالیت کرد ند . آنان ، "جنبش متحد کارگری" — را بوجود آورد ند که خواهان یک کنگد راسیون ملی کارگری و آزادی سند یکاها بود . ( ۱۶ )

نارضائی از وارگاس د رمیان سرپا زانی که د رارویا علیه فاشیسم جنگید ه بود ند ، شکست آلمان نازی و ایستای فاشیست ، د ولت جدید " وارگاس رانیژی حیثیت کرد . د رسال ۱۹۴۵ ، نارضائی از وارگاس د رمیان توده های مردم ، ارتش ، و سایر مخالفان اود امنسه وسیعی پید ا کرد . وارگاس با پیش بینی احتمال برکناری خود ، با ایجاد " حزب کارگران برزیل " برای کارگران ، توسط کارمندان وزارت کار و صد ورد ستور العمل به رؤسای سیاسی ایالت های مختلف ، مبنی بر جمع کردن زمیند اران محلی د یک حزب محافظه کارینام " حزب سوسیال د موکراتیک " زمینه های بازگشت آتی خود را بقدرت آماد ه کرد . سرانجام نظامیان با کودتای خود د ۱۹۴۵ ، او را از کار برکنار کرد ند و د وره کوتاهی از د موکراسی ضعیف د برزیل برقرار گردید .

حکومت ژنرال اوریکود ورتسا ، تمام قوانین ضد کارگری وارگاس را د رمورد کنترل

اتحادیه‌ها، همچنان حفظ‌کردود رموارد زیادی به‌د اخله مستقیم راموراتحاد به‌هسا  
پرداخت. د ۱۹۴۷، باگسترش آرامی‌های کارگری وبالا رفتن نفوذ وحیثیت حمزب  
کمونیست، ژنرال د ورتا، حمزب کمونیست راغیرقانونی اعلام کرد ه وپسرکوب آنها روی آورد.  
واین حمزب که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ عمدتاً برای کسب آراء بیشتر د انتخابات تلاش کرده  
بود تا سا زمانه هی انقلابی طبقه کارگر، با محروم شدن از فعالیت قانونی ضربه‌شدیدی  
خورد ود نتیجه، نفوذ "حمزب کارگران برزیل" وارگاس گسترش یافت.

د وره د وحکومت وارگاس — تورم و سرکوب وعد افزایش د ستمزد ها،  
تنها حاصل د وره ژنرال د ورتا بود. بانزد یک شدن انتخابات ۱۹۵۰، وارگاس، از فضا ی  
موجود نهایت بهره برد اری را بعمل آورد. از آنجا که برکناری وارگاس د ۱۹۴۵، بعد  
از شل کردن کنترل د ولتی برسند یگاها و آزاد ساختن کمونیستها و کارگران مبارز عضو  
سند یگاها از زندان انجام گرفته بود، این توهم موجود آمد ه بود که گویا برکناری او، به دلیل  
"دوستی" ونزد یکی با طبقه کارگر بود ه است و وارگاس تصمد این توهم دین می زد و در  
سخنرانی‌های خود می گفت که پیروزی او یعنی رشد صنعت و رفاه کارگران، با اینهمه،  
اود رد وره د وحکومتش نیزه سیاست‌های پیشین خود وفادار ماند و تلاش کرد از استقلال  
طبقه کارگر جلوگیری کند. لیکن ساخت کورپرات، کاملا شکاف برداشته بود و وارگاس نمی  
توانست بشیوه سابق کورپراتیسم رانگهدارد. بهرور، بخش‌های مهمی از طبقه کارگر سر  
مستقلا بسیج شدند. د ۱۹۵۳، پنج سند یکای مهم سا ئوپالو، که هموارات سند یگاها ی  
رسمی بوجود آمد ه بود، توانست یک امتصاب همگانی راهم آهنگ ساخته و متبازات مهمی  
بدست آورد که د ارتقا "روحیه مبارزاتی کارگران و نشان دادن ارزش حرکت مستقل  
کارگری، تأثیر داشت. یکسال پیش از آن، یعنی د ۱۹۵۲، کارگران توانسته بود نند  
با مبارزات خود، کنترل د ولتی برامورد اخلی سند یگاها را سست کنند. وزارت کار و در  
مقابل سمی کرد که د مقابل این کاهش کنترل د رپاین، برکنترل خود بر فرد راسپون ها و

کنند راسین ها ، شدت بیشتری بخشید و روانه نمود کارگران به سطوح رهبری را ببندد .  
 د رسال ۱۹۵۴ برای د و مین با ر علیه وارگاس کود تا شد . برخلاف تصویر همه کسسه  
 می بند اشتند او با بسیج کارگران به مقابله با کود تا برخو اهد خاست ، وارگاس ترجیح داد  
 که با خود کشی به زندگی خود پایان بد هد زیرا ا ز آن می ترسید که بسیج کارگران ، به شکل گیری  
 اراده مستقل طبقه کارگر بیا نجامد و این چیزی بود که او د ر تمام عمرش بر علیه آن مبارزه کسرد ه  
 بود .

سند یکسای موازی - از ۱۹۴۶ بعد ، مبارزین قدیمی سند یکائی ،  
 سعی کردند با بی افکندن ساخت هائی تازه ، خود را ا ز چنگ سند یکاهای کوریات تحت  
 کنترل د ولت ، رها سازند ، و موازات آنها ، د ستگاه رهبری مستقل خود را بوجود آورند .  
 این تصمیم دکنگرسند یکائی کارگران برزیل د رو بود و ا ز ا نبرود ۱۹۴۷ گرفته شد . بعد  
 از ۱۹۵۰ ، بارها تلاش بعمل آمد تا د ر سطح منطقه ای و مابین مناطق ، رهبری موازی با  
 د ستگاه رهبری سند یکاهای رسمی بوجود آید . د همین تشکل هائی که د آن هنگام پسا  
 گرفت ، " قرار داد اتحاد سند یکائی " از همه مهمتر بود و توانست بعد ت ۵ سال ، مبارزات  
 سیاسی و سند یکائی کارگران را ، بویژه د رسائو پالو ، رهبری کند . " قرار داد اتحاد  
 سند یکائی " که د رجریان اعتصابات سائوپالود ۱۹۵۳ بوجود آمد ه بود ، د ر مجمع عمومی  
 خود عناصر مبارز ، بویژه کمونیستها را به رهبری خود انتخاب کرد . د ۱۹۵۸ ، " کمیسیون  
 د ائمی سازمان های سند یکائی " - C.P.O - د رو بود و ا ز ا نبرو و بر اساس همان الگوی  
 " قرار داد . . ." تاسیس گردید . د ر ۱۹۶۰ ، بد نیال اعتصاب کارگران حمل و نقل  
 راه آهن ، " قرار داد اتحاد و عمل " بنیان گذار د شد . د ر ۱۹۶۰ ، بد نیال یکا اعتصاب  
 سیاسی د ر سطح کشور ، " قرار داد اتحاد و عمل " با " کمیسیون د ائمی سازمان های  
 سند یکائی " ادغام گردید و " فرماندهی عمومی کارگران " - C.G.T - را بوجود آوردند .  
 C.G.T - ، د ر د و ر و فچهار ساله ۶۴ - ۱۹۶۰ ، یکی از مهمترین و زنده ا د ر زندگی

سیاسی و جنبش کارگری برونزیل بود . C.G.T ، تلاش نمود طبقه کارگر را بطرف وحدت سوق دهد ، کنترل دولتی برسند یکاها برداشته شود ، بی آنکه گامهایی جدی در زدگرگون ساختن ساخت کورپرات و قوانین کاربرد ست ویاگیرد آرد .

در اعتصابات سیاسی سالهای ۴-۱۹۶۲ ، C.G.T رهبری این اعتصابات را برعهده داشت وچنان وزنی در رجا معه پیدا کرد که رهبران سند یکاها در چار این توهم شدند که گویا این سند یکاهای کارگری است که در صحنه سیاسی کشور ، میدان دراز است . لیکن C.G.T ، هرگز ، حتی در اوج قدرت خود ، قانوناً برسمیت شناخته نشد . ساخت کورپرات اگر چه عملاً در نتیجه فشار توده ای کارگران وجود نداشت ، ولی در بلای کتابهای قانون باقی ماند ، و حکومت کودتای ۱۹۶۴ ، بنام پیروی از قانون ، آنرا مبنای سیاستهای ضد کارگری خود قرار داد .

مختصات کورپراتیسم دره و ارگاس و جنبش کارگری در آن دوره را میتوان چنین خلاصه

نمود :

ساخت کورپرات ، چهار رجوی بود مبتنی بر قوانین ، که بشیوه ای بوروکراتیک و از بالا ، یک ائتلاف اجباری با بورژوازی را به طبقه کارگر تحمیل کرد و برای مدتی قابل توجه ، اراده ایستادن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی را سرکوب نمود . این سرکوب ، همیشه با حمله از روبرو و متکی به سرنیز نبود ، بلکه عمدتاً با تکیه بر نهاد هایی که سازماندهند سازش طبقاتی بودند و اراده مستقل طبقه کارگر را سلب می کردند ، صورت می گرفت . وضع طبقه کارگر در این چهار رجوی ، از نظر رفاهی نه فقط بهتر نشد ، بلکه دستمزدهای واقعی ، به قدر زیادی نیز پائین آمدند . آنچه دولت و ارگاس رفاه می نامید ، پذیرش پاره ای از حقوق شناخته شده طبقه کارگر و رجوع جدید ، نظیر ساعت کار در روز ، مرخصی سالانه ، استراحت در روزهای یکشنبه و برخی خدمات بود . در حقیقت دولت خود برای طبقه کارگر ، تشکیل سند یگانه بوجود می آورد تا خود طبقه کارگر را از حق تشکیل مستقل همسرورم

سازد . حق تشکل سند یکائی راد ر قانون برسمیت شناخت ، ولی بنحوی برسمیت شناخت  
 که طبقه کارگروا تحت قیمومت دولت بجزو وائی ود رجعت اهد اف آن قرار د هد .  
 طبقه کارگر عهروقت فرصتی بد ست آورد ، علیه ساخت کوریرات بمبارزه برخاست  
 وسعی نمود تشکل های مستقل خود را بوجود آورد . لیکن فرصت های مهمی رانیزسوزاند .  
 د رد یوارتشکل های کوریرات ( سازش طبقاتی ) ، فقط هنگامی شکاف افتاد کسه  
 طبقه کارگروا زبایشن فشار آورد و خود به حرکت مستقل ، نظیراعتصاب و ایجاد ساخت های  
 موازی روی آورد . این نوع سازماندهی ، د رواقع یکنوع تشکل "رقیب" بود ، واگرچه حریف را  
 بمقرب می راند ، وازاین نظرگامی بود بجلو ، ولی طبقه کارگروا د رکارخانه ها ومصنوعت  
 ارگانیک سازماندهی نمی کرد . پیشترگفتیم که سند یکاهای کوریرات تبریزیل ، برپایه جغرافیائی  
 استواربودند . تشکل های موازی ، د رواقع ناخواسته ، پایه های خود را برهمان اساس  
 می ریخت ونه سازماندهی کارگران د رکارخانه . ازاینرو ، تشکل های مستقل طبقه کارگر ،  
 هرگز ا زحالت بسیجی فراتررفت . حتی د ر اوج قدرت C.G.T د رد وره ریاست جمهوری  
 گولارت ، بین پایه ورهبری جنبش کارگری هیچگونه پیوند ارگانیک وجود نداشت وبهمین  
 جهت ، با اولین ضربه د ولت کودتا بر رأس جنبش ، پایه کارگری نتوانست عکس العملی  
 نشان د هد ، وعلاقلج گردید . چراکه اراده مستقل طبقه ، بشیوه ارگانیک ، ود ر مقابل  
 سرمایه داران ، سازماندهی نشد ه بود .

کودتای ۱۹۶۴ بمعد ، لحظه کشف حقیقت ووقوف برضعف های د رونی بود . جنبش  
 اتحادیه ای طبقه کارگر ، از آن بمعد ، گامهای کوچک وآهسته ای د ر سطح کارخانه ها  
 برداشت ، باشکیبائی به سازماندهی کارگران د رکارخانه هاروی آورد ود رسالهای حکومت  
 نظامیان ( ۱۹۶۴ - ۱۹۶۴ ) د رمبارزه با یکی ازخشن ترین رژیمهای د یکتاتوری برزیل  
 آبد بد مشد ود عقب راندن چکه پوشان نقش مهمی ایفا کرد .

## ب - پوپولیسیم و جنبش کارگری در آرژانتین : پرونیسم —

د ۱۹۴۳ ، هر سابقه‌ترین و نیرومندترین جنبش کارگری آمریکای لاتین ، در فاصله‌ای نسبتاً کوتاه در رهش شکسته شد . این شکست نتیجه اعمال صرف قهر نبود ، بلکه با سازمان یابی طبقه کارگر در ریشه این سازمان یابی ، شکست او نیز نطفه بیست .

طبقه کارگری که در دهه های متوالی ، در برابر انواع سرکوبهای طبقات حاکم ایستادگی کرد و در مجموع از منافع مستقل خود بدفاع برخاسته بود ، طبقه کارگری که بنا به آرمان خواهی انترناسیونالیستی خود ، در ۱۹۰۵ از جنبش کارگری روسیه حمایت کرد ، در یک تب هیچانی به پوپولیسم روی آورد ، احساسات کوری پراتی پید کرد ، بدفاع از ایدئولوژی ناسیونالیستی پرداخت ، و ناگهان در یک پیوند وهم آلود با بخشی از بورژوازی حاکم ، هویت خود را گم کرد ، و نام دیگران را بر زبان آورد . پرونیسم ، بیان این تباهی و شکست بود . پرونیسم ، نه تقدیری گریزناپذیر ، بلکه کفری اعتنائی جنبش انقلابی ، — سازماندهی صد ها هزار کارگری بود که در نتیجه تحول صنعتی ، از زمین کنده شد و در رون صنعت جدید و حاشیه شهرها پرتاب گردید . آن نیروهای کارگری که در آرژانتین ، به وسیله ای برای سازش طبقاتی تبدیل شدند ، در روسیه ، در نتیجه سیاستهای انقلابی و قدرت سازماندهی حزب بلشویک برگرد پرولتاریای صنعتی سازمان یافته حلقه زده و انقلاب اکثری را به پیروزی رساند .

لازم است ، بستر تاریخی ویژه ای که پرونیسم را بوجود آورد ، یعنی مختصات اقتصادی کشور آرژانتین در آن دوره ، ساخت طبقات حاکم ، و نیز ساخت و سنن مبارزاتی طبقه کارگر ، و رابطه متقابل اینها با هم در یگروا مورد توجه قرار دهیم .

ساخت اقتصادی و طبقه حاکم — از اوایل قرن بیستم تا آغاز جنگ

جهانی دوم، د آرژانتین، قدرت د ولتی زیرنفوذ مسلط بورژوازی زمین د اربود ود رپیوند نزد یک با امپریالیسم انگلیس و با زارجهانی سرمایه د اری قرار داشت. (۱۷) د آستانه بحران جهانی سرمایه د اری، بخش کشاورزی، بر صنعت تفوق کامل داشت و درصدد بالائی از درآمد ملی و نیز از خارجی کشور، ازصادرات کشاورزی تأمین می شد.

بحران جهانی، بشدت بر امکانات وارداتی اثر گذاشت و توانائی وارداتی کشور را کاهش داد. برای ترمیم کاهش واردات و تأمین کالا های مورد نیاز، دولت، برنامه صنعتی کردن و تولید کالا های جانشین را آغاز نمود. فرآیند صنعتی کردن کشور را پس از مرحله، از حمایت بورژوازی زمیند ارتیز برخوردار اربود، زیرا بعنوان قدرت سیاسی حاکم، می بایست به تقاضای این کالاهاد ربا زارد اخلی، که دیگر توان وارد کردن آنها را نداشت، پاسخ می داد. بخش صنعتی اقتصاد، بسرعت گسترش پیدا کرد و در اوایل دهه ۱۹۴۰، وزن آن در ساخت اقتصاد ملی، بالا رفته و بر کشاورزی، پیشی گرفت. تعداد مؤسسات صنعتی از ۲۳۷۳۶ در ۱۹۳۵ به ۵۲۴۴۵ در ۱۹۴۱ رسید. غالب این مؤسسات، همنسوز کارگاههای نسبتاً کوچکی بودند که با سرمایه ملی اداره می شدند. در نتیجه، سهم واردات در تهیه کالاهای صنعتی، از ۵۲/۹٪ در ۱۹۲۹، به ۳۴/۹٪ در ۱۹۳۸ کاهش یافت، و این سیر نزولی، در سالهای بعد نیز همچنان ادامه پیدا کرد. ولسی بورژوازی صنعتی، برخلاف افزایش وزن خود در اقتصاد، نقش مهمی در سیاست کشور نداشت. عدد رصدا ر فرمایان کارخانهها، افراد خارجی بود و به همین دلیل، از حق رأی برخوردار نبودند. این بخش از بورژوازی، در دهه ۱۹۳۰، سریعاً رشد کرد و وزن آن در اقتصاد کشور، بسرعت بالا رفت، بی آنکه تشکلهای طبقاتی و سیاسی ملازما این تحول را بوجود آورد باشد یا فرصت لازم، برای صراحت دادن به خواستههای خود را بیابد.

حمایت دولت از گسترش صنایع داخلی در دوره جنگ جهانی دوم، موجب ثروتمند شدن لایههایی از بورژوازی صنعتی و تجاری، که با با زارد اخلی مرتبط بودند، گردید. بی آنکه بورژوازی زمیند ارتیز در این میان سهمی بهبود. این امر به نارضایتی بورژوازی زمیند ارتیز



نیز اختلاف در راه سیاست های حمایتی از پیرنانه توسعه صنعتی انجامید . سیاستمداران محافظه کار - لیبرال دیگر جسارت لای زهرای حمایت از صنعت را نداشتند . ( ۱۸ ) و پابین ترتیب بود که میان دو بخش بورژوازی شکاف گسترش یافت و به رویا روشی بورژوازی صنعتی بسا بورژوازی زمین دار منتهی گردید . و بورژوازی صنعتی ، در تعقیب منافع خود ، به اختلاف مخاطره آمیزی که بیرون توصیه می کرد ، تن در داد . بنابراین در آستانه کودتای ۱۹۴۳ ، بورژوازی ، بدلیل تعارضات درونی خود ، فاقد همبستگی بود .

### تحول در ترکیب جمعیت - تحول صنعتی ، یادگرگونی و ترکیب

جمعیت نیز متواهم بود . تعداد کارگران صنعتی افزایش یافت و در نتیجه گسترش بخش خدمات ، مهاجرت از روستاها به شهرها دامنه بسیار وسیعی پیدا کرد . در فاصله ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۳ ، سالانه ۲۲ هزار نفر از مناطق مختلف کشور ، به بیونس آیرس بزرگ مهاجرت می کردند و در حومه شهر و اطراف محلات فقیرنشین ، سکونت می گزیدند . اگر در مهاجرتها قبلی به بیونس آیرس و بطور کلی به آرژانتین ، که مبدأ اروپائی داشت ، کارگران مهاجر ، با خود اندیشه هائی تازه و فرهنگ و نظریات مترقی رایج در اروپا را به این کشور می آوردند ، ( ۱۹ ) مع تازه که باشتابی سیل آسا از روستا به شهر می آمد ، با تفکری بد رساله رانده و روستائی ، نه تنها فاقد تجربه و سنت مبارزاتی و تفکر کارگری بود ، بلکه به آسانی در اتحادیه های کارگری جذب نمی گردید و در خارج از ساخت های موجود تشکل های کارگری باقی می ماند . فقط بخشی از این مهاجرین در صنعت جدید جذب می شدند ، ولی قسمت اعظم آنها در حاشیه شهرها حلقه می زدند . ( ۲۰ ) وزن اینها از دهه ۱۹۳۰ به بعد ، در مقایسه با پرولتاریای قدیمی ، بشدت افزایش یافت ، و اینان در بقدرت رسیدن بیرون نقش اساسی داشتند . هجوم از روستا به شهر و فراخ تر شدن دامنه حاشیه شهر ، با توجه به یکبارجه نبودن پرولتاریای شهری و فقدان انسجام تشکیلاتی آن ، پرولتاریای آرژانتین را در محاصره تازه وارد بین قسار داد و توان تحریک را از او سلب کرد . پاسخی که بیرون به نحوه صنعتی شدن کشور می داد و کشف

قدرت کارگران ، و ظرفیت انفجاری تازه واردین ، اوزابه مهترین چهره د تاریخ سیاسی آرژانتین تبدیل نمود . ششاق د رمیان طبقه حاکم و تشنت د رمیان پرولتاریا ، عواملی بودند که استفاد ه از همرتا زه واردین را برای بیرون آسانتر ساخت و او توانست یک ائتلاف متد اخسل طبقاتی ، بین بخشی از بورژوازی ، و بخش مهمی از کارگران که فاقد سنت های مبارزاتی بودند ، سازمان دهد . پرونیسم ، بیان این ائتلاف بود که اراده مستقل طبقاتی و آگاهی طبقاتی را از پرولتاریا سلب میکرد و ایدئولوژی سیاست پرولتری را با ناسیونالیسم ، و ایدئولوژی بورژوازی جایگزین می ساخت .

### تشکیل های اتحادیه های د ر دوره قبل از بیرون - نخستین تشکل های

اتحادیه های د آمریکا لاتین ، د ۱۸۵۷ ، توسط کارگران چاپ د ریوننس آیرس بنیان گذارد ه شد و توانست با اعتصاب خود د ۱۸۷۸ ، ساعات کار را تقلیل دهد . ( ۲۱ ) د ر ۱۸۸۵ ، اتحادیه قدرتمند کارگران راه آهن بنام *La fraternidad* ( برادری ) - تأسیس گردید و د ۱۸۹۶ ، اعتصاب کارگران راه آهن را که بمدت ۴ ماه ادامه یافت و ۱۲ هزار کارگر د آن شرکت داشتند ، رهبری نمود . د ۱۹۰۱ ، " فدراسیون منطقه ای کارگران آرژانتین " *Fora* که نتیجه تلاش های د هساله کارگران آرژانتین برای ایجاد یک تشکل متمرکز کارگری بود ، بوجود آمد . د ۱۹۰۵ ، بدعوت " فدراسیون کارگسران آرژانتین " ۷۵ تشکل کارگری د رکنگروه اتحادیه های کارگری شرکت کردند ، و د رکنگروه ادغام ۱۹۰۷ ، ۱۲۰ سازمان کارگری شرکت داشتند . ( ۲۲ )

" فدراسیون کارگران منطقه ای آرژانتین " ، نه تنها موتور حرکت کارگری د آرژانتین بود ، بلکه تلاش کرد که کنفدراسیونی د ر سطح آمریکای لاتین بوجود آورد . د رصد کارگرانی کسه به اتحادیه های پیوستند ، نسبت بالایی داشته ، و د راه آهن ، تقریباً د همان حد انگلیس و فرانسه بود . ( ۲۳ )

انقلاب اکتبر د روسیه ، د زمین کارگران آرژانتین نیز ، تکان عظیمی بوجود آورد و موج

اعتصابات کارگری، در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹، با وج خود رسید. در ۱۹۱۹، پلیس و ارتش بر روی کارگران فلترکار در ریوننس آیرس، در جریان یک اعتصاب همگانی آتش گشود. صد ها نفر را کشته و زخمی کردند و هزاران نفر را به زندان افکندند. در طول یک هفته درگیری کارگران با پلیس و ارتش که به "هفته غم انگیز" معروف گردید، شهر ریوننس آیرس، چهره یک شهر جنگ زده را پدید آورد. با اینهمه، حکومت ناگزیر از مذاکره گردید و کارگران فلترکار، به بسیاری از خواسته های ایشان دست یافتند. (۲۴)

سه سال بعد، ارتش، کارگران کشاورزی منطقه جنوبی آرژانتین را که خواهان بهبود شرایط خود بودند، به خاک و خون کشید و هزاران نفر از کارگران را قتل عام کرد.

در ولت، در کنار سرکوبهای خشن، نظیر "هفته غم انگیز"، سعی کرد که با طبقه کارگر نوعی همسازي داشته و آنرا بطرف خود جلب نماید و از برخی از "سنگ یکالیستها" که کمتر از سوسیالیستها وابسته به حزب خود و کمتر از آنارشیستها معتقد به خشونت بودند، استفاده کند، ولی نتوانست در این تلاشهای تفرقه افکنانه موفق شود.

در این سالها، برای نخستین بار، اتحادیه های کارگری در سطح صنعت بوجود آمد، که گاهی بجلود رسا زماند می کارگران بود و کارگران توانستند بمذاکره و انعقاد قرار داد های جمعی بپردازند. اما در همین حال، سرکوبهای متوالی، نقش فرسایشی اعتصابات و مهمتر از همه، اختلاف در درون اتحادیه ها، بین سوسیالیستها، کمونیستها و سندیکالیستها، جنبش اتحادیه ای کارگران را با تفرقه روبرو ساخته و تضعیف کرد. و قشعی کودتای خشن و دست راستی ۱۹۳۰ بوقوع پیوست، طبقه کارگر در درون خود، دچار تفرقه و شقاق بود. *Fora*، دیگر آن قدرت پیشین را نداشت و *C.G.T.*، چند روزی بعد از خود تا تشکیل گردید و ولی اختلافات در درون چنان زیاد بود که تا ۱۹۳۶، نتوانست موجودیت خود را رسماً اعلام کند. "کنفدراسیون عمومی کار" — *C.G.T.* هنوز تحت نفوذ سوسیالیستها و آنارشیستها قرار داشت.

حزب کمونیست در خارج از C.G.T به سا زمانه‌ها می‌پرداخت و فقط در ۱۹۳۵ بود که با تغییر دادن سیاست اتحادیه‌ای خود، به C.G.T پیوست. در این هنگام C.G.T، در درون خود دچار تشکلات شدیدی بود و هنوز رسماً اعلام موجودیت نکرد. در داخل C.G.T، بین سندیکالیست‌ها که به فعالیت مستقل اتحادیه‌ای و سیاست‌گریزی معتقد بودند، و گروهی از اتحادیه‌ها که مواضع چپ داشته و خواهان بیان خواسته‌های کارگری از طریق یک حزب سیاسی بودند، اختلاف عمیقی وجود داشت، که سرانجام موجب خروج سندیکالیست‌ها از C.G.T شد.

در ۱۹۳۶، C.G.T، رسماً تأسیس گردید، ولی تفرقه و دست‌بندی در درون آن، همچنان باقی ماند، و همان‌گونه که در بالا گفته شد، در سال ۱۹۴۲ منتهی به انشعاب، ب، گردید و به دو بخش تقسیم شد: C.G.T شماره ۱ که از یک خط مشی مشابه اتحادیه‌های کارگری انگلیس دفاع می‌کرد، و C.G.T شماره ۲، که طرفدار این بود که کنگره راسیون کارگری، بعنوان بازوی حزب سوسیالیست یا کمونیست عمل کند.

وجه مشخصه سال‌های پایانی ۱۹۳۰ را میتوان چنین خلاصه کرد: گسترش فعالیت‌های کارگری، و تشدید اختلافات در درون طبقه کارگر. بدین ترتیب، طبقه کارگر نیز بسا شقاق و رصفوف خود، به آستانه کودتای ۱۹۴۳ قد مگذشت.

کودتای نظامی ۱۹۴۳ - کودتا، توسط افسرانی که تمامیهات هواداری از پیمان محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) را داشته، و مخالف آمریکا و مریالیسم متفوق در آرژانتین، یعنی انگلیس بودند، به آسانی و بدون خون‌ریزی، به پیروزی رسید. برنا به اصلی کودتاچیان، بی‌ریزی و گسترش صنایع سنگین، و تضعیف وابستگی آرژانتین به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بود. چیزی که زمینداران محافظه‌کار، ناتوان از پیشبرد آن بودند. برای گسترش صنایع سنگین، تنها کنار گذاشتن زمینداران از قدرت سیاسی، کافی نبود، بلکه، طبقه کارگر سرکش نیز می‌توانست منافع بورژوازی صنعتی را که برنا به

توسعه صنعتی د رآند وره ، گره خوورد هبود ، بمخاطره بیند اژد . براین اساس ، نظامیان  
بلا فاصله بعد از کودتا ، C.G.T شماره ۲ رابعنوان تشگکی "تحت تأثیر کمونیسم" منحل  
ساختند .

به پیشنهاد خود سرهنگ پرون ، دولت نظامیان ، اورا به پست وزارت جدید —  
التأسیس کار ، منصوب کرد . پرون ، پیش ازید یروش این پست ، بارهبران اتحادیه های  
کارگری د پید ارکرد هونظرات خود راد رمورد ضرورت ایجاد تشکل های نیرومند کارگری ، سا  
آنان مطرح ساخته بود . ( ۲۵ ) این نزدیکی به طبقه کارگر ، باری بوالهوسانه ای نبود ، بلکه  
اود رک روشنی ازسأله د اشته وشاید مدتها پیش ازکودتابد ان اند پشید هبود . د رواقع ،  
کشف ظرفیت انفجاری طبقه کارگرو بهره گیری ازآن د رجعت اهداف خود ، پرون راه —  
قد رتمندترین مورد تاریخ آرژانتین تبدیل کرد . او خوب می دانست که چگونه می توان طبقه —  
کارگرا را زهد نهایی انقلابی د ورساخت وازآن همچون ابزاری د رجعت منافع جا معینه  
بورژوازی استفاده نمود . او معتقد بود که برای این کارلا زم است کارگران را بر مبنای همساری  
طبقات سازمان داد وراه آگاهی طبقاتی را بر او بست : " توده کارگرسا زمان داد ه نشد ه  
زمینه ساز بیگانه ترین مفاهیم سیاسی وایدئولوژیک می باشد " . ( ۲۶ ) ود ر برابر بورژوازی  
آرژانتین که از رشد جنبش کارگری به هراس افتاد هبود ، د رک خود از این سازماندهی و  
وپرداختن به طبقه کارگرو اصریحاً اعلام کرد : " ما میخواهیم از تشکل های کارگری ، آن عناصر  
افراطی می راکه ایدئولوژی شان اینهمه برایمان بیگانه است ، ریشه کن سازیم . . . ایمن  
ایدئولوژیها ، بدلیل طبیعت خارجی خود ، د رما آرژانتینیها ، تمایلی برای حمایت از  
خود برنیا نگیخته است ، و بدلیل داشتن نفرتی سخت ریشه وآباء واجدادی ، مسائلی را  
بپارمی آورفکنه مورد علاقه ماست و تهربطی به ما ادرده " ( ۲۶ )

تشگکی که پرون میخواست برای طبقه کارگرا ایجاد کند تشگکی بود برای همکاری همسایه  
سرمایه ، وجلوگیری از تشکل مستقل کارگری ، که از طریق دولت ود ر رابطه باد دولت باید انجام

می گرفت. با چنین برنامه ای بود که او، پست وزارت کار را برای خود پیشنهاد نمود.

پروین بعد از هفتاد و سه روز استاز وزارت کار، سیاست اشتلاقی حساب شده ای را پیش برد. او ضمن پیداکردن متحدینی در میان نظامیان، با انرژی فوق العاده ای بطرف سیاست های کارگری خود روی آورد و ارتباطات شخصی خود را با رهبران کارگری، افراد ساده و لایه های پایینی گسترده تر ساخت. او در جلسات کارگران شخصاً حاضر می شد، با آنان به گفتگومی پرداخت و آنان را تشویق می کرد که با اتحاد به پیوندند و در صورت نبودن اتحاد به دیکر رشته، آنرا تشکیل بدهند. پروین بموازات تشویق کارگران به پیوستن به اتحادیه ها، اقدام به تدوین قوانین کار و افزایش دستمزدهای کارگران کرد. در اواخر سال ۱۹۴۳، او از تصاحب کارگران بسته بندی گوشت، حمایت بعمل آورد و به اتحادیه کمک نمود تا اولین قرارداد دستمزد جمعی خود را با کارفرمایان منعقد کنند (۲۷). در همان سال، قوانینی را که به دولت اجازه دخالت های وسیع در امور اتحادیه ها را می داد، و مورد تنفر کارگران بود، ملغی ساخت. از جمله اقدامات دیگر حکومت نظامیان در زمینه سیاست های کارگری، میتوان از افزایش حقوق بازنشستگی، حمایت از کارگران در مقابل اخراج های خود سرانه، گسترش بیمه تصادفات، طولانی کردن زمان مرخصی با حقوق، برقراری دستمزد یکسال باضافه یکماه برای همه کارگران، تدوین اولین قوانین کار جامع برای کارگران کشاورزی، تثبیت حداقل دستمزد برای تمامی کارگران دائم کشاورزی و تضمین آن، خدمات پزشکی رایگان و حمایت شغلی، و انجام اجاره خانه های شهری نام برد (۲۸). در واقع، خواسته های رفاهی و اقتصادی طبقه کارگر در دهه ۳۰، که متوالیاً توسط حکومت سرکوب شده بود، توسط پروین بر کارفرمایان تحمیل گردید. سیستم بیمه های اجتماعی ایکه پروین بوجود آورد، در مدت ۳ سال، ۱/۵ میلیون نفر کارگر را تحت پوشش خود قرارداد.

در ۱۹۴۴، پروین به اتحادیه سازی در میان لایه های از کارگران روی آورد که

فاقد تشکل بودند ، نظیر کارگران نیشکر توکوسمان با شراب سازی هند و زرا . در همان سال ، او معاونت ریاست جمهوری و پست وزارت جنگ را نیز بدست آورد که در مجموع ، دست او در اعمال سیاست های خود قوی ترمی ساخت ، مانورهای بیرون ، بسیاری از رهبران کارگری را در چار سرگنجه و آشفتگی می کرد . از یکسو ، استقلال خواهی و تمایلات چپ در اتحادیه ها را می کوید ، و از سوی دیگر ، در زمینه خواسته های رفاهی و اقتصادی کارگران ، به خواسته های آنان پاسخ مثبت می داد . رهبران کارگری ، اگر چه ماضی را که بیرون عرضه می کرد نمی پذیرفتند ، ممکن بود با طغیان کارگران علیه خود مواجه شوند ، و اگر می پذیرفتند ، خود را بصورت گروگان وزارت کار در می آوردند . بقدری ، رهبران قدیمی و جفا افتاد نیز مانند رهبران تازه وارد به حمایت از مردمی برخاستند که نه تنها اهداف و امتیازات مادی می داد ، بلکه همچنین ، فرصت های شرکت در تصمیم گیری مربوط به این امتیازات را نیز می داد . بعلاوه ، لا زه بود رهبران تازه ای ، از میان صنایعی که فاقد اتحادیه بود ، بوجود آید و جابگین رهبرانی کرد که از همکاری با سرهنگ بیرون سرپا زمی زدند . بسرا ی رسیدن باین منظور ، او دستور داد که تمام کاندیداهای مورد اعتماد رهبری ، دست چین و در باره آنها تبلیغات شود . ( ۲۹ )

در میان صفوف کارگران شهری ، پیروزه در میان اتحادیه های قدیمی ، مخالفت های جدی علیه بیرون وجود داشت . سوسیالیستها و کمونیستها ، صراً از کارگران می خواستند که علیه حکومت نظامیان ، دست به تظاهرات و اعتراض بزنند . در مخالفت با تلاش بعضی از رهبران کارگری در وابسته کردن C.G.T شماره ۱ به بیرون ، اتحادیه " لافرا ترینیداد " ، یعنی مهمترین اتحادیه عضو C.G.T ، و اتحادیه " کفشان و بافندگان " از آن خارج شدند . در واقع بعد از انحلال C.G.T ۲ و تصفیه C.G.T ۱ ، بیرون به بازاری C.G.T پرداخت و آنرا محور و تکیه گاه اصلی سیاست های کارگری خود قرار داد . او در رأس C.G.T ، یک فرد مورد اعتماد خود را قرار داد و به عضو گیری

رهمبران سرسپرد مبخود آغاز کرد. در نیمهٔ دوم ۱۹۴۵، برون، قانون جدید تجمعات حرفه‌ای را منتشر ساخت. این قانون که زمینهٔ استفادهٔ سیاسی از جنبش کاریگری در جهت خواسته‌های حکومت را مهیا می‌کرد، ظاهراً اجازت حالت مستقیم را موقتاً به‌همان‌ها بدولت نمی‌داد، اما C.G.T.، می‌توانست اتحادیه‌ها را تحت کنترل خود قرار دهد. قانون مذکور تصریح مینمود که در هر شاخه‌ای از صنعت، فقط یک اتحادیه می‌تواند وجود داشته‌باشد و فقط آن اتحادیه نمایندهٔ کارگران بود و فقط آن حق مذاکره و بستن قرارداد داد‌های جمعی را دارد.

در این زمان، نظامیان از قدرت‌گیری برون احساس نگرانی کرد و به مخالفت جدی با او برخاستند، و در ۱۹۴۵، او را وارد اربابان استعفا از کمیته‌های خود کردند. به دنبال آن، یک هفته بحرانی آغاز گردید و کمیته‌های اضطراری کاریگری، سریعاً شکل گرفت. پاره‌ای، طرفدار اعتصاب هنگامی فوری و نامحدود تا با زنگشت برون بودند، و بخش دیگری از کارگران اعتقاد داشتند که استعفای برون، تغییر اساسی بوجود نمی‌آورد و اعتصاب ممکن است دست‌آورد‌های آنان را از زمین ببرد. کمیته اضطراری، سرانجام بعد از رأی‌گیری، با اکثریت ضعیف رأی به اعتصاب هنگامی داد و خواهان اعتصاب در ۱۷ اکتبر شد. ولی تا همین وقت، در بسیاری از نقاط کشور، کارگران خود به حمایت از برون دست‌آورد‌ها را کشیدند. در پوئنس آیرس، هزاران کارگر به خیابان‌ها ریخته‌شعار - هائی بنفع برون می‌دادند. نظامیان مخالف، بالاخره متقاعد گردیدند و او این بار رسماً اقتدار بیشتریست‌های خود بازگشت (۳۰). کارگران بعد از این اقدام، در خود احساس قدرت می‌کردند و این چیزی بود که انتظار برون پنهان نماند، و او در انتظار فرصتی مناسب برای ضربه زدن بر این "احساس قدرت" بود.

اندکی بعد از این حوادث، دولت، اوایل ۱۹۴۶ را برای انتخابات ریاست جمهوری تعیین کرد. هواداران برون، سریعاً از روی الگوی حزب کارگران انگلیس، "حزب



کارگر بوجود آورد و بیرون راکاندید ای خود کردند. آنان می پنداشتند با این اقدام خود، از یک شی مستقل کاری دفاع می نمایند. در انتخابات، اکثریت کارگران به پیرون رأی دادند. حتی بسیاری از کسانی که فضا اتحادیه های هوادار سوسیالیست ها و با کمونیستها بودند، جانب پیرون را گرفتند، زیرا می پنداشتند، که پیرون طرفدار افزایش مداوم دست آورد های کارگران است (۳۰). مخالفان پیرون، طیف محافظه کارها، رادیکال ها، سوسیالیستها و کمونیستها رادیکال را برمی گرفت.

پیرون بمو ازات هروج بقدرت، طیف ناهمگونی از نیروهای طبقاتی رادیکال و طرفدار خود سازمان داد: ارتش، بورژوازی صنعتی، کلیسا، عناصر ناسیونالیست، بخش هایی از صاحبان صنایع کوچک که از توسعه بازار داخلی سود می بردند، کارمندان ادارات، و بالاخره، طبقه کارگر، که سنگین وزن ترین نیروی ائتلاف را تشکیل می داد. در جنبش ائتلافی، تنها یک وضعیت انجمادی در رابطه نیروهای ناهمگون طبقاتی، میتوانست ائتلاف را برسرپا نگهدارد. هرگونه مبارزه طبقاتی و سرکشی برولتاریا، میتوانست ارکان این ائتلاف را فروپاشاند. از اینرولا زهم بود طبقه کارگر، برحول نام پیرون، که میثاق سازش منافع عمومی جامعه سرمایه داری بود، متشکل و تابع اراده وی شود. در این رابطه C.G.T نقش یک موتور مرکزی را بازی کرد. همانگونه که اشاره شد، در دوران C.G.T، هنگامی که پیرون کنترل آنرا بدست گرفت، مخالفت های جدی علیه او وجود داشت. او در ایجاد کنترل بر C.G.T و از طریق آن برکل جنبش کاری شگرد های متفاوتی بکار بست: از تصفیه عناصر سرکش و جایگزینی افراد مورد اعتماد خود گرفته تا ایجاد اتحادیه های موازی بسا اتحادیه های موجود (۳۱) یا ایجاد اتحادیه در بخش هایی که قبلاً اتحادیه ای نداشتند است. بتدریج او تعداد اتحادیه های طرفدار خود را بیشتر کرد و اتحادیه های مخالف رادیکالیت قرارداد.

اتحادیه های مخالف پیرون، بتدریج، قدرت مخالفت علنی خود را از دست

دادند. سیاست‌های بیرون، یعنی سازمان‌دادن بخش‌هایی که تاکنون سازمانی نداشتند، تصفیه و سرکوب و جذب رهبران، الفا، اجازنامه اتحادیه‌های کسب از سیاست‌های دیکته‌شده و ی تبعیت نمی‌کردند، کمک مالی به‌کандیداهای بیرونی در انتخابات و تبلیغ بیرونی آنها و دادن فرصت‌های صعود به رهبران مطیع کارگری، نیرو — های کارگری مخالف بیرون را تحلیل بود. بیش از پیش محدود ساخت. کارگرانی که در صنایع مدرن استخدام می‌شدند، به اتحادیه‌های بیرونی می‌پیوستند، زیرا اتحادیه — های قدیمی، تحت نفوذ مخالفین بیرون قرار داشت. بطور کلی، اگر در نظر بگیریم — مجموع اعضای اتحادیه‌ها در آغاز زکود تا ۱۹۴۳، ۴۰۰ هزار بود و آستانه سقوط بیرون، نزد یک به مرز ۳ میلیون نفر بود. و اکثر آنها توسط بیرون سازماندهی شده و از طرفداری می‌نمودند، بهم‌خوردن تعداد لای‌بفیع بیرون را به آسانی می‌توان مشاهده کرد. در میان فد راسمین‌های مهم، فقط فد راسمین کارگران حمل و نقل، و چند اتحادیه که از سابق تحت نفوذ چپ قرار داشتند، همچنان مخالف بیرون باقی ماندند. در ۱۹۵۱، اوضربه سنگینی بر آنها وارد ساخت. کارگران راه آهن که برخلاف سیاست‌های دولت، دست به اعتصاب زد بودند، با مقابله بسیار خشن بیرون روبه‌رو شدند. بیرون سر به ارتش را به سرکوب کارگران اعتصابی فرستاد و تهدید کرد که در صورت ادامه اعتصاب، دادگاههای صحرائی تشکیل خواهد داد، و باین ترتیب، اعتصاب را با تمام قدرت خرد کرد. حتی کارگران نیشکر تسوکومان، که طرفدار بیرون بودند، وقتی در ۱۹۴۹، بدون تأیید رسمی دولت، دست به اعتصاب زدند، تقریباً با سرنوشته مشابهی مواجه گردیدند. حکومت فوراً اعتصاب آنان را درهمشکست، هیأت رهبری کارگران را برکنار کرد و رهبری جدید و مطمئن تری برای آن گمارد، اما در همین حال، به خواسته‌های کارگران، پاسخ مثبت داد. آنچه بیرون نمی‌خواست، اراده مستقل کارگری، حتی در حوزه خواسته‌های اقتصادی بود. در زمین، بیرون لحظه‌ای تردید در برکنارگیری قهر، شکنجه و قتل و

درک کسور پسر اتی بود رسمیست فکری پسرون - بیرون نیز مانند اکثر بیوپولیست ها ، همان مفاهیم و شیوه نگارش کورپراتیونسیت به جامعه ، دولت و مبارزه طبقاتی را ارائه می داد و از ضرورت آشتی و همکاری طبقاتی سخن می گفت . او ضمن حمله به سرمایه داری ، که آنرا موجب نابرابری در ثروت و دیگر امتیازات مادی در جامعه می دانست ، بشدت پسنه سو سیالیسم نیز بعنوان یک "سیستم گماتیک" می تاخت و آنرا ناشی از آرای های بشری معرفی می کرد . بیرونیسم ضمن اینکه می پذیرفت در جامعه ، طبقات اجتماعی و تضاد طبقاتی ، بعنوان یک عینیت وجود دارد ، مبارزه طبقاتی را یک امر غیر ضروری و ناد رست و برخلاف مصالح اجتماعی اعلام می کرد . بیرون خود در این باره می گفت : "من فکر نمی کنم که راه حل مسائل اجتماعی ، در تداوم و پخشیدن به مبارزه بین کار و سرمایه باشد " و " جامعه اکنون از گروه بندی نیروهای متضاد ترکیب نمی یابد ، بلکه زهم آهنگی آنها تشکیل می گردد ، یعنی اینکه انسان نهاد شمن انسانها نیستند ، بلکه در صلح و صفا و سعادت بسر می برند . . . . مخلوقات بشری نه در رکنه جدایی از هم ، بلکه با همکاری و عشق ساخته می شوند " . و در ۱۹۰۳ ، در مجمع کارگران لباس دوزی ، با نقل گفته ای از همسر خود تکرار کرد : " ما بدون همیشه می گفت که مبارزه طبقاتی ، فقط به انهد امیکی از طبقات می انجامد " و " من اعتقاد دارم که مسأله اجتماعی ، خود را فقط بیک طریق حل می کند : کار آگاهانه برای جستجوی یک انتظام کامل بین طبقات کارگر ، متوسط و سرمایه دار ، و فراهم ساختن هم آهنگی کامل در بین نیروها . . . . ثروت بدون ثبات اجتماعی میتواند حاصل قدرت باشد ، اما همواره قدرتی شکننده خواهد بود و خطر در رست در همین جاست . وزارت کار تلاش می کند به وسیله ای از آن امتناع جوید " ( ۳۱ )

چگونه میتوان در یک جامعه طبقاتی ، این طبقات متضاد را در هم آهنگی قرار داد ؟ پاسخ بیرون اینست که از طریق رفاه اجتماعی . رفاه اجتماعی ، وسیله ایست برای جلوگیری از

مبارزه طبقاتی: "مابد و رفاه اجتماعی زیاد، نمیتوانستیم زود م خود بخوایم کهن بسه فد اکاریهای بزرگد هند، چرا که تنود ه های کارگرم، د رگذشته با آئین مارکسیستی تغذیه می شد ند و رهبرانی آنها راهد ایت می کرد ند که آشکارا تحت تأثیر مارکسیسم بود ند. اگرما چنین می کرد یم، د رواقع یک انقلاب ب انقلاب اجتماعی راشتاب می د اد یم." (۳۱)

برای اینکه طبقه کارگرمه انقلاب کشید و نشود و بتوان اورا بهمکاری د حرکت عمومی جامعه سرمایه د آری کشانید، باید حقوقی ر ابرای اورسمیت شناخت. د راین رابطه، بیرون با تأکید بر نقش طبقه کارگرمه عنوان "تنها طبقه ای که برای آرمان بیرونی وجود د ارد" د ر ۱۹۵۱، با انتشار "بیانیه حقوق کارگرم"، که جزوقانون اساسی گنجانده شد، مجموعه حقوق کارگرمه را چنین بیان می کند: "حق کار، حق داشتن د ستمزد عادلانه، حق آموزش حرفه ای، حق بهره مندی از شرایط کار مناسب، حق حفظ سلامت جسمی و روحی، حق رفاه، حق بیمه اجتماعی، حق حمایت از خانواده، حق بهبود وضع اقتصادی، حق دفاع از منافع حرفه ای، بیویزه حق تشکیل اتحادیه های کارگرم." (۳۲)

پوپولیسم بیرونی، نگرش ویژه ای از د ولت رابه کارگرمه القا می کرد: د ولت ارگمان بیطرفی است که فقط تعادل بین کار و سرمایه ر ا برقرار ساخته و از طریق یک فرآیند تحولی صلح آمیز، عدالت اجتماعی را (که از نظر پوپولیسم بیرونی، د رفاه اجتماعی خلاصه می شد) د ر جامعه متحقق می سازد. برای رسیدن بد ان هدف، ناگزیرگاهی بر حمایت از سرمایه، وگاهی نیز بر حمایت از کار، تأکید می ورزد. حمایت د ولت بستگی د ارد بهر تعادل موجود بین کار و سرمایه. د رموازنبین کار و سرمایه، د ولت، از طرف ضعیف (کار یا سرمایه، بسته به شرایط) جانبد آری می کند. بنابراین، بیانگر منافع هر د و طرف است و نه یک طرف.

آنچه د ر باره خصالت کوریتر اتیسم بیرونی میتوان گفت، اینست که کوریتر اتیسم بیرونی بر جنبه جنشی استوار بود تا یک ساختار تکنیکوتی از نوع برزیل. البته

درجه‌ای از ساخت مبتنی بر سلسله مراتب در شکل‌های کارگری نوع پرونی وجود داشت. لیکن این امر یک جنبه فرعی داشت و کورپراتیسم پرونی، با تکیه بر خصالت جنبشی شکل‌های کارگری، آگاهی و اراده مستقل کارگری را می‌کوبید و آنرا به همگامی و سازش با منافع عمومی جامعه سرمایه‌داری می‌کشانید. و باز برخلاف کورپراتیسم نوع برزیل، وضعیت مادی طبقه کارگر را در یک دوره معین و محدود تا حدی بهبود بخشید و دستمزدهای واقعی‌تری را در کارگران را بالا برد، که خود تابعی بود از توسعه اقتصادی آرژانتین در دوره‌های معین.

اقتلاف پرونی، از سالهای ۱۹۵۰ به بعد، بتدریج شکاف برداشت. اقتصاد آرژانتین، در یگرارزش افزودن کافی برای راضی نگه داشتن همه عناصر درون اقتلاف تولید نمی‌کرد. بیرون تلاش نمود با تجدید نظر در برنامه‌های خود، حتی الامکان نیروهای کمتری را از اقتلاف را از دست بدهد، که خود بر نارضایتی، و فروپاشی آن شتاب بیشتری داد. بیرون، اولویت را در مبارزه با صنعت به کشاورزی انتقال داد، و بی آنکه بتواند حمایت زمینداران را بدست آورد، حمایت بورژوازی صنعتی را از دست داد. حتی پیروزی او در انتخابات ۱۹۵۲، فقط با رأی زنان، که به توصیه او بیرون، برای اولین بار از حق رأی برخوردار می‌شدند امکان پذیر گردید. (۳۳) بیرون وقتی خواست مخالفان بالقوه خود را کنترل کند، پایگاه حمایتی خود را نارضایتی ساخت و عده هر چه بیشتری از وی جدا شدند. اقتلاف فروپاشید، و سرانجام بعد از چندین اقدام نافرجام، یک کودتای محافظه کارانه طرفدار زمینداران که با امپریالیسم انگلیس نیز رابطه نزدیکی داشت، به آسانی او را در رسپتا بر سر آورد. ارتدورت بیائین کشید، کسی برای نجات او تلاش نکرد، و کنگره راسپون ۳ میلیونی C.G.T. به نظارت سقوط او ایستاد، بی آنکه واکنشی نشان دهد.

دولت‌های بورژوازی همیشه بطور مستقیم به سرکوب تشکلهای مستقل طبقه کارگر نمی‌پردازند، زیرا این نوع سرکوب نه همیشه ممکن است و نه مؤثر، بلکه گاهی می‌کوشند از طریق ایجاد تشکلهای سازش میان کارگران و سرمایه‌داران، راه‌سازمانیابی مستقل طبقه کارگر را سد و دکنند و شکل‌گیری اراده انقلابی پرولتاریا را درهم بشکنند. سازماندهی همسازي میان کارگران و سرمایه‌داران (که اصطلاحاً کورپراتیسم نامیده می‌شود) یکی از مهمترین شیوه‌های مقابله بورژوازی است با تشکلهای رزمندۀ طبقه کارگر. و خطرات آن برای جنبش انقلابی طبقه کارگر تنها از خطرات سرکوب مستقیم کم‌تر نیست بلکه گاهی بسیار بیشتر و اذیت‌ناهنه‌تر است.

تراکم‌های وسیعی از توده‌های خانه‌خواب در حاشیه تولید سرمایه‌داری که در نتیجه فروپاشی شتابان مناسبات پیش سرمایه‌داری به فلاکت کشید شده‌اند، وجود جنبش پیویولیستی فعال در صحنه سیاسی که بشیوه‌های مختلف با مفاهیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا مخالفت می‌کند، ضعف تشکلهای توده‌ای مستقل طبقه کارگر و همچنین نفوذ آنارشیسم، اپورتونیسم و اکونومیسم در جنبش کارگری، همه عوامل مهمی هستند که زمینه مساعد برای شکل‌گیری و گسترش کورپراتیسم فراهم می‌آورند.

کورپراتیسم در شرایط مختلف، از سرچشمه‌های مختلف تغذیه می‌کند و در اشکال مختلف ظاهر می‌گردد. مثلاً در ایتالیا از حزب سوسیالیست و سنت‌های سندیکا - لیستی آن نشأت گرفت و بعنوان سیاست کارگری فاشیسم موسولینی ظاهر گردید. در پرتغال کلیسای کاتولیک بزرگترین نقش را در ایجاد آن داشت و در کشورهای امریکای لاتین که از دستهای ایبرایی (اسپانیایی - پرتغالی) متأثر بودند، از ایدئولوژی کلیسای کاتولیک، از فاشیسم ایتالیا، و از ناسیونالیسم الهام می‌گرفت. اما کورپراتیسم به شکل‌هایی که

د رأید واً زهر سرچشمه‌ای که الهام‌گیرد ، همیشه جوهر و واحد ی د ارد و آن عبارتست از  
سا زماند هی همسازی میان کارگران و سرمایه د اران .

کورپراتیسم د هر حال نیا زند آنست که د ولت بورژوازی راه‌مچون نهاد ی بی‌طرف  
د رجنگ طبقاتی بیآزاید و آنرا پاسد ار منافع عمومی جا معه جلوه‌د هد که همکاری میان طبقات  
مختلف جا معه راسا زمان می د هد و تیلور ارا د جمعیه همه‌ملت است و نه پاسد ار منافع  
یک طبقه خاص . بهمین دلیل زمینه‌کورپراتیسم د شرایط ظهور د ولتهای استثنائیه  
سرمایه‌د اری ، بشدت تقویت می شود .

د شرایط کنونی جا معه ما ، کورپراتیسم یک خطر خیالی نیست ، بلکه برای شکل‌گیری  
آن زمینه‌های عینی نیرومندی وجود د ارد : وجود لایه‌های وسیع توده‌های حاشیه‌تولید ،  
پوپولیس‌پریشده اروجان سخت که باشکال گوناگون ، مستقیم یا غیر مستقیم با سا زمانیا سی  
توده‌های مستقل طبقه کارگر خصوصت می ووزد ، ضعف و بی‌تجربگی جنبش طبقه کارگر که د ر  
بسیار سال گذشته بدلائل مختلف د ارای تشکلهای توده‌ای مستقل نیرومندی نبوده  
است ، وجود یک د ولت بنا پارتیستی مذهبی که خود را وارث انقلاب ، ضد امپریالیست  
و حامی مستضعفان جلوه می د هد ، نقش بسیار مهم‌بخش د ولتی د ر مجموع اقتصاد کشور  
و همچنین نقش د رآمد نفت د ر تولید ملی کشور ، همه عواملی هستند د رجعت تقویت  
زمینه‌های کورپراتیسم .

د رجنین شرایطی ، تأکید صرف آرای مستقل طبقه کارگر ، اهمیت ویژه‌ای پیدا  
می کند . کمونیستها باید با تمام توان خود بکوشند که کارگران به شرکت د ر اداره‌نگاه‌های  
سرمایه‌د اری کشید منشوند . هر شکلی از سا زماند هی که کارگران را مستقیم یا غیر مستقیم  
به همسازی با سرمایه د اران و د ولت بورژوازی می کشاند باید از طرف کمونیستها افشا  
و محکوم گرد د . د رجنین شرایطی ، د و کار سا زماند هی سیاسی و انقلابی طبقه کارگر ،  
سا زماند هی اقتصادی و حرفه‌ای کارگران د ر مقیاس هر چه وسیع تر و د ر ابعاد هر چه

تودهای تراهمیت حیاتی دارد . کارگران سا زمان نیافته همیشه آسانترین شکار کورپراتیسم هستند . همچنین کارگران بایستی بروشنی در رهاوند که در جاعه سرمایه داری آنها فقط بردگان مزد بگیر سرمایه اند و نه شرکای آن . بنابراین باید بحث با کارگران و فروشندگان نیروی کار تشکل مستقل خود را بوجود آورند و بداند که تنها از این طریق می توانند با بورژوازی و دولت بورژوازی مقابله کنند . کارگران باید در تمام سطوح سازمانی خود برتقابل کارو سرمایه تأکید و تکیه کنند و با هر نوع توهّم پراکنی در باره مشارکت در اداره بنگاه های سرمایه داری مبارزه نمایند ، و باید بداند که هر نوع همکاری با سرمایه داران و دولت سرمایه داری در اداره عمومی بنگاه های سرمایه داری ، جز همکاری بردگان با اربابان نشان در حفظ نظام بردگی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد .

روشن



۱- در این قسمت از کتاب :

The syndicalist tradition and Italian Fascism

اثر David, d. Roberts چاپ دانشگاه کارولینای شمالی، استفاده شده است.

۲- به نقل از "The Brazilian corporative State and working class politics"

چاپ آمریکا، کالیفرنیا، متن انگلیسی.

۳- H.J. Wiarda - "Corporatism and development" (مطالعه)

تجربه پرتغال) ص ۸۶، متن انگلیسی، چاپ ماساچوست آمریکا.

۴- همانجا، ص ۵۸، ۵۹.

۵- "Organized labor in Latin Amerika" Hobart, A. Spadling, JR.

۶- "Brazil, state and struggle" از انتشارات "دفتر آمریکای لاتین" ص ۱۶،

چاپ لندن.

۷- رجوع شود به "Unity is strength" - از انتشارات "دفتر آمریکای لاتین"

ص ۷۲، ۷۳، چاپ لندن.

۸- "Brasil : State and..." - ص ۱۸، و "Organized labor" -

۹- حزب کمونیست، برای گسترش نفوذ خود، سیاست ائتلاف با لایه‌های از لیبرال‌ها

راد ریش گرفت. لیبرال‌ها باین دلیل با کمونیستها ائتلاف کردند که نفوذ آنها ریشتها را

در جنبش کارگری درهمشکنند و با اختلافات بین کمونیستها و آنها ریشتها دامن زده و

نهایتا جنبش کارگری را تضعیف کنند. زیرا قوی‌ترین مخالفت‌های طبقاتی تا دهه ۱۹۲۰،

از طرف آنها ریشتها صورت گرفته بود (اعتصابات سال ۱۹۱۸-۱۹۱۷ را که در آن ۲۰

هزار کارگر شرکت داشتند و خواهان افزایش دستمزد خود بودند، آنها ریشتها رهبری

کردند که با وجود کشته شدن ده‌های از کارگران و تبعید و زندانی شدن رهبران آنها ریشتها

کارگری، امتیازات مهمی در پی داشت. حکومت با افزایش ۲۰ درصدی دستمزدها، و نیز پذیرش آزادی تجمع کارگران در اتحادیه‌ها، موافقت کرد و قول داد که به کارکودکان، کار شبانه‌زنان و نوجوانان پایان داد. موثانون ۱ ساعت کار در روز را برقرار سازد. رجوع شود به "Brasil: state and... -" ص ۱۹، و "Organized labor... -" حزب کمونیست، فعالیت‌های خود را در جهت‌های قانونی نگه داشت، ولی در آستانه کودتای ۱۹۳۰، جنبش کارگری، به نیروی تهدید کننده‌ای تبدیل گردید. اساس اتحاد لیبرال "وارگاس، در واقع "اتحادی" بود برای مقابله با این شبح تهدید کننده کارگری.

#### ۱۰ - The Brazilian corporative state

۱۱ - در مورد اینکه سندیکا واحد مستقلی برای طبقه کارگر نبود و جزئی از دستگاه بوروکراسی دولتی محسوب می‌گردد، بنیتو موسولینی نیز می‌نویسد: "سندیکا سلول تشکیل‌دهنده کورپراسیون می‌باشد" و "کورپراسیون... ارگانی از دستگاه اداری دولت است". موسولینی: L'Etat corporative، ص ۱۸۵ و ۲۲۳، ترجمه فرانسه.

۱۲ - سندیکاهای عمودی، بیشتر به سیستم صنفی قرون وسطی شباهت دارد. یعنی هر حرفه‌ای، در چهارچوب خود محدود می‌ماند و از طریق فدراسیون و کنفدراسیون همان حرفه، به وزارت کار وصل می‌گردد. برخلاف آن، سندیکاهای افقی، کلیه حرفه‌ها را در سطح صنعت، در هم ادغام می‌کنند و تشکل واحدی بوجود می‌آورند. در سیستم عمودی، بوجود آوردن تشکل واحدی نظیر C.G.T. فرانسه، که کارگران راه آهن، اتومبیل، صنایع الکترونیک و غیره را در بر می‌گیرد، تشکل واحدی قرار می‌دهد، امکان پذیر نیست و هر یک از آنها به تنهایی در ارتباط با وزارت کار قرار می‌گیرند. هدف از این اقدام، جلوگیری از همبستگی کارگران در سطح صنایع مختلف و بوجود آوردن وحدت و اراده طبقاتی در میان کارگران است.

۱۳ - رجوع شود به "Corporatism, and National development in Latin America" H.J. Wiarda

- ۱۴ - برای اولین بار، موسولینی این روش را در ایتالیا بکار بست و دولت برزیل آنرا از فاشیسم ایتالیا اقتباس کرد است.
- ۱۵ - دادگاه کار، بنا بر ضوابطی که از زمان وارگاس همچنان بقوت خود باقی مانده است، ۳ فقره از اقلام مصرفی (گوشت، نان، حبوبات، روغن، شیر . . .) را مبنای محاسبه نرخ تورم قرار داد و حقوق کارگران را از سالی به سال دیگر، بر آن اساس افزایش می دهد. در این مورد رجوع شود به "Les multi-national et travailleurs Braziliens" چاپ فرانسه، ما سه پرو.
- ۱۶ - لیکن حزب کمونیست برزیل، تلاش نکرد که یک جنبش اتحاد به ای مستقل از دولت بوجود آورد و به اخلال دولت در سند یکاها و پیوند های طبقه کارگر را از حکومت قطع نماید. یک رهبرینند یکائی کمونیست، در ژوئیه ۱۹۴۵ چنین اعلام کرد: "از نظر ما، آزادی برای اتحادیه . . . نه بمعنی آزادی جدائی از وزارت کار، بلکه احترام به حاکمیت جلسات اتحادیه مان می باشد".
- A.M. Almeida and M. Lowy : The union structure and labor organization in recent history of Brazil .
- در نشریه "Latin American Perspective" - زمستان ۱۹۷۶ .
- ۱۷ - J.E. Corradi - "آرژانتین و پرونیسم، گوشه‌هایی از یک معما"، در Latin American perspective ، شماره ۳، پاییز ۱۹۷۴ .
- ۱۸ - "Working class organization and politics" T.S. Ditella - Latin American Research Review ، شماره ۲، ۱۹۸۲، چاپ آمریکا.
- ۱۹ - در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم، ادبیات آنا و شپستی در بوئنس آیرس، شامل صد ها عنوان میشد، و آثار مارکس، انگلس، باکونین، هرکدام تیراژی ۱ هزار نسخه ای و

خوانندگان وسیعی داشت (کافی است اشاره کنیم که میزان باسوادی در اوایل قرن ۱۹ در بوئنس آیرس، بیشتر از ۶۰ درصد و در ۱۹۱۴، متجاوزاً ۸۰ درصد بود). رجوع شود به "Organized labor...." ص ۱۰.

۲۰- افزایش تعداد شرکت کنندگان در انتخابات، این تغییر ترکیب را نیز نشان می- دهد. از ۱۹۳ تا ۱۹۴۶، تعداد شرکت کنندگان جدید در انتخابات، در ایالت - ها، ۵۸ درصد، در خود بوئنس آیرس ۷۶ درصد، و در حومه شهر ۴۴ درصد افزایش یافت. رجوع شود به "Mobilization of periphery"، نوشته Wellhfer در نشریه: Comparative political studies ژوئیه ۱۹۷۴.

۲۱- رجوع شود به "Unity is strength" چاپ "دفتر آمریکای لاتین" ص ۲۰، "Organized labor" ص ۱۷، و "Unity is strength" ص ۲۰-۶- مشخصه این دوره از فعالیت‌های کارگری را میتوان چنین خلاصه کرد: گسترش وسیع تعداد اتحادیه‌های کارگری، و نتوانی در ایجاد تشکل متمرکز و سطح یک‌گنبد راسیون عمومی. ۲۲- "محدودیت‌های ایدئولوژی، در مراحل اولیه جنبش کارگری آرژانتین" نوشته R. Thompson در شماره ۱۱ نشریه Latin American Studies، چاپ لندن. در این دوره، از هر چهار کارگر آرژانتینی یک نفر در فعالیت‌های جمعی شرکت داشت.

۲۴- در ژانویه ۱۹۱۹، در هفتاد و م اعتصاب کارگران فلزکار، بین کارگران و پلیس که میخواست اعتصاب شکن‌ها را بر سر کار آورد، درگیریهایی روی داد که در آن چند کارگر کشته شدند. در این هنگام، بسیاری از تشکل‌های مهم کارگری، اعلام همبستگی کردند و در مراسم تدفین کارگران فلزکار، مجدداً بین کارگران و پلیس، درگیری بوجود آمد، و به خشونت کشید و عددی از کارگران، با زیدست پلیس بقتل رسیدند. موج اعتصاب همگانی، شهر بوئنس آیرس را بحال فلج درآورد، و دامنه جنبش به اطراف گسترش یافت،

ود ولت برای مقابله با آن ، به پلیس و ارتش متوسل شد Organized labor ص ۵۳ .

۲۵ - "Organized labor..." ص ۱۶۷ - ۱۶۳ .

۲۶ - "The populist challenge" نوشته L. Schulz ص ۳۸ .

۲۷ - Organized labor... همانجا .

۲۸ - پیرون بعد ها ، اقدام به ساختن خانه های ارزان قیمت برای کارگران نیز کرد .

۲۹ - "The populist challenge" ص ۳۷ .

۳۰ - "Organized labor..." ص ۱۶۷ - ۱۶۳ .

۳۱ - "فد راسیون کمونیستی کارگران صنایع گوشت ، که هیچگونه علاقه ای به همکاری با

دولت نظامی نشان نمی داد ، به تنهایی و ناهمگام ، بیشتر از یک دهه ، برای سازمان دادن

کارگران بسته بندی مبارزه کرد و به وجود آورد . در جریان یک رشته حل و فصل مسائل مربوط به

دستمزد ، که وزارت کار ، آنرا به کارفرمایان تحمیل کرد ، کارگران ناگهان دیدند که محافظ

شخصی رئیس اتحادیه ، که یک فرد فعال و پیرانزوی بود ، یک فد راسیون رقیب بنام "فد راسیون

اتحادیه های کارگری صنعت گوشت" بوجود آورد و است . فد راسیون اخیر که از طرف پیرون

حمایت می شد ، سریعاً رقیب خود را حذف کرد و سرانجام اکثر کارگران بسته بندی گوشت

راد و ریخود جمع کرد . رجوع شود به "The populist challenge"

۳۲ - "Organized labor..." ص ۲۸ - بنیتوموسولینی نیز نظیر همین کلمات را ۲۰

سال قبل از پیرون بر زبان آورد و بود : " من اعلام کردم که هدف رژیمد رجوزه اقتصاد ،

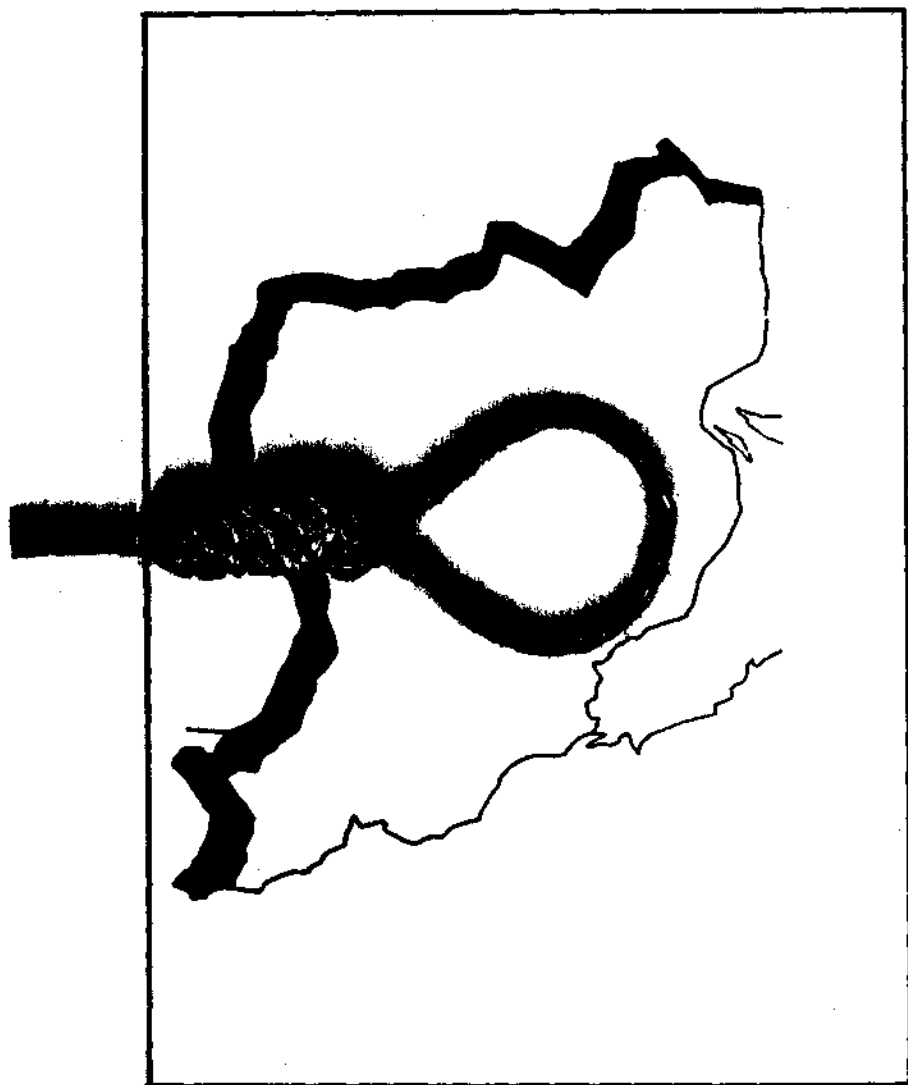
تحقق بالا ترین درجه عدالت اجتماعی برای تمامی مردم ایستاست . . این بالا ترین

درجه عدالت اجتماعی چیست ؟ این یعنی تضمین کار ، یعنی دستمزدی مناسب ، یعنی

خانه ای خوب ، یعنی امکان ارتقای بی وقفه ، و بهبود بخشیدن بوضع خود . رجوع شود به

بنیتوموسولینی "Elat corporative" ص ۶ . متن فرانسه .

۳۳ - در این انتخابات ، ۸۰ درصد زنان به پیرون رأی دادند .



## سازمان فدائیان خلق : انتقاد از اپورتونیسیم یا انتقاد اپورتونستی؟!

تولد سازمان فدائیان خلق (جناح کشتگر) انعکاسی رشد مبارزات تودهای و افشاشدن هرچه بیشتر چهره واقعی رژیم فقهاد و صفوف اپورتونستها بود . اپورتونیزم در میان روشنفکران چپ پوپولیست ما زمانی گسترش خود را شروع کرد که توده ها توده ها متأسفانه رانسبت به رژیم فقهاد زدست می دادند . خستگی در میان این روشنفکران زمانی نمایان شد که انرژی انقلابی توده ها متوجه نابودی پایه های رژیم فقهاد شد . این روند به طور طبیعی باید در میان صفوف اپورتونستها تأثیر خویش را به صورت انشعاب و پراکندگی ، جلوه گری ساخت . فدائیان کشتگر در نتیجه این تأثیر بود که از اکثریت ( طرف سید ابران نگهدار) انشعاب کردند . بهین دلیل از همان آغاز ، سعی داشتند از مفاهیم موضع گیریهای اکثریت و حزب توده فاصله گرفته و بین خود و آنها خط تمایزی ترسیم نمایند . اما واقعیتها نشان دادند که اگرچه فدائیان کشتگر از فشار توده های تأثیر می گیرند ، لیکن این تأثیر در جهت تفسیر ماهوی آنها عمل نکرد . است . واقعیتها نشان دادند که این انشعاب ، جهشی برای خارج شدن از چهارچوب اپورتونیسیم نبود ، بلکه جابجائی در همان چهارچوب بود ، انشعابی از اپورتونیسیم نبود ، بلکه انشعاب د اپورتونیزم بود . بزودی معلوم شد که سخن نه بر سر نفی حمایت از رژیم فقهاد ، بلکه بر سر چگونگی حمایت است ، جنگ نه بر سر شناخت ماهیت واقعی رژیم ، بلکه بر سر چگونگی تعریف همان ماهیت قلب

شده است. وید بین ترتیب تولد فدائیان کشتگر تلاشی بود برای تزیین مجدد محتوای راست، تلاشی بود برای حفظ محتوای راست در پوششی متفاوت با آنچه که حزب تود و اکثریت ارائه می‌کردند. به همین دلیل تمام تلاش فدائیان کشتگر برای جداسازی خویش از حزب توده و اکثریت، در همین حال تلاشی بود برای در هم‌ریزی همان خطوط تمایز. آنها اعلام کردند که نظریهٔ حزب توده در بارهٔ راه‌شد غیرسرمایه‌داری را قبول ندارند زیرا این نظریه، هم‌زمنی پرولتاریا را نمی‌کند، اما در همان حال از مضمون سیاسی همین نظریه، تحت عنوان "راه ترقی اجتماعی" به حمایت برخاستند و فواید دنباله‌روی پرولتاریا را از پرولتاریزی، تحت پوششی دیگر تشریح کردند! آنها با طرح "ناسیونالیسم" دنباله‌روی حزب توده را از سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی مورد حمله قرار دادند تا مجدداً همان پیش‌داد رقابتی نوین تشریح کنند. اگر راه‌شد غیرسرمایه‌داری "حزب توده رژیم‌های راکه با اتحاد شوروی رابطه‌دارند، دست‌اندازند، رژیم‌های انقلابی معرفی می‌کند"، "راه ترقی اجتماعی" همان رژیم‌ها را مستحق حمایت دانسته و دست انقلاب معرفی می‌کند. از همین راجد اشی مفاهیم فدائیان کشتگر از مفاهیم حزب توده، در عمل، تغییری ایجاد نکرد بلکه فقط مجموعه‌ای از بحث‌های با اصطلاح "تئوریک‌مان-تبی" را بوجود آورد که جز سودرگم‌کردن بخشی از نیروهای چپ نتیجه‌دگیری نداشت.

تهاجم رژیم‌های پورتونیستها، ادامهٔ سیاست حمایت از رژیم فقهاراد چارین<sup>پست</sup> نبود و بدنبال آن تمام طیف توده‌های چاربحران‌گشت. طرح سیاست جدید، بازبینی سیاست شکست‌خورد و ضروری می‌ساخت و این فرصتی بود برای برخورد بنیادی و اساسی با انحرافات عمیق گذشته. این آزمایش مجددی بود برای اثبات اینکه آیا استعداد بریدن از پورتونیسم، در صفوف پورتونیستها وجود دارد یا نه؟ متأسفانه کشتگرها با تصمیمات پلنوم اخیرشان نشان دادند که شهادت بریدن از پورتونیسم را ندانند و از

این آزمایش نیز نتوانستند سربلند بیرون بیایند.



اگر پلنوم حزب توده و اکثریت ممبران تأییدی بر سیاستهای ورشکستهٔ این جریانات زد، پلنوم جناح کشتگر نیز به نوبهٔ خود وفاداری خویش را به خط سیر سابق این جریان، نشان داد. اگر انشعاب آنها از اکثریت منجر به قطع حمایت از رژیم جمهوری اسلامی نشد، استعفاد آنها از سیاست راست روانهٔ خود در قبال رژیم جمهوری اسلامی نیز منجر به قطع ریشه‌های سیاست راست روانه نشد. اگر در گذشته مصلحت‌اندیشی اپورتونیستی باعث شد که سعی کنند خود را وفادارتر از حزب توده و اکثریت نسبت به رژیم فقها نشان دهند، امروز نیز مصلحت‌اندیشی آنها را وای دارد که انتقاد از خود را بگونه‌ای مطرح نمایند که در جهت اثبات بیگناهی آنها بکار آید. بدین ترتیب پلنوم جناح کشتگر ضمن تأکید بر جدائی از حزب توده پایه‌های مشترک ایدئولوژیک - سیاسی این دو جریان را حفظ کرده است و در همان راستائی گام برمی‌دارد که پس از انشعاب از اکثریت، گام برداشت. اگر لفاظی‌های بی‌معنای را که بجای انتقاد از خود عرضه شده‌اند، کنار بگذاریم، اسناد پلنوم اخیر، هویت اپورتونیستی کشتگرها را در برخورد با تمام مسائل اساسی انقلاب به‌نمایش می‌گذارد. از آن جمله‌اند: اعتقاد به استحالهٔ رژیم جمهوری اسلامی، توهنات رفرمیستی در برخورد با خورد و پوروازی، و دفاع از نظریهٔ "راه ترقی اجتماعی" به‌شائبهٔ پاسخی انقلابی برای مسائل جامعه سرمایه‌داری. ماد زری می‌کوشیم با نگاهی به هر یک از این موارد، ماهیت اپورتونیستی کشتگرها را نشان بدهیم.

### تلاش برای اثبات تحولی که هرگز صورت نگرفته

اگر سؤال اساسی هر انقلاب تسخیر قدرت سیاسی است، موضع‌گیری هر نیروی در قبال حاکمیت سیاسی، روشن‌گر جایگاه آن در اردوی انقلاب باشد. به‌صرفه است. به همین دلیل همکاری اپورتونیست‌ها با حاکمیت فقها را نمی‌توان امری صرفاً مربوط به گذشته تلقی کرد. هر بحثی در این مورد، در همین حال بحثی است ناظر بر امروز و فردا. زیرا بخشی

است و رباره معیارهای اساسی هر نیروی سیاسی، بحثی است ناظر بر رابطه انقلاب و قدرت دور.  
از همین رو اپورتونیستها تنها به دلیل موضع گیری و عمل خویش تا سال ۲۰۰۶، در قبال رژیم فقها، مورد انتقاد قرار نمی گیرند، بلکه بیش از هر چیز به این دلیل مورد بحث قرار می گیرند که تحلیل امروزشان از حاکمیت فقها، همان خیانت در پیروزی و رخویش متجلی می سازد. آنها به این دلیل مورد انتقاد قرار می گیرند که این تحلیل، زمینه ساز خیانت و سازش در رفود ای دیگری است. کسی که معتقد است رژیم فقها تا مقطع معینی انقلابی بوده و سپس استحاله پیدا کرده است، در واقع حق خیانت مجد و تکرار همان فجایع و ابرای خویش محفوظ می دارد. تئوری استحاله در واقع می گوید که اگر به مهمن ۵۷ با زگردیم با واقعهای مشابه آن اتفاق افتد ما همان خیانتها را مجدداً اعملی خواهیم کرد. و بدین ترتیب تئوریستین استحاله رژیم، عدم استحاله خویش را تئوریزه می کند و با صراحت هرچه تا متراملا می کند که من همان اپورتونیست در پیروزی هستم و تغییر نکرده ام! فدایان کشتگرنیر علی رغم تمام آسمان و زمین بافتن ها و با وجود جمله پردازی های انقلابی نما، با طرح تئوری استحاله ثابت کرده اند که همان حامیان استراتژیک رژیم اند و اگر چیزی عوض شد، این رژیم است و نه آنها و اگر رژیم اجازت می داد آنها همچنان به اکتشافات با اصطلاح "تئوریک" درباره چگونگی "راه ترقی اجتماعی" توسط نیروی که سعی دارد چرخهای تاریخ را به عقب برگرداند ادامه می دادند.

اما این سفینه نجات در واقع ثابت مرگ است. تئوری استحاله قبل از زاد شدن مرده است، چرا که چنین نقطه تحولی در رحیات رژیم فقها وجود ندارد. و به همین دلیل تئوری استحاله نه تنها اپورتونیستها را نجات نمی دهد بلکه بیش از هر چیز دیگری خود افشاء کننده ماهیت آنهاست. بگذارد نگاهی دقیق تر باین سئله بیندازیم.

بحث استحاله رژیم طبیبها بحثی در مورد ماهیت رژیم فقهاست. از رویای مختلفی می توان در این بحث وارد شد، اما در رهله اول باید نشان داد که چنین روندی رانمی توان

اثبات کرد . حتی با معیارهای اپورتونیستها نیز چنین نقطه‌ای غیرقابل اثبات است . برای روشن شدن هرچه بیشتر ساله ، بگذرید ببینیم آیا با معیارهای تحلیلی واید فلولوژیک خود اپورتونیستها ، یک نقطه استحاله ، یعنی یک نقطه تحول کیفی در طول حیات رژیم جمهوری اسلامی قابل اثبات است ؟ در اسناد بلنوم فدائیان کشتگرما هیت طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی چنین بیان می‌شود : " رژیمی که پس از انقلاب به قدرت رسید ائتلافی از روحانیت نماینده منویات خرد هبورژوازی سنتی بود با بورژوازی لیبرال و تجاری که روحانیت نیروی هژمونیک آن بودند . " ( نشریه " فدائی " شماره ۱۲ ، ص ۳ ) . بدین ترتیب از نظر تئوریسین های جناح کشتگر ، دولت جمهوری اسلامی ترکیب طبقاتی روشنی د ارد . رهبر این بلوک طبقاتی در دست خرد هبورژوازی است . بنا بر این ماهیت طبقاتی دولت پس از انقلاب خرد هبورژوازی ارزیابی شده است . حال ببینیم در این صف بندی چه تحولاتی صورت گرفت که باعث شد " قشر خرد هبورژوازی حاکم . . . در نیمه دوم سال ۵۹ گام در راه استحاله به بورژوازی بگذارد .

قاعده تا ، تقویت مواضع بورژوازی در دولت و تبدیل آن به نیروی هژمونیک این ائتلاف و با بیرون راندن خرد هبورژوازی از قدرت سیاسی و پاساژ و همکاری خرد هبورژوازی با بورژوازی برای تقویت مواضع آنها در دولت با بستن میانگرن چنین تحولی در کل قدرت سیاسی باشد . آیا حوادث پس از ۲۲ بهمن ۵۷ چنین روندی را نشان می‌دهد ؟ داستان را از زبان تئوریسین های جناح کشتگر چنین می‌خوانیم ؟ حاکمان مذهبی . . . به زودی دریافتند که با بورژوازی لیبرال نیز جور نیستند . از همان نخستین هفته های پس از انقلاب بهمن این د و بر سر تحکیم مواضع خویش در قدرت سیاسی باید یکدیگر از رقابت و خصومت در آمدند . در سال ۵۸ کشمکش میان نمایندگان خرد هبورژوازی سنتی و لیبرالها . . . مدام گسترش یافت . . . طرفداران آیت الله خمینی . . . به منظور . . . ساقط کردن دولت ( با زرگان ) و تحکیم مواضع خویش در قدرت سیاسی ، سفارت آمریکا را در ۱۳

آبان ۱۵۸ اشغال کردند . در همان روز کابینهٔ بزرگان سقوط کرد . \* ( همانجا ) بدین ترتیب در مرحلهٔ اول تحولات سیاسی ، ما شاهد قدرت گیری بیشتر خرد بورژوازی و قدرت سیاسی و بیرون راندن مشد ن بورژوازی لیبرال از حاکمیت هستیم . این حرکت طبعاً به معنای تحکیم موقعیت خرد بورژوازی است و ما شاهد استحاله‌ای نیستیم . البته جناح کشتگر نیز در این مرحله از استحاله‌سختی به میان نمی‌آورد .

اما با راندن لیبرالها از حاکمیت ، ما چرا پایان نمی‌یابد و با ادامهٔ رگیری در حاکمیت ، ما وارد مرحلهٔ دوم حیات رژیم می‌شویم : \* یک سال پس از سقوط کابینهٔ لیبرالها ... بورژوازی ، بالاخص بورژوازی لیبرال در مبارقهتویت شد و بار دیگر با انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری در رهپتی تازه قدرت قرار گرفت . \* ( همانجا ) اما این قدرت گیری در بزی نپایید : \* چنین بود که در بهار سال ۶۰ ، جناح بنی‌صدر که به قدرت خویش در برابر جناح غالب حاکمیت بر بهامی داد . . . در برابر اتحاد خرد بورژوازی در حال استحاله بورژوازی تجاری صف آرائی کرد و این منجر به طرد جناح بنی‌صدر از حاکمیت گردید . \* ( همانجا ) . بدین ترتیب در وردوم تحولات سیاسی نیز با راندن مشد ن بورژوازی لیبرال به نفع تقویت مواضع جناح غالب که همان روحانیت است ، خاتمه می‌یابد . در این مرحله نیز بورژوازی نمی‌تواند تبدیل به نیروی هژمونیک حاکمیت گردد و طبعاً از این لحاظ ما شاهد استحاله‌ای در حاکمیت نیستیم . پس از این مرحله نیز مواضع و اقیعتها بیانگرایین مسئله هستند که روحانیت همچنان نیروی هژمونیک حاکمیت باقی ماند است . این موضوعی است که جناح کشتگر نیز قبول دارد .

بنابراین اگر برتری یافتن نمایندگان بورژوازی موجب استحالهٔ رژیم جمهوری اسلامی نشد ، باشد ، استحاله مورد ادعای اپورتونیستها با تکیه بر جمع‌و املی قابل اثبات است ؟ بلنوم جناح کشتگر هلت این استحاله را " تفسیر مواضع نمایندگان خرد بورژوازی سنتی و تبدیل آنان به نمایندگان بورژوازی " می‌داند . در ضمن ، تعادل به ثروت اندوزی ،

خصائص ایدئولوژیک — سیاسی ضد دموکراتیک و فیررادیکال، تأثیر ساخت سرمایه داری وابسته و قطعی شدن جامعه میان دو طبقه اصلی، سرکوب آزادی های سیاسی و تشکلهای کارگری و توده های، و آغاز جنگ ایران و عراق به عنوان علل زمینه ساز این تغییر مواضع مطرح شده اند.

از نظر اصولی یک جریان سیاسی به عنوان نمایندۀ یک قشر یا طبقه می تواند مواضع خویش را تغییر دهد و بدین ترتیب نمایندگی سیاسی خود را تغییر دهد و از مواضع و منافع طبقاتی جدیدی دفاع نماید. چنین تغییری در عین پیچیدگی و تنوع بسیار، بهرحساب قابل رویت و اثبات است، چراکه مواضع اساسی و هویت یک نیرو را کاملاً در گرو می سازد. به همین دلیل برای رد یا قبول ادعای پلنوم جناح کشتگر پیرامون استحاله رژیم فقها بواسطه تغییر مواضع آن، بررسی دقیقتر دلائل این استحاله ضروری است. در زیر آنها را یک به یک مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ — "بدین ترتیب قشر خرد بورژوازی حاکم، که مانند هر قشر خرد بورژوازی و بیش از همه آنها تمایل به ثروت اندوزی، برگردن جیب خود به حساب زحمتکشان و در غلطیدن به فساد راداشت. . . گام در راه استحاله به بورژوازی گذاشت." (همانجا) قبل از هر چیز باید گفت که بکارگیری کمیت ثروت و در واقع بزرگی یا کوچکی جیب افراد به عنوان معیار، برای تحلیل طبقاتی، انحرافی اکتونومیستی در تحلیل طبقاتی است. مارکسیسم معتقد است که طبقات را بر مبنای بزرگی یا کوچکی کیف پول افراد نباید دسته بندی کرد. طبقه و یک رابطه تولیدی معنا و مفهوم می یابد. این دیدگاه که گویا هر چه کیف پول بزرگتر شود، گرایش به مواضع ارتجاعی تشدید می گردد، نگرشی کاملاً انحرافی و ساده لوحانه است. چه بسا، بهبود وضع مادی، گرایش به روشنائی و ترقی را با خود به همراه می آورد. به عنوان مثال در ایران وضع مادی دهقانان خانه خرابی که به شهرها آمده و جذب بازار کار می شدند، بهبود می یافت در حالی که به علت تغییر جایگاه

طبقاتی، انقلابی ترمی شدند. هم‌اکنون وضع طبقه کارگر بی‌طور کلی، از فقیرترین لایه‌های توده حاشیه تولید به‌تر است. اما این عامل نمی‌تواند انقلابی بودن کارگران را در مقایسه با توده حاشیه تولید، نفی نماید.

از این نکته که بگذریم، اگر قرار باشد استحاله را با عامل ثروت اندوزی توضیح دهیم، در این زمینه باید گفت که تشرخورد بورژوازی حاکم از همان ابتدا ای به‌قدرت رسیدن بایستی استحاله یافته باشد. چرا که از همان فرد ای قیام، روحانیت و ارگانهای وابسته به آن با در اختیار گرفتن بخش اعظم سرمایه‌های دولتی و سرمایه‌های مصادره شده سرمایه داران بزرگ فواری بزرگترین سرمایه‌دار کشور بودند. روحانیت از همان ابتدا این ثروت‌ها را در تنهایی جیب عوامل خود واریز کرد و است بلکه از آن در جهت تقویت مواضع خویش در قدرت سیاسی بهره‌برداری نمود و است. این سرمایه‌ها از همان ابتدا انبروی کار را استثمار کردند و برای اینکه صاحبان آن، یعنی روحانیت و دستگاه دولتی بورژوازی به حساب آیند، احتیاجی به گذر زمان نبود و است. بنابراین تا آنجایی که به‌کل حاکمیت بازیگر بود، با این معیار از همان آغاز بایستی بورژوازی را بازیگر شود و از این لحاظ استحاله از همان ابتدا صورت گرفته است. از این نظر روحانیت به‌کسی شهادت دارد که یک شبه صاحب سرمایه هنگفتی شده باشد. برای اینکه اجزای از طبقه سرمایه‌داران به حساب آیند، احتیاجی به گذر زمان نیست. روحانیت در فرد ای پیروزی قیام و تصاحب قدرت سیاسی یک شبه صاحب سرمایه‌های هنگفت دولتی شد. اگر این سرمایه‌ها پس از ۲۲ بهمن ۵۷ به‌عنوان سرمایه دولتی به‌کار و خویش ادا می‌دادند، پس صاحبان آنها نیز باید بشاه بورژوازی ارزانی شوند. بنابراین استحاله را نمی‌توان با این عامل توضیح داد.

۲- "عناصر ویژه گه‌های آید کولوزیک - سیاسی این نیرو که در چهارچوب خرد بورژوازی نیز عقب مانده، ضد دموکراتیک و ضیراد یکال بود" عامل دیگری است که تئوریسین‌های بلنوم جناح کشتگر برای اثبات استحاله رژیم مطرح ساخته‌اند. اسناد

پلنوم این خصائص و ویژگیها را چنین توضیح می دهد: "فشری گری مذهبی"، "تمایشات با زنگشت به گذشته"، "دگم های مذهبی و آرمانهای پان اسلامستی"، "گرایشهای ضد دموکراتیک و هراس و خصومت . . . نسبت به کمونیسم"، "گرایشهای ارتجاعی . . . اسلامی کردن جامعه". . .

واقعیت این است که روحانیت این خصائص را که در واقع پایه و اساس ایدئولوژی و بلا تفرم او بود، از همان آغاز داشت و در حال حاضر نیز در ارد. خصیصه نویسی در ایدئولوژی روحانیت بوجود نیامده است. روحانیت از همان آغاز در تلاش عملی کردن اهداف و همین خصایص خود بوده است. والته البته اکنون برای حرکت در این مسیر، امکانات بیشتری در اختیار دارد. ولی این مسئله نه تنها تغییری را در خصوصیات ایدئولوژیک - سیاسی روحانیت نشان نمی دهد، بلکه بیانگر وفاداری روحانیت به ایدئولوژی و گرایشهای پیشین خود است. اگر با وجود همین خصوصیات، روحانیت نمایندگانه خود به بورژوازی بوده است، حال که رسد عملی نمودن آنهاست، چرا باید بعنوان نماینده بورژوازی بحساب آید. استحاله رژیم با توجه به خصائص و ویژگیهایش زمانی می تواند معنا یابد که در خصائص او تغییرات کیفی ایجاد شده باشد و با خصوصیتی را از دست داده و خصوصیت نویسی را کسب کرده باشد. البته چنین تغییری در مواضع ایدئولوژیک روحانیت رخ نداده است. از سوی دیگر بنا به اعتراف شورسینهای پلنوم این خصائص و ویژگیهایش بیش از آنکه بتوانند تسریع کننده استحاله باشند، بیشتر با آن در تناقض قرار دارند: "منافع صنفی و مقاصد پان اسلامستی روحانیت در موارد متعدد با مصالح عمومی بورژوازی . . . در تضاد قرار می گیرد." و با "الزامات رشد سرمایه داری"، ناسازگار است. (همانجا) بنابراین ویژه گیهای روحانیت نه تنها قادر به توضیح روند استحاله مورد ادعای آن نیست بلکه بیشتر خلاف آنرا ثابت می کند.

۳- عامل دیگری که باید روند استحاله را توضیح دهد "ساخت سرمایه داری

وابسته و قطبی شدن جامعه میان د طبقة اصلی پرولتاریا و بورژوازی که د گرگونی د رجاء معرا به سطح بالا ئی از زاد یکالیم و تکیه بر تود ه های متشکل مرد م مشروط می کرد " است ( همانجا ) ساخت سرمایه د اری د رجاء معرا ما عاملی است که بسیاری از مسائل از جمله روند مبارزه طبقاتی را تعیین می کند . این عامل از همان آغاز حاکمیت روحانیت د رجاء معرا مامل کرد ه است . خصوصاً د مقطع قیام که تود ه های انقلابی د رحالت تعرض بود ند ، عملکرد این عامل قوی تر از همیشه بود ه است . روحانیت به عنوان نیروی د ولتی ، از همسان فرد ای قیام بایستی د برابر این ساخت و نسبت به د طبقة اصلی جامعه موضع خویش را روشن می ساخت . و طبعاً از همان فرد ای به قدرت رسیدن ، روحانیت موضع مشخصی د ر رابطه با این مسئله داشته است . بنابراین ساخت سرمایه د اری و قطبی شدن جامعه از همان ابتدا اجایگاه روحانیت را تعیین کرد ه است . ظرفیتهای انقلابی ویا ارتجاعی روحانیت د ر رابطه با این عامل روشن شد ه و به همین دلیل عملکرد آن از همان ابتدا مطرح است و نه بسا گذشت زمان . روحانیت از همان ابتدا ان نیروی برتر حاکمیت بود ه و هم اینک نیز چنین است ؛ روحانیت از همان ابتدا سیاستهای ارتجاعی و سرکوبگرانه را بکار گرفته و اینک نیز چنین است ؛ نه تغییری اساسی د سیاستهای روحانیت بوجود آمده و نه تغییری د ساخت سرمایه د اری ایران ؛ اگر روحانیت با توجه به این مسئله انقلابی اریزایی شده ه ، با گذشت زمان وبدون تغییر د ساخت و صف بندی طبقات اصلی ویا مواضع روحانیت ، د لیلی بسرا ی استحاله رژیم تحت تأثیر این عامل باقی نمی ماند .

۴ - " سرکوب آزادی های سیاسی و متشکل های کارگری و تود ه ای جو شید ه از انقلاب که منجر به از بین رفتن حد اقل کنترل مرد می بود ستگا همریض و طویل وارگانهای وسیع حاکمیت شد . " ( همانجا ) طبیعی است که حضور متشکل بود ه ها و اعمال نفوذ آنها د رحیات سیاسی کشور ، امکانا ت و آزادی عمل یک رژیم ضد مرد می وضد انقلابی را د اجرا ی سیاستهای ارتجاعی خویش محدود می سازد . اما حضور فعال تود ه ها د ر صحنه مبارزات سیاسی جامعه نمیتواند



ماهیت یک رژیم را تعیین کند . ماهیت یک رژیم سیاسی با جا بگاه آن در صف بندی طبقاتی جامعه و رابطه آن با روند انقلاب تعیین می شود . به همین دلیل در حالت دادن این مسئله در روند استحاله پیش از آنکه قادر به توضیح روند استحاله باشد ، بیانگر برخورد اپورتونیستی فدائیان کشتگر با مسئله ماهیت قدرت سیاسی است . اما اگر قرار باشد سرکوب آزادی ها را به عنوان معیار استحاله به حساب آوریم ، باید گفت که این استحاله ز همان آغاز در رژیم فقها صورت گرفته است . چرا که سرکوب توده ها از همان فرد ای قیام خود رانشان داد هاست . حمله اول به کردستان و فرمان برپائی چوبه های دار ، سرکوب جنبش انقلابی ترکمن صحرا ، حمله به دانشگاه به قصد از میان بردن امکانات فعالیت سیاسی و سرکوب نیروهای انقلابی و دموکرات ، سرکوب و انحلال شوراهای کارگری ، حمله به تحصن کارگران ، دشمنی با جنبش مصادره زمین ها توسط دهقانان و سرکوب این جنبش و . . . همه در زمانی صورت گرفته اند که فدائیان کشتگر رژیم فقها را هنوز انقلابی ارزیابی می کردند و بزعم آنسان هنوز این در چار استحاله نشده بود .

اما در حالت دادن سرکوب آزادی ها در روند استحاله ، بیانگر بدگاه انحرافی جناح کشتگر نسبت به مسئله ماهیت قدرت سیاسی است . گویا زمانی که توده ها متشکل هستند رژیم ماهیت انقلابی به خود می گیرد و زمانی که این تشکلهای زهمپاشید و آزاد به سرکوب گردید ، بدلیل عدم وجود کنترل مردمی بر دستگاه حکومتی ، ماهیت دولت در چار استحاله می گردد . در این رابطه طرح این سؤال کافی است که چرا دولت کمرنگی پس از انقلاب فوریه در روسیه که به گفته لنین روسیه آزاد ترین کشور جهان بود ، بواسطه کنترل مردمی مراتب متشکل تر توده ها بر دستگاه عریض و طویل حکومتی ، ماهیت انقلابی کسب نکرد ؟ چرا دولت های امپریالیستی غرب علی رغم وجود دموکراسیهای جا افتاده و بورژوازی ماهیت ارتجاعی خویش را از دست نمی دهند ؟

۵- " آغاز جنگ که با توجه به وابستگی کامل تسلیحاتی و فنی ارتش صنایع نظامی

کشوره امیرالیزم ، نیا زهای رژیم رابه سبب روابط با "عرب" افزایش می داد . ( همانجا )  
 طبیعی است که با آغا جنگ ، رژیم برای بد ست آوردن امکانات تسلیحاتی از عرب ، به تلاش  
 گسترد های د ست زد ، و این با توجه به وابستگی کامل ارتش به تسلیحات غربی و خصوص  
 آمریکائی ، چیز عجیب و غریبی نبود و کاملاً قابل پیش بینی بود . در این مورد اگر از ایمن  
 سؤال که چرا رژیم جمهوری اسلامی ( که بنا به اسناد پلنوم قطع آغا جنگ ، هنوز بسک  
 د ولت انقلابی بود ) برای بد ست آوردن سلاح به کشورهای سوسیالیستی نزد یک نشد ، بگذر  
 برای روشن ساختن تأثیراتی که جنگ بر روی رژیم فقها د داشته ، باید قبل از هر چیز ماهیت جنگ  
 را تعیین کنیم . تعیین ماهیت جنگ د ر واقع تعیین ماهیت سیاستی است که از کانال جنگ  
 جاری شده است . بنا بر اد های پلنوم جناح کشتگر رژیم عراق برای روی کار آوردن رژیم وابسته  
 به امیرالیزم به ایران حمله کرد . و این د رحالی بود که جمهوری اسلامی د ر آن هنگام یک رژیم  
 متوقی و انقلابی بود ، بنا بر این تلاش جمهوری اسلامی برای د فاع از خود حرکتی متوقی و انقلابی  
 بود ه است . اگر قضیه چنین صورتی د اشته باشد ، کوشش رژیم فقها برای بد ست آوردن  
 سلاح — از هر منبعی که امکانپذیر باشد — تلاشی انقلابی باید به حساب آید . اما اگر ایمن  
 سؤاله را بطور مشخص بررسی کنیم ، می بینیم که رژیم جمهوری اسلامی عمدتاً از طریق با زارسیا ه  
 و معدودی د ولتها مانند سوریه ، لیبی و یا کره شمالی با بطور غیر مستقیم از طریق اسرائیل ،  
 توانسته است سلاح مورد نیا ز برای جبهه های جنگ را تأمین کند . تقریباً ز سوی ارد و گناه  
 سوسیالیستی ونه ارد و گاه امیرالیستی ، بطور رسمی و یا د خالت د ولتها ، سلاحی د ر اختیار  
 رژیم فقها قرار نگرفته است . در همین حال رژیم فقها بواسطه سیاست خارجی ویژه خود ، برای  
 بد ست آوردن تسلیحات ، امتیازات سیاسی مهمی به د ولتهای امیرالیستی نداد ه است ،  
 و صرف خرید اسلحه از با زارسیا ه ، نمی تواند د لیل استحاله باشد .

از سوی دیگر بنا به اد های پلنوم جناح کشتگر ، جنگ پایه های رژیم را تضعیف نکرد ه است .  
 رژیم فقها د ر جریان جنگ توانسته است ، سپاه پاسد اران رابه عنوان با زوی مسلح خویش به

نحو بهتر و مؤثرتری سازماندهی کند و بالاخره کنترل خود را بر قدرت سیاسی مستحکم تر سازد. بنابراین در این زمینه نیز رژیم تحت تأثیر جنگ مجبور به دادن امتیاز اساسی به امپریالیزم یا بورژوازی نشده است. پس چه دلیلی برای توضیح استحاله تحت تأثیر جنگ وجود دارد؟ فشار امپریالیزم و جنگ برای براندازی حکومت‌های مترقی و انقلابی، معمولاً موجب تقویت رادیکالیسم این رژیم‌ها می‌گردد. کوبای در یروز و نیکاراگوئه امروز گواهی بر این حقیقت است. بنابراین، اگر رژیم فقها قبل از آغاز جنگ، رژیم انقلابی بوده و هنوز استحاله نیافته بوده، دلیلی نداشته که در جریان جنگ دچار استحاله گسرد. بدین ترتیب می‌بینیم که دلائل مطرح شده از جانب جناح کشتگر، به هیچ وجه قادر به توضیح استحاله مورد ادعای نیست. هیچ یک از این دلائل نمی‌توانند استحاله‌ای رادیکال رژیم جمهوری اسلامی را توضیح بدهند. چرا که هیچ یک نشاننده تغییر کیفی و ماهوی رژیم فقها نیستند. شاید رژیم فقها، در مقطعی با صراحت کمتری از نظام سرمایه‌داری دفاع کند، شاید در مرحله‌ای با دست‌بازتر و با محدودیت بیشتری به پیشبرد سیاست سرکوب جنبش انقلابی بپردازد، و باید دلائل مختلف مقاصد واقعی خویش را با صراحت کمتر یا بیشتری اعلام نماید، طبعاً چنین تغییراتی در طول حیات رژیم فقها قابل مشاهده است. اما هیچ‌کدام از آنها نمی‌تواند تغییری کیفی را به اثبات رساند.

دلائلی که کشتگرها برای اثبات استحاله رژیم جمهوری اسلامی می‌آورند، به جای اثبات استحاله نشان می‌دهد که با تمام معیارهای مارکسیستی، این رژیم از همان آغاز از رجای ضد انقلابی بوده است. و اگر عملی‌تر هم این معیارها، کشتگر بی‌باک منطبق تحلیل خود وفادار می‌مانند رژیم فقها را تا نقطه معینی مترقی و انقلابی می‌دانند، اینک باید تناقض گویی‌هایشان را کنار بگذارند و آنچه را بعنوان استحاله ضد انقلابی محکوم کرده‌اند، بعنوان تشبیه و قطعیت انقلاب ستایش کنند! آری، "خشت اول گرنهد معمار کج، تا اثری می‌رود دیوار کج!"

هی دلیل نیست که همهٔ جریانهای طیف توده‌ای بنحوی از ناگهانی و غیرمنتظره بودن حملهٔ رژیم بخودشان اظهار رشگفتی می‌کنند. هیچ یک از آنها این حملۀ را پیش بینی نمی‌کردند. زیرا با منطق تحلیل آنها برای این حملهٔ لیلی وجودنداشت. سناریو مطابق میلشان اتفاق می‌افتاد. لیبرالهایی بعد از یگری از حاکمیت رانسد می‌شدند و درگیری با امپریالیسم گسترش یافته بود. سرکوب وحشیانه از نظر آنها همان ترور سرخی بود که انقلاب اکثریوم برای دفاع از خود انجام داد بود! اما رژیم در نقطه‌ای که می‌بایست "سمت گیری سوسیالیستی" را شروع کند و یا گام در "راه ترقی اجتماعی" بگذارد، ناگهان چون صاعقه برسرشان فرود آمد. آنها حیرت زده و پیریشان بد نبال رد پای امپریالیسم و پروروازی در این حادثه گشتند و بدین سان برای نجات خویش حبل المتین استحاله را چنگ زدند. اما این حبل المتین طناب داری است برگردان اپورتونیزم. تئوری نجات بخش، اینک پاشنهٔ آشیل آنها شده و به بحران ناشی از شکست دامن می‌زند. چرا که خود نیز قادر به هضم این موضوع نیستند، چه رسد به دیگران.

طرح تزا استحاله از جانب جناح کشتگر، خود به خود ماهیت یکسان آنها و حسزب توده و اکثریت را آشکار می‌سازد. چرا که قطعاً میان انقلاب و فرم، میان مارکسیسم — لنینیسیم و اپورتونیزم در زمینهٔ تحلیل ماهیت حکومت نظر مشترکی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مسئله قدرت سیاسی، مسئله اساسی هر انقلاب است و طبعاً مرز جدایی بین مارکسیسم و اپورتونیزم نیز در مسئله اساسی هر انقلاب برجسته‌تر از هر زمینهٔ دیگری خود را نشان می‌دهد.

اما بنیادهای مشترک ایدئولوژیک میان حزب توده و جناح کشتگر، خود را صرفاً در مسئله طرح استحالهٔ رژیم قهراً آشکار نمی‌سازد. علی‌رغم ادعای تئوریسمین‌های پلن سوم، سیاست‌زاستروانه آنها نه تنها نتیجهٔ منطقی ایدئولوژی و سیاست عملی آنها نبوده است، بلکه این سیاست اپورتونیزمی در پیوند تنگاتنگ با مانی ایدئولوژیک انحرافی

آنها اتخاذ شده و اساساً محصول آن بوده است. اسناد بلندپروم ضمن آشکارا سخن این سخن  
مبانی اپورتونیستی، نشاندهنده اوم آنها در اید مولوژی و تفکر جناح کشتگر است. برای  
روشنتر شدن ماهیت اپورتونیستی این مبانی به بررسی دقیقتر آن می پردازیم.

توهم نسبت به خرد هبورزوازی، پایه‌اید ثولوزیک سیاست راست

اپورتونیسم در جنبش چپ ماکعمد تا انعکاس تزلزل و ناپایداری اقتصاد مبانی و روشنفکران  
در مبارزات طبقاتی جامعه سرمایه داری ماست، د فاج زرفر هورفرارا ز مبارزه قاطع انقلابی  
را با تاکید بر نقش مستقل اقتصاد مبانی و از طریق نفی د و قطعی شدن جامعه و عهد مهذب سرش  
بی آمد های آن، بیان می کند. بنا به این فرمول بندی تقلا های خرد هبورزوازی برای کسب  
موقعیت بهتر در چهارچوب نظام سرمایه داری، به سطح "راه سوم" ارتقا می یابد و توهما  
خرد هبورزوازی در مورد امکان نجات خویش از سقوط حتمی و یا امکان احیای موقعیت  
گذشته اش تشویر می شود.

اماد واقعیت جامعه سرمایه داری بیش از د و راه وجود ندارد: یا راه هبورزوازی، یا  
راه پرولتاریا، هیچ حد وسطی وجود ندارد. و خرد هبورزوازی که ما بین د و طبقه اصلی  
د و قطب نظام سرمایه داری در نوسان است بجا راه ای جز اختلاف و بیوستن به یکی از این  
د و قطب اصلی جامعه را ندارد. تاکید بر مبارزه مستقل و د فاج زامکان "راه سوم" گذشته از  
اینکه مشابه تلاشی ارتجاعی برای بازگشت به گذشته محکوم به شکست است، عملاً حمایت از  
قطب هبورزوازی است. چرا که چنین توهمی از بیوستن تود ه خرد هبورزوازی به ارد وی طبقه کارگر  
جلوگیری می کند و بدین ترتیب با تضعیف مبارزه انقلابی، پایه های نظام را از زیر ضرب های  
کارگران نجات داد و آب به آسیاب هبورزوازی می ریزد. بنا بر این اپورتونیسم با د امن ز د ن  
به توهما ت خرد هبورزوازی و اتخاذ سیاست عملی و فرمیستی به متحد مینی هبورزوازی تبدیل  
می گردد، جد از اینکه این توهم را به چشمانی و د رجه لباسی نمایندگی می کند. چرا که

دفاع از "راه سوم" نهاد نبال کردن آن عملاً به تند اوپراه بورژوازی کمک می کند .

اسناد پلنوم جناح کشتگر بیانگر اعتقاد عمیق آنها به قطب سوم و راه سوم و رجاء معسسه سرمایه داری است. جمع بندی آنها از روند مبارزه طبقاتی در دوره پس از قیام بیستم، آشکارا بیگانگی آنها را از زمینش مارکسیستی نسبت به نقش خرد بورژوازی در رجاء معسسه و توهم آنها رابه فرجام نیک مبارزه خرد بورژوازی از موضع منافع طبقاتی خویش ، نشان می دهد . در فرمول بندی آنها طبقه کارگر جانی ندارد ، مسائل جامعه با سمت گیری دولت بسوی منافع خرد بورژوازی حل می شود و بدین ترتیب طبقه کارگر چاره ای جز ایفای نقش حامی خرد ه — بورژوازی ندارد . این فرمول بندی به روشنی ثابت می کند که منظور واقعی تئوریسین های جناح کشتگر از قطبی شدن جامعه در واقع قطبی شدن جامعه بین بورژوازی و خرد بورژوازی است و نه بورژوازی و پرولتاریا ، بدین ترتیب در این فرمول بندی خرد بورژوازی به یک قطب مستقل تبدیل شده و به جای آن پرولتاریا به سطح نیروی ذخیره سقوط می کند و در واقع تمام تصویر جامعه سرمایه داری و قوانین حاکم بر مبارزه طبقاتی و از گونه منعکس می گردد : "دیدگاههای روحانیونی که در جمهوری اسلام می دست بالا داشتند می بایست با همه سمت منافع خرد بورژوازی و انجام پاره ای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی به نفع خود هماهنگ و در راستای منافع و مصالح ارتجاعی بورژوازی و الزامات رشد سرمایه داری وابسته ، یعنی حل ارتجاعی — بوروکراتیک بحران اقتصادی اجتماعی جامعه ایران در چار تغییر و تحول می شد . " (فدائی ۱۱ ص ۴)

اما این فرمول بندی کاملاً با بینش مارکسیستی — لنینیستی در مورد جایگاه خرد ه — بورژوازی در جامعه و مبارزه طبقاتی مغایر است. بر اساس تحلیل مارکسیستی ، جامعه در قطب اصلی دارد و روند مبارزه طبقاتی با جهت گیری بسمت این دو قطب اصلی مشخص می شود . دولت به مثابه نیروی که اقدامات آن اساساً تجلی مبارزه طبقاتی جامعه معسسه سرمایه داری است به نفع سرمایه صرزد کار عمل می کند و خرد بورژوازی در این مبارزه

اساساً جایگاه مستقلی را اشغال نمی‌کند، بلکه بطور ناگزیر و به حکم موقعیت اقتصادی طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسانست\* (لنین - منتخب آثار فارسی - ص ۵۰۵) و طبیعی است که دولت نمی‌تواند بسمت منافع خود که خود هویت مستقلی ندارد اقدام در حالت نوسان است، سمت گیری نماید. بدین ترتیب فرمولبندی مارکسیستی - لنینیستی به مسئله دیدگاه‌های روحانیون در دولت چنین برخورد می‌کند: دیدگاه‌های روحانیون که در دولت است بالا راد هستند اگر بنا به نیروی مکررات - انقلابی عمل می‌کرد می‌بایست بسمت منافع کارگران، که منافع توده‌ها نیز نبود، سمت گیری می‌کرد و اگر بنا به نیروی ارتجاعي و ضد انقلابی عمل می‌کرد دفاع از نظام سرمایه‌داری را برمی‌گزیند. اینجاست که قطب کارگران و سرمایه‌داران هستند و توده‌های محروم‌ها برتنند از نیمه پرولتاریا و خرد بورژوازی که منافع واقعی آنان در ائتلاف با کارگران بدست می‌آید. اما فرمولبندی شورپسین‌های جناح کشتگر که با بینش مارکسیستی کاملاً بیگانه است، خرد بورژوازی را به سطح یک قطب مستقل ارتقاء داد و پرولتاریا را به عنوان توده‌های آن طبقه‌بندی کرده است.

موضوع دیگری که نگرش انحرافی جناح کشتگر را به خرد بورژوازی نشان می‌دهد و در فرمولبندی فوق به طرز آشکاری بیان شده است، سایر قراردادن منافع خرد بورژوازی با منافع توده‌ها و همچنین مترقی دانستن خواستهای خرد بورژوازی بطور کلی است. "منافع خرد بورژوازی و انجام پاره‌ای اصلاحات اقتصادی واجتماعی به نفع توده‌ها" و یا "زموضع منافع طبقاتی خرد بورژوازی، از موضع پیشبرد پاره‌ای اصلاحات اقتصادی معین" (فدائی ۱۱) عباراتی هستند که آشکارا یکسان سازی منافع طبقاتی خرد بورژوازی را با منافع باقی طبقات خلق و همچنین توهم نسبت به مترقی بودن این منافع را نشان می‌دهند. این نگرش با نگرش مارکسیستی در زمینه تحلیل منافع خرد بورژوازی کاملاً متضاد است. طبق نگرش مارکسیستی منافع خرد بورژوازی دوگانه است. بدین ترتیب از موضع مارکسیستی

همواره این سؤال مطرح می‌گردد، کدام منافع خرد به‌ویژه‌ای متوقی است و کدام منافع آن ارتجاهی است؟ چرا که خرد به‌ویژه‌ای یک‌کل یکپارچه نیست و همین‌طور منافع یکپارچه‌ای ندارد. گاهی به‌ویژه‌ای متعایل است و گاهی به‌پرولتاریا، کدام منافع آن مورد نظر است: منافع آنی یا منافع آتی؟ بازگشت به گذشته و حمایت از کامبرد اشتراک‌بسیوی پیشرفت؟ کدام منافع؟ این مفاهیم و این شیوه تحلیل اساساً برای تئوریسین‌های جناح کشتگر مطرح نیست. و از آنجائی که فرمولبندی آنها قادیه تحلیل و انعکاس واقعیت نیست طبعاً نمی‌تواند موضع‌گیری و برخورد انقلابی و اصولی را مطرح سازد و به موضع‌گیری انحرافی منجر می‌گردد.

از این رو، روشن ساختن اینکه خرد به‌ویژه‌ای از چه موضعی مبارزه می‌کند، دارای اهمیت اساسی است. اگر منافع خرد به‌ویژه‌ای د و گانه است، باید روشن شود که کدام جنبه این د و گانگی می‌تواند مورد بهره‌برداری طبقه کارگر قرار گیرد و کدام جنبه آن به‌ضرب منافع طبقه کارگر است. خرد به‌ویژه‌ای می‌تواند برای حفظ وضع موجود خویش مبارزه کند. و البته مبارزه هم می‌کند چرا که وضعیت موجود خرد به‌ویژه‌ای د و گانه است از سوی به‌ویژه‌ای مورد تهاجم قرار می‌گیرد. بنابراین حفظ وضع موجود و جلوگیری از سقوط نیز می‌تواند به‌شابه منافع خرد به‌ویژه‌ای به حساب آید. اما این مبارزه نمی‌تواند مورد بهره‌برداری طبقه کارگر قرار گیرد. مبارزه خرد به‌ویژه‌ای از موضع منافع مستقل و آنی خویش مبارزه‌ای ارتجاهی است. این واقعیت جزو مسلمات تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی است و ما رکیسم زهمان ابتدا آنرا روشن ساخته است: "طبقه متوسط و پائین، صاحبان کارگاه‌های کوچک، مغازه‌داران، صنعتکاران، روستائیان، همه به مبارزه خود با به‌ویژه‌ای داده می‌دهند تا به‌عنوان اجزای تکه پاره طبقه متوسط گلیم خود را از آب بیرون بکشند. به همین دلیل آنها نه تنها انقلابی نیستند، بلکه محافظه‌کارند، بلکه از آنها بدتر گروهی مرتجع هستند، چرا که می‌کوشند گردونه تاریخ را به عقب بچرخانند." (مانیفست حزب کمونیست). منافع مستقل خرد به‌ویژه‌ای



د جلوگیری از تمرکز سرمایه متجلی می‌گردد. اما پرولتاریا با تمرکز سرمایه معنایی بسايد. و طبیعی است که طبقه کارگر نمی‌تواند با نابودی خویش همسو گردد. این واقعیت در فرمولبندی تئوریکسین‌های جناح کشتگر اساساً مسکوت مانده است و معلوم نیست مطابق چه تحلیلی و برطبق کدام قانونمندی اقتصادی — اجتماعی آنها اعلام می‌دارند که منافع خرد و بورژوازی عبارت است از زیاده‌ای اصلاحات به نفع توده‌ها. به نفع کدام توده؟ جلوگیری از تمرکز سرمایه به نفع هر کسی باشد قطعاً به نفع طبقه کارگر نیست. طبقه کارگر نمی‌تواند مدافع تلاش خرد و بورژوازی برای نجات خویش از سقوط باشد. بدون اینسمن روشنگری، مبارزه با توهّمات خرد و بورژوازی و جنبه ارتجاعی خرد و بورژوازی امکان پذیر نیست. طبقه کارگر برای انجام هرساندن انقلاب دموکراتیک با یتستی توده خرد و بورژوازی را به سمت خویش جلب نماید. بدون مبارزه با توهّمات ارتجاعی، بدون مبارزه با تلاش خرد و بورژوازی برای نجات خویش و بیرون کشیدن کلیم خود از آب، اساساً تلاش پرولتاریا برای جذب خرد و بورژوازی عقیم میماند. باید بی فرجام بودن این مبارزه، بی فرجام بودن مبارزه برای منافع آتی یعنی حفظ تولید کوچک برای توده خرد و بورژوازی روشن شود. بدون روشن ساختن جنبه ارتجاعی خرد و بورژوازی نمی‌توان جنبه انقلابی آنرا ست داد. اما ظرفیت انقلابی خرد و بورژوازی در کجاست؟ "اگر آنان (خرد و بورژوازی) تضاد فدا انقلابی باشند تنها بخاطر آن است که عنقریب به داخل پرولتاریا راند خواهند شد. از همین رو آنان نه از منافع امروزی خویش، بلکه از منافع آینده خود مدافع می‌کنند. آنان از پایگاه خود دست می‌کشند تا خود را در اختیار پایگاه پرولتاریا قرار دهند." (مانیفست حزب کمونیست) بدون ترتیب معلوم می‌شود که خرد و بورژوازی تنها زمانی می‌تواند مترقی باشد که در ائتلاف با پرولتاریا عمل کند. در همین رابطه، طبق بینش مارکسیستی، منافع خرد و بورژوازی بطور مستقل نمی‌توانند مترقی باشد بلکه خرد و بورژوازی باید به منافع امروزی خود پشت کرده و در تعقیب منافع آتی خود، به حمایت از مواضع طبقه کارگر برخیزد. بنابراین، این منافع خرد و بورژوازی نیست

که می تواند منافع خود و هار اتا<sup>۱</sup>مین کند ، بلکه منافع طبقه کارگراست که می تواند ضایع آنسی  
خرد و بورژوازی را د ربرد داشته باشد .

فرا موش کردن این اصول و سکوت گذ اردن آنها ، هیچ معنائی جز توهم نسبت به  
ظرفیت واقعی خرد و بورژوازی ند ارد . و د ر عمل تنها به نفع تد اوم توهم تود<sup>۲</sup> خرد و بورژوا به  
امکان نجات خویش و بد بین ترتیب به برجسته شدن جنبه ارتجایی خرد و بورژوازی منجر  
می گرد د . با فراموش کردن این اصول نه تنها نمی توان به اختلاف خرد و بورژوازی و طبقه کارگر  
کک کرد بلکه با د امن زد ن به توهمات ارتجایی خرد و بورژوازی د ر برابر این اختلاف موانع جد<sup>۳</sup>  
بوجود می آید . و این همان کاری بود که اپورتونیستهای ماد رجریان مبارزه طبقاتی جاری د ر  
جامع بحران زد<sup>۴</sup> ما انجام داد ند . پایه آید ثولوزیک سیاست راست و ضد انقلابی آنها د ر  
رابطه با حمایت از جمهوری اسلا می به بهانه خرد و بورژوا بود ن این حکومت ، همین توهم  
نسبت به جایگاه و ماهیت منافع مستقل خرد و بورژوازی بود . تد اوم همان اصول و همان نگرش  
اپورتونیستی د ر آید ثولوزی جناح کشتگر که د رجریان پلنوتها<sup>۵</sup> می گرد د و پایه آید ثولوزیک  
تراستحاله و بقیه ماجرا هاست ، نشان می د هد که جناح کشتگر هنوز هم د ر جرگه اپورتونیستها  
باقی ماند هاست و د ر این زمینه کاری از به اصطلاح انتقاد از خود بر نمی آید چرا که خانه از  
پای بست ویران است .

### راه ترقی اجتماعی : رفورم با انقلاب ؟

پد یرش تروا ترقی اجتماعی به جای ترحیب تود د ر باره<sup>۶</sup> راه رشد غیر سر مایه د اری<sup>۷</sup>  
یکی از مشخصات آید ثولوزیک جناح کشتگراست . تئوریسین های جناح کشتگر به این وجه  
مشخصه شد ت افتخار می کنند و آنرا نشانه ای از غصت انقلابی و هلی آید ثولوزی حاکم  
جناح خود شان می دانند . اما به نظر ما برخلاف ادعای آنها ، پد یرش راه ترقی اجتماعی

دقیقا بیانگر حاکمیت اپورتونیزم بر ایدئولوژی آنهاست. چرا که تئزاه ترقی اجتماعی خسود محصول د رهم آمیزی معیارهای اپورتونیزمی د رمورد قدرت سیاسی باتوجهات ارتجایی د رمورد نقش وماهیت خرد هبورژوازی است. این تئزتهنها از نظر ساخت فکری نشاناً اپورتونیزم است، بلکه هرگاه به پایة فکری عمل اجتماعی یکسا زمان سیاسی بد ان نگریسته شود، سنگ بنای چیرری جزما رزه برای رفرد رجما معسرما یهد اری نخواهد بود. بدین ترتیب بررسی د قیقتر آن برای نشان دادن تد اوم اصول ایدئولوژیک اپورتونیزم د رسیستم فکری جناح کشتگر، ضروری است.

د راسناد پلنوم "راه ترقی اجتماعی" بدین صورت معرفی شده است: "نیروه های خرد هبورژوازی حتی راد یکالترین آنها نمی توانند جا معرا از چهار رچوب هام سرمایه داری خارج سازند، بلکه حد اکثری توانند به اصلاحات د ر چهار رچوب سرمایه داری — د ر چهار رچوب عمومی بورژوا د مکراتیک یعنی ترقی اجتماعی د رمحدود سرمایه داری — بپردازند." (فدائی ۱۱) البته این تعریف و مشخصات برای معین نمودن کم و کیف راه ترقی اجتماعی بسیار گنگ و مبهم بود همین حال نارساناست. مثلا مشخص نیست چه فرمهای می تواند بعنوان راه ترقی اجتماعی بحساب آید. آیا مثلا اصلاح قوانین انتخاباتی و جاری ساختن قوانین و مشخصات د مکراسی بورژوازی د ر این زمینه که د ر چهار رچوب بورژوا — د مکراتیک قرار د ارد، می تواند راه ترقی اجتماعی بحساب آید یا نه؟ رابطه این اصلاحات د ر چهار رچوب عام سرمایه داری با جایگاه نظام سرمایه داری د رمصر کنونی چیست؟ مثلا آیا این اصلاحات قاعد راست رابطه نظام سرمایه داری راد ریک نقطه ماکل نظام مهربالستی قطع کند یا نه؟ مشخصات راه ترقی اجتماعی از نقطه نظر قدرت سیاسی چیست؟ پلا تفسیرم این راه ترقی چیست؟ چه منافعی را برای طبقه کارگرد ربرد اورد؟ رابطه این راه ترقی با انقلاب چیست؟ وسوالات فراوانی از این قبیل که د ر این زمینه می تواند مطرح گردد که البته همسه سکوت مانده است. اما با این وجود یک چیز مسلم است و آن اینکه طبق تعریف پلنوم "راه

ترقی اجتماعی قادی نیست از چهار رچوب نظام سرمایه داری خارج شود . بدین ترتیب این راهبها و تست از راه و فرم و نه راه انقلاب ، چرا که د ر عصر گد اریه سوسیالیزم د ر جاز ن د و نظام سرمایه داری نمی تواند به عنوان انقلاب معرفی شود . حتی خود نظریه پرد از ان جنساح کشتگر نیز این مسئله را قبول کرد ، اند و به همین دلیل می گویند انقلاب با استقرار جمهوری د مکرراتیک خلق می تواند پیروز شود .

بنا بر این اولین نکته ای که د ر رابطه با تتر راه ترقی اجتماعی مطرح می شود اینست که بین جمهوری د مکرراتیک خلق به مثابه انقلاب و اصلاحاتی د ر چهار رچوب نظام سرمایه داری چه رابطه ای می تواند وجود داشته باشد ؟ این مسئله از اینجا مطرح می شود که جنساح کشتگر معتقد است هرگاه رژیم خمینی قاد ر بود راه ترقی اجتماعی بهیچایه شلیسته حمایت بود و بعنوان یک رژیم مکررات — انقلابی مطرح می شد . فرض کنیم رژیم خمینی قاد ر بود راه ترقی اجتماعی را بهیچایه و هم اکنون نیز د ر حال اد امه این اصلاحات مورد نظر جنساح کشتگر د ر چهار رچوب عام سرمایه داری بود ، د ر این صورت بوسر جاعه ایران چه می آمد ؟ برای پاسخ به این سوال باید د دید بحران حاد سال ۵۷ و بالاخره قیام بهمن ۵۷ پاسخ خود را د ر چه اقداماتی می یافتند . اگر این بحران پاسخ خود را تتهاد ر چهار رچوب جمهوری د مکرراتیک خلق یعنی د ر خروج از چهار رچوب سرمایه داری می یابد ، آنگاه د ر جاز ن د ر چهار رچوب سرمایه داری چگونه می توانست به امرا انقلاب د ر جاعه مایاری رساند ؟ فرم می تواند امکانات انقلابی را گسترش د هد . از این نظر طبقه کارگر ، بطور کلی با فرم مخالف نیست . اما اگر تود ها برای انقلاب بهیخیزند و راه حل مسائل آنها نه با فرم بلکه با انقلاب امکانپذیر باشد ، د ر این صورت فرم د ر برابر انقلاب قرار می گیرد و به مثابه اقدامی برضد انقلاب معنای یابد . بنا بر این برخورد جناح کشتگر با مسئله فرم و انقلاب ، یعنی حمایت از رژیم جمهوری اسلام بدلیل امکان طی راه ترقی اجتماعی د ر شرایطی که ماد ر آستانه تحول انقلابی بود ، ایم و تود ها خواهان تغییر بنیادی جاعه

بوده‌اند، برخورداری عمیقاً فرمیستی بوده‌است. و از این لحاظ تیزاً ترقی اجتماعی نماند  
تنها وجه تمایز آنها از پورتونیست‌های توده‌ای و اکثریتی نیست، بلکه تنظیم‌کننده سیاست  
عملی واحدی است که همان دفاع از فرم و هراس از انقلاب می‌باشد.

اما از این مسئله که بگذریم باید دید از نظر تئوریک این تیز، تا چه اندازه پسایسته  
مارکسیستی دارد. طبق تعریف، راه ترقی اجتماعی به مجموعه اصلاحات نیروهای  
خرد هبورژوازی در چهارچوب عا سبز مایه‌داری اطلاق می‌شود. و طبیعی است که حاکمیت  
باید در دست خرد هبورژوازی باشد. اگر قرار باشد، که البته قرار هم هست، این تیزاد رپورتو  
معیارهای مارکسیستی به نقد بکشیم باید گفت که این امر که حاکمیت در دست خرد هبورژوازی  
باشد و بتواند مجموعه اصلاحاتی را به عنوان ترقی اجتماعی به اجرا بگذارد اساساً عملی نیست.  
و این تریه هیچ وجه پایه‌عملی ندارد. زیرا دولت خرد هبورژوازی معنای ندارد. چرا که  
خرد هبورژوازی معروف یک نظام اقتصادی — اجتماعی معین و مستقلی نیست، و طبیعتاً این  
نیرو نمی‌تواند به دولت بخوابد حاکمیت خرد هبورژوازی هویت بخشد. همچنین این نیرو  
نمی‌تواند نوعی سرمایه‌داری خاص خود را بوجود آورد. اما این به معنای این نیست که  
نمایندگان خرد هبورژوازی نمی‌توانند قدرت سیاسی را بچنگ آورند و حتی برای مدت قابل  
توجهی نیروی هژمونیک آن باشند. اگر این مسئله امکانپذیر است، پس باید دید چرا دولت  
خرد هبورژوازی معنای ندارد.

بطور کلی، نیروهای خرد هبورژوازی به سه حالت می‌توانند در قدرت سیاسی حضور  
یابند. اولاً بصورت نیروی مؤتلف و حامی هبورژوازی، ثانیا از طریق کمک به شکل‌گیری رژیم  
بناپارتیستی و شرایطی که هیچ یک از طبقات اصلی جا معنی‌توانند در قدرت سیاسی را  
قبضه‌کنند. و ثالثاً بماند مکرراتهای انقلابی و یا مؤتلفین طبقه‌کارگر. نکته این مسواری  
و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

همانطور که گفتیم خرد هبورژوازی بین طبقات اصلی در نوسان است. از همین رو و

معمولا بورژوازی سعی می کند از جنبه ترلززل و محافظه کاری خود بورژوازی به نفع خویش بهره برداری کند و بدین طریق پایه های حمایتی خویش را گسترش داد و همزمانی خویش را استحکام نماید. در همین رابطه و در مقطعی نمایندگان خود بورژوازی وارد دستگاه دولتی می شوند. در این حالت اهرمهای اصلی قدرت در دست نمایندگان خود بورژوازی قرارند آرد، بلکه آنهاد واقع کارگزار و مبلغ اعتماد توده های خود بورژوا به بورژوازی هستند و در نهایت رفرمهائی را برای حفظ وضع موجود خود بورژوازی طلب می کنند. در چنین حالتی، این تلاشهای خود بورژوازی که غصلت ارتجاعی دارد، از طرف بورژوازی، بر علیه طبقه کارگر مورد بهره برداری قرار می گیرد. در چنین حالتی خود بورژوازی زائد بورژوازی است، بنابراین در پیوند با کلیت بلوکی که به آن تعلق دارد باید مورد ارزیابی قرار گیرد و نه جدا از آن. نمونه ای از این حالت را مثلاً می توان در حکومت ائتلافی منشویکها و اس. ا. ر. هابا بورژوازی، بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه شاهد کرد.

اما مقطعی فرامی رسد که هیچکدام از طبقات اصلی، بورژوازی و پرولتاریا، بواسطه بحران همزمانی در رجا معنی توانند قدرت سیاسی بچنگ آورند و نوعی توازن منفی در رجا معنی حاکم است. در چنین حالتی نقش طبقات میانی و خود بورژوازی افزایش می یابد و نیروهای که متشاخورد بورژوازی دارند امکان می یابند که اهرمهای اصلی قدرت را در دست داشته باشند. اما چنین دولتی بعنوان یک دولت استثنائی سرمایه داری مطرح بود و نمایندگان خود بورژوازی در واقع نه نماینده منافع خود بورژوازی بلکه نماینده توده خود بورژوا هستند. بدین ترتیب در چنین حالتی دستگاه دولتی با تکیه بر توده خود بورژوا، و با جلب حمایت آنها بواسطه امن زدن به توهامات ارتجاعی آنها بشیوه های مختلف از نظر سرمایه داری در مقابل توده های مردم دفاعی کند و در همین حال منافع ویژه خود را در دست حاکم، یا کاست حکومتی رانان می نماید. نمونه این دولت را می توان رژیم لویی بناپسار در فرانسه مشاهده و به اعتقاد ما رژیم جمهوری اسلامی جزو این دستهاست.

جنبه د یگرتوسان خرد هبورژوازی میان طبقات اصلی جامعه سرمایه د اری اینست که نمایندگان خرد هبورژوازی می توانند موضع د موکراتیک انقلابی برگزید هوا زمواضع پرولتاریای انقلابی حمایت کنند و به شیوه های مختلف د ائتلاف با پرولتاریا قرار گیرند . چنین د ولتی نه یک د ولت خرد هبورژوازی ، بلکه د ولتی انتقالی است که د رجعت خروج از چهارچوب سرمایه د اری و گامبرد اشنن بسوی سوسیالیسم حرکت می کند . د رجعتی حالتی نمایندگان خرد هبورژوازی نه ازنافع امروزی بلکه ازنافع آتی خرد هبورژوازی دفاع می کنند . آنها پایگاه خود را ترک می کنند تا خود را د اختیار پایگاه پرولتاریا قرار دهند . د رجعتی حالتی د ولت نه یک د ولت خرد هبورژوازی بلکه تجسم یک بلوک طبقاتی است . د ولتی است که د آن د موکراتهای انقلابی بظا به بوروکراسی جد از تود هسا زمان نمی بایند بلکه به عنوان کارگزاران تصمیمات سازمانهای تود های وارگانهای قدرت و اقتدار کارگران و زحمتکشان عمل می کنند . نمونه چنین د ولتی را خلا می توان د رسالهای اول پیروزی انقلاب کوبا مشاهده کرد . با تعمیق انقلاب این د ولت به یک د ولت سوسیالیستی تبدیل گشت ، و د موکراتهای انقلابی نیز گاملا به مواضع انقلابی پرولتاریا گرائیدند و همچنین مارکسیسم - لنینیسم را بنیاده راهنمای عمل خویش پذیرفتند . این نوع د ولت انتقالی ، به توده کارگرو زحمتکش تکیه د اورد ، بوروکراسی جد از آنها به حساب نمی آید ، از گامبرد اشنن بسوی سوسیالیسم نمی هراسد و اقداماتی را معمول می د اورد که از چهارچوب های سرمایه د اری فراتر می روند اگر چه هنوز سوسیالیسم نیست مابین د ولت د واقع ، سمت گیری سوسیالیستی را بر می گزینند . ( رجوع کنید به خطرات فلاکت و راه مبارزه با آن - لنین منتخب آثار فارسی )

بدین ترتیب معلوم می شود که د ولت خرد هبورژوازی یا "واسوم" عطلی نیست . سه حالت فوق الذکر هرگز به عنوان سه راه مطرح نیستند بلکه د قیقا امکان حرکت د چهارچوب د و راه که تجلی د قطب طبقاتی مشخص هستند ، نشان می دهند . و واسوم

اگر هم بتواند مطرح شود، همانا تلاش ارتجاعی خود به‌ویژگی برای برگرداندن چرخهای تاریخ به عقب خواهد بود. و طبیعی است که چنین راهی نه تنها "راه ترقی" نیست بلکه دقیقاً راه تخریب است، یعنی نابودی تولید بزرگ و نابودی موجودیست پرولتاریا، و روشن است که بایستی قاطعانه مورد مخالفت پرولتاریا قرار گیرد و همیشه آن مبارزه شود. و البته منظور جناح کشتگر نیز از مفهوم "راه ترقی اجتماعی" بازگشت به عقب و نابودی تمرکز سرمایه‌آزسوی خود به‌ویژگی نیست.

راه ترقی مورد نظر جناح کشتگر همانا تمرکز سرمایه‌آزسوی است و ولتی است که ظاهراً وابستگی آشکار به‌ویژگی ندارد و در واقع سعی می‌کند خود را بعنوان راه سوم معرفی کند در همین رابطه است که آنها از ولتی شدن هر چیزی حمایت می‌کنند و ولتی شدن سرمایه را بعنوان جدائی از قطب به‌ویژگی و کنترل سرمایه‌آزسوی می‌آورند که امکان جاری ساختن اصلاحاتی به نفع خود را تعیین خواهد بخشید. اما تمرکز سرمایه به معنی گسترش سرمایه‌آزسوی به شکل د ولتی است. و اگر قرار باشد د ولتی که سرمایه‌آزسوی در دست آن تمرکز می‌یابد، یک د ولت د موکراتیک - انقلابی نمایند، بلوک طبقات انقلابی نباشد، همانا چیزی جز رشد سرمایه‌آزسوی نخواهد بود. بدین ترتیب راه ترقی جناح کشتگر در واقع تأیید و تطهیر د ولتهای استثنائی و بنا بر ترتیب است. که این د ولتها نیز د ولتهای سرمایه‌آزسوی بود و به هیچ وجه "راه ترقی" جد اگانه‌ای د رپیش نمی‌گیرند.

از نظر تشویرسین‌های جناح کشتگر، بیرون راندن نمایندگان سنتی به‌ویژگی از قدرت سیاسی، به‌خودی‌خود گامی است بسوی راه ترقی اجتماعی، ملی کردن تجارت خارجی و بخشهای اساسی صنعت آنرا تحکیم می‌کند، و همینقدر برای اینکه جناح کشتگر برای چنین د ولتی هوورایکشد کافی است. اگر چنین د ولتی در همین حال سرکوب را شروع کرد و به‌طور مشخص طبقه کارگر را سرکوب نماید با این بهانه که این کار را از خصوصیات جنبش ملی است، از گناهان خویش تبرئه خواهد شد. د رست مانند جمهوری اسلامی د دره‌ای که مسعود



حمایت اپورتونیستها بود . واگر بنا به مصلحت و توازن قوا در همین حال که جنبه سرکوبگرانه خویش را حفظ کرد اما برای اپورتونیستها که صرفاً عنوان کمونیست را بر خود دارند ، در فترت و دستکی باقی گذاشت و در همین حال با کشورهای سوسیالیست روابط دوستانه داشت ، در حال طی کردن راه ترقی اجتماعی است . مانند رژیم کنونی حاکم بر سوریه . برای سرکوب اپورتونیست در بگرم طرح نیست که این اقدامات با منافع طبقه کارگر چه ارتباط مشخصی دارند ؟ آیا در جهت سرکوب تشکل و آگاهی آن قرار دارند یا نه ؟ مهم اینست که با بورژوازی داخلی و بین المللی درگیریهائی پیدا کند . در ذهنیت اپورتونیستها ، نفس همین درگیری با بورژوازی در حوزه سیاسی قطعاً بمعنی همسویی با پرولتاریاست . حتی اگر در کوتاه مدت عکس آن ثابت شود ، بعدین ترتیب خط فاصلی از نظر نتایج عملی بین "راه رشد غیر سرمایه داری" "حزب توده" و "راه ترقی اجتماعی" جناح کشتگر وجود ندارد و هر دو از یک سنخ هستند . تفسیر اتیکت و ثابت ماندن محتوی و نتایج ، و البته تغییر اتیکت ، صرفاً جنبه تبلیغی دارد .

نکته دیگری که در رابطه با "راه ترقی اجتماعی" مطرح است و مضمون رفرمیستی آنرا افشای می کند ، طرح این سؤال است که بالاخره فرجام "راه ترقی اجتماعی" چیست؟ به عبارت دیگر وظیفه پرولتاریا در مقابل این راه ترقی چیست؟ طبق تعریف ، این راه مجموعه اصلاحاتی در چهار رجبوب سرمایه داری به نفع توده ها است . با طرح مسئله بدین گونه بلافاصله این تناقض مطرح می گردد که چهار رجبوب سرمایه داری چگونه با منافع توده ها پیوند خورده است . اگر این راه در جهت تحکیم بهره کشی سرمایه است ، طبقه کارگر باید علیه آن مبارزه کند ، واگر به نفع توده ها است طبقه کارگر باید با آن همراه گردد . این تناقض در واقع همان تناقضی است که در سیستم فکری جناح کشتگر با پذیرش در و راه حل برای انقلاب ایران مشخص می شود . از یک سو "راه ترقی اجتماعی" می تواند پاسخ گوی مسائل انقلاب باشد و آنرا تداوم بخشد . و از سوی دیگر جمهوری دموکراتیک خلق به عنوان راهی که می تواند

انقلاب را به پیروزی برساند ، مورد تاکید قرار می گیرد . در جاذبه د ر چهارچوب نظام سرمایه داری را چگونه می توان با خروج از نظام سرمایه داری بهم گره زد ؟ چگونه می توان از چیزی حمایت کرد و در عین حال بر علیه آن جنگید ؟ تکلیف پرولتاریا در برابر راه ترقی اجتماعی . به عنوان یک کلیت چیست ؟ پاسخ به این سؤال یک مسئله اساسی است . برای روشن تر شدن مسئله مثالی می زنیم : مارکسیسم از مبارزه برای دموکراسی و آزاد بیهای سیاسی حمایت می کند ، زیرا آنرا برای گسترش مبارزات طبقاتی و ارتقاء آگاهی سیاسی و تشکل اراده انقلابی توده های لایم و حیاتی می داند . اما همه می دانیم که دموکراسی یک خواست بورژوازی است و می تواند در چهارچوب نظام بورژوازی متحقق گردد . در حالی که مارکسیستها بر علیه نظام سرمایه داری می جنگند و با آن مخالفند . چگونه می توان حمایت و جنگ را بیکدیگر گره زد ؟ آیا اینجا تناقضی مطرح است ؟

پاسخ مارکسیسم در این زمینه کاملاً روشن است و هیچ تناقضی را در بر نبرد . چرا که کمونیستها با کلیت نظام سرمایه داری مخالفند و قصد براندازی آنرا دارند . طرفداری از آزاد بیهای سیاسی و مبارزه برای دموکراسی برای کمونیستها به معنی اینست که آنها با آزادی دموکراسی بورژوازی برای جنگیدن بر علیه نظام سرمایه داری استفاده نمی کنند . دموکراسی بورژوازی برای پرولتاریا چیزی جز گسترش مبارزه طبقاتی و همپا ساختن تضاد طبقاتی نیست . در اینجا حمایت و جنگیدن با یکدیگر تناقض ندارند . چرا که روشن است از چه چیزی بر علیه چه چیزی بگری استفاده می شود . حال باید دید در مورد "راه ترقی اجتماعی" قضیه از چه قرار است ؟ در اینجا معلوم نیست پرولتاریا از چه چیزی باید حمایت کند و علیه چه نیروی با مبارزه کند و همچنین معلوم نیست راه مستقل خود را بسوی سوسیالیسم چگونه باید دنبال کند . کمونیستها در مبارزه برای دموکراسی ، در حقیقت برای سازماندهی اراده مستقل پرولتاریا و رهبری آن بر توده های زحمتکش مبارزه می کنند . بنابراین دفاع آنها از دموکراسی به معنای دفاع از بورژوازی و دولت بورژوازی نیست ، زیرا

کمونیستها هیچ نوع توهمی نسبت به دولت بورژوازی ند آرند . اما در مورد تئوری «راه ترقی اجتماعی» مسأله صرفاً ابهام نیست . در اینجانه تنها معلوم نیست از چه چیز بر علیه چه چیز حمایت می شود ، بلکه دولت بورژوازی تطهیر می یابد ، انقلابی اعلامی می گردد و مورد حمایت قرار می گیرد ، گوئی پرولتاریا هرگز قصد سرنگون کردن آنرا ندارد . بنابراین در این تئوری مسأله فراتر رفتن از چهارچوب نظام سرمایه داری و نفی «راه ترقی اجتماعی» به نفع سوسیالیسم به آینه های دورنا معلوم محول می شود . در چنین حالتی وظیفه طبقه کارگر همانا مساعد و به مبارزه در چهارچوب نظام سرمایه داری و برای تعمیق همان اصلاحاتی است که با سرمایه داری سازگارند . طبقه کارگر باید مبارزه کند تا این اصلاحات بیشتر به نفع خود آنها باشند . بنابراین جمهوری دموکراتیک خلق به عنوان یک عهد باقی می ماند و در واقع تعارفی بیش نیست و یک پرتبلیغاتی برای اثبات ادعای انقلابی بودن .

منظور از راه ترقی اجتماعی اگر استفاده از امکانات مثبت و ترقی نظام سرمایه داری برای سازماندهی کارگران ، برای عریان ساختن پایه های نظام سرمایه داری و برای سازماندهی آنها جمی پرولتاریا و زحمتکشان به بنیانهای این نظام مپهره کشی باشد ، در این صورت باید گفت بجای این مفهوم چراک و پوست کند ها از نظام سرمایه داری سخن نگوییم . در این صورت مسئله دیگر حمایت از رژیم حاکم نخواهد بود ، ارزیابی حاکمیت به معنای نیروی دموکراتیک — انقلابی نمی تواند معنادار باشد ، طرح جنبه های ترقی نظام سرمایه داری در برابر عقب ماندگی فئودالی یا خرد بورژوازی و طرح حمایتهای موضعی از سرمایه داری در برابر ارتجاع فئودالی نمی تواند بعنوان دفاع از نظام سرمایه داری و اتحاد با آن به حساب آید ، عبارت دیگر سخن نه بر سر حفظ و تحکیم دولت و حمایت از کلیت آن بلکه مسئله بر سر سازماندهی سرنگونی آن و گسترش مبارزه طبقاتی است .

اما تئوری اجتماعی به هیچ وجه چنین معنایی ندارد . معنای واقعی آن اینست که مثلاً دولت سوریه و جناب حافظ اسد ، گرچه حافظ منافع نظام بورژوازی است ولی

د زمین حال انقلابی محسوب می شود ، زیرا در همان چهارچوب ضمن دفاع از نظام بهره -  
کشی سرمایه داری در جهت تقویت و رشد انقلاب پرولتری نیز عمل می کند ! بنابراین باید نه  
بر علیه آن بلکه در کنار آن بود ، سازماندهی پرولتاریا نه برای مبارزه با آن بلکه برای اختلاف با  
آن صورت می گیرد ، مبارزه طبقاتی گسترش نمی یابد بلکه زحمت آن کاسته می شود ،  
تضاد های طبقاتی مریان نمی گردد بلکه پایه های آن لا پوشانی می شود ، و در یک  
کلام قیومت و نمایندگی منافع عام مردم متوسط دولت تبلیغ می گردد و نه نمایندگی منافع  
بوروآری و سرکوب انقلاب توسط آن .

بنابراین تر "راه ترقی اجتماعی" از لحاظ سیاسی و در عمل ، هیچ فرقی با تر حزب توده  
در باره "راه رشد غیر سرمایه داری" ندارد . تاکتیکهای واحد و محتوی واحد تحت عنوان  
متفاوت مطرح می گردد . و طبیعی است که یک تئوری سیاسی و اجتماعی را هرگز با عنوان آن  
ارزیابی نمی کنند ، بلکه با محتوا و الزامات عملی آن در مبارزه طبقاتی مورد اوری قسار  
می دهند .

خلاصه کنیم : بررسی مواضع جناح کشتگر و اسناد پلنوم جدید رکلیم خود وجهه و تک تک  
جنبه های آن بیانگر اپورتونیزم عمیقی است که همچنان پابرجاست و علی رغم تلاش برای  
فاصله گرفتن از مفاهیم حزب توده ، به هیچ وجه قادر به تغییر مضمون تاکتیک و استراتژی  
و فرمیستی نشده است . جناح کشتگر هنوز هم در چهارچوب طیف توده های درجای می زیند و  
همچنان ماهیت فرمیستی - اپورتونیزمی خویش را حفظ کرده است . پلنوم جناح کشتگر  
استحاله رژیم فقها را تئوریزه کرده است تا عدم استحاله خود را تئوریزه کرده باشد و تمام ماجرا  
در همین است .

پس از نوشته شدن مقاله فوق، سازمان فدائیان خلق (جناح کشتگر) در برخورد با مواضع سیاسی و ایدئولوژیک ماد مقاله "سکتاریسم راه کارگرو سیاستهای ائتلافی"، باردیگر موضع خویش را در رابطه با خرد هبورزاری به نحو روشن تری بیان داشته و یکبار دیگر ثابت نمود که جناح کشتگر خرد هبورزاری را بطور مطلق و غیر مشروط انقلابی می داند! ما این موضع را غیر مارکسیستی و غیر لنینیستی می دانیم. همانطور که در مقاله اصلی نشان داده شده است این چیزی جز توهم نیست به ماهیت خرد هبورزاری را همین نمی کند. در همین رابطه تأملی مجد در این مسئله خالی از فایده نیست.

نویسنده مقاله برای اثبات سکتاریسم راه کارگرو صحنه حمله به درک ما از خرد هبورزاری در جزوه "مرزهای ارتجاع و مرزهای هویت ما" چنین می نویسد: "... راه کارگرو مملعینی جایگاه یک نیرو در نظام اقتصادی - اجتماعی معین، پایه عبارت دیگر ماهیت طبقاتی آن را که در واقع باید ارتترین معیار تشخیص توان و نقش یک نیرو است، کم رنگ می کند و به جای آن معیار ذهنی موضع هر نیرو در مقابل ایده هژمونی پرولتاریا را مطلق می کند. . . به عنوان نمونه گفته می شود که صرف "محرومیت و تهیدستی" یک نیروی طبقاتی، مبارزه وی علیه "یک نیروی ارتجاعمی" و یا مبارزه آن برای "بهبود شرایط زندگی مردم و رشد نیروهای تولیدی جامعه" نمی تواند معیاری برای ترقی خواهی تلقی شود. . . گویا "هویت طبقاتی" یک نیرو یک چیز است و مطلق آن در معرض مبارزه طبقاتی "یک چیز کاملاً متفاوت، و گویا میان این دو هیچی نزدیکی وجود ندارد. در اینجاست که معیار براتیک برای ارزیابی توان و نقش یک نیرو جای خود را به معیار حرف و "پلاتفرم سیاسی" آن می دهد. . . از معین کردن صریح نیروهای انقلاب در مرحله انقلاب. . . طفره می رود. . . مسئله راه "اگر" و "مگر" واگذار می کند. . . بحث بر

سرایین " اگر " هاست . همین است آنچه که متحدین طبیعی را مشروط می سازد ! . . . .  
 طرح مسئله بدین صورت ، وظیفه ای برای کمونیستها و طبقه کارگرد رقیبالاقتدار بگسر  
 خلق معین نمی کند . . . . و ضرورت مبارزه فعال طبقه کارگر و کمونیستها را بدین راه  
 نادیده می گیرد . . . . راه کارگرا بتد افسیر می آید و آلیستی و ذهنی از مفهوم " متحدین  
 طبیعی " بعنوان " متحدین ذاتی و مادرزادی " ، " متحدین اجباری و ذاتی " ،  
 " متحدینی که هرکاری بکنند با زهم متحد پرولتاریا هستند " ، بدست می دهد . . . .  
 لنین مسئله اتحاد نیروهای طبقاتی در مراحل مختلف انقلاب را به " اگر " و " مگر " و  
 واگذار نمی کند و باقید " باید " . . . حکم می کند . . . " والی آخر .

ما مجبور بودیم این نقل قول طولانی را از قول نویسنده در اینجا بیاوریم ، چرا که  
 بدین آن نمی توان نشان داد که برخورد جناح کشتگر با خرد و بورژوازی تاجه انداز  
 انحرافی است . در اینجا ادعا می شود که گویا " راه کارگر " به جایگاه عینی نیروها در نظام  
 اقتصادی - اجتماعی بی توجه است . از آنجائی که بحث بر سر خرد و بورژوازی است ما  
 مستقیماً بر این مسئله متمرکز می شویم . جایگاه عینی خرد و بورژوازی در جامعه سرمایه -  
 داری چیست ؟ از یک سو تلاش برای حفظ موجودیت خویش در برابر فشار سرمایه و  
 از سوی دیگر نابودی محتوم او به عنوان خرد و تولید کننده و رانده شدنش به صفوف  
 طبقه کارگر . وجه اول این موقعیت عینی کاملاً ارتجاعی است . بنابراین تا زمانی که خرد -  
 تولید کننده " موضع خود را ترک نکند ، با ما نیست . " ( لنین به نقل از انگلس ) اما وجه  
 دوم آن چیست ؟ اینکه خرد و تولید کننده می تواند با اد رک حتمی بودن نابودی  
 خویش به صف پرولتاریا بپیوندد و از موضع اود فاع کند . یعنی خرد و تولید کننده  
 فی نفسه و ابتدا بساکن انقلابی نیست ، بلکه در صورتی انقلابی است که خود را در  
 موضع پرولتاریا قرار دهد . خرد و بورژوازی باید حتمیت این نابودی را اد رک کند و از  
 موضع خاص خویش دست بشوید . بدین ترتیب وضعیت عینی او که یک وضعیت دوگانه

است تنهاد رپرتو یک عامل ذہنی می تواند به اواری کند ، او ارتقا د هد و د رموضع  
 پرولتاریا یعنی موضعی انقلابی قرار د هد . این امر به طور خود بخودی بدست نمی آید .  
 هر د رک د بگری جزاین به معنای این است که هیچ د رکی از " موقعیت عینی " خرد ه -  
 هورژواری " د نظام اقتصادی - اجتماعی " وجود ند ارد . لنین بابررسی وضعیت  
 عینی خرد هورژواری مسئله را بدین گونه مطرح می کند : " نتیجه گیری مستقیم از همین  
 جاست که اگر د هقان ، اجتناب ناپذیری این فرایند را د ریابد موضع خاص خود ش  
 راترک خواهد کرد و خود را د رموضع ماقرار خواهد داد . " ( تاکید از ما - یک پیش -  
 نویسنه برنامہ حزب ما ) و دقیقاً د روابطه با این وضعیت عینی است که لنین د مسورد  
 هرگونه توهم نسبت به ماهیت انقلابی خود هورژواری هشد ارد اده و معتقد است  
 با این مسئله همواره باید بطور مشروط برخورد نمود : " . . . پیش نویس بطور مثبت  
 از روحیه انقلابی خرد هورژواری صحبت می کند ( اگر از پرولتاریا " حمایت می کند " آنها  
 این به معنی انقلابی بودن آن نیست ؟ ) بدین یک کلمه د رباره محافظه کاری ( و حتی  
 روحیه ارتجاعی ) آن ، این کاملاً یک جانبه و نادرست است . ما می توانیم ( و باید ) به  
 شکل مثبت به محافظه کاری خرد هورژواری اشاره کنیم و تضاهب شکل مشروط باید به  
روحیه انقلابی آن اشاره کنیم . " ( لنین - همانجا )

نقل قول فوق حکایت از این د ارد که عینیت گرائی اکونومیستی جناح کشتگر  
 بشدت ازاینکه " راه کارگر " ، محرومیت ، مبارزه با یک نیروی ارتجاعی و هم چنین بهبود  
 شرایط زندگی وغیره راه عنوان عوامل " عینی " ترقی خواهی به رسمیت نمی شناسد ،  
 رنجیده خاطر است . اما آیا ما د این موضع خویش که موضع مارکسیسم - لنینیسم  
 است محق نیستیم ؟ آیا تاریخ نمونه هایی که خرد هورژواری خانه خراب و تهدید ست  
 پایه تود های فاشیسم راتشکیل داد هاست به قدر کافی عرضه نکرد هاست ؟ آیا د همین  
 کشور خود ما ن لایه های خانه خرابی که هنوز هم از رژیم خمینی حمایت می کنند و به روی

مین می روند ، موضع ارتجاعی انتخاب نکرد ه اند ؟ آیا رژیم خمینی که خود با امپریالیسم درگیر است و در همان حال هم چون بلای آسمانی جان مردم را به لب رسانده ، نمونه "عینی" مبارزه با ارتجاع از موضع ارتجاعی نیست ؟ آیاتا همین دیروز ، حزب تود ها رژیم شاه د قیابا همین دلیل که " شرایط زندگی مردم برابیهود داده و نیروهای مولد ه ارشده داد ه است " حمایت نمی کرد ؟ بنا بر این کسی که از این سخنان ، که برای هر مارکسیستی جزو بد بهیات است ، رنجیده خاطر شده و حاج و واج بانگ اعتراض برمی د ارد ، آگاهانه یا نا آگاهانه خود را در همان موضع قرار می دهد .

اعتراض نویسنده علیه راه کارگر که به جای " معیارهای عینی " حرف و پلا تفرم سیاسی را معیار گرویدن یک نیرو به مواضع پرولتاریا می د اند ، د قیقانشان د هند ه این واقعیت است که جناح کشتگرهنوز در رک نکرد ه است که خرد ه بورژوازی باید حتمیت نا بودی خویش را در رک کند و د نتیجه موضع خاص خویش را ترک گوید . آیا پلا تفرم سیاسی چیزی جز بیان فرموله در رک خرد ه بورژوازی از موقعیت و موضع خود است ؟ اگر کل طیف تود های همین یک معیار مارکسیسم د تعیین ماهیت نیروها را پذیرفته بسود و اهمیت پلا تفرم سیاسی را قبول می کرد ، قطعاً هیچگاه خیانتی را که هنوز هها " اما " و " اگر " توجیه می کند ، مرتکب نمی شد ! طبیعی است کسی که پلا تفرم سیاسی و لایت فقیه را معیار انقلاب و ضد انقلاب ند اند و آنرا صرفاً توهماتیه که در " عمل " و بواسطه " عینیت " سائیده خواهد شد ! ارزهایی کند ، به تعیین ارتجاع و ترقی خواهی یا انقلاب و ضد انقلاب بر مبنای پلا تفرم سیاسی اعتراض خواهد کرد !

نویسنده معترض ، راه کارگر را متهم می کند که گویا معتقد است اتحاد کارگران و خرد ه بورژوازی خود بخود بد ست می آید و اینکه راه کارگر برای کمونیستها وظیفه ای در قبال طبقات غیر پرولتری قائل نیست ! ما این حرف را البته جدی نمی گیریم و قطعاً شخص نویسنده نیز نمی تواند آن را جدی گرفته باشد . طبیعی است کسی که معتقد است ، اگر



خرد هبورژوازی نابودی حتمی خویش را در یک نکتند به صف پرولتاریا نخواهد پیوست ، قبل از هر چیز وظیفه خویش را ایجاد چنین درکی در میان توده های خرد هبورژوازی دادند . و در مقابل کسی که " اعلام صریح نیروهای انقلاب در مرحله انقلاب " را حلال مشکلات می داند ، تحقق این امر را بر عهده " عینیت " می گذارد .

نویسنده مقاله هم چنین اظهار می دارد که گویا راه کار گرا بتد تفسیرهای ذهنی از مفهوم متحد بین طبیعی ارائه می دهد و سپس بر مبنای تفاسیر ذهنی خویش احکام ذهنی تر صادر می کند ! آری این تفاسیر ، " ذهنی " هستند ، اما تفاسیر ذهن ما نیستند بلکه تفاسیر ذهنی شما هستند که خرد هبورژوازی را بدین " اگر " و " مگر " متحد طبیعی و تفکیک ناپذیر پرولتاریا می بندد . مگر فراموش کرد هاید که تاهمین د پروز حزب توده و اکثریت و ایضا خود تان بر مبنای همین تفاسیر ذهنی عمل می کردید ؟ مگر فراموش کرد هاید که در پاسخ به اعتراض انقلابیون و ایضا " راه کارگر " با نگاه ماقبل اندر سفیه می گفتید : " خرد هبورژوازی همین است ! بهر حال متحد پرولتاریاست و باید از حمایت کرد ! ؟ " مگر تاهمین د پروز شما برای اثبات همین تفاسیر " ذهنی " قلمفرسائی نمی کردید و حتی امروز با صراحت اعلام نکرد هاید که متحد بین طبیعی را نباید شروط کرد ! اگر قصد عوام فریبی در کار نباشد ، فراموش کاری در کار سیاست بزرگترین گناه هاست .

بدین ترتیب روشن می شود که تنها " راه کارگر سکتاریست " نیست که در مورد خرد هبورژوازی " اگر " و " مگر " کرده است . و هر گاه " اگر " و " مگر " نشانی از " سکتاریسم " باشد باید قبل از ما مارکس و انگلس و همچنین لنین را در این مورد به محاکمه کشید ! ما این " سکتاریسم " را از مارکسیسم — لنینیسم آموخته ایم و آن را برای پیروزی پرولتاریا در ملحق ساختن خرد هبورژوازی به صفوف خویش ضروری می دانیم . ما با پیروی از آموزشها مارکسیستی برای ما و رویم که : " . . . در کشور ما جلب بخش وسیعتری از تولید کنندگان کوچک به صفوف سوسیال دموکراسی . . . امکان پذیر است . . . برای دست یافتن به

این، باید همه آنچه را که در توانمان هست انجام بدهیم. . . این "خواست" بسایند در برنامه بیان شود، اما . . . لزومی ندارد بطرف دیگر بخلیم. . . یک "خواست" نباید با واقعیت یکی گرفته شود. . . جلب کردن تمام تولیدکنندگان کوچک طبعا چیزی مطلوبی است، اما ما می دانیم که آنها طبقه ویژه ای را تشکیل می دهند، حتی اگر با هزاران پیوند و درجات میانی به پرولتاریا بسته شوند، اما با زهم یک طبقه ویژه (هستند). در رویه اول لازم است خط تمایزی میان خودمان و تمام دیگران بکشیم تا پرولتاریا به تنهایی و بطور انحصاری متاثر گردد، و فقط "سپس" اعلام کنیم که پرولتاریا همه را رها خواهد ساخت، و همه را فرامی خواند، از همه دعوت می کند. من با این "سپس" موافقم، اما می خواهم که این "در رویه اول" نخست بیاید! . . . ما باید بوسیله صریح ترین تعریف از فقط مبارزه طبقاتی فقط پرولتاریا، در رویه اول خط تمایزی میان خودمان و همه این اوباش های کشیم، و فقط سپس اعلام میکنیم که ما همه را فرامی خوانیم. . . (لنین ملاحظات تکمیلی در باره پیش نویس برنامه کمیته. تأکیدات همه از متن) اگر این "سکتاریسم" باشد ما به پیروی از آن افتخار می کنیم! بدین ترتیب هرگاه جناح کشتگر خیال مبارزه ایدئولوژیک با این "اگر" و "مگر" هارادارد و آنها را برای امر اتحاد کارگران و خرد دهویژواری زبان پارمی دهند بهتر است به نقد آثار آموزگسا ران سوسیالیسم علمی بپردازد. چرا که در مبارزه ایدئولوژیک، قبل از هر چیز باید آئوریتته های طرف مقابل را درهم شکست!

اما مقاله "سکتاریسم راه کارگرو. . ." علاوه بر بیان روشن موضع جناح کشتگر در مورد خرد دهویژواری، حاوی نکات دیگری نیز بود. گرچه پاسخ گویی بد آنها از حوصله این نوشته خارج است اما با این وجود ذکر چند نکته ضروری است.

اول اینکه سیاست ائتلافی ما روشن است. ما با رها اعلام کرد ه ایم که با جریانهای که همکاری با آنها، از بالا، برای جنبش گاوگری فایده ای در برزند، ائتلاف نخواهیم

کرد . پرولتاریا را در هر اختلافی منافع خویش را دنبال می کند و طبیعی است سرمایه — گذاری در آنجائی معقول است که سودی در برود داشته باشد . بنابراین معیار سکتاریسم یا غیره مورد بایعدم ورود در اختلاف با نیروهای دیگر نیست بلکه معیار ، سود و زیان پرولتاریاست . مثلا در حال حاضر هر اختلافی با جریان های طیف توده های ، اپورتونیسم آنها را از زیر ضرب خارج می کند . برای اطلاع آقایان باید بگوئیم که ماد قیقانقشه معینی برای ایجاد تغییرات مطلوب در " صف بندی نیروها داریم و دقیقاً بر مبنای " نقشه ای معین " سعی در " تقویت گرایش های بالنده " داریم ، گرایش بالنده های که در مطیف توده های وجود دارد ، در حال حاضر همانا فشار پائین به رهبری این جریانها برای طرح انتقادات صریح و روشن از خیانتها و حل خیانتهاست که از آغاز انقلاب تا مقطع ۲۲ انجام داده اند . گرایش بالنده های که در مطیف توده های وجود دارد همانا رشد بحران و تلاشی شدن این جریانهاست اپورتونیست است و ما این را در قیقاد راستای منافع پرولتاریا و نه تنها فرقه خود مان ارزیابی می کنیم . هر چقدر ما از این جریانها در دورت بایستیم بحران در رونی آنها شدت گرفته و مجبورند به مانند بکتر شوند و به همان اندازه از اپورتونیسم ریشه دار خویش دورتر گردند . اما اینجا این سؤال در قیقاد رابطه با جناح کشتگر مطرح می شود که اگر شما به دنبال منافع فرقه ای خویش نیستید ، چرا با همان مراحتی که ما اعلام کرده ایم از نیروهای خویش نمی خواهید که بر سر مسائل و منافع شخصی طبقه کارگر با نیروهای دیگر همکاری کنند ؟ چرا این همکاری را مشروط به اختلاف از بالا می کنید تا اعتباری را که ندارند از قبل اعتبار دیگران بدست آورید ؟ اگر شما فرقه گرانستید چرا بجای انتقاد مشخص و صریح از " پایه های اپیدئولوژیک " و " مضمون " و " راستای " بیانیه ۱۶ آور ، سعی می کنید چنین وانمود سازید که " سیاست راست روانه بعدی " با " مضمون و راستای " این " واقعه تاریخی " هیچ ارتباطی ندارد و معلوم نیست آنها بر مبنای کدام " پایه های اپیدئولوژیک " اتخاذ شده است ؟ البته همانطور که در متن اصلی

نشان داده‌ایم، این "سیاست راست روانه" ریشه در انحراف ایدئولوژیک داشته و شما مجبورید برای اثبات این جدائی به ایده آلیزم ناب در غلطید، همانطور که در غلطید هاید.

ثانیاتحولات سیاسی بعد از انقلاب تاکنون، یعنی دقیقاً فاکت‌های مبنی، هم‌سه دوستی تحلیل "ذهنی" ما را از ساخت حکومت، علل طبقاتی به قدرت رسیدن این حکومت و بالاخره اینکه این حکومت دقیقاً یک "کاست" بنا پارتیستی - مذهبی است را ثابت کرده است. از همین رو در حال حاضر این تحلیل نه تنها از جانب برخی نیروهای سیاسی داخل بلکه از جانب بسیاری از "تئوریسین" هائی که آقایان مواضع خود را از نوشتجات آنهارونیویسی می‌کنند، پذیرفته شده است و آنهایی که هنوز در پدیرش آن تردید دارند از قافله عقبتند! مامعیناً برآنیم که سوسیالیزم یک ایدئولوژی علمی است و باید با آن به‌شابه یک علم برخورد کرد. بنا بر این معتقدیم به صرف اینکه "فعالین سیاسی" جامعه ما بدلیل درک عامیانه خود از مارکسیسم قادر به درک "پیچیدگیها" واقعیت و همین‌طور تحلیل سیاسی ما از حاکمیت ایران نیستند، نباید تحلیل سیاسی را عامیانه کرد بلکه برعکس باید برای بالا بردن سطح آگاهی "فعالین سیاسی" تلاش نمود. این همان کاری است که ما تاکنون انجام داده‌ایم و دقیقاً در نتیجه این تلاش ما، آنهایی که هیچ درکی از تئوری دولت در مارکسیسم نداشتند، در حال حاضر توانسته‌اند جوانبی هرچند جزئی از تحلیل سیاسی ما را مانند "خصلت مذهبی رژیم" و "استقلال نسبی آن از طبقات اجتماعی" درک کنند. ما از این موفقیت جزئی نیز خوشحالیم و نسبت به تلاش خویش امیدوار. اما تحلیل سیاسی ما تنها بیان پیچیده‌گیها نیست. ما در تحلیل سیاسی خویش دقیقاً این "واقعیت ملموس" را بیان کرده‌ایم که این حکومت ضد انقلابی است. و این واقعیت پس از مدت کوتاهی برای "اذهان متوسط" توده‌هایی که تحول معینی را از سر می‌گذرانند کاملاً روشن گشت. طبیعتاً انقلاب بین جامعه و فعالان

سیاسی "بایستی قبل از توده ها و " اذهان متوسط جامعه " این واقعیت ملموس را بدین آنکه " تلاش نه چند ان زبانی " به خرج دهند ، درک می کردند . آنبائی کسه انقلابی بودند این مسئله ساده راه راحتی دریافتند و آنبائی که با سماجت خاصی بر این واقعیت ملموس چشم فرو بستند و اکنون نیز سعی می کنند به انواع لطایف الحییل آن راکتمان کنند ، آشکارا نشان می دهند که به جای مارکسیسم پیرو " حکمت نظری " هستند . و این البته جای تأسف دارد .

ج - آنبائی

## سیاست هنری فقها و ضرورت مقابله هنرپیشرو با آن

امروزه هنر و ادبیات بیش از هر زمان دیگر مورد تعرض رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. فقهای می‌کوشند هنر و ادبیات را از هنرنوع کارکرد و محتوای پیش‌سرو و آگاهی بخش جد کرده و آن را به ابزار تبلیغی و ابید ثلویزیک خود تبدیل کنند. در چنین وضعیتی مقابله انقلابیون و هنرمندان پیشرو با سیاستهای هنری رژیم فقها، یک ضرورت حیاتی است. اما مقابله با سیاست های هنری رژیم، همچون هر مسأله اجتماعی دیگری، مستلزم شناخت اصولی است که این سیاست بر آن بنا نهاده شده است. از این رو می‌بایست مضمون طبقاتی و جهت ابید ثلویزیک که این اصول در خد مت آن است و سیاست های اتخاذ شده تنها پرستوران جریان دارد، مورد بررسی قرار گیرد. در همین حال، توسیع چشم‌انداز هنرپیشرو و مقاومت، و نحوه سازمان‌دادن آن، و مهم‌تر از همه به‌وجود آوردن زمینه‌هایی برای ایجاد رابطه‌ای خلاق با مخاطبین این نوع هنر، ضرورت می‌یابد.

بحث حاضر طرح مقدماتی بررسی وجوه مختلف این ضرورت است، و می‌کوشد ضمن توضیح و تحلیل پایگاه اجتماعی هنرمند و هنرمند هنر موضوع در رژیم جمهوری اسلامی، اصول و اهداف سیاسی آنها را روشن کند. برای اینکه کارکرد عملی این اصول و اهداف و ظرفیت هنر و ادبیات برای انتقال آن به جامعه روشن شود، یادآوری نکاتی درباره

مختصات عام هنر و ادبیات ضرورت دارد .

### ویژگیهای عام هنر و ادبیات

هنر و ادبیات، نمی‌توانند عکس برگردان بیواسطه واقعیت باشند . اگرچه در هراترهنری هدف شخصی دنبال می‌شود و هنرمند برای توضیح ، تبلیغ و ترویج همین هدف ، مواد خام خود را از واقعیت می‌گیرد ، صراحت هراترهنری در رابطه با اهداف مورد نظر ، متناسب باظرف یا شکلی است که برای بیان نظروف و محتوا انتخاب میشود . مثلاً زمان قالبی است که محتوای خود را باعینیت بیشتری بیان کرده و اهداف ارائه شده در آن صراحتاً قابل درک و لمس هستند ، و خواننده می‌تواند رابطه‌ای مستقیم با اهداف مورد نظر نویسنده از طریق تعقیب شخصیت‌های داستان ، پایگاه اجتماعی آنها و محیط ترسیم شده ، پیدا کند . به این اعتبار رمان از یک چهارچوب منطقی برخوردار بوده و ایجاد رابطه با آن ساده‌تر است . اما مثلاً در موسیقی ایجاد رابطه‌ای چنین ساده ، ممکن نیست . و نمی‌توان بصورت منطقی و روشن با محتوا رابطه برقرار کرد . زیرا موسیقی از آنجاکه مبتنی بر ذهنیتی است که از طریق احساس بیان می‌شود ، دریافت حسی در آن قوی است و فقط از طریق عاطفی می‌توان مضمون اثر را دریافت . بر این اساس ارائه یک مضمون اجتماعی در هنر و ادبیات باشکلهنری ارتباط مستقیم دارد . در بعضی اشکال آن ، مضمون اجتماعی ارائه شده بطور بی‌واسطه قابل دریافت است در حالیکه در برخی دیگر دریافت آن تنها با عبور از دلان احساسی و عاطفی امکان پذیر است و با برگزشتن از بیخ و خم های فراوان می‌توان مضمون اجتماعی آن را دریافت . اما از انترامی بودن هنر و عدم انطباق صریح آن با واقعیت ، فراطیقاتی بودن آن استنتاج نمی‌شود . بنابراین پدیده‌های بنام "هنر برای هنر" وجود خارجی ندارند . تصور سینیهای طبقات استثمارگر که می‌کوشند این اصل را در اذهان توده‌ها جا بینند ازند ، اهداف سیاسی معینی را تعقیب می‌کنند . آنها می‌خواهند طبقات استثمار شده را از کار بگرد

اجتماعی هنر منحرف سازند. آنها با تبلیغ "هنر برای هنر" در واقع می خواهند آتشبار بزرگی را که می باید در خدمت ارتقاء آگاهی توده ها قرار گیرد و همچون اهرمی در بر سر انگیختن آنها علیه نظامات بهره کش عمل کند، به نفع طبقات استثمارگر خاموش کنند. هنرمندان که آثارشان مبین چنین تئوریها می است - خواسته یا ناخواسته - کارگزاران چنین سیاست های ارتجاعی هستند. و آثارشان در نهایت در خدمت طبقات بهره کش قرار می گیرد.

تئوری "هنر ناب" نیز پدیده ای از همین دست است. زیرا در تحلیل نهائی هدف اصلی هر تولید هنری پاسخ به یک وضعیت مشخص اجتماعی است. و مقوله هائی مثل انسان، عشق، خیانت، عدالت، نیکی، . . . که دستمایه آثار هنری است، مفهوم ثابت و ایستائی ندارند و در هر دوره مفاهیمی متنوع و حتی متضاد پیدا می کنند.

بنابراین هنر طبقات بهره کش به انحاه و طرق مختلف، مستقیم یا غیر مستقیم از حفظ وضع موجود، یعنی در نهایت حفظ بهره کشی موجود در یک نظام اجتماعی معین و در یک دوره معین دفاع می کند و هنری که با طبقات استثمار شده دستمد بسته شده هدفی دارد، به انحاه و طرق مختلف و بسته باشکال هنری، مستقیم یا غیر مستقیم، به زبانی نسبتاً منطقی با کاملاً احساسی، متحد پدگان و استثمار شدگان راعطیه وضع موجود، یعنی در نهایت علیه یک نظام اجتماعی معین و در یک دوره معین، می شوراند.

هنر واد بیات در رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت بهره کش علاوه بر اینکه از این قانونمندی تبعیت می کند، از ویژگیهای برخوردار است که در بخشهای بعدی آن را بررسی خواهیم کرد.

### هنر واد بیات در جمهوری اسلامی، مدافع کدام طبقات است؟

اگرچه وظیفه این مقاله، گزارش و بررسی تحولات اجتماعی و جایگاهی طبقاتی در دهه اخیر نیست، اما تا آنجا که به پیشبرد بحث ما مربوط می شود - برای اینکه



نشان دهم فقها از نظام های آموزشی کدام طبقات حمایت کرد و بهیچگونه فرهنگستند ، و ریشه سیاست هنری آنها به لحاظ طبقاتی در کجاست ، بهر تئوس تحولات دود هه اخیر اشاره ای می کنیم .

شاه در پیوند با منافع امپریالیسم و برای تغییر مناسبات کهن ، با توافق امپریالیسم آمریکا فرمهای سال ۲۴ راه انجام رسانید . انقلاب سفید توانست شکست اقتدار فئودالیسم را بعنوان مانعی جدی بر سر راه تحکیم قدرت شاه ، تحقق بخشد و جابجائی طبقاتی گسترده ای را در جهت سلطه سرمایه داری موجب گردد . اما روند صنعتی شدن کشور متناسب با آهنگ گسترش مناسبات سرمایه داری و زهم پاشی مناسبات پیش سرمایه داری جریان نیافت و بورژوازی بخانه طبقه مسلط ، نتوانست رونمای سیاسی و فرهنگی محکمی برای استقرار هژمونی خود بدست آورد . شاه با تکیه بر درآمد نفت که بویژه در دهه پنجاه جهش واریالا رفته بود ، اقتدار فردی غنود را سازمان می داد و بدون اعتنا به سرنوشت ملیونها تولید کننده پیش سرمایه داری که بنحوی فزاینده خانه خرابی و فلاکت اقتصادی کشیده می شدند ، بورژوازی چاکرمنشی را که اقتدار بی چون و چرای او را گردن گذاشته بود ، فریب می کرد . چنین سیاستی به گسترش بی تناسب شهرها ، شتاب جنون آمیز زندگی مصرفی ، متورم شدن فوق العاده بخش خدمات ، شکل گیری خیل عظیم تکنوکرات ها و کارمندان مالی رتبه ای که از جوان بی دریغ دلا رهای نفتی لغت و لیس می کردند ، انجامید .

این تغییرات جدید ، اگرچه موجب گسترش کمی طبقه کارگر و پاهای جدید خرد بورژوازی می شد ، اما توده های روستائی و خرد بورژوازی سنتی شهری را به خانه خرابی کامل می راند و این در شرایطی بود که سیطره دیکتاتوری شاه ، اجازه شکل سیاسی به هیچکدام از پاهای طبقات اجتماعی رانمی داد . بورژوازی گرچه گاهی نق می زد ، اما از اینکه در سایه سرنوشت شاه مدام کیهانش بیومی شود ، شکوه چندانی نداشت . طبقه

کارگرنه تنها سا زمان سیاسی خودش را نداشت ، بلکه دیکتاتوری اجاره تشکل اقتصادی هم بیو نمی داد و کوچکترین اعتراض را با گلوله پاسخ می گفت . همه چیز در خدمت دیکتاتوری شاه یاد را نقیاد اوقرار داشت و رژیم در سایه درآمد با د آورده دلای رهای نفتی ، بی توجه به محصولات داخلی و مخصوصاً تولید کنندگان کوچک ، و گاهی حتی برای کمک به حل مشکلات شرکت های چند ملیتی امپریالیستی ، همه چیز را از خارج وارد میکرد . در این میان میلیونها د هقانی که بی توجهی رژیم به محصولات داخلی ، بد هکاری و عدم بازدهی کافی قطعه زمین بدین امکانات ، خانه خرابشان می کرد ، به سودای دست یافتن به امکانات یک زندگی قابل تحمل ، راهی شهرها می شدند تا با فروش بازوی خود ، این زندگی را تأمین کنند . اما در شهرها نیز برای این لگد مال شدن گان جایی وجود نداشت . زیرا آهنگ گسترش اقتصاد تولیدی جدید به مراتب پایین تر از آهنگ تلاشی اقتصاد کهن بود و سرمایه داری دلال و انگل صفت ، امکانات جذب این میلیونها آواره را نداشت .

مجموعه این توده های میلیونی که نظم سپاه سرمایه داری ، هستی شان را نابود کرده بود ، می دیدند که در این نظام آینده ای ندارند . این نیروی عظیم که در شرایط جدید امید به بهبود زندگی را از دست داده و بنابه وضعیت تاریخی و طبقاتی خود ، درکی از اقیهای جدید تاریخی نداشت ، ناچار به گذشته های نه چندان شیرین دل می بست . بازگشت به زندگی بخور و نمیر گذشته و جنگ انداختن به ارزشهای پیش سرمایه داری که با مجموعه فرهنگ و ایدئولوژی این توده ها پیوندی ارگانیک داشت ، برای اینها به یک هدف مقدس تبدیل می شد . این لایه های لگد مال شده و تحقیرگشته در شرایط عدم حضور یک جنبش فعال کارگری ، نه فقط نظام سرمایه داری را دشمن خود دانسته و شاه را تجلی این بیداد می دید ، بلکه اساساً هر چیزی و هر چیزی مدین را نیز در تقابل با زندگی خود می یافت . آنها که سهمی از این زندگی جدید

نمی بردند ، از همه چیز زندگی شهری مدین ، از دانشگاه و علم گرفته تا چهره های  
 بزرگ کرده ، لباسهای اطوکشیده و هر چیزی که بوی داری می داد و ندایشان را تحقیر  
 می کرد ، متغیر نبودند . همانطور که گفته شد ، طبقه کارگر که خود ازیرا کندگی رنج می برد  
 و بخش قابل توجهی از آن هنوز ریشه روستایی خود را فراموش نکرد ، بود و بهین توهم  
 آلوده بود ، قادر نبود آنان را که برای رهائی خود از نظم موجود ، در جستجوی گذشته  
 بودند ، از توهم دور آورده و چشم انداز آیند را برایشان ترسیم کرده و مبارزاتشان را  
 سازمان دهد . از این رومیلیونها نگاه طلسم به کائنات کشیده شده و دستپاچه می شد  
 از زمینیان ، برای استغاثه بر آسمان بلند شد . آنان برای ره شدن از این جهنم ، دنبال  
 بهشت گشته ، خواهان ارزش های سپری گشته ، شدند ! وقتی فریاد اعتراض ایمن  
 ملیونها آواره و درمانده علیه بیداد نظام شاهنشاهی و نظم جهنمی سرمایه داری به  
 آسمان رسید ، نه چپ ها ، نه د مکرانها و لیبرالها ، نه هیچ نیروی دیگری کارساز  
 آنان نداد . در این میان خمینی توانست باشعرا و استقرار " عدل علی " به میدان آید !  
 این توده ها این صد ا را می شناختند . با این زبان فسیل شده تاریخی آشنا بودند . زیرا  
 بند نافشان را روحانیت بریده بود و هنگام تولد ، اولین صد اد رگوشان از آن بسود !  
 بنا بر این با فریاد الله اکبر ، در حالیکه خمینی را روی دوش خود گذاشته بودند ، برای  
 سرنگونی تخت سلطان و له کردن این نظم جهنمی با همه ی ارزشهایش ، بیورش بودند .  
 چنین بود که از دوش انقلاب ، ضد انقلاب به کرسی قدرت پرتاب شد ! روحانیت  
 اما اگر پایه اجتماعی خود را فریب داد ، بود و چیزی نداشت که به آنها بدهد و علاوه برهما  
 لحظه رسیدن به قدرت نیز برای حفظ و بازسازی نظام سرمایه داری تلاش می کرد ، اما  
 در حوزه آید کولژی و فرهنگ ، پیوند با پایه حامی خود را حفظ کرد و محکمتر نمود . زیرا  
 از این طریق بود که می توانست اقتدار خود را نگه دارد . در واقع این ارزشهای پوسیده ،  
 ارزشهای فقها بودند که طی سالیان و اعصار در ذهن طبقات و لایه های پیش سرمایه داری

جایگیر شده بود و حالاً که قدرت سیاسی در یک نظام سرمایه‌داری بدست فقها افتاده است آنها خود را ناگزیر می‌بینند با تقویت هرچه بیشتر ارزشهای خود تناقض آنها را با نظام سرمایه‌داری به نفع تقویت حاکمیت خودشان حل کنند: با پاسداری از نظام سرمایه‌داری و نفی ارزشهای فرهنگی - هنری آن، و احیای و تقویت ارزشهای فرهنگی و معنوی ماقبل سرمایه‌داری بر بنیاد نظام سرمایه‌داری! بدیهی است که با چنین ظرفیت فوق‌ارتجایی، ضدیت همستریک فقها با هر نوع مدرنیسم، از جمله و مخصوصاً ارزشهای کمونیستی، جزو ملزومات این نگرش عهد دقیانوسی است!

### فقها در افق ارزشهای پیش سرمایه‌داری

فقها برخلاف شاه، دولتی‌ایدئولوژیک‌رانی خواهند مستقر کنند! این مسئله به هیچ وجه نافی دست و پا زد نهایشان برای سازمان‌دادن تولید سرمایه‌داری و حفاظت از مالکیت سرمایه نیست. اما آنها می‌خواهند این حفاظت و اباتقویت قواعد ایدئولوژیک که عمر آن از نظر تاریخی سرآمده، توأم سازند. پیروزه آنکه برای به ثمر رساندن سیاست خود، علاوه بر قهر و بیان، از قدرت بسیجی نیز برخوردارند که شاه فاقد آن بود. پایه‌ای بسیجی که از پیوند ایدئولوژیک نشأت گرفته است. و همان‌طور که گفتیم در طول قرنهای متعادی در ذهنیت این لایه‌های پیش سرمایه‌داری جا انداخته شده و قرن‌هاست که روحانیت از قبل آن ارتزاق می‌کند. از این زاویه دولت خمینی با سایر دولت‌های نوع بناپارتهستی متمایز می‌شود. اگر لوشی بناپارت در شرایط تعادل قوای طبقاتی توانست به اتکاء دهقانان غیرسیاسی، اما توهم، قدرت سیاسی را به چنگ آورد، فقها از حمایت حزب الهی برخوردارند که همچون گله‌های سیاسی برای به چنگ آوردن یک زندگی بهتر بر پرچم اسلام گرد آمده‌اند و با این ایدئولوژی پیوندی تاریخی دارند. آنان اگر شو و شگرشان مضمون ضد سرمایه‌داری دارد، راه حلی که به آن می‌اندیشند، دوران گذشته پیش سرمایه‌داری است. دورانی که ۴۰۰ سال پیش وعده آن داده شده

و روحانیت شیعه به نیابت از امام فاضل ادعای به شمرساندن آن راد ارد . اینس  
اید ثلوی در ماهیت خود مدافع بی چون و چرای بهره کشی است و آن را بصورت دفاع  
از مالکیت مشروع منعکس می کند .

روحانیت که پس از این همه انتظار طولانی به حکومت رسید ، می کوشد رویای  
۱۴۰۰ ساله خود را واقعیت بخشد ! اما تصاد فاد ریگشراط تاریخی به قدرت رسیده  
که الزامات مناسبات حاکم بر آن ، به سادگی قابل انطباق با اید ثلوی اش نیست . به  
ویژه آنکه امت حزب الله نان می خواهد و اساساً مضمون شورشگریش اعتراض به نظم  
موجود است . از این رو فقهای کوشند شعائر تاریخی خود را برای مجاب کردن باین  
توده های خود ، د و باره زنده کنند : بهشت برای فقرا ، این زندگی د و روزه بی ارزش برای  
افنیا ! این شعائر الزاماتی را می طلبد که جوهر تفکر روحانیت نیز بر آن متکی است و  
منیع تغذیه اش بوده است . امت حزب الله هم بخاطر پیوند با آن ، زمینه جذب این  
تفکر راد ارد . و آن فرهنگ گریز از زندگی و فرورفتن در رنهی قناعت د رویشانه است . جا  
انداختن این بینش خود حربه مناسبی است که می تواند با مضمون شورشگری همس  
پایه بسیجی ، یعنی تعرض به نظم موجود مقابله کند . تا هم عدا داشته باشد ، هم  
خرم را ! روحانیت برای این کار از امکانات وسیعی برخوردار است که در هیچ دوره از  
حیات خود ، آن راد را اختیار ند داشته است . و آن حکومتی است که به لحاظ اجتماعی  
و تکنلوی پدیده های مدن و رژیم می تواند به کمک آن کارزار تبلیغاتی عظیمی  
را برای پیشبرد اهداف خود برآورد . اگر د گذشته تنها منبر و مسجد تکیه گاه  
او بوده ، اکنون علاوه بر اینها ، رسانه های گروهی مثل روزنامه ، راد یو ، تلویزیون ،  
تأسیسات فنی ، سینما ، تئاتر . . . خلاصه اینکه ابرو باد و مه و خورشید و فلک د رکارند  
تا فقهای مدینه خود برسند !

بنا بر این فرهنگ و هنر و ادبیاتی که جمهوری اسلامی اشاعه می دهد ، فرهنگ

عقب ماندگی افشارولا به‌های پیش سرمایه‌داری ، فرهنگ امتیازات واضطرارهای فرا  
اقتصادی ، فرهنگ دوران اسارت عربان‌ترو بدوی ترانسانی است . این فرهنگ ، فرهنگ  
خاص سرمایه‌داری نیست و حتی از جهاتی با آن تناقضات آشکاری دارد . اما وقتی در  
خدمت نظام اقتصادی موجود ، که سرمایه‌داری است ، قرار می‌گیرد ، می‌تواند خشن-  
ترین نابرابریها و بی‌عدالتی‌های جامعه موجود را توجیه کند . بورژوازی به کمک این-  
فرهنگ ، عربان‌ترین شیوه‌های بهره‌کشی را بکار می‌گیرد و بنام خدا و انبیا و اولیا آنها  
را تقدس و تبرک می‌بخشد .

## فقها با فرهنگ و هنر و ارزشهای عرفی می ستیزند

فقها زندگی اصولی و تئوریک خود و زندگی اصول و قواعد فقه هستند و از این رو اگر هم بخواهند نمی توانند در این قواعد اساسی تغییراتی ایجاد کنند. زیرا حکومت آنها، بزرگترین رسالت خود را اجرای همین قواعد و قوانین می داند و هر تغییری در آن یعنی پشت و پا زدن به ایدئولوژی روحانیت، یعنی مرگ جمهوری اسلامی! یعنی مرگ جمهوری اسلامی!

رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند به زندگی عرفی، به الزامات فرهنگی و روینامی نظام سرمایه داری، و همچنین به بسیاری از ارزشهای دنیای معاصر تن در دهد. این مرصه جایی است که هویت رژیم به مخاطره می افتد. فقها همانقدر که ظرفیت انطباق با الزامات سرمایه داری را در غالب زمینه های اقتصادی دارند، همان قدر در مقابل ارزشهای فرهنگی ناشی از آن سرسختی نشان می دهند. الزامات حکومت در یک جامعه سرمایه داری فقها را بر آن داشته است تا از بخشی از آمال خود عقب نشینی کنند و آن را تحت نام " احکام ثانویه " ثانویزه نمایند. فی الخلل اگر تحت فشار طبقه کارگر، رژیم به تشکل صنفی آنها رضایت دهد، اگر هشت ساعت کار در روز را بپذیرد، اگر بیه سوانح و بیکاری کارگران را بپذیرد، اگر حتی برخلاف سنن اسلامی بخاطر تأمین هزینه های جاری خود، علاوه بر اخذ خمس و زکات و سهم امام و غیره، مالیات بر درآمد راهم قانونی کند، . . . . هنوز ماهیت اسلامی خود را از دست نداده است و برای توجیه این تصمیمات می تواند دلیل شرعی بتراشد! امانی تواند، اگر هم بخواهد نمی تواند دلار روسی را از سرزنان بردارد و رقص راهه یک هنر قانونی کند! رژیم حتی در مقابل کف زدن حساس است و می کوشد تکبیر و صلوات جای آن را بگیرد. در

چنین وضعیتی شادی هم می‌باید در چهارچوب اسلامی رسمیت پیدا کند. اساساً بخشی از فرهنگ عرفی در سیستم اقتصادی آنان حرام است. چنانکه رقص، موسیقی، بیکرتراشی حرام است. بهبوده نیست که این همه سال نقاشی جز تذیب بر حاشیه قرآن یا نهایتاً در دوره صفویه بصورت مینیاتورهای خیالی، به دور از واقعیت هنرستانی زندگی وجود نداشته است. بهبوده نیست که تنها سازهای بادی مثل تنبک و طبل و غیره امکان گسترش داشته‌اند و سازهای زهی در موسیقی اسلامی جایی ندارند. و اگر موسیقی سنتی ما پابرجا مانده اساساً بوسیله اقلیت‌های مذهبی یا مقاومت مردم بصورت خلاف شرع، بطور قاچاق بوده است. و روحانیت ابزار موسیقی را "آلات لهو" نام گذاشته و این گونه هنرها را کارهای "لغو" و "لهو و لعب" نامیده است. بنابراین پافشاری بر سنتها و سرکوب زندگی عرفی بنیان سیاست رژیم جمهوری اسلامی است و از آنجا که هنر و ادبیات جایگاه اصلی این نوع زندگی است، با آن مقابله جدی می‌کند. از این رو رژیم آن دسته از تأسیسات و امکاناتی را که ارزشهایی در تضاد با ایدئولوژی اسلامی می‌آفرینند، درهم می‌کوبد. و برای نظارت بر آن دسته از هنرها که به زعم فقها زمینه انحراف دارند، سانسور دولتی را اقتدار می‌بخشد. در این میان تنها به بازسازی و گسترش آن دسته از امکانات و تأسیسات هنری که قادرند متناسب با نیازهای ایدئولوژیک رژیم، انعطاف‌های لازم را داشته باشند، برای بازآفرینشی ارزشهای گذشته، تلاش می‌کند. به زبان دیگر جایگزینی فرهنگ سنتی بجای فرهنگ عرفی سیاست اصلی رژیم را تشکیل می‌دهد و از هر چیزی که بتواند او را در ریش برد این هدف باری کند، استقبال می‌کند. و می‌کوشد تحت نام "انحرافات"، "کفر و العباد"، "مطالب مضر"، "لهو و لعب" بگیران و باتلبیغاتی وسیع، ارزشهای فرهنگی بورژوازی را که خود حاصل مبارزه تاریخی زحمتکشان است، و همچنین ارزشهای نظام سوسیالیستی را تخطئه کند! تا پروبرانه‌های این دست آورد‌های بشری، همچون جغد، ارزشهای



فسیل شد فرهنگ‌مهد د قیانوسی را با زساری کند! بی مناسبت نیست که رژیم در حوزه فرهنگ و هنر ادبیات، راست و چپ را د مقابل خود قرار داده و د رباره‌ای موارد آنها با زبان مشترکی مخالفت خود را با رژیم ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ابراز می‌دارند! ماد ر قسمت های بعدی می‌کوشیم این مسئله را بیشتر با زکرد و و سو استفاده ضد انقلاب مغلوب را مورد بررسی قرار دهم. د ر پایان این قسمت بگذارد لب مطلب را از زبان خاصی وزیر ارشاد رژیم فقها بشنوم: "میزان ارزش هنر و هنرمند، بستگی به وابستگی آن به حق دارد. و آن هنر ارشدمند است که با حق بیعت دارد و مظهر حق د ر روزگار ما، انقلاب اسلامی است. و کسی که هنر و ذات انقلاب را نشناخته، با حق بیگانه است" (اطلاعات ۱۸ اردیبهشت ۶۴). بهینیم "مظهر حق" و "هنر و ذات انقلاب اسلامی" د ر چه نهفته است و رژیم جمهوری اسلامی از چه نوع هنر و ادبیاتی دفاع می‌کند!

### فقها، مبلغان هنر و ادبیات سپاه!

د ر بالا توضیح دادیم که جمهوری اسلامی مدافع و مرجع فرهنگ و ارزش‌های است که به طبقات و لایه‌های پیش سرمایه‌داری تعلق دارند. اکنون بهینیم مختصاً این ارزش‌های فرهنگی چیستند و فقها با دفاع از آنها، چه اهداف سیاسی را دنبال می‌کنند.

می‌دانیم که رژیم جمهوری اسلامی برای تثبیت اقتدارش، روی انقلاب فرهنگی حساب می‌کند. این حقیقت را تقریباً همه دست‌اندرکاران رژیم اذعان دارند که انقلاب فرهنگی برایشان یک امر حیاتی است. زیرا به تربیت حزب‌اللهی‌هایی نیاز دارند که علاوه بر شور اسلامی، به شعور اسلامی هم مجهز شوند، تا چرخ رژیم د چهارچوب ایدئولوژیک آن - و نه د خارج از آن - بچرخد، بدین‌اینکه نظام سلط تولیدی که رژیم حافظ آن است، مختل شده و بحران‌ناشی از آن، رژیم را از پا

ببیند از د. بنا بر این فقہاد رچہا رچوب انقلاب فرہنگی خود می کوشند ہنرو اد بیہات  
راضطبق باہد تولوزی اسلامی ، و بر اساس نیازہای روزانہ خود ہدایت کنند .

و اما انعکاس این اہد تولوزی د ر ہنرو اد بیہات کہ فقہا خواہان ترو بیسج آن  
ہستند ، چنین است : ناہایداری دنیا و بی اعتباری این زندگانی گذران ! از این رو  
پیش از آنکہ پابرزمن سفت کنیم ، می ہاید کہ چشم بر آسمان بد وزیم و از خد اونند  
طلب رستگاری کنیم . اگر روزی ماست ، د ر آنجاست . اگر زندگی ماست ، د ر آنجاست ،  
اگر عشق ماست ، د ر آنجاست . پس پیش بہ سوی محو شدن د ر عالم لا ہوت ا د ر را ہ  
او فد اشہیم ثابقا جاودان یابیم . پس زندہ باد مرگ !

ز کجا آمدہ ام ، آمدنم بہرچہ بود بہ کجایم روم آخرنمائمی وطنم ؟  
جان کہ از عالم علویست ، یقین میدانم رخت خود باز بر آنم کہ ہم نجا فکنم ...  
جلال الدین مولوی

پسا :

ای عجب دلتان نہ بگرفت و نشد جانتان کسل زین ہواہای عفن ، وین آبہای ناگوار  
عرصہ ای نادلگشا و بقعہ ای نادلہذہر لقمہ ای ناسود مند و شربتی ناسازگار ...  
عبد الرزاق اصفہانی

پسا :

افسانہ حیات د و روزی نبود ہمیش آنہم کلیمہاتو بگویم چسان گذشت ؟  
یک روز صرف بستن دل شد بہ این و آن روز دگر گرفتن دل زین و آن گذشت ...

کلیم کاشانی

ہنرو اد بیہات اسلامی بہ ویژه د ر ایران ، مطو ز این اندیشہ ہاست . کسہ  
می ہاید ریشہ آنہار اد زہرفان اسلامی - ایرانی خصوصاً د ر ورہ ہای سرکوب جستجو  
کرد . ہنرو اد بیہات د ورہ تہاجم مغول ، بہ جز استثناء ہائی ، تماما ز چنہ سن  
ہینشی حکایت دارد . د ر چنین ہینشی انسان تحقیر شدہ ، از ہستی مادی خوبیش  
ساقط می شود و ہویت انسانیش ہی رنگ می گرد د ، تا عظمت عالم بالا برجستہ تر

شود. بهبوده نیست که در هنر معماری اسلامی، ساجد رسمی و موقد امامان شیعه از جلال و شوکت خیره کننده‌ای برخوردار است. سقفهای بسیار بلند مدوری که با کاشی‌هایی با رنگهای اثیری تزئین شده‌اند، رنگهایی که در طبیعت یافت نمیشود. و آنگاه در متن این رنگها، نقوش بیچ در بیچ و خطوط اسلیمی خیره‌کننده و سرگیجه‌آور نقش بسته است. این مرکز بوسیله درهای بلند و نقوش ساخته شده از طلا و نقره به رواق‌های عظیم آینه‌کاری و گچ‌بری باطاقهای ضربی آذین‌شده به او وارد <sup>می‌</sup>شود. تا به ایوان‌های مرصع می‌رسد. و تالابچراغهای عظیم و فرش‌های ابریشمی برنقش، این فضای خیره‌کننده را رعب‌آور و احترام‌انگیز می‌کند. این همه بخاطر آن است که انسان مبهوت از این همه عظمت خیال‌انگیز، کوچک‌گی و حقارت خود را باور کند و در آستان این جلال و جبروت خوف‌انگیز و لا‌هوتی، خجلست زده، سر به خاک سوده و استغاثه کند! این همه اما برای انسان ویژه‌ای پرداخته شده است. انسان ناآگاه و تحقیرشده، انسان غارت‌شده، پابرنه‌ها و آنتهایی که به زعم فقها گرسنگی‌شان، شاهده‌ی است برناپاداری دنیا! آنها که حسرت بسک زندگی ساده و ابتدائی را به گور می‌برند، و امید "شکوفه‌های درخت بهشت" را بهوشیدن، زلال جام بدست فرشته نوشیدن "سراسیمه‌شان می‌کند. و گرنه او با بان و قلدران و خواجه‌تاشان که خود نیز در کاخها و کاخچه‌های غیوش به هالش قوس خوش‌آرمیده و عروفلت می‌زنند، بی‌نیاز از بهشت موعود، به ریش کافئات می‌خندند!

هنرواد بیاتی را که رژیم جمهوری اسلامی می‌کوشد تا اوم بخشد، هنرواد بیاتی است که این بینش را در خود منعکس می‌کند. بینشی که انتزاعی بودن لا زمه آن است و ستایش از مرگ و "فدا" مرکز آن. این بینش در هنرواد بیات بصورت لمس نکردن اشیا، سایه‌وار دیدن طبیعت و انسان و در مجردات فرقه شدن تجلی می‌یابد. طبیعی است که نتیجه بدیهی یک چنین بینشی بهیاری از زندگی مادی،

تحقیق آن و ستایش از مرگ است. موسوی نخست وزیر هنگام افتتاح تالار اندیشه حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، در سخنرانی خود تحت نام " ضرورت طسرح مسائل اسلامی و سیاسی در هنر " هنگامی که در مورد طرح تم های مورد لزوم در هنر صحبت می کند، می گوید: " یاد مرگ وسیله ایست که ماد و قرآن با قوت می بینیم . . . . خوب بعد از این مسئله در آثار عرفانی ما، در تمامی کارهای ما، به شکل های گوناگون این جلوه خودش را نشان می دهد . . . این چیزی است که هنرمند ما باید این شجاعت را داشته باشد که این تجربه را بکند. ماد را این زمینه در حوزه هنر و اندیشه یک خطی را می بینیم که به نظرمی آید اگر با قدرت در همه صحنه ها دنبال شود، در شعر در داستان نویسی، در فیلم، در آن تاثیر هم که اخیراً ظهور پیدا کرده در مورد مرگ بود . . . " یاد در میزگردی که روزنامه کیهان در مورد نقاشی با کارشناسان هنری رژیم تشکیل داده، کاظم چلیپا و حسین صدری در متن از نقاشان معروف رژیم که حکم کارشناسان رژیم را در حوزه نقاشی دارند، می گویند: " وقتی یک هنرمند مسلمان به یک درخت می نگرد، حضور خداوند را در آن می نگرد، وقتی به پدیده های می نگرد، حضور غیب را در این پدیده های می بیند . . . این عوامل است که موجب آن ظرافت و روح عرفانی در هنرمندان می گردد . . . " البته آنچه که در آثار نقاشی بعد از انقلاب به وضوح مشاهده می شود، گرایشاتی است که نقاشان به یک سری از ارزشها<sup>۴</sup> واقعی و معنوی دست پیدا کرده اند. از قبیل مطرح کردن مسئله ایثار. شاید یکسک آقایان حاضر در جلسه (۷ نقاش) روی این سوز کار کرده باشند. مسئله شهید یا شهادت و باراه شهید و هزارویک سوز دیگر که همه مضامینی است و همیشه از انقلاب اسلامی و تأثیر انقلاب است به ذهن ما و ما دنبال آن هستیم" (شماره ۱۱ کیهان هنری). فقها با تکیه بر این بینش، می خواهند هنرگرمیز از زندگی، هنرگرمیز از لذت، هنرستایش از مرگ، و فراتر از آن هنرگرمیز از هر چیز تازه، و چشم بستن از

زندگی و راه‌های زمینی و دل‌بستن به ناکجا آباد دوران پیش سرمایه‌داری که به صورت تحقیر انسان و ستایش ارباب لاهوت تجلی می‌یابد و اساساً زمان دهند .

اما گذشته از این حقیقت که چنین هنری انعکاس ایدئولوژی اسلامی است ، کارکرد آن در شرایط کنونی برای رژیم ، پیش از آنکه یک آرمان‌گرائی باشد ، نیاز به بسیج گله‌وارانسان به کشتارگاه جنگ مقدس و نیز تأمین می‌کند و تبعیت مطلق است حزب الله را از ولایت فقیه آموزش می‌دهد . زیرا امت حزب الله باید مجزی حساب خود را در بارگاه پرشکوه الهی بپذیرد ، تا بطور ایدئولوژیکی به اطاعت کورکورانه و اجرای بی‌چون و چرای فرامین نمایند . زمینی او ، یعنی ولایت فقیه ، اعتقاد پیدا کند ! بانگ‌هایی به وصیت نامه کسانی که در راه جمهوری اسلامی کشته می‌شوند ، این سخن‌شدگی را می‌شود به روشنی دریافت . در این وصیت نامه ها که در همه نشریات رژیم به وفور یافت می‌شوند ، می‌بینیم چگونه این قربانیان ارتجاع ، ناچیز بود نشان رابه عنوان یک انسان ، در مقابل خداوند و نماینده زمینی اش پذیرفته‌اند ! در این نوع ادبیات ، واژه‌هایی چون ، شهادت ، ایثار ، فدا ، ترس ، گناه ، توبه ، فقر ، بندگی ، بزرگی ، رحمت . . . چنان حالتی تجربیدی به خود می‌گیرند که مفهومی طبیعی خود را از دست می‌دهند و حالت اسرارآمیزی پیدا می‌کنند که گویا تنهادر حالت جذب و شوق ، لابد در لحظه جان دادن ! می‌توان آنها را همچون رسم‌ز و اشاره و استعاره ، آنها را از "بالا" دریافت ! باتوجه به اینکه تقریباً تمام وصیت‌نامه‌ها دارای مضمون مشابهی هستند ، در زیر ، یکی د و نمونه از آنها را برای روشن شدن موضوع بحث می‌آوریم : " مهدی باکری " که ملقب به سردار شهید اسلام شده است ، در وصیت نامه اش می‌نویسد : " خداها چگونه وصیت نامه بنویسم در حالی که سرافکنا و معصیت ، سرافراقت و نافرمانی هستم ، اگرچه از رحمت و بخشش تو ناامید نیستم ولی ترسم از این است که نیا مرزید ، از دنیا بروم . می‌ترسم رفتنم خالص نباشد و

بذهرفته درگاهت نشوم . بارب العفو . یا ابا عبد الله شفاعت . آه چقدر لذت بخش  
 است انسان آماجده باشد برای دیدار رهش بخدا قبولم کن . سلام بر روح خدا ، نجات  
 دهنده ما از منجلا ب عصر حاضر ، عصر ظلم و ستم ، عصر کفر و الحاد . . . ای عاشقسان  
 ابا عبد الله ، بایستی شهادت را در آفتوش گرفت . . . " بانویسنده روزنامه جمهـوری  
 اسلامی به عنوان سالگرد مرگ " اسماعیل افراسیابی " همکار نشریه خود می نویسد : "مری  
 است در ماندن ما و رفتن تو و رازی است در اسارت ما و پرواز تو و اسراری است نهفته و  
 آشکار در گزینش تو و مردودی ما . . . اگر خدا این نعمت ( منظور شهادت است )  
 مفتخرمان فرمود — که به حق خون شما شهیدان چنین باد — خوشابه سعادت تمان . . ."  
 ( صحیفه شماره ۲۴ ) .

بدیهی است که اولین هدف و دست آورد چنین درکی ، پیش از هر چیز مخدوش  
 کردن مرزهای طبقاتی است . این درک ، اساسانبرد طبقاتی برای رهائی و اتخطت  
 می کند و اصل " انتظار " برای " فرج " را تثبیت می کند . در هنری که اشک و آه و ناله و  
 ندبه و توبه معیار ارزش است ، تقابل طبقاتی مفهوم خود را از دست می دهد که سهل  
 است ، حتی جایی برای نبرد بخاطر تنفس آزاد زندگی باقی نمی گذارد . بر اساس چنین  
 درکی است که خمینی در فرود ای پیروزی قیام به پایه توده های اش ، این میلیونها انسان  
 فلاکت زده و قربانی نظام سرمایه داری می گوید : " ما برای نان و خرمزه انقلاب نکرده ایم  
 ما برای اسلام انقلاب کرده ایم ! " این بینش در رسد است تا روحیه فزون طلبی بپایه قبول  
 فقها " دنیا طلبی " امت حزب الله را در هم شکسته و شورشگری توده های تهیدست  
 را بر علیه مالکیت مقدس از طریق کشاندن به سازش طبقاتی مبر محور الله ، مهار کند . و  
 چشمشان را به سوی دنیای فراتر از سلطه سرمایه ببندد !

### رژیم جمهوری اسلامی هنر سپاه را سا زمان میدهد

اگرچه سیاست هنری رژیم و بینشی که می باید زمینه این سیاست باشد ، کم و

بیش برای دست اندرکاران روشن است، اما بدین سازمان دادن آن، رژیم قادر نیست به این پدیده فزاینده و متنوع احاطه کامل داشته باشد. از این رو سازمان دادن هنر و ادبیات برای فقها که می‌خواهند به عنوان یک دولت خود را تثبیت کنند، به ضرورت حیاتی تبدیل شده است. و این در حالی است که رژیم نسبت به بسیاری از شاخه‌های هنری شناخت لازم را ندارد و از این رو با مشکلات جدی روبروست. زیرا برای اینکه این دید عهده‌دقیانوسی بر اشکال مدن هنری انطباق پیدا کند، بدیهی‌ترین نیاز، شناخت تکنیک و ظرافت این رشته‌ها و هنرهاست. فقه‌ها که تا دیروز این هنرهای جدید را تحت نام "ابزار لاهوت و لعب" تخطئه می‌کردند، و تماشای فیلم، گناهی کبیره بود، اکنون به عنوان یک حکومت، آن هم حکومتی که تقریباً کلیه تأسیسات هنری را در انحصار دارد، ناچارند خود تولیدکننده این نوع هنرها باشند! و این در حالی است که چیزی از آن نمی‌فهمند! برای نشان دادن حد بروت بودن روحانیت نسبت به این رشته از هنرها، ارائه یکی از نقل قول از کارگزاران اصلی رژیم بی‌مناسبت نیست! هاشمی رفسنجانی در رابطه با تئاتر در جلسه سمینار تلویزیونی می‌گوید: "بعد از انقلا ب نمی‌دانم به چه دلیل اینطور شده که خشونت در برنامه‌ها زیاد شده است. من دیدم، امام هم که خیلی از برنامه‌ها را گوش می‌کنند و صاحب نظر هم هستند (!)، نوعاً از این سروصداهای این چیزها خوششان نمی‌آید. این مسائل آنقدر زیاد بود که من یک بار پرسیدم که آیا شرط تئاتر این است که باید در آن نعره کشید؟ هر تئاتری را می‌بینم که داد و بیداد می‌کنند و دستهایشان را به هم می‌زنند، چه لزومی دارد که اینطور باشد... (اطلاعات ۱۷ اردیبهشت ۶۴) با وقتی از رئیس جمهور در مورد هنرپیشه‌های سینما سؤال می‌شود و از او رهنمود خواسته می‌شود، پاسخش این است: "من البته خیلی از بازیکن‌های سینما را نمی‌شناسم. علت هم این است که در آن رژیم که هیچوقت فیلم تماشا نمی‌کردیم. حالا هم که می‌تواند فیلمهای خوبی وجود داشته

باشد ، فرصتی ند آریم . مگر آنکه گاهی به زور مارا پای فیلمی بنشانند یک چیزی ببینیم  
والا خیلی کترهش می آید یک چنین چیزی . . . لکن اجمالا یک کلیاتی می توانم بگویم . . .  
امروز سؤال ما این است که در سینما می خواهیم محتوای فیلم پیام انقلاب را داشته  
باشد . . . " (صحیفه شماره ۲۴ ) .

اما با این همه رژیم نمی تواند از این هنرها چشم ببندد . زیرا علاوه بر پیوند این  
هنرها با دنیای امروز ، و جا افتادن این هنرها در ذهن توده ها به عنوان وسیله ای سرگرم  
کننده ، این هنرها از برد تبلیغاتی وسیعی برخوردارند که رژیم به آن نیاز حیاتی دارد .  
رژیم فقها از هنر و ادبیات جز تبلیغات چیزی نمی فهمد و مسئله خلاقیت برای  
اهمیت چندانی ندارد . از این رو می کوشد با برگزاری سمینارها ، کنفرانس ها ، میزگرد ها ،  
سخنرانی ها ، مقاله نوشتن ها و حتی اجیرکردن مزدوران هنری ، این کمبود را جبران  
کود ، و به مع سوارشود . این مسئله برای رژیم آنقدر اهمیت دارد که علاوه بر جلسات  
یاد شده ، برگزاری جلسات شعرخوانی ، برگزاری نمایشگاههای نقاشی و خطاطی ،  
اختصاص شماره های ویژه هنری و ادبی در روزنامه های رسمی ، معرفی و تبلیغ هنرمندان  
سنتی ، اجرای نمایشنامه ها و برگزاری مسابقات هنری ، سرمایه گذاری های عظیمی برای  
آند ستاره هنرهای که اهد افش را تأمین می کنند ، انجام داد هاست . تلاش جدی رژیم  
به سازمان دادن هنر و ادبیات بحدی است که تقریباً هیچ نهادی نیست که یک واحد  
هنری و ادبی نداشته باشد . رادیو ، تلویزیون ، سینما ، تئاتر ، بنیاد مستضعفان ،  
فرهنگ و هنر ، وزارت ارشاد ، حوزه علمیه ، دفتر تبلیغات قم . . . حتی وزارت خانه ها ،  
دانشگاهها ، مدارس ، و برخی کارخانه ها هم بود چه هنری و واحدی برای جذب این  
بود چه دارند .

فقها برای تهیه خوراک این همه تشکیلات نیاز به تولیدات هنری مورد نظر خود  
دارند . از این رو به سازمان دادن تک تک آنها مبادرت ورزیده اند . برای رژیم احیاء



هنرهای سنتی که ریشه در فرهنگ فئودالی دارند، در اولویت قرار دارد. از این رو هنرهای مانند خطاطی، تذهیب کاری، ترمه کاری، قلاب دوزی، مینا کاری، قلمزنی، شبیه خوانی (تعزیه)، قصیده سرایی و انواع شعر کلاسیک... که به مرور از بین رفته یا در شرف فراموشی بودند، دوباره زومی آیند. این هنرهای سنتی - به جز پاره ای از رشته‌ها - اگرچه کارکرد تبلیغی و تهییجی شان ضعیف است، اما بخاطر شکل خطابی تهییجی اش، بسا بینش و سلیقه ارتجاعی روحانیت نزدیکی بیشتری دارند.

در کنار رشته‌های هنر جدید و سنتی، رشته‌هایی از هنر وجود دارند که اساساً در سیستم تفکر اسلامی حرامند. هنرهای مانند باله و اشکال دیگر رقص، ترانه خوانی، آواز زنان، موسیقی، صورت نگاری، پیکرتراشی... که رژیم بخشی از آنها را بکلی غیر قانونی کرده و می‌کوشد با حربه سرکوب نابودش کند، یا با مسخ کردن بخش‌های دیگر مانند موسیقی یا نقاشی، آنها را در جهت بینش خود هدایت کند.

تا اینجا هنرهای یاد کردیم که تولیدشان نیازمند کار جمعی و تأسیسات وسیع فنی و سرمایه‌گذار است. اینها که نشد، حداقل به محلی برای ارائه و نمایش نیازمندند که در هر حال می‌باید بصورت علنی باشد. چنین امکاناتی بدیهی است که ارجمند و یک فرد خارج بوده و در صورت عملی شدن نیز - اگر مخالف رژیم باشد - امکان عرضه زیرزمینی آن اگر ناممکن نباشد، بسادگی مقدور نیست. بخش خصوصی نیز بخاطر ترس از تولیدات این گونه آثار معمولاً جرأت و کشش به سرمایه‌گذاری روی آن راندارد. از این رو ابتکار و امکانات بدست فقهاست. بهیژه آنکه رژیم امکانات تولید این هنرها را چه از طریق مصادره در آستانه انقلاب، و چه به عنوان میراث خواری نظام ستماهی در انحصار خود دارد و در واقع تولیدکننده اصلی آن است. و در مقابل با آن بخش از تولیدات احتمالی بخش خصوصی نیز، رژیم می‌تواند از طریق اعمال سانسور دولتی، آن را مهار

کرده و برآن نظارت داشته باشد .

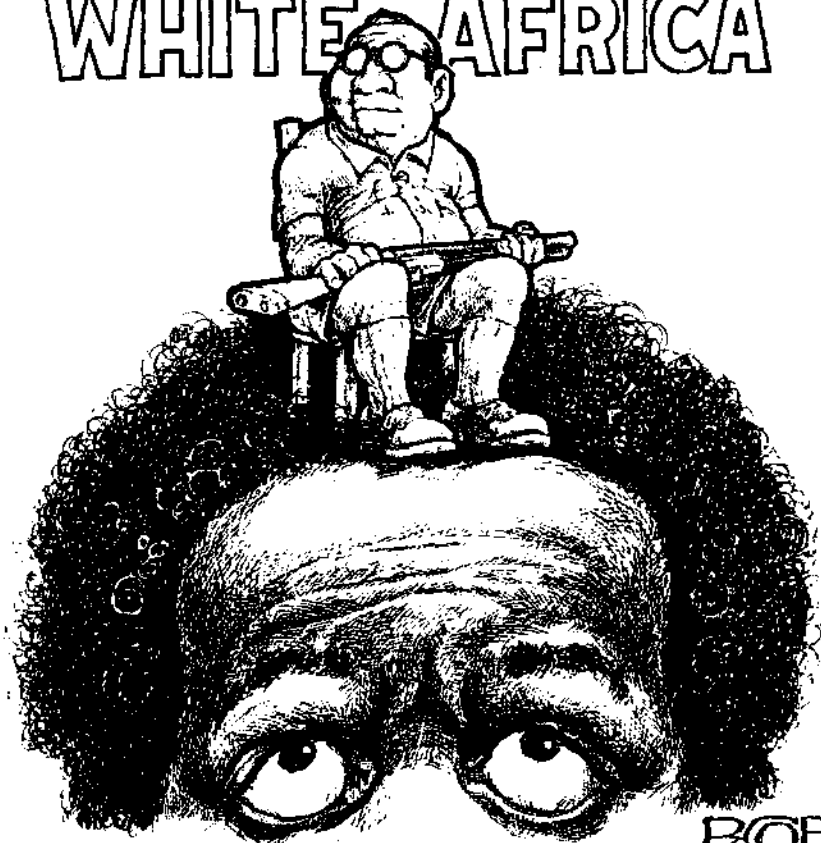
د رجوزه ادبیات اما ، رژیم باموانعی جدی روبروست . این مرصه جایی است کسه نه به تأسیسات فنی و سرمایه‌گذاری‌های کلان نیازمند است ، و نه امکان کنترل آن به سادگی مقدور است . زیرا بایک کافذ و قلم می‌تواند ریستوشی نشست و نوشت ، و به صورت زیراکس چاپ کرد و دست به دست آن را بین مودم توزیع کرد و تخم آگاهی افشاند ! درست به خاطر این مشخصات ، رژیم نسبت به تولیدات ادبی بیش از هر هنردیگری حساسیت نشان می‌دهد . و با همه توان می‌کوشد آن را کنترل کند . به ویژه آنکه خود رژیم یارای مقاومت در این رشته رانداشته و برای تولید دستش خالی است . و به جز تنی چند از نویسندگان قلم به مودا مثل ناد رابراهیمی ها ، و بهره برداری از یکی د نویسنده درگذشته مثل جلال آل احمد که بابتش او همخوانی دارند ، در کنار خود حزب الهی‌های جوان اکثرا بی استعدادی رادارد که قادر نیستند به نیاز جامعه در حوزه داستان ، رمان ، نمایشنامه ، فیلم نامه ، ادبیات کودکان و شعر پاسخ مثبت دهند . در مقابل اکثریت قاطع تولیدکنندگان ادبیات ، به خاطر ارتباط مستقیم شان بادنیای جدید ، حاضر نیستند بابتش عهد حجر روحانیت کنار بیاهند . فقها برای انقیاد این هنرمندان هرکاری را می‌کنند . ابتدا می‌کوشند بانشان دادن در باغ سبز ، پاره‌ای از هنرمندان راه سوی خود متمایل کنند ، اگر این عملی نشد ، حداقل آنها را بی طرف نگهدارند . در همین حال از طریق تحمیل " خود سانسوری " بر روی نویسندگان ، ناشرین ، و حتی خوانندگان ، زهر آتار گرفته و از کیفیت این ستیز بکاهند . این ها که کار ساز نشد ، سانسور رسمی دولتیی وارد میدان می‌شود . سرپرست اداره کل بررسی کتاب ( منظور همان اداره سانسور وزارت ارشاد است ) می‌گوید : " کتاب هائی که جامعه راه الحاد بکشد ، از بد بیبیات است که مانع انتشار آن می‌شوم . همچنین کتاب هائی که بامظاهر اسلام مخالف باشند ، بابه تعریف تاریخ

اسلام بهبود از بند ، شامل این منوعیت می شوند " و در مورد چاپ ادبیات کودکان اضافه می کند که " به علت اهمیت آنها قبل از انتشار باید مورد بررسی قرار گیرند . " ( کیهان ۱۲ اردیبهشت ۶۴ ) . یعنی هر قلمی که غیر از راه روحانیت و بینش اسلامی راطی نکند ، در هم شکسته خواهد شد ، یعنی مخالفان باشمشیر عدل اسلام فقها زوربرو خواهند شد !

آنچه مسلم است ، رژیم جمهوری اسلامی ، به خاطر پاسداری از ارزش های ما — قبل سرمایه داری ، و عقب ماندگی تاریخی اش ، علی رغم دست و پائی که می زند ، قادر نیست در حوزه فرهنگ و هنر بادی جدید رقابت کند . این ناتوانی ، در سینما و تئاتر ، بویژه در ادبیات خود را بیشتر نشان می دهد . از این رو سیاست اصلی رژیم ، سازمان دادن اقتدار ولی ، از طریق تفتیش عقاید تا سطح خانواده ها بوسیله کودکانی که در مدرسه شستشوی مغزی می شوند ، تثبیت سلطه سانسور همه جانبه ، کتاب سوزان ، و برفراز هر سیاسی ، قهرمریان . یعنی زندان ، شکنجه ، تیرباران !

روزنامه

# WHITE AFRICA



©1976

ROBB

افریقای سفید



âh\_ é \_Kârgar Theoric; Nr.3 - March 86

Postfach 650226  
-BERLIN 65  
-GERMANY

ALIZADI  
B.P. 195  
75564 PARIS-CEDEX 12  
FRANCE